972
908
570

1950

Call No. [illegible] Date

Acc. No [redacted]

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

DATE

Call No. ...... Date 12.4.55

Account No. ......

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

0164

472
908
570

1950

Call No. A412s [illegible] Date

Acc. No [illegible]

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.

سفرنامهٔ تاورنیه

ترجمهٔ

ابوتراب نوری

با تجدید نظر کلّی و تصحیح

دکتر حمید شیرانی

از انتشارات

کتابخانهٔ سنائی و کتابفروشی تایید اصفهان

6912 D/LM

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc No.. 31073
Dated 5.12.88

مشخصات کتاب

سفر نامه	تاورینه
ترجمه	ابوتراب نوری
با تجدید نظر	دکتر حمید شیرانی
چاپ و صحافی	صنوبر
تیراژ	دو هزار جلد
چاپ سوم	زمستان ۱۳۶۳
ناشران	کتابخانه سنائی- کتابفروشی تأئید
ارزش	۱۵۰۰ ریال

«ژان باتیست تاورنیه»

Call No.......... Date....12. 4. 55....

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped date above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

Page No. 70 to 80 are missing.

336

مقدمه چاپ دوم

اگر تاورنیه را یکی از بزرگترین سیاحان قرن هفدهم میلادی بشناسیم وارزش اورادرشناساندن ایران به بیگانگان و بخصوص فرانسویان در نظر بگیریم بدون شك راه خطائی نرفته ایم. حقیقت بینی وموشکافی او، بطوریکه دراین سفرنامه همه جا کاملا بچشم میخورد چیزیست که مارا بتحسین وامیدارد.

تاورنیه مطمئناً ایران را بهتراز ایرانیان همزمان خویش شناخته است، زیرا درشش سفرطولانی که بایران آمده، بانظری دقیق نسبت بهمهٔ امور، از بزرگترین مسائل تا کوچکترین آنها توجه کرده و باصراحت وصداقت آنچه دیده ودراطرافش گذشته برشته تحریر درآورده است. بدون شك تاورنیه ازسیاحان همزمان وجهانگردان بعدازخود ارزش واهمیت بیشتری دارد زیرا: تعداد مسافرتها ومدت اقامتش درهریك ازاین اسفار خیلی بیشتراز دیگران بوده است، وحق تقدم او نسبت بجهانگردان آنزمان حتی شاردن اورا برتر میسازد باضافه دردوره‌ای اقدام باین مسافرتها نموده که عظمت وجلال ایران بآخرین حد خود رسیده وهنر وصنعت ایرانی مراحل کمال خودرامی پیموده است. همچنین شرح راهها، شهرها، دهات، گفتگوها وبرخوردها وحوادث را بااسلوبی دقیق وهمه جانبه ومبسوط بیان نموده است. درهمهٔ سفرهایش نقاش مخصوصی بدنبال آورده که شاهکارهای معماری، نقشهٔ شهرها، قلاع، پلها، البسهٔ مخصوص ایرانیان وحتی وسائل سادهٔ زندگی آن دوره راترسیم نموده است. ومااز برکت همین علاقه‌است که اکنون حداقل آنهمه شاهکار هنری را باآنکه اغلب نابود شده برروی تابلو دراین کتاب می بینیم ومیستائیم.

تاورنیه ازاولین کسانیست که تخت جمشید ودشت مرغاب ودیگر آثار پرعظمت دوران قبل از اسلام رادیده وازآنهادرسفرنامه خود یادمیکند.

ازهمه مهمترآنکه تاورنیه نظیر بیشتر تاریخ نویسان نکوشیده است که تاریخ خودرا تنها وقف جنگها وجدالها وتعریف شاهان و بزرگان زمان خود کند بلکه عمیقاً جامعه ایران عهد صفویه‌وعادات ورسوم وافکار و عقاید آنها راشناخته وبما نشان داده است، آداب ورسومیکه درهیچیك از کتب فارسی دوران صفویه، حتی عهدهای ماقبل ومابعد آن نیز نمیتوانیم یافت - تاورنیه حقایق عینی خارجی راعریان وبی پرده درسفرنامهٔ خود منعکس مینماید و همین

روش است که سیاحان بعدازاو دنبال کردند ودرطول سیصدسال ایران را آنچنان که هست بجهانیان معرفی نمودند -

تاورنیه نه تنها میکوشد تاشرح مسافرتها ؛ راهها وحوادث زمان خود را بیان کند، بلکه دراین کتاب،ما کم و بیش بتاریخ گذشتهٔ ایران و کشورهای همجوار آشنا میشویم .

دقت نظر تاورنیه ووسعت وعظمت ایران دورهٔ صفوی اورامجبور میکند که برروی جمیع امور مربوط باین کشور کنجکاو باشد - دراینجا ما بخوبی با کشورها وایالات دست نشاندهٔ ایران چون ارمنستان و گرجستان وقفقاز وغیره آشنامیشویم وطرز حکومت ، وضع لشگرکشی ، انواع سپاهیان وسلاحهای مختلف ، رفتار وعادات ورسوم مخصوص هریك را میشناسیم .

تاورنیه دقیق ترین ومبسوط ترین نقشهٔ جغرافیائی دوران صفویه را بدست میدهد ودرضمن مارا باجغرافیای اقتصادی وسیاسی آن عهد عمیقاً آشنا میسازد .

طرزحکومت دوران صفوی ، وضع ادارات وتقسیمات مملکتی ، طرز اداره قشون ، وضع حکام ونوع حکومت آنها، تقسیمات درباری ومشاغل درباری، بودجهٔ مملکتی وچگونگی درآمدومصرف آن ، وضع روحانیون وحدوداختیارات آنها ، وخلاصه جمیع اموری که از لحاظ مادی ومعنوی کشور وسیع ایران را تشکیل میداده ، کاریست که تاورنیه ازعهدهٔ معرفی آن بخوبی برآمده است.

بعلاوه تاورنیه روحیه ومراسم وآداب ملل مختلف ، ادیان ومراسم خاص هریك ، ازدواج واعمال کفن ودفن ، اعیاد وسوگواریهای ملی ومذهبی ،طرز آموزش وپرورش، اخلاق وطرز رفتار طبقات مختلف را وسیعاً بما نشان میدهد.

بالاخره شناساندن ایران بجهانیان، بخصوص دربهترین دوران تاریخش بزرگترین خدمتی است که این مستشرق بزرك بایران وایرانیان انجام داده است.

☆ ☆ ☆

واما زندگی تاورنیه چندان روشن نیست . پدرش گابریل جغرافی دان ونقشه کش معروفی بود که بعلت فشار تعصبات مذهبی وآزار واذیتی که در کشور هلند موجود بود ناچار بابرادرانش بپاریس مسافرت نمود و در آنجاست که ازدواج میکند وچهار پسر بوجودمیاورد که دومی ژان باتیست درسال ۱۶۵۵ بدنیا میآید - اطلاع دقیقی ازدوران جوانی اودردست نیست .تنها تاورنیه خود

کم و بیش درمقدمهٔ سفرنامه‌هایش بعنوان تصویری اززندگی‌مصنف مینویسد: «هرگاه اولین تعلیم دومین تولداست، میتوانم بگویم که من بامیل‌سفرکردن پا بجهان گذاشته‌ام. شهرتی که پدرم در مسائل جغرافیائی داشت و مباحثاتی که بیشتر دانشمندان در حضور من باپدرم میکردند و من آنها را با علاقه گوش میدادم، میل مسافرت را درمن بیدار کرد.»

یکی ازعموهای تاورنیه ویکی ازبرادرانش نیزجغرافی دان وفروشندهٔ نقشه های جغرافیائی بودند، بنابراین برای کسیکه جز محیط خانهٔ پدری را ندیده است، محیطی که درآن نقشه های بیشمار، تصاویر مناطق مختلف، پرگار قطب نما وکتب راهنمای دریاها و بنادر در گوشه و کنار پراکنده شده، فکر و نقشه مسافرتهای وسیعی که بعدا باید بمرحله عمل در آید امری کاملا طبیعی است. تاورنیه مینویسد: «در سن بیست و دو سالگی اغلب نواحی زیبای اروپا چون فرانسه، انگلستان، هلند، آلمان، سویس، لهستان، مجارستان و ایتالیا رادیده بودم و بخوبی بزبانهای مختلف گفتگو میکردم.»

در مسافرتهای اروپا بود که تاورنیه توانست راه سفرهای طولانی آینده را باز کند. زیرا پس از خدمت نزد نایب السلطنه مجارستان به مانتو عزیمت کرد و از آنجا راه سویس و ایتالیا و فرانسه و لهستان و آلمان را پیش گرفت و درآنجا با فرستاده ریشلیو بنام پرژزف که بعدا مدت پنجسال مدیرمیسیونهای مشرق زمین بود ملاقات نمود. درحقیقت تاورنیه میتوانست از راه‌همواری که این کاپوسن معروف با فرستادن‌میسیونهای‌مذهبی بممالك مشرق بازکرده بوداستفاده نماید. تاورنیه‌مینویسد: «من درحال عزیمت به‌راتیسبون بودم که پرژزف بمن پیشنهاد نمود تا با باشلیه و آبه دوشاب و سن لیبو به مسافرتی که نقشه آنرا طرح کرده بودند بقسطنطنیه و فلسطین نمایم.» میتوان بخوبی حدس زد که‌تاورنیه حتی یك لحظه تردید نمیکند، علاقه‌هایش او را باین سفر طولانی میکشاند.

ما در اینجا مسیر راه مسافرتهای مشرق تاورنیه را رسم نمیکنیم، جهانگرد خود حوادث را دقیقا نقل کرده و شرح راهها را بیان نموده است. تنها خاطر نشان میکنیم که بین سالهای ۱۶۳۲ و ۱۶۶۸ تاورنیه شش سفر به مشرق کرده که در این مسافرتها بیش از ۹ بار ایران را دیده است. اولین سفر او در دوره سلطنت شاه صفی نوه کوچك و جانشین مستقیم شاه عباس

کبیر و سفرهای دیگرش در زمان شاه عباس دوم وشاه سلیمان انجام گرفت. ششمین سفر او بتاریخ ششم دسامبر سال ۱۶۶۸ در پاریس پایان پذیرفت. تاورنیه در اینهنگام ۶۳ سال داشت. این بار بقصد اقامت دائم بفرانسه بازگشت و مصمم بود عمر را در آنجا بپایان رساند. ثروت هنگفتی که در معاملات متعدد تجاریش با شاهان و حکام و تجار عرب و تاتار و ایرانی و مغول بچنگ آورده بود و احکامی که لوی چهاردهم بخصوص پس از سال ۱۶۶۹ بعنوان نجیب زادگی باو عطا کرده بود، اجازه میداد که شخصیتی بزرگ و قابل توجه عموم گردد.

تصمیم اقامت دائمی در فرانسه بالاخره عملی نشد، چه بعد از پانزده سال دوباره بسوی حوادث کشانده شد، زیرا شاهزاده براندبورگ، بنام فردریک گیوم او را ببرلن خواند تا باو پیشنهاد رفتن بهند شرقی جهت استقرار یک شرکت تجاری نظیر شرکت انگلیسیان و هلندیها بنماید. در اینموقع تاورنیه هفتاد و نه سال داشت. تاورنیه در ۳۰ ژوئن سال ۱۶۸۴ ببرلن رسید و در آنجا القابی نظیر ندیم مخصوص شاه، نجیب‌زاده دربار و مشاور امور دریائی باو اعطا گردید. فردریک گیوم همچنین قول داده بود که او را بنام سفیر مخصوص خود بدربار مغول کبیر بفرستد. در دربار همین شاهزاده است که این جهانگرد کهنسال بدون کمترین سودی متوقف شده است. همین افتخارات است که بدون شک نتیجه را بسوئی میکشد که تاورنیه تصمیم بقطع علاقه از فرانسه میگیرد و در براندبرگ مستقر میشود. شاید آزار و اذیت هوگنوها نیز در عزیمتش بی تاثیر نبوده است. در اوایل سال ۱۶۸۵ تاورنیه ملک اوبون را فروخت و بآلمان آمد. گرچه نقشه شرکت آلمانی هند سرانجامی نیافت، ولی تاورنیه نتوانست خود را به در پیش گرفتن زندگی یکنواخت و خسته کننده ثروتمندی فرتوت و بیکار قانع نماید و ترجیح داد که یکبار دیگر خود را بدون ترس در راه مشرق افکند. چون در اینموقع بیش از هشتاد سال داشت، کنجکاوی او را بر انگیخت که از مسکو بگذرد، جائیکه هرگز نتوانست از آن عبور کند، زیرا در ماه فوریه سال ۱۶۸۹ در حالیکه بسوی مشرق زمین میشتافت در شهر اسمولنسک وفات یافت.

سراسر زندگی تاورنیه درحادثه و سختی و رنج سفر گذشت ولی از مجموع این حوادث یادگاری بجا نهاد که راهنمای آیندگان در تحقیق و

تتبع تاریخ مشرق ، بخصوص ایران گردید ، بعلاوه گنجینه ای بی نظـیر از زندگی معنوی و مادی دوران صفوی بدست داد که برای ما ایرانیان بسی گرانبها و نادر است .

نکاتی چند در باره تصحیح کتاب : کتاب حاضر موقعی ازطرف آقای نوبدی مدیر کتابخانه تائید برای تصحیح باینجانب سپرده شد که بیش از شصت صفحه از آن بهمان شکل اولیه چاپ شده بود . در اینصورت مسئولیت صحت و سقم جملات و عبارات این قسمت از کتاب مربوط بمن نیست ، کتاب سفر نامه دارای پنج بخش مختلف میباشد که هر یك کتاب جداگانه ایست - متأسفانه باید اذعان کرد که آنطور که باید و شاید مخصوصا در سه کتاب اول نتوانستیم دقت کافی مبذول داریم ، زیرا تنها ترجمهٔ فارسی آن دردست ما بود . ولی بالاخره توانستیم کتاب چهارم وپنجم آنرا از پاریس بکوشش جناب آقای مهندس محمدعلی جلائی تهیه ودو کتاب آخررا با متن فرانسه بدقت مقابله کرده‌وآنچه‌ازجانب‌مترجم‌عمدا یاسهوا ازقلم افتاده بود،ترجمه و بر آن بیفزائیم. بعلاوه اشتباهات فراوانی که در اولین‌چاپ کتاب رخ داده بود اصلاح نمائیم .

مترجم به‌صلاحدید خود، در اغلب فصول قسمتهائی‌از متن را رها کرده بود ولی ما ناچار آنها را ترجمه و بکتاب افزودیم .

مترجم در آوردن‌اسامی شهرها و دهات و راهها مخصوصا قسمتهائیکه مربوط بخارج‌ایران است بیشتر دچاراشتباه شده یا با همان شکل تلفظفرانسه آنرا در متن فارسی آورده بود و ما بخصوص در دو کتاب آخر کوشیدیم این نقیصه را برطرف کنیم .

در کتاب آخر تاورنیه فهرستی از قرارگاههای کاروانی بین‌اصفهان و سمرقند آورده است که‌چون اغلب آن کاروانسراها امروز نابود شده‌و اسمی از آن‌بجای نمانده ، ناچار بعضی از آن اسامی را بفرانسه گذاشته‌ایم تا ازاشتباه مصون باشیم.

در متن فارسی کتاب‌پنجم ، آخرین فصل مربوط بقضیه‌ایست که تاورنیه درباره پستی‌وبدی هلندیها بعلت آتش‌زدن تصویر پادشاه‌انگلیس بیان میکند در حالیکه در متن فرانسه چنین ضمیمه ای موجود نبود . شاید در چاپهای قدیم که مترجم در پنجاه سال پیش در اختیار داشته ، این فصل نیز موجود بوده و امروز بعلت نـزدیکی سیاسی بین فرانسه و هلند از چاپ این فصل که شدیداً

هلندیها را مورد حمله و انتقاد قرار داده خودداری نموده‌اند. در هرصورت این ضمیمه رانیز بر کتاب افزودیم. همچنین در آخرمتن فرانسه ضمیمه‌دیگری راجع بمسکوکات ایران بود که در ترجمه فارسی موجود نبود ، این ضمیمه را نیز ترجمه و با گراور مسکوکات در آخر کتاب پنجم قراردادیم.

چون ترجمه این کتاب در پنجاه سال قبل انجام گردیده است ، از لحاظ نثر فارسی، لغات ، طرز جمله بندی وبالاخره از نظر دستورزبان بوضع عجیبی آشفته ودرهم برهم بود، ما ناچار تقریبا سراسرمتن کتاب‌راتاحدی که‌ممکن بود تصحیح وتجدید کردیم . ولی باا ینحال نباید ازحق گذشت که درپنجاه سال‌قبل ترجمه و نشر چنین کتابی، کاری بزرک و قابل تحسین بوده است و باید گفت همانگونه که تاورنیه از جهانگردان پیشرو و بانی‌ایرانشناسی نوین است‌مترجم محترم‌این کتاب نیز بسهم خود از پیشقراولان‌فن ترجمه درایران میباشد و همین امر بزرگترین افتخار برای مترجم کتاب‌است.

حواشی کتاب آنچه‌مربوط بمترجم است بنام (مترجم) و آنچه از مصحح است با کلمهٔ (مصحح) با بدون هیچ علامتی نشان داده شده‌است.

در خاتمه از آقای نویدی مدیر کتابفروشی تأیید که باعلاقه تمام سراسر اوقات‌خود را در امر نشر کتب مفید در اختیار جامعه گذاشته اند و بخصوص درچاپ کتاب حاضر همه سختی ها را از لحاظ مادی و معنوی تحمل نموده و باز با کوشش بچاپ آن اقدام کرده‌اند صمیمانه تشکر کرده و خدمت‌ایشان درخور همه‌گونه ستایش است .امیدواریم در این امر بزرک هم موفق باشند .

در خاتمه از خوانندگان محترم تقاضامندم که خطاهای مرا با دید اغماض نگریسته و بر من منت نهاده از اشتباهاتی که درتصحیح کتاب رخ داده است آگاهم نمایند .

شهریورماه ۱۳۳۶

حمید شیرانی

تاورنیه درلباس ایرانی

Page No 70 to 80 are missing.

336

Call No.......... Date 12.4.55....

Account No..........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped date above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

بسم الله الرحمن الرحیم

❀(مقدمه)❀

عریضه تاورنیه به‌لوی چهاردهم پادشاه فرانسه

شهریارا غیرت و عشقی که بخدمتگذاری آن اعلیحضرت و بافتخارات مملکت فرانسه دارم نگذارد ازاین آسایش وراحتی که بعداز اینهمه خستگیهای طولانی تصور میکردم بدان نایل شده‌ام بهره‌مند شوم. چون کبر سن و پیری دیگر بمن اجازه مسافرت جدیدی نمیدهد، برای خود یك نوع خفت وخجالت دیدم که وجودم برای مملکتم بی‌فایده بماند وازعهده آنچه او ازمن منتظر بود برنیایم، خود را مقروض دیدم که حساب تمام ملاحظه و مشهودات خودرا در سیاحتهائی که کرده‌ام واز شرح آن ناگزیر بودم، باو پس بدهم. امیدوارم شهریارا که این اطلاعات صحیح صادقانه که از روی یادداشت های خود جمع کرده‌ام برای ملت من ازاین امتعهٔ نفیسه که از مسافرتهای خود آورده‌ام کمتر مفید نباشد زیرا که مقصود من دراین تکلیف فقط ترضیه تجسسات عمومیه نیست بلکه یك نتیجه عالیتری ازهمه اعمال خود درمد نظرم دارم، چنانچه تنهاامیدواری مداخل وفواید مشروع مرابطی اینهمه نواحی بعیده مجبور نکرد، همینطورتنها میل ذکر نام خود دراین کتاب بطبع ونشر آن محرکم نشده است. در تمام ممالکی که مسافرت کرده‌ام بزرگترین میل ومقصود من همیشه این بوده است که‌اوصاف دلیرانه آن اعلیحضرت و غرائب دورهٔ سلطنت او را گوشزد عالمیان ساخته ویك فکر عالی ازاقتدارات ایشان بمردم تلقین نمایم ونشان بدهم که‌رعایای آن اعلیحضرت درصنایع وجرئت برسایر ملل دنیا تفوق دارند. میتوانم باجرئت بعرض آن اعلیحضرت برسانم که من‌در مسافرتهای خود بیشتراز همه‌این اشخاص

که در این گونه اقدامات فقط باسمی قناعت نموده اند تهور بکار برده نتیجه حاصل کرده‌ام . وضع رفتارمن که‌از هر گونه کتمان بدور است بلکه قدری بیشتر از اندازه هم آزاد ، درچندین مواقع درمیان ملتهائیکه بترقیات ماحسد میبرند و می‌خواستند بهروسیلهٔ که بتوانند پیوسته مارااز دایرهٔ تجارت خارج نمایندمرادچار مخاطرات چند کرده است . مکررمال وجان خودرا به‌خطر انداختم برای اینکه بانطقهای بلیغ، آن اعلیحضرت رابر تمام سلاطین اروپا و پادشاهان مشرق‌زمین حتی درحضور خودشان تفوق و برتری دادم ، واز همه این مخاطرات بخوبی خود داخلاص نمودم درحالتیکه احترامات اسم بزرگوار شمارا درقلوب این وحشیها نقش بستم ودرسایه این اسم محترم تاجدار بیش از شصت‌هزار فرسنك درخشگی راه پیمودم . باامنیت کامل شش مرتبه درمملکت عثمانی وایران و بهترین قطعات هندوستان مسافرت کردم واول کسی بودم که خودرا به‌معادن الماس آنجارسانیدم وبسیار خوشوقتم که توانستم از آنجا سنگهای قیمتی بیاورم که آن اعلیحضرت آنهارا مفتخر ساخته ضمیمه احجار نفیسه تاج خود فرمودند . امابیشتر خوشوقتم ازاینکه توانستم دراین مسافرتهای خوداطلاعاتی تحصیل کنم که‌شاید آن اعلیحضرت بتواند چندلحظه وقت خودرا باآنها مشغول سازد . آن اعلیحضرت بسیاری از اختصاصات سه‌قطعه از بزرگترین ومقتدرترین ممالك آسیا راملاحظه‌خواهند فرمود و به‌عادات واخلاق مردمانیکه فعلا درآنجاها ساکن هستند پی خواهند برد. من دراین سیاحتنامه خیلی ازحکایاتی گنجانیده‌ام که بعدازخستگی خاطر از آنهمه راههای کسالت‌انگیز کاروانی بتوانند رفع خستگی نمایند ودراین خصوص به‌مشرق زمینیها تقلید کردم که درفاصله‌های معین میان صحراها کاروانسرا بنا کرده‌اند که مسافرین راتسلی بخشد ومخصوصاً خودرا مقید داشتم بشرح ممالك عثمانی و ایران ومغول تادرپنج خط راههای مختلفه که بآن مملکتها میرود اشتباهات علمای جغرافیا رادرتعیین منازل مکشوف‌سازم . اگرچه این تحریرات من از لطایف ادب درطرز تکلم عاریست اما امیدوارم که نکات مختلفه موشکافانه‌واهمیت فوق‌العادهٔ راکه شامل است‌خصوصاً صداقت ودرستی که من بدقت بکار برده‌ام سبب شوندکه ازمطالعه آن ملالت حاصل نشود بلکه قدر وقیمت آنرا بخوبی بشناسند ومن خودراکاملا بپاداش خود رسیده خواهم دانست اگر تألیفاتم بشرف پسند آن اعلیحضرت نایل شود و اگر احترامات عمیقه نوکر ورعیت بسیار حقیر بسیار مطیع بسیار وفادار خودرا بپذیرند .

(تاورنیه)

نقشه مصنف که در آنجا بطور اختصار شرح مسافرتهای خود را که در قطعات اروپا تا اسلامبول کرده است مینویسد

اگر تعلیمات اولیه شخص بمنزلهٔ تولد ثانوی باشد من میتوانم بگویم که من با میل مسافرت متولد شده‌ام . پدر من معروف بود که در علم جغرافیا مهارتی دارد و اغلب مذاکراتی که علمای این فن در ایام طفولیت من با حضور من با پدرم میکردند و من با کمال فرح استماع می نمودم مرا از همان اوقات مایل و مصمم کرد که بروم اغلب این ممالکی را که روی نقشه شناخته‌ام برأی العین مشاهده و سیاحت نمایم . در سن ۲۲ سالگی قشنگترین نواحی اروپا را سیاحت و سیر کرده بودم مثل فرانسه انگلیس ـ هلاند ـ آلمان ـ سوئیس ـ لهستان ـ مجارستان و ایطالیا و زبانهائی را که در آن ممالك بیشتر متداول است باندازه کافی حرف میزدم .

اول دفعه که از مملکت فرانسه برای خارجه حرکت کردم بسمت انگلستان بود آنوقت که ژاك اول در آنجا سلطنت میکرد (ژاك اول همان ژاك ششم اسکاتلند استکه بسلطنت انگلیس هم نایل شد و در آنجا ژاك اول خوانندش) و خود را پادشاه بریتانیای کبیر نامید و برای اینکه ترضیهٔ خاطر اهالی انگلیس و اسکاتلند هردو را بعمل آورده باشد این هر دو ملت را بیك اسم مشترك خواند . از انگلیس بفلاندر رفتم که شهر آنورس وطن پدرم را به بینم ، از فلاندر بطرف ایالات متحده رهسپار شدم که در آنجا میل من بمسافرت بواسطه تهاجم آنهمه خارجه که از اقطار عالم به آمستردام مراوده میگردند زیادتر شد .

بعد از آنکه غرائب ۱۷ ایالترا سیاحت کردم از آنجا بجانب آلمان روان گشتم ، وقتیکه از راه فرانکفورت و اکسبورغ بنورامبرك رسیدیم در آنجا شهرت حرکت قشونیکه برای تسخیر پراك به بوهم میرفتند مرا برفتن جنك مشوق و محرك شد ، برای اینکه از فنون حرب چیزی بیاموزم که در دنباله مسافرتها بکارم آید در یك منزلی نورامبرك به یك سرهنك سواره نظام ملاقات کردم که موسوم به هانس برنر و پسر فیلیب برنر حاکم وینه (پایتخت اطریش) بود . او خوشوقت شد از اینکه یك

جوان فرانسوی همراه خودداشته باشد ، مرا دعوت کرد که بااو به بوهم بروم. مقصودم این نیستکه دراینجا شرح وقایع جنگ پراك را بنویسم زیرا که تفصیل آن بطول خواهد انجامید و آنگهی مورخین معاصر بشرح آن میپردازند. چند سال بعد باآن سرهنك به‌وینه رفتم واومرا بعم خود حاکم «راآب» که باوسمت نایب السلطنه مجارستان داده بودند معرفی کرد .

این حاکم مرا درخانه خود بشغل غلام‌بچه گی (پاژ) پذیرفت ، در آلمان میتوان تاسن ۲۵ سالگی بااین‌سمت خدمت کرد وتاوقتیکه قابل‌استعمال وحمل اسلحه نشوند این مقام وخدمترا ترك نمیکنند . مدت٤ سال‌ونیم درخدمت آن نایب‌السلطنه بودم درآن اثنا پرنس دومانتو به‌وینه آمد که امپراطور را برای آنچه دوك پدر اومیل داشت حاضر نماید اما نتوانست بمقصود دست بیابد حتی مقاولات مسیو دوسابران سفیر پادشاه هم درنزد اعلیحضرت امپراطوری بی‌اثر ماند . دراین چندسال که درمجارستان ماندم بعضی از فنون حرب را آموختم‌اما ازآنچه میان‌ما باعثمانیها رفت‌چیزی نمیگویم زیرا که بسیاری‌از وقایع‌نگاران بشرح وبسط ضبط کرده‌اند وربطی به‌مسافرتهای منهم ندارد .

نایب‌السلطنه برای دفعه‌ثانی‌یك‌خواهر کنت‌دارك وزیراعظم‌دولت‌دوك دومانتورا تزویج کرده بودواین کنت که‌عجالتاً باشاهزاده پسر نایب‌السلطنه بسفارت فوق‌العاده بوینه فرستاده‌شده‌بود باامپراطریس که‌ازخانواده گونزاك بودقرابت داشت. وقتی که کنت مذکور بملاقات نایب‌السلطنه آمد بمن‌حکم‌شد که درمدت توقف اودر ژاوارن مراقب خدمات‌او باشم ، دروقت‌مراجعت‌بنایب‌السلطنه اظهار کرد که‌چون‌پرنس دومانتو کسیرا ندارد که‌زبان آلمان حرف‌بزند بسیارمشعوف خواهدشد اگراجازه‌بدهد تامادامیکه دردربار امپراطوری اقامت خواهدداشت من جزو ملتزمین او بشوم . نایب‌السلطنه هم بسهولت تقاضای کنت دارك را قبول کرد واوهم مرا باخود بوینه برد . وچون شاهزاده ازمن بدش نیامددروقت رفتن به‌مانتو بمن‌اظهار کرد که خیلی‌مسرت‌خواهد داشت اگرمن درملازمت‌او بمانتو بروم .همین‌سبب‌شد که‌میل مسافرت بایطالیارا که‌مدتها درديك‌خاطرمی پختم درمن‌شدت داد. نایب‌السلطنه‌اول ازمرخصی من‌تحاشی میکرد امامن‌باجد وجهد بسیار محسنات این مسافرت‌خودرادر نظر اوجلوه دادم تابالاخره راضی شد وباکمال ملاطفت مرخصی مراداد وبعلاوه برحسب‌معمول یك‌اسب ویکجفت طپانچه ویك کیسه‌پراز دوکابمن انعام‌وهدیه نیاز کرد . مسیودوسابران آنوقت به

و نیز میرفت و میل داشت که یك فرانسوی که زبان آلمان بداند همراه خود داشته باشد منهم موقع را مغتنم شمرده ۸ روزه به و نیز رسیدیم مسیو ل کنت داو آنوقت از طرف دولت فرانسه در جمهوری و نیز سفیر کبیر بود و پذیرائی شایانی ازمسیو دوسابران بعمل آورد وچون اهالی و نیز هم بجنك مانتو همان قدر مایل بودند که خانواده گونزاك میل داشتند جمهوری و نیز هم مسیو دوسابران را در کمال جلال و رأفت پذیرائی نمود و ۸ ظرف مربا باو هدیه دادند که یکی از آنها بزنجیر طلائی بسته شده بود که لحظهٔ اورا بگردن خود آویخت و بعد در جیب گذارد . مسیو لدوك دو روهان هم آنوقت با فامیل خود در و نیز بود ۲ ظرف مربارا میان حاضرین در تالار تقسیم کردند و ۶ ظرف دیگر رامسیو دوسابران بمن حکم کرد که برای مادموازل دوروهان تعارف بردم اوهم با کمال لذت قبول کرد .

در این چندروزیکه درونیز بودیم من این شهر معروف را بایك فرح و لذتی تماشا میکردم که در تمام دنیا بهمه شهرها امتیاز داشت وچون شهر و نیز از حیث عظمت وتجارت واعلائی به آمستردام خیلی شبیه بود در تزاید میل ورغبت من بشناسائی اروپا و آسیا مدخلیت تام حاصل کرد .

ازونیز باتفاق مسیو دوسابران بمانتو رفتیم و پرنس که از تجدید ملاقات من اظهار مسرت بی پایانی نمود در قبول یك بیدق یعنی ریاست یکدسته قشون یا آجودانی دوك پدرش مرا مخیر کرد ومن فقرهٔ آخریرا انتخاب کردم و بسیار محظوظ شدم از اینکه در تحت حکم کنت دو کیش که کاپیتن آجودانهای دوك بود واقع شدم که حالا مارشال دو گرامون است . یك اقامت طولانی در مانتو باآن شهو تیکه من برای مسافرت داشتم منافات داشت اما قشون امپراطوری قبل از آنکه فکری برای مسافرت من بکنند شهررا محاصره کرده بود . من خواستم به بینم عاقبت ونتیجه این جنك چه خواهد شد . بالاخره ما مجبور کردیم امپراطوریهارا که ضرورت رفع محاصره را حس نمایند ودرشب عید نوئل اینکار صورت گرفت وصبح آنشب چند نفر را از شهر بیرون فرستادند که تحقیق کنند خدعه نشده باشد و ببینند همه قشون عقب رفته اند یاخیر .

مدت محاصره خیلی کم بود ودر آن بین اتفاق قابل ذکری روی نداد که اسباب تعلیم وتجربه سربازهای جوان شده باشد فقط این یك فقره رامیگویم که : یکروز ۱۸ نفر مأمور شدند که بروند عرض وعمق خندقی راکه دشمن حفر کرده بود وارسی نمایند . هشت نفر از آنها از کمپانی ما بود که منهم بزحمت از پرنس

اجازه گرفتم که جزء آنها باشم، ازروی کمال مرحمت محرمانه بمن گفت نرو زیرا که آنجا گلوله ریزان سختی خواهد بود ، من اصرار کردم تااجازه‌داد . اما پرنس حق داشت بجهة اینکه از ۱۸ نفر فقط ٤ نفر مراجعت کردیم . وقتیکه در کنار خندق میان نیزار میرفتیم یکمرتبه دشمن شلیکی کرد که بمافرصت ندادسر از پا بشناسیم . من‌درمخزن اسلحه یك‌زرهی انتخاب کرده‌بودم که خیلی سبك‌وزن ، اماپارچه خوبی بود وهمان باعث‌خلاصی جان‌من شد. درصورتیکه دو گلوله بمن خورده‌بود یکی‌زیر پستان چپ و یکی قدری پائین‌تر فقط آهن زره فرو رفته بود وآن ضربت زیرپستان مرا بسیار متألم کرد . کنت‌دو کیش که خوبی زره‌را ملتفت شد آنرا تمیز کرد ونگاه‌داشت ، من‌دیگر آن زره را ندیدم .

چندی بعد من‌از پرنس مرخصی خواستم چون وعده کرده‌بود هروقت‌میل رفتن نمایم اجازه بدهد بااینجهت مضایقه نکرد توصیه وتذکره خوبی بمن داد که برؤیت آن پنج‌شش‌نفر سوار مرا تاونیز همراهی کردند ، آنجااز آنهاسوا شدم از ونیزرفتم به‌لرت ازلرت به‌رم ازرم به‌ناپل ازناپل باز مراجعت به رم کرده ده‌دوازده روز اطراق‌نموده بعد برای دیدن فلورانس - ونیزولیکورن‌و ژن رفته واز ژن‌سوار کشتی‌شده به‌مارسیل آمدم . از سیاحت سایر شهرهای ایطالیا وغرائب وعجایب وآثار شگفت‌انگیز آن که دراسفاردیگر دیده‌ام‌چیزی نمینویسم زیراکه دیگران بسیار نوشته اند .

ازمارسیل بپاریس رفتم ولی‌چون میل‌مسافرت به‌لهستان داشتم‌درآنجا زیاد توقف نکردم ، ازراه سویس به‌آلمان رفتم . بعداز آنکه ایالات عمده‌را سیر کردم طرف رودخانه رن سرازیر شدم که به‌بریساك واستراسبورغ بروم‌بعد ازکنار سوآب بالا رفته‌راه اولم‌واکسبورغ را پیش گرفتم که به‌مونیخ بروم. درآنجا قصر عالی دوك دوباویر راکه گیوم پنجم شروع به بنای‌آن کرده و پسرش ماکسی میلیان در بین جنگهای شدیدی که تمام مملکت امپراطوری را متزلزل کرده بود باتمام رسانیده بود تماشا کردم . ازآنجا باز دفعه دویم به نورامبرغ وپراك رفتم پس‌ازآن ازبوهم خارج و داخل سیلیزی شده از ادر گذشته به‌براسلو رسیدم . ازبراسلو به‌کراکوی که‌یکی ازبزرگترین شهرهای اروپا بلکه مرکب ازسه شهراست ودرقدیم مقرسلاطین‌لهستان‌بود رفته بالاخره ازآنجا بورشو آمده قصر عالی ودربار سیکیموند پادشاه لهستانرا دیدم .

ازورشو به‌براسلو مراجعت نمودم و راه سیلیزی سفلی راپیش گرفتم که

بملاقات یکی ازصاحب منصبان خانه امپراطور که بامن آشنائی مخصوص داشت بروم، اما دردوفرسنگی کلوکاو بواسطه ملاقات واصرار کلنل بولتر فسخ عزیمت کردم.

این کلنل اهل اسکاتلندولی فرمانده یك رژیمان سواره امپراطوراطریش بود وهمان شخصی استکه بحکم امپراطور، والستین را کشته بود. عیال کلنل هم همراه اوبود واین خانم فرانسویهارا دوست میداشت. زن وشوهر فوق العاده اظهار نوازش کردند واصرار نموده بلکه بعضی هدایا هم بمن دادند که نزد آنها توقف نمایم منهم نتوانستم درمقابل آنهمه اظهار محبت مقاومت بنمایم رحل اقامت افکندم. آنوقت پادشاه سوئد باقشون خودبطرف پومرانی پیش میرفت وقشون امپراطوری برای جلوگیری از آنها طرف استیتن حرکت میکرد.

مادر ٤ فرسنگی بودیم که شنیدیم قشون سوئد وارد شهرشدند. این خبر موجب بینظمی فوق العاده درقشون امپراطوری شد که بروست کنت جنرال آنها بود. ازچهل هزار نفرقشون امپراطوری ده هزار نفر فرار کردند بقیه هم مجبور شدند خودرا به فرانکفورت وحوالی آن عقب بکشند.

درآنجابود که من شنیدم امپراطور با پسرش فردینا ندسیم بطرف راتیسبون میروند که پسرش را به سمت پادشاه رمن تاجگذاری کند. چون من همین پسررا دیدم که بسمت پادشاه مجارستان ودفعه دیگر بسمت پادشاه بوهم تاجگذاری کرده بودند، خیلی میل داشتم که این تشریفات دفعه سیم راهم که البته از آن دودفعه دیگر باشکوه تر ومجلل ترخواهد بود به بینم، باین جهت از کلنل مرخصی خواستم وفوراً به راتیسبون رفتم، لوازم تشریفات ازهمه قسم درآنجا فراهم بود، همه امورات درنهایت نظم بپایان رسید، درجنك با گاوچند نفراز نجباء بسیار زرنگی و چابکی بروزدادند. درمقابل محوطه ومیدان بازی دوچوب بست بزرك ساخته بودند: یکی برای امپراطور وامپراطریس وسایر خانمهای دربار ویکی دیگر که بشکل دکان بزرگی ساخته شده بود، دراطرافش انواع اقسام جواهر های قیمتی آویخته بودند که هفت هشت نفرسوار متفقاً در سر تاخت با نیزه بایستی یکی از آنهارا بربایند.

میان آن جواهرات اسباب ازده هزار اکو قیمتی داشت ببالاتر وهر کس را بخت مساعدت میکرد وبه ربودن پارچه موفق میشد آن پارچه از آن اوبود. سوارهای دیگر که بااو میدویدند بایستی قیمت آنرا به تاجر صاحب اسباب بدهند، آنوقت آن پارچه را وزیر اعظم پرنس اکمبرغ بدست خود بآن سوار فاتح میداد

اوهم اورا بسر نیزه خود نصب میکرد و میرفت پای چوب بست غرفهٔ امپراطور و آنرا به امپراطریس تقدیم مینمود امپراطریس قبول نمیکرد آنوقت آن سوار حق داشت که آنرا بهریك از خانمهای دربار که طرف میل و احترام او بودند نیاز نماید.

درآنموقع ازاطراف جواهرفروشها به راتیسبون هجوم آورده بودند و برای یکی از آنها بدبختانه حادثهٔ روی داد که سبب رقت تمام درباریان شد. این پسر یکی از متمول ترین تجار اروپا بود که در فرانگفرت متوطن بود و اولادش منحصر بهمین یك پسر، پدرش اورا بتاجگذاری فرستاد که درآنجا فروش خوب بکند و برای اینکه دربین راه دزد جواهرهارا ازپسرش نرباید قبل از وقت بوسیله مطمئنی آنهارا فرستاد به راتیسبون نزد یکنفر یهودی که بااوطرف معامله بود که بعداز ورود پسرش آنهارا تسلیم او نماید. پسر بعدازورود یهودیرا ملاقات مینماید، وی باو میگوید که صندوق جواهری پدرت نزد من فرستاده است هر وقت میل داری بیا تاتسلیم تونمایم. درآن بین پسررا بباده نوشی دعوت مینماید و متفقاً میروند بروی راحتگاه دوفن روی سد راتیسبون تایك ساعت بعداز نصف شب باهم بصحبت میگذرانند، بعدباهم ازآنجا بیرون رفته ازیك کوچه خلوتی که عبور ومرور درآنجا نمیشود راه را پیش میگیرند. دربین راه یهودی باکارد ده دوازده ضربت به آن جوان زده شکمش راپاره میکند و نعشش را روی سنك فرش گذاشته میرود.

این یهودی نابکار تصور کرد همین قدر که رقعه بپدر آن جوان نوشت که پسرت آمد جواهرات را تسلیم او کردم کار تمام است. اما خداوند چنین خواست که درهمان شب این جنایت مکشوف شد ومقصر راتسلیم عدالتخانه کردند.

تفصیل کشف آن اینست که لحظهٔ بعداز قتل آن جوان یك شیپورچی امپراطوری از آن کوچه عبور میکرده نعش اورا درجلو پای خود می بیند که هنوز نفس میکشد، غفلتاً بروی نعش افتاده تصور کرده بودمستی استکه بخواب رفته، بعدفوراً بخیالش میگذرد شاید شخص مجروحی باشد بسرعت میرود از زاویه کوچه ازدکان نعلبندی چراغ میطلبد نعلبند وشاگردانش باچراغ میایند جوانیرا درخون خود غلطان می بینند که جز لحظهٔ بشیرازه عمرش باقی نیست، خواستند اورا بدکان نعلبندی حمل نمایند نعلبند ازترس گیر ودار عدالتخانه راضی نشد جائی نزدیکتر و مناسبتر از همان راحتگاه دوفن نیافتند، فوراً اورا بدانجا حمل کردند. همینکه صورتش راکه گل وخون آلوده بود شستند مادرودختریکه

در آنجا منزل داشتند اورا شناختند که همان جوان است که با یهودی با نجا رفته شراب خورده بودند. جوان بعداز چندقیقه وفات کرد بدون اینکه بتواند کلمهٔ بگوید. همانشب یهودی را تعاقب کرده درخانه‌اش دستگیرش نمودند او هم به جنایت خود اعتراف کرد. اهمیت جنایت درخور این بود که‌جانی رابسخت‌ترین اقسام بمجازات برسانند. فتوای عدالتخانه اینطور صادر شدکه اورا معلق از داری بیاویزندودوسگ گیرنده‌هم پهلوی او بهمان شکل آونگ کرده که سگها درحالت غضب اورا پاره‌پاره کنند. اما این‌قسم قصاص موافق‌قانون امپراطوری دربارهٔ کلیه یهودیهائی مقررشده بود که یك عیسویرا بقتل برسانند ولیکن‌در این‌مورد چون جنایت اهمیتی داشت وبسیار موحش بود یهودیها انقدر جدوجهد کردند وتعارفات بزرك بامپراطریس ودوشاهزاده‌خانم دیگر دادند که فتوارا تغییر بدهند وطرز کوتاه‌تری برای‌قتل این یهودی اختیار نمایند. بنا بر این‌حکم شد که اورا درچندین نقطهٔ شهر بگردانند و گوشت بدنش را با گازانبر بکنند وبجای گوشت کنده‌شده سرب آب کرده بریزند که درسختی بافتوای‌اول برا ی کند وچنین کردند وبعداز آن عملیات اورا بردند بیرون‌شهر راتیسبون وزنده زنده پاره‌پاره کرده کارش‌را بپایان رسانیدند.

تشریفات تاجگذاری که تمام‌شد، شنیدم‌امپراطور مسیو اسمیت‌را بسفارت دربار سلطان عثمانی مأمور کرده‌است منهم بخیال افتادم که‌اسبابی فراهم بیاورم تادرمعیت اوبروم، نمیخواستم مخارجم رابراو تحمیل کنم زیرا برای مسافرت مبلغ‌کافی دوکا داشتم که درمعیت کلنل بولتر که بمن‌خیلی محبت داشت اندوخته بودم، دراین بین پرژزف کشیش که ازطرف پادشاه فرانسه در راتیسبون مقیم بود ومرا درپاریس می‌شناخت بمن‌تکلیف کرد که‌درمعیت مسیو باشلیه که ازجانب اعلیحضرت مأمورشده بمانتو بروم یاباتفاق آبه‌شاپ‌وسنت لیسبان باسلامبول مسافرت نمایم. این‌شق‌ثانوی موافق میل‌من‌افتاد زیرا که مایل بمراجعت ایطالیا نبودم ومیخواستم‌ممالك تازه‌را سیاحت نمایم. پس بدون‌تردید مسافرت‌اسلامبول راقبول وازپرژزف تشکر نمودم وبدان دو نفر کشیش ملحق شده باسلامبول رفتم وازآنها جدانشدم مگر وقتی که آنها خواستند ازاسلامبول بطرف‌شامات بروند.

قبل‌ازحرکت از آلمان این آقایان کشیشان‌خواستند بروند دربار ساکس را ببینند چندروزه بانجارسیدیم، در این خط راه باید از شهر فرای بورك

عبور کرد که شهری کوچك ولی قابل دیدن است بجهة اینکه مقبرهٔ الکتورها در آنجا واقع است که ازحیث صنایع ومعماری اول بنای اروپا محسوب میشود.

از آنجا رفتیم برای دیدن قصر عالی اکوست بورغ که درروی کوه مرتفعی واقع شده وازجمله غرایب بسیار، یك طالاری دارد که زینت آن منحصر است به شاخهای انواع حیوانات که بدیوارها نصب کرده اند ودر آنجا یك کلهٔ خرگوش دیده میشود که دوشاخ کوچك دارد و پادشاه دانمارك آنرا بواسطهٔ ندرت وغرابتش برای الکتور فرستاده است. دریکی از حیاطهای این عمارت یك درخت عظیم الجثهٔ دیده میشود که برگهای آن بقدری پهن وسایه گستر است که چندین میز در زیر سایه آن جاداده بودند، من خود آن میزها را تعداد نکردم اما دربان قصر میگفت عدد آنها مطابق عدد ایام سال است، چیزیکه سرمایه غرابت این درخت است این استکه ازجنس درختان میوه دار است وهیچ جنسی ازامثال آن دیده نشده استکه باین عظمت رسیده باشند. همچنین دراین قصر یك چاه عمیقی حفر شده که زودتر از نیم ساعت آب از آن بیرون نمیتوان کشید. کلیه وقتی که بارتفاع محل نظر شود شخص از تعجب ازتهور بانی آن خودداری نمیتواند بکند.

تمام مملکت آلمان بقدری معروف استکه من محتاج نیستم مدتی وقتم را بشرح شهر درسد که محل اقامت معمولی الکتور است صرف نمایم همین قدر میگویم که شهر بزرك نیست اما بسیار قشنك است و بسیار مستحکم وروردخانه الپ میان شهر قدیم وشهر جدید حایل شده که بایك پلی آنهارا بیکدیگر اتصال میدهند.

قصر الکتور یکی از بزرگترین وعالی ترین قصور آلمان است اما در جلوخان آن یك میدان ومحوطه قصور ندارد ودرب مدخل آن مثل این استکه درقعر پس کوچه واقع شده باشد. اطاقهای خزانه تا ۱۶ اطاق برای سیاحت اجانب باز است ودرهر اطاق کاتالوكها (فهرست) بزبان آلمان وسایر السنه از اسامی اشیاء محفوظهٔ در آن اطاق موجود است. آقایان کشیشان شاپ وسنت لیسبان بتوسط الکتور پدر آن که امروز سلطنت میکند بخوبی پذیرفته شدند، آنهارا برای صرف غذا نگاهداشت وانواع ملاطفت ومهربانی درحق آنها بعمل آورد. آن شب یك مجلس آراسته بودند که میزهای آن هریك از یك پارچه سنك براق قشنگی بود که درمعادن نقره ساکس یافت میشود، درروی میزها انواع ظروف طلاو نقره ودرطبقه زیرمیزها جامهای طلای میناکاری بزرك و کوچك باندازه‌های مختلف گذارده بودند.

الکتور خواست با کشیشها بسلامتی پادشاه فرانسه باده نوشی نماید و بآنها تکلیف کرد که هریك از آن جامهارا که میل دارند انتخاب کنند بشرط آنکه برسم مملکت آنرا از شراب لبریز نمایند ،

مسیوشاپ یکی از آنهارا که بنظر چندان بزرك نمیامد انتخاب کرد و مسیولیبان دیگر را سوا کرد که قدری بیشتر گنجایش داشت اما مسیوشاپ بسیار متعجب شد وقتی که دید جام بواسطه لمس دست بیك فنری که در آن تعبیه شده بود وسعت پیدا کرد و مانند گل لاله در آفتاب شکفته شد وفوراً باندازهٔ یك قدح بزرگی گردید که تقریبا یك پیت (پیت وزنی است که باید تطبیق شود با اوزان ایرانی) شرابرا درخود جای میداد اما الکتور اورا مجبور بنوشیدن تمام آن نکرد و قناعت نمود باینکه از تعجب او خنده و تفریح نماید .

ازدرسد رفتم بپراك واین دفعه سیم بود که من این شهر بزرك قشنگ را میدیدم یا بعبارت اخری این سه شهریرا که رود ملدا نهارا ازهم جدا کرده بود پنج شش فرسنك پائین تر برود الپ میریزد ازوسط بوهم گذشته بزاویه مراوی برخورده داخل اطریش شدیم و بوینه آمدیم بخیال اینکه بزودی سوار کشتی شده حرکت نمائیم سرما شروع شده بود آقایان کشیشها تسهیل وسایل مسافرت خود را بمن محول کردند منهم ازحاکم وینه خواهش کردم که ببرادرش نایب السلطنه مجارستان سفارشی بنویسد که تذکره های لازمه را بآنها بدهند اوهم با کمال رأفت خوهش مرا اجابت کرد بلکه دوقایق هم بانهاداد که یکی دارای اطاق راحت خوب وپستوئی بود ودیگری هم برای مطبخ تهیه شده بود ما یکروز در پرسبورغ اطراق کردیم که اشیاء وآثار عتیقه مذهبی وکلیسای بزرك آنجارا تماشا کنیم واز آنجا بسمت آلتمبورغ روان شدیم .

آلتمبورغ یك شهر و کنت نشینی است متعلق بکنت داراش، این شهر تیول مستمری یکی از ملکه های مجارستان بوده که بعد ازمردن خود بیکی ازنجبای دربار خودهبه کرده بود بشرط اینکه آن شخص واعقاب اوهمیشه درقصر اربابی آن شهر یك عده طاوس نگهداری نمایند زیرا که آن ملکه این حیوان را بسیار دوست میداشت واگر درادای این تکلیف قصور بورزند آن شهر ازتصرف آنها منتزع شده بدولت برگشت نماید .

بعد ازظهر رسیدیم بسیکت من فور قایقی گرفته بطرف راآب که ژاواران هم مینامند ودوساعت راه بوده رفتم کاغذ برادرش را بنایب السلطنه دادم و

ازورود کشیشان شاپ وسنت لیسبان مطلعش ساختم چون چندسال بشرف خدمتگذاری او نایل بودم ازملاقات من اظهار مسرت کردو گفت برای همراهی اشخاصی که از طرف رادرم توصیه شده اند همه قسم حاضرم. صبح روز بعد حکم داد که سیصدسوار بادو کالسکه بروند آنهارا بیاورند بژاوارن و بعداز ورود در کمال مهربانی و ادب از آنها پذیرائی نموده و تامادامیکه درآنجا بودند اجزاء وصاحب منصبان او کمال جدوجهد رابعمل آوردند که وقت مهمانها بخوشی بگذرد بایستی ده دوازده روز درآنجا توقف کنیم تاجواب پاشای بود برسد ازحاکم کمردرخواست کرده بودند که آیااجازه میدهد که دونفر نجیب زاده فرانسوی بادونفر همراهانشان ازخاك قلمرو اوعبور نمایند وبرای تسهیل امر آنهارا اقوام مسیودوستری سفیر کبیرفرانسه درعثمانی بقلم دادند جواب پاشامساعد باخیال مارسید و بطرف کمر حرکت کردیم درآنجا حاکم قایقهای دیگر بماداد که مارا تانصف راه بود بردند و آنجا قایقهای دیگر که مخصوصاً ازبود برای ما آمده بودند رسیده سوارشدیم، این قایقها خیلی سبك و تندسیر بودند همینجامیان کمرو بوداست که سرحدومملکت امپراطوریست وسفرای کبارطرفین که هرشش سال یکمرتبه عوض میشوند باید در این نقطه مبادله اعتبارنامه یا تجدید معاهده اتحادیه بکنند وعده اجزاءطرفین هم باید مساوی باشد.

ازوینه تاژاوارن سه روز روی آب ماندیم بجهة اینکه رودخانه دانوب پیچ ودوربزرگی میزند، این مسافت را درخشگی دوساعت میشود طی کرد از ژاوارن باید رفت درکمر خوابید واز کمرهم دوروزه تابود آمدیم این مسافرت را بندرت ازراه خشگی میکنند بجهة اینکه سرحد است ودزدان وقاطعان طریق هردوملت درتاخت و تاز و ملاقات آنها خیلی خطرناك است. درفصل خوش از بود کمتر از هشت روز به بلغراد میشود رفت اما چون برف و سرما مانع از پیش رفتن بود ما هشت روزه رفتیم و همین هوا تااسلامبول باما بوده بطوریکه از بلغراد بیست ونه روزه باسلامبول رسیدیم زیراکه روز ها کوتاه بود و راهها بد و بسیار بد.

در مجارستان رسم است خاصه درخطوطی که عبور ومرور مسافرین کم است که از مسافرین برای آذوقه وزندگی پول نمیگیرند رعایا ودهاقین مسافرین را می پذیرند منزل ومخارج میدهند و نهایت مهمانداریرا به عمل می آورند در آخرسال کدخدایا کلانتر آبادی هرچه مردم خرج مسافرین کرده اند ازبابت

مالیات عمومی با نهاعوض میدهداما باید ملاحظه کرد که عدد مسافرین زیاد نباشد که نتوانند از عهده بر آیند. در مجارستان که یکی از بهترین ممالك اروپاست زندگی بقدری سهل وارزان است که ما برای چهارده نفر در بلغراد کمتر از روزی دو اکو خرج میکردیم .

شهر بود درساحل دست راست رود دانوب در نیم ساعت فاصله واقع شده است بمحض اینکه پاشا ازورودما خبرشد میر آخور خودرا باچند اسب یدك که غلامان خوش لباس جلو آنهارا میکشیدند فرستاد که مارا بشهر ببرند،میان این غلامهای زرخرید دونفر ازاهل پاریس بودند آقایان کشیشان ماوقتی که از احوالات وخانواده آنها مطلع شده وآنهارا شناختند تاهشتصد اکو برای آزادی آنهادادند ولی فایده نکرد .

دوازده روز در بود ماندیم بدون اینکه بشرف ملاقات پاشا نایل شویم زیرا که کسالتی براو عارض شده بود اماهرروز آذوقه مارا میفرستاد. یك گوسفند چندمرغ روغن برنج نان ودوسکین پول نقد برای خورده مخارج. روز یکه مارا پذیرفت وبارحضورداد آقایان کشیشان یکساعت جیبی که قوطی آن الماس نشان بود باو هدیه دادند. این پاشا مردخوش قدوقامت خوش سیمائی بود کشیشان راباخیلی مهربانی پذیرائی کرد وبرای روز حرکت آنها بطرف بلغراد شش کالسگه ودو سپاهی فرستاد که آنهارا بمقصد برسانند و حکمی هم فرستاد که هرچه برای آذوقه لازم داشته باشند مجاناً بآنها بدهند اما آنها نخواستندقبول کنند.

درورود به بلغراد ما داخل کاروانسرائی شدیم اما چهارنفر از تجار معتبر (راکوز) که در آنجا معاملات عمده می کنند آمده مارا از آن مکان کثیف بیرون برده درخانه یکی ازاهل شهر منزل دادند. اهالی راکوز ماهوت به بلغراد میاورند درعوض موم و نقرهٔ خام که از معادن مجارستان علیا و ترانسیلوانی استخراج میشود دریافت میدارند .

هرچه ازوضع مهربانی پاشای بود تمجید کردیم بایدازسختی وخشونتی که سنجاق بلغراد باما رفتار کرد شکایت و مذمت نمائیم پانزده شانزده روز مجبورشدیم که برای نفری دویست دوکا که ازماخواسته بودند چانه زده مجادله نمائیم تجارراکوز رفتند وآمدند و گفتند و شنیدند بالاخره کاریکه توانستند برای ماصورت بدهنداین بود که عوض نفری دویست دوکا نفری پنجاه دوکاازما بگیرد. بالاخره دیدیم سنجاق از بدرفتاری دست نمی کشد من باتفاق ترجمان خودمان

رفتم که او را ملاقات نمایم بدواً بااو با کمال ادب حرف زدم دیدم بخرجش نمیرود منهم آهنك مكالمه را تغییرداده باكمال تشدد اورا تهدید كردم كه قاصد مخصوص به بابعالی میفرستم و ازتو شکایت خواهم کرد که بادو نفر نجبای اقوام سفیر کبیرفرانسه مقیم بابعالی تااینددرجه بدرفتاری میکنی. تهدیدات من در او اثر کرد وراضی شد بجای نفری دویست دوکاکلیه ازهمهٔما پنجاه‌دوکادریافت نماید ماهم‌فوراً برای اوفرستادیم در این پانزده‌روز تعویق وتأخیر دلخوشی و اسباب تسلی‌خاطر مافقط این‌بود که معاش وزندگانی ماارزان وسهل‌میگذرد وخوب میخوریم ومینوشیم نان‌شراب گوشت همه‌چیز در کمال خوبی‌وارزانیست وچون شهر بلغراد دریك نقطه‌بناشده است که دورودخانه بزرك دانوب وساو درآنجا بیکدیگر ملحق میشوند انواع اقسام ماهی‌های اعلی وخرچنك وفور دارد بطوریکه دراین چندروز خوراك مافقط ازماهیهای جنس‌اعلی‌بود ماهیهای متعارفیرا بفقرا میدادیم. دونفر از کشیشان ژزوئیت که پیشنماز تجار راکوز بودند اسباب رفع کدورت کشیشان مارا که‌از بدرفتاری سنجاق‌حاصل کرده‌بودند فراهم‌نمودند کدورت ایشان‌فقط ازاین‌بود که اسباب تأخیر حرکت آنهاشده‌بود خودتجار هم‌به‌همان زحماتیکه برای ماکشیده بودند اکتفا نکردند کشیشان‌ما رادرشب عیدنوئل دعوت کردند ضیافت شایانی بعمل آوردند وبعداز نصف‌شب نمازجماعتی‌خوانده شد باموزیك اسبابهای موزیك وسازها هم‌بقدر کفایت‌خوب بودند.

دربلغراد اسب‌های سواری وگاری گرفتیم که به ادرنه برویم هرکس یك گالسگه برای‌خود انتخاب کرد که‌راحت‌تر تصور مینمود امامن‌یك گاری برای خود اختیار کرده بالاپوش‌خود راکه ازپوست گوسفند بود بخودپیچیده‌روی‌کاه درازکشیدم وبهیچوجه سرمارا حس‌نمیگردم، رسیدیم بشهر صوفیا که شهربزرك پرجمعیتی است سابقاً پایتخت بلغارهای قدیم بود وحالا محل اقامت پاشای روملی‌است یك‌مسجد بسیار قشنگی درآنجا دیده‌میشود که سابقاً‌کلیسای‌عیسوی بوده است واین مسجد یك‌برجی دارد که صنعتی در بنای آن بکار برده‌اند که سه‌نفر باتناق ازآن‌بالا میروند وهیچکدام یکدیگررا نمی‌بینند.

ازصوفیا میآیند به‌فیلی‌پوپولی‌دربین‌راه ادرنه وفیلی پوپولی برخوردیم بدودسته‌سوار تاتاراین‌ها ازآن‌طرف‌دانوب تاخت‌آورده تاواسط‌خاك‌مجارستان که‌بخانواده‌اطریش تعلق‌دارد میتازندهمینکه‌مارادیدند دردوطرف‌صف کشیدند

که‌ما از وسط آنها بگذریم وقطعاً خیال داشتند ازعقب غفلة برما هجوم آورده غارتمان کنند. اعتمادشان بزیادی عدد وغافلگیری بود زیرا که ازهرحیث همهٔ آنها جز یك شمشیرمفلوك اسلحهٔ نداشتند وما برای منع حملهٔ آنها بقدر کفایت مسلح بودیم هر کدام یك شمخال ویکجفت طپانچه واغلب هم تفنگهای خوب شکاری داشتیم بخیال اینکه آنها از عقب برما نتازند پیاده‌شده بارهای بنه‌خودرا سنگر کرده آندونفر سپاهی‌را که باما بودند باترجمان‌خودنزد رئیس وفرمانده تاتارها فرستادیم وپیغام کردیم تاشما متفرق نشوید ما ازجای‌خودحرکت نمی کنیم وچون ماهم مثل‌شما جنگجو وسرباز هستیم ازماطرفی نخواهیدبست. رئیس آنهاجواب گفته‌بود ما برای ادب‌واحترام شما اینطور صف بسته‌ایم ومقصودی نداریم‌حالا که‌میل شمااینست که‌ما متفرق بشویم پس یك پول توتونی بماانعام کنید ماهم چهار سکین بتوسط ترجمان برای آنها پول‌توتون فرستادیم واز پی کار خود رفتند .

روز بیست‌وسیم‌حرکت از بلغراد رسیدیم بادرنه‌واز آنجا اسب وگاری‌تازه گرفتیم برای اسلامبول. ادرنه باسم ادریان امپراطور موسوم شده است که آن راتعمیر وتزیین نمود سابقا موسوم به ارست‌بوده ودردهنهٔ سه‌رودخانه واقع‌شده که‌هرسه یکی‌شده‌بدریای ارشیپل میریزد. شهرقدیم خیلی بزرك‌نیست اماترکها محلات بسیار برآن‌افزوده‌اند وحالا یکی ازاقامتگاههای امپراطورهای‌عثمانی است که اغلب یابرای کارهای فوق‌العاده باتفریح ولذت وشکار خصوصاًصید مرغابی‌ودرنا بآنجا میایند وقتی که رودهای ادرنه طغیان میکنند درسطح لجن زارهای صحراهای مجاور تولید یك دریائی مینمایندکه روی آن ازاین قبیل طیور مستور میشود و انواع مرغهای ماهی‌خوار ودرنا وغازهای‌وحشی بحد وفور درآنجا جمع‌میشوندوخداوندگار اعظم ازآنها باعقاب وبازصیدمی نمایند که‌آنهارا برای اینگونه‌شکارها بمهارت تربیت می کنند .

روزپنجم حرکت‌ازادرنه‌وچهل ودویم‌خروج‌ازوینه‌خوشبختانه باسلامبول رسیدیم چهارساعت قبل‌ازظهر وارد شدیم از وسط شهر عبور کرده ازکالاما گذشته مارابردند به‌سفارت فرانسه وازآنجا بیرون نیامدیم مگربعد ازصرف شام وشب رفتیم درمنزلی که درخانه یك یونانی تهیه کرده بودندکه درنزدیك سفارت واقع‌شده‌بودمسیوشاپ ومسیولیبان دوماه دراسلامبول استراحت کردند ومخارج فوق‌العاده متحمل شدند برای اینکه همیشه سفرهٔ گسترده داشتند،در

زمستان یکمسافرت کوچکی بداردانل وخرابه‌های شهر تروا کردیم ودر آنجا غیر ازسنك چیزی ندیدیم که بزحمت رفتن‌ما تا آنجا نمی‌ارزید ازسکه برای‌ماز یك اطاقیکه برای سلطان بسبك فرانسه درعمارت اسکوتاری مبل کرده‌اند تعریف وتوصیف نمودند کنجکاوی مارا محرك شدند که برای تماشا بآنجا برویم دو نفر خواجه سرا که مستحفظ آنجا بودند هزار قسم عشوه و مرموزات ظاهر ساختند که آن اطاق را بما نشان بدهند ناچار بایستی مبلغی بآنها داد دادیم وداخل شدیم فقط چیزی که در انجا دیدیم یك تختخواب بود به سبك خودمان که باپارچه قیمتی زینت یافته بود وچند صندلی وفرش متعارفی لاغیر.

روز دیگیر سه قایق گرفتیم که با بعضی از دوستان به کال‌سدوان که‌در ساحل دریا واقع است برویم در آنجا یك کلیسای بسیار کهنه دیدیم که در تالار آن همان صندلی هائیکه در ابتدای بنای آنجا ساخته بودند باقی بود امروز این کلیسا یك دیری شده است دونفر کشیش که در آنجا منزل دارند بعداز آنکه همه جارا بما نشان دادند به عصرانه ما رادعوت نمودند.

بعداز آن رفتیم بتماشای ستون پمپه که‌در دامنهٔ دریای سیاه نصب شده پس ازآن مدت هشت روز بتماشای قصورعدیده سلطان که در آن نواحی بنا شده‌اند از این سرای بآن سرای رفته وقت را بخوشی گذرانیدیم اما اگر میخواستیم فقط بدیدن ستون اکتفا کنیم وجای دیگر توقف نه نمائیم دو روز مدت کافی‌بود. دریکی از آن سراها یك خواجه پیر فرانسوی‌دیدیم ک ازملاقات ما خیلی محظوظ شدوبقدری که درقوه داشت از ما پذیرائی کرد و طعام و شراب بما خورانید.

در این جا باید من یك ملاحظهٔ درباب بغازدریای سیاه یادداشت کنم: هیچ بغازی نیست که یك جریان و کوران نداشته باشد اما بغازدریای سیاه دو کوران دارد که هردو ضد ومخالف یك دیگر هستند آن کورانی که ازطرف راست سفاین را بطرف دریای سیاه میبرد وآنکه ازطرف آسیا است کشتی هارا بجانب دریای مدیترانه میراند باین جهت در گردش که اغلب ازاسلامبول بدهنهٔ بغاز می کنند دررفتن ومراجعت حرکت آب کمال‌مساعدت رادارد وبرای مسافر زحمتی ندارد مگراینکه ازاین ساحل برود.

همینکه سختی سرمای زمستان گذشت‌مسیو شاپ‌وسنت لیسبان دنباله مسافرت خودرا گرفتندودو نفرسپاهی برداشتند دوقایق گرفته بطرف الکساندرت

حرکت کردند و بسیاحت غرائب ارشیپل وسواحل آناطولی و بعد به‌حلب وفرات رفته بازمراجعت به‌حلب کرده بدمشق واز آنجا به‌بیت‌المقدس (اورشلیم) رفتند.

امامن که خیال دیگر درسر داشتم ومیخواستم بایران مسافرت کنم‌در اسلامبول مانده ووقت رادرانتظار کاروانی که هرماه امیدحرکت آنراداشتم میگذراندم وچون ازوضع امورات بی‌خبر بودم نمیدانستم که هرسال پنج شش کاروان ازبرسا حرکت می کند وممکن‌بود من‌هم بآنها ملحق بشوم.

وعلاوه براین اغلب هشت‌ده‌نفر تجارمتفق شده بامنیت سفر اصفهان‌را پیش‌میگرفتند بی‌اطلاعی سبب‌شد که من بیش از آنچه‌تصورمی کردم دراسلامبول ماندم یازده‌ماه در آنجاتوقف من‌طول کشید دراین‌اثناء که من آنجا بودم مسیو مارشویل ازطرف دولت فرانسه سفیر کبیر شد وباسلامبول آمد که مسیواونری که‌میل نداشت معزول بشود وازشغل خوددست بردارد باصدراعظم عثمانی‌ساخت وساز کرده بقدری دسیسه وآنتریك نمود که درسفارت دربارعثمانی باقی‌ماند ومسیومارشویل مجبور شدکه بفرانسه مراجعت نماید آنروزیکه بسلام‌سلطان میرفت‌منهم جزو همراهان‌او بودم چنانچه‌شرح آنرادرراپورت‌سرای‌خود نوشته‌ام.

بالاخره بعداز یازده‌ماه انتظار یك کاروان معتبری ازاسلامبول بطرف اصفهان حرکت کرد ومن باآن کاروان برای‌سفراول آسیای‌خود براه‌افتادم‌واین سفراول بپنج سفردیگرمتعاقب‌شدکه درآن اسفاربهتر بشناختن وضع ممالك و اخلاق وعادات سکنه آنها موفق شدم وسه‌سفر آخرم را تاآنطرف رود گنك امتدادادادم حتی بجزیرهٔ جاوه‌تجاوز نمودم ودرمدت چهل‌سال بیش‌ازشصت‌هزار فرسنك (لیؤ) درخشگی راه پیمودم فقط یکمرتبه ازآسیا ازروی دریای‌محیط باروپا مراجعت نمودم بنابرین‌دراین‌شش سفر ازروی فرصت ازراههای‌مختلفه تمام‌عثمانی وتمام‌ایران‌وتمام هندوستان راسیاحت کردم‌مخصوصا معادن‌معروف الماس راکه قبل‌از من‌پای‌هیچ اروپائی بدانجا نرسیده بود.

واین سفرنامهٔ من‌مشتمل احوالات‌این‌سه مملکت بزرك‌و راههای‌مختلفه که‌از پاریس باصفهان میرود خواهدبود.

پایان مقدمه

مسافرت ایران

کتاب اول

در بیان راههای مختلفه که از پاریس باصفهان پایتخت ایران میرود از ایالات شمالی مملکت عثمانی

فصل اول

راههائیکه برای رفتن ازفرانسه به‌آسیا میتوان پیش گرفت خصوصاً بطرف امکنهٔ که از آنجاها معمولا بجانب اصفهان میروند .

مسافرت درخاك آسیا بسهولت سیرو گشت دراروپا نیست نه‌ازحیثیت ساعت ونه‌ازبابت سهولت وآسانی. درآنجا کالسکه معمولا یافت نمیشود که هرهفته ازشهری بشهر دیگر مسافرت نماید واز ایالتی به‌ایالت دیگر برود ممالك و ایالات بایکدیگر بسیار فرق‌دارند درآسیا نواحی ومسافت‌های بعید دیده‌میشود که‌نه سکنه وجمعیت دارد ونه درآنجا کشت وزرغ میشود خواه بواسطهٔ عدم مساعدت آب‌وهوا خواه بعلت کاهلی وتن‌پروری اهالی که زندگانی به‌فقروذلت را بکار کردن وتحمل‌زحمت ترجیح‌میدهند صحراهای وسیع دیده‌میشود که بابد ازآنها گذشت‌وعبورآنها بواسطه‌بی آبی وتاخت وتازبدویان اعراب بسیارخطر ناکست . درآسیا منزل‌وتوقف گاه مرتب یافت نمیشود ومهمانخانه‌چی که‌برای پذیرائی مسافرین ومنزل وغذای آنهابذل توجهی نماید وجودندارد . بهترین منازل خاصه درخاك عثمانی چادرهائیست که شخص‌مسافر همراه خودبرمیدارد وبهترین مهماندارها نوکرهای شخصی هستند که برای‌انسان تهیهٔ خوراك و غذا مینمایند و ازآذوقهٔ که‌درشهرهاوآبادیها همراه برمیدارند. وقتی که‌بمنزل میرسند یادر صحرا یادرشهر دریکنقطهٔ که کاروانسرا نباشد میدهند چادرهای خودرا برپامیکنند واگرهوا خوب باشد میتوان ازچادرهم صرف نظرنمود . درکاروانسراها که درخاك ایران ازخاك عثمانی بیشترمتداول وراحت تر است

اشخاصی هم یافت میشوند که برای مسافر تهیه غذامی کنند و هر کس زودتر رسیده باشد جا و منزلش بهتر است بعلاوه تمام خاك عثمانی پر است ازدزدان قاطع طریق که دسته دسته حرکت میکنند باجمعیت زیاد و درسر راهها بانتظار تجار ومال التجاره میایستند و اگر عددشان زیادتر وقوتشان بیشتر باشدقافله را لخت میکنند بلکه خونشان راهم میریزند . امادرخاك ایران این مخاطرات نیست در ایران امنیت طرق وشوارع برای مسافرین کامل است چنانچه درمنازل اسباب راحت و آسایش فراهم تر . تمام این ناراحتی وخطراتیکه برمسافرین وارد میشود آنها رامجبور میکند که باکاروان باجماع حرکت نمایند برای اینکه بطرف ایران و هندوستان بروند وحرکت نکنند مگر بوقت معین و از نقاط معلوم .

این کاروانهائیکه شرح حالشان را باتفصیل کاروانسراها وقت دیگر بیان خواهم کرد ازاسلامبول وازمیر وحلب حرکت میکنند واشخاصیکه خیال مسافرت ایران رادارند باید دریکی ازاین سه شهر جمع شوند خواه آنهائیکه بکاروان ملحق میشوند وخواه آنها که خودرا بخطر انداخته چندنفر رفیق میشوند وراهنمائی برداشتهٔ علیحده حرکت می نمایند همین کاریرا که من هم یکمرتبه کردم وراههائی که از پاریس میتوان بطرف این سه شهر رفت از قرار ذیل است :

من از اسلامبول شروع میکنم که از آنجا بواسطهٔ خشکی و دریا دوراه موجود است راه اول خشکی آن راهی است که من بامسیو شاپ ومسیوسنت لیسبان پیش گرفتیم ومحتاج بتکرار نیست همینقدر میگویم وقتی بوینه رسیدند راه از پاریس تااسلامبول نصف شده است . راه دویم که کمتر تردد میشود راحتش بیشتر وخطرش کمتر است بجهة اینکه تذکرهٔ امپراطور رالازم ندارد که تحصیل آن بسیارمشکل است وازخطر ملاقات دزدان تونسی والجزایری و غیره بدوراست چنانچه درحرکت ازمارسیل ولیگورن این مخاطره درپیش هست . اینراه میرود بونیز وازآنجا بآنکون واز آنکون هرهفته چند کشتی بطرف راکوز حرکت میکنند ، برخلاف اینکه ازونیز مستقیماً خیلی بندرت کشتی بطرف راکوز میرود .
ازراکوز طول ساحل راگرفته بدورازو که یکی از شهرهای دریائی آلبانی است میروندوازآنجا باقی راه ازخشکی طی میشود ومیروند بآلبانا پولی که تادورازو سه روز مسافت دارد وازآنجا بهمان اندازه مسافت میرسند به مناستیر وازآنجا میشود همراه دستچپرا ازصوفیا وفیلوپوپولی پیش گرفت وهمراه دست راست راکه بسه روز فاصله ازمناستیر به انکشیر میرود که تاادرنه ده روز مسافت دارد

واز آنجا پنجروزه ازراه سلوبیره باسلامبول میرسند .

این راه آخری مقداری ازروی آب ومقداری ازخشکی طی میشود ، اما دوراه دیگر هست که تماماً ازروی دریامیرود یکی ازدست بالا ویکی ازدست پائین ایطالیا برحسب تشخیصی که قدما میان این دودریا داده اند وحال آنکه این هردو یك دریا هستند وایطالیا یك شبه الجزیره ایست که میان آن واقع شده است . میتوان درونیز سوار کشتی شد وطول خلیج راپیش گرفت که دزدان دریائی کرس درآنجاداخل نمیشوند ورفت بطرف دماغه ماتاپان که جنوبی ترین نقاط اروپاست واز آنجا دورزده داخل دریای آرشیپل شد ، وراه دیگر ازمارسیل یا لیگورن است که اغلب کشتی ها از آنجا بطرف لوان حرکت میکنند اما برای مسافرت از اینراه احتیاط دراینست که برای اجتناب از تصادف بادزدان کرس منتظر کشتی های انگلیسی وهلاندی بشوند که سالی دومرتبه دربهار وپائیز به لیگورن آمده از آنجامتفقاً تامقابل مره (جزیرهٔ یونان) رفته در آنجا ازیکدیگر جداشده هرکدام بسمتی که معین شده است میروند . این کشتی ها برحسب اقتضای باد که دردریا سلطنت میکند گاهی ازمیان جزیرهٔ الپ وایطالیا عبور میکنند وازتنگه وبغازمسین رد میشوند وگاهی عرض دریارا گرفته اززیر جزیرهٔ ساردین وسیسیل گذشته بملاقات جزیرهٔ مالت میروند بنابراین تادیدرس جزیره کاندی یکراه بطرف اسلامبول وازمیر وآلکساندرت بیشتر نیست که حلب بمسافت سه روز کوچکی از آن خط دورافتاده است وبرای رفتن بایران لزوماً باید دریکی ازاین سه شهر آسیا پیاده شد .

بعضی ها هم ازراه مصر میروند اسکندریه قاهره وامیت که از آنجا اغلب کشتیها بجانب یافا (حیفا) یاعکا که نزدیك آنست سفرمیکنند واز آنجا میرود ببیت المقدس ودمشق واز آنجا ببغداد یابابل که شرح آنرا جای دیگر خواهم گفت . اگر نخواهند منتظر حرکت کشتی های اجتماعی بشوند وهم ازترس دزدان دریائی نخواهند دریك کشتی تنها خودرا بمخاطره بیندازند میتوان یکقایق سبك سریع السیری ازلیگورن یاناپل گرفته بمسین بروند درحالتیکه پیوسته ازامتداد ساحل حرکت نمایند وشب ها درخشکی پیاده شده استراحت نموده صبح بازسوار قایق بشوند . من هم همین سفررا بهمین ترتیب کرده ام وازمسین بسیراکوس رفتم که در آنجا اشیاء عتیقه قشنك دیده میشود ، این یك شهریست مثل اینکه زیرزمین واقع شده باشد ونزدیك آن یك تخته سنگی بزرگ هست مثل یکقطعه کوه که

میانش را خالی کرده‌اند ودر زیر آن هر چه آهسته حرف بزنند در بالا شنیده میشود و این تخته سنك یا قطعه کوه موسوم است بگوش دنی جبار (Orielle de Deny le tvran) بجهة اینکه دنی درروی آن سنك که می نشست درزیر آن هرچه از او میگفتندمی شنید . این محل محبس او بود که بزرگان سیراکوس را که درمحل مشاوره برخلاف میل اورائی میدادند در آنجا حبس میکرد . سیراکوس امروز هیچیك از آن تجملات و آثاری را ندارد که درایام حکمرانی خود برتمام سیسیل داشت ومایه شهرت او شده بود که بواسطهٔ آن قدرت وشهرتها یونان بر اوحسد میبرد و بااو جنك میکرد اماخاك آن همیشه بهمان حاصلخیزی باقیست و لوازم زندگی در آنجا وفور دارد وخوب وارزان است ، سفاین مالت اغلب از آنجا حمل آذوقه مینمایند . از شهر یك کلیساو دیر قشنگی دارد که متعلق بکاپوسن‌ها است دربیرون دیر دردوطرف یکرشته تپهٔ سنگی بلندی واقعست که بیش از نیم ساعت امتداد خط آن است ودامنهٔ آن تپه ها باندازهٔ مالیده و وسیع است که عمارتهای مختصر کوچك چند باباغچه‌های کوچك بفاصله‌های معین درروی آن بناشده که کشیشها واهالی مذهب برای استراحت و انزوا بآنجاها رفته منزل مینمایند . هیچ‌جای منزوی منفردی باین‌قشنگی دردنیا دیده نشده است . من با همان کشتی‌هائیکه برای حمل آذوقه آمده بارگیری کرده بودند وبرمیگشتند بمالت رفتم وباید در آنجا انتظار بکشم تایك کشتی پیدا بشود که بطرف مشرق مسافرت نماید . درموقع نوشتن شرح یکی ازسفرهای مخصوصم درخصوص دریا نوردی روی مدیترانهٔ مبسوط ترصحبت خواهیم کرد که بطرف ازمیرو آلکساندرت میرود ، حالا باید داخل آسیا شدوتمام راههائیرا که میتوانند مارا باصفهان پایتخت ایران ببرند طی نمود .

فصل دوم

شرح راه اسلامبول باصفهان که مصنف درسفر اول خود همین راهرا پیموده و بایران رفته است

ازاسلامبول کاروان بندرت مستقیماً بطرف ایران حرکت میکنداماز برساهردوماه یکمرتبه‌قافلهٔ بدانجانب‌روان‌میشود واین‌شهر که پایتخت بی‌تی‌نی است تااسلامبول سه‌روز مسافت دارد واین‌دو راه‌در شانابژی بهم‌وصل‌میشوند که‌ازآنجا تابرسا دوروز راه‌است ، بنابراین مرا همینقدر کفایت میکند که از راه اسلامبول باصفهان شرح دادم . این‌خط مسافرت‌را یابا کاروان شتردار باید طی کرد چنانچه‌من دفعهٔ اول کردم یاباده دوازده نفرزبده سوار باید شریك و همسفر شد که اسب‌واسلحه خوب داشته باشند .

ازاسلامبول بایدنقل مکان کرد باسکوتاری درساحل آسیاو بقیه‌روز راهم برای تهیه کسر تدارکات سفر درآنجا گذرانید که اگر چیزی فراموش شده دراسلامبول مانده باشد بروند بیاورند چون‌راه نزدیك است .

روز اول که ازاسکوتاری حرکت میکنند منزل‌اول خیلی‌مصفا وقشنك است ودر فصل مساعد تمام خط راه پراز گل وریاحین است ، درابتدای راه در طرفین سواحل قبرستانهای مزین‌دیده میشود که روی قبورمرده‌هامجسمه‌مردبا عمامه وروی مقبرهٔ زنهامجسمهٔ زن بامقنعه وروپوش بسبك مملکت ساخته شده است . شب‌اول باید درکارتالی خوابید کهٔ یکی‌ازدهات‌بی‌تی‌نی است وشب‌بعد درژبیز که لی‌بیسای قدیم درآنجا واقع‌است وقبرآنیبال باعث شهرت‌آن‌شده بود . دوکاروانسرا ودوحوض قشنك ساخته شده‌است .

روز سیم میرسند به‌ایس‌نیش که بعقیدهٔ اغلب مردم همان‌شهر قدیم‌نیسه است یك قسمت دردامنهٔ تپهٔ بناشده وقسمت دیگر دریك جلگه که تا کنار دریا امتداد دارد ودرآنجایکقسم بن‌بستی تشکیل می‌یابد که خلیج‌ایس‌نیش‌مینامند . دراول بندر دودیوار انبوهی ازسنك تراشیده ساخته شده وسه‌محوطه محصور که‌درآنجا چوب ومصالح بسیار برای‌ساختن کشتی وابنیه‌انبار کرده‌اند . اطراف شهر شکارگاه خوبیست واراضی آن حاصلخیز است وهمه‌قسم‌میوه‌های‌اصلی و

شرابهای خوب بعمل میآید . در یکی از نقاط بسیار مصفای آنجا سلطان مراد یك قصر و سرای عالی بنا کرده است که هم بدریا نگاه میکند و هم بصحرا ، بیشتر سکنهٔ شهر یهودی هستند و تجارت گندم و چوب بنا مشغله عمدهٔ آنها است . وقتیکه باد مساعد باشد در هفت هشت ساعت میتوان از ایش نیش باسلامبول رفت و راهش خطری ندارد .

روز چهارم باید در شبانجی اطراق کرد . شبانجی شهر کوچکی است که در کنار مردابی موسوم بشبانجی گول بنا شده و یك کاروانسرا دارد . از ابتدای مرداب تا بشهر تقریباً باید دو لیو راه پیمود قدری در وسط کوه و قدری در ساحل مرداب که در بعضی از نقاط آن اسب تا شکم بآب فرو میرود . دور این مرداب نباید کمتر از ده لیو قطر داشته باشد و انواع و اقسام ماهی های بزرك در آن صید میکنند ، من یك ماهی بروشه که بهترین اقسام ماهی است و دو پا طول آن بود به سه شاهی خریداری کردم . اغلب سلاطین عثمانی خیال داشتند یك نهری بزرك از این مرداب تا بخلیج امتداد بدهند بجهة اینکه در کوههای اطراف این مرداب جنگلهای بسیار وجود دارد و بسهولت میتوان چوب آنهارا برای عمارت از روی آب باسلامبول حمل نمود . اگر آن صدراعظمی که بطور غریب غفلة در رختخواب خود مرد و پسرش جانشین او شد چندسال دیگر زنده می ماند محققاً این اثر را هم ضمیمه سایر آثار و تعمیرات خود میکرد که نام اورا در مملکت ابدالدهر باقی و پاینده بدارد .

برای اینکه باختصار بکوشیم بقارئین یکمرتبه اطلاع میدهیم که فاصلهٔ تمام این منازلی که بامن میآیند از یکدیگر بیش از یکروز حرکت کاروان شتردار نیست بشرط اینکه مانع غیر منتظره در راه پیش نیاید ، خواه از بابت بدی هوا از حیث ضرورت انحراف از خط مستقیم برای اجتناب از تصادف با قطاع الطریق .

از شبانجی شب باید رفت در کنار یك رودخانهٔ بزرگی که موسوم است بزاکارت اردو زد ، این رودخانه از طرف شمال میرود و داخل دریای سیاه می شود ، از روی آن بتوسط یك پل چوبی عبور می شود و صید ماهی در آن بسیار میکنند . در این محل نه قریه هست نه کاروانسرائی امادر یك لیو فاصله رودخانه شهر بزرگی واقع است موسوم بآدا که اغلب سکنهٔ آن ارامنه هستند ، فرستادیم از آنجا شرابهای بسیار اعلی آوردند و همچنین سایر مأکولات که لازم داشتم .

از این رودخانه تا منزل بعد که کانکولی نام دارد و در آنجا چهار کاروانسرا

موجوداست وبآسودگی میتوان منزل کرد بایدتمام روزرا درباتلاق وازروی پلهای متعدد چوبی عبور کرد وراه پیمود .

بعد بتوشگه بازار میروند که قریه کوچکی است بادوکاروانسرا اسامی منازل بعدهم ازقرار ذیل است :

کارگوستارقریه بزرگی است بایك کاروانسراودر کنار رودخانه کوچکی واقع شده که یك نوع ماهی در آنجا صید میکنند که اهالی بورنابالوکی میگویند یعنی ماهی بینی درازمثل ماهی غزل الا خالهای قرمزدارد اما لذیذتر است .

پولیا ناپولیس یك شهریست در پای کوه واغلب سکنه آن یونانی هستند این کوهها بسیارمرتفع وتادو روز درطول راه امتداد می یابند . همه قسم اشجار در آنها وفوردارد که مثل سرو راست ومستقیم هستند ومیل های متعدد ازاین جبال تولید شده که اگر پلهای عدیده بنای کوپراقلی صدراعظم نمی بود عبور بسیار مشکل میشد زیرا خاك این کوهها همه جا چرب وچسبنده است واگر سنك فرشهای همان صدراعظم که دراغلب قطعات صعب العبور تااسلامبول ساخته است نمیبودممکن نبود که اسب بتواندست وپای خودرا از گل بیرون بکشد خاصه وقتیکه بارانهای درشت قطره میبارد یا برفها آب میشود . این سنك فرشها با مخارج گزاف شده است زیرا که در آن نزدیکی سنك یافت نمیشودو بایدازراههای خیلی دور باگاری حمل کنند . درتمام این جبال یك ریك سنگی بنظر نمیرسد .

یك قسم کبوتر درشت دراین نواحی یافت میشود ببزرگی یك مرغ خانگی و گوشت لذیذی دارد دوروزوقت ماازشکار آنها بخوشی گذشت و کبابهای خوب بالذت خوردیم . درفاصله شهر و کوهستان یك جلگه سبزقشنگی واقع استکه دولیو طول آن است بعدمیرسد بیك رودخانه که آن جلگه راآبیاری میکند و باعث حاصلخیزی آن شده است . زمین آن بسیارمستعداست وتمام لوازم زندگی بحدوفور در آنجا بعمل میآید .

در دوطرف جاده من بیش از ۲۰ قبرستان شمردم . رسم ترکها این است که اموات را در کنارمعابر عمومی دفن مینمایند بخیال اینکه عابرین برای روح اموات طلب مغفرت میکنند ، درسرهرقبری یك ستونی ازسنك مرمر دیده میشود که نصف زیر آن در گل وخاك است ودراین سنگها بقدری الوان مختلف هست که از آن میتوان فهمید که درپولیا واطراف آن کلیساهای متعدد مسیحی بوده است وازقراریکه بمن اطمینان دادند هنوز بسیاری از این ستونها دردهات حول

وحوش این جبال باقی استکه هر روز ترکها شکسته می تراشند و بروی قبرهای خود نصب میکنند .

باندودور قریه ایست درمیان کوه و یك کاروانسرا دارد . جراداز قریه ایست آنطرف کوهستان ودارای دو کاروانسرا است. کار جلو دهی استکه دو کاروانسرا دارد در اراضی خوبی واقع شده است. قار اقلار قصبه ایست با دو کاروانسرا . کوز بخلر قریه ایست با یك کاروانسرا .

توسیا شهر بزرگی است روی چند تپه بنا شده و کوههای مرتفع آنرا احاطه کرده است ، در سمت مغرب زمستانی (جنوب غربی) آن یك صحرای وسیعی استکه دارای یك رود خانه است و آن رود داخل یك رود بزرگتری میشود که به کوزلرماك موسوم است ، درروی مرتفع ترین آن تپه ها که بطرف مشرق نگاه میکنند یك قلعه بنا شده که محل اقامت پاشا است و در وسط شهر کاروانسرائیستکه بهترین کاروانسرا های این شهر بشمار میرود . اغلب سکنهٔ آن مسیحی یونانی و دارای محسنات شراب نوشی هستند و شرابهای اعلی را که آن ناحیه بحد وفور بآنها ارزانی میدارد حرام وضایع نمیگذارند . آجی زن زالو نزدیك یك رود خانه واقع ودارای یك کاروانسرا و یك مسجد قشنگی است.

ازمان شهر کوچکی استکه در دامنه وذیل یك تپه واقع شده که بالای آن قصر وقلعهٔ ودر پائین دو کاروانسرای بسیار راحت بنا کرده اند . رود خانه وسیع وعمیق کوزلرماك ازطول شهر ازطرف جنوب میگذرد ودرروی آن یك پل بسیار عالی ساخته شده که ۱۵ طاق بزرك دارد همه از سنگهای تراشیده واین یکی از بنا هائی استکه منتهای همت وتهور بانی خود را ثابت میکند . قدری دورتر از پل شش آسیا پهلوی یکدیگر ساخته شده که گویا بنای واحدی است و بتوسط یك پل چوبی داخل آن میشوند ، نظیر پلهائیکه روی اغلب رود خانه‌های خودمان می بینیم و این رودخانه به پنت اکزن یعنی دریای سیاه میریزد که هشت روز تا ازمان فاصله دارد. ولی کیراس قریه بزرگی است با یك کاروانسرا .

این چهار منزل آخری بسیار خطرناك هستند زیرا که معبر تنك و بحال قطاع الطریق مساعد است ، دزدان دراین نواحی بسیار هستند واز قراریکه بما خبر دادند یك دسته ازاین اشخاص درسر راه منتظر بودند که بما حمله نمایند فرستادیم ازپاشای توسیا کمك خواستیم اوهم ۵۰ نفرسوار فرستاد مارا رد کردند .

آمازیا یك شهر بزرگی است در میان دره ماهور ها روی یك دامنهٔ بنا

شده است منظری ندارد مگر از طرف جنوب که بیك صحرای قشنگی نگاه میکنند. رودخانهٔ که از آنجا میگذرد از توکات میاید و به دریای سیاه که آماز یا ٤ روز فاصله دارد میریزد از روی آن بتوسط یك پل چوبی عبور میکنند که بقدری تنك است فقط سه نفر می توانند در یك صف از آن عبور نمایند. برای اینکه آب چشمه سار برای شرب بیاورند از قدیم بمسافت یك لیو ازمیان سنك سخت مثل مرمر نهری کنده اند و از کارهای غریب دیو آثار است. از طرف مشرق روی یك کوه بندی یك قلعه دیده میشود که در آنجا غیر از آب باران که در برکه ها انبار میکنند آبهای دیگر هم یافت میشود از جمله در وسط کوه یك چشمه آب گوارائی وجود دارد که در سر آن چشمه چندین حجره و اطاق درمیان سنك تراشیده شده و دراویش در آنجا منزل میکنند.

در آمازیا فقط دو کاروانسرای کثیف ناراحت دیده میشود اما اراضی آن بسیار حاصل خیز است، شرابهای اعلی و میوه های خوب بعمل میآید که بهترین میوه های آنا طولی است.

آمباز اراسم یك کاروانسرائی است درسر راه که دریك ربع لیو مسافت آن قریه بزرگی است آذوقه ولوازم زندگانی کاروانرا از آنجا میآورند.

تورکال قصبهٔ بزرگی است نزدیك یك کوهی که روی آن قلعه‌ای بنا شدهٔ است. رودخانهٔ که از توکات میاید ازمیان خانه‌ها میگذرد. ماهی های خوب در آنجا صید کردیم ودر اینجا یکی از بهترین کاروانسرا های عرض راه واقع شده است. از تورکال بیك منزل می توان به توکات رفت ودر آنجا استکه راه ازمیر براه اصفهان ملحق میشود چنانچه بعد تفصیل آنرا بشرح بیان خواهم کرد

توکات شهر بزرگی است در پای کوه بلندی بنا شده در اطراف یك قطعه کوهی دورمیزند که آن قطعه کوه در وسط شهر واقع شده است و در روی آن قلعهٔ بنا کرده اند که محل اقامت قشون ساخلو شهر است، بنای این قلعه خیلی قدیم است. دوقلعه دیگر هم در آنجا بنا شده بود که از این کوچکتر بودند ولی آنها خراب شده همین یکی باقی مانده است. این شهر خیلی پرجمعیت است وسکنهٔ آن مرکب از ترکها که صاحب آن هستند وارامنه و یونانی و یهودی است. کوچه های آن بسیار تنك است ولی خانه ها خوب بنا شده واز جمله مساجد چند یك مسجد خیلی عالی دارد که گویا تازه ساخته باشند، نزدیک آن یک کاروانسرای بسیار عالی بنا شده که در سفر آخر من هنوز بکلی تمام نشده بود.

چیزیکه در توکات مایه آسایش و تعجب است و در جای دیگر این طول راه نیست اینست که در اطراف کاروانسراهائیکه در این شهر است خانه‌ها و منازل بسیار یافت میشود که علیحده اجاره میدهند، تجار و مسافرین هر کس بخواهد دور از همهمه و قال و مقال کاروانسرا براحت زندگی کند از آن منازل میگیرند، و در ایام اطراق توکات راحت هستند و علاوه بر این منازل راحت امتیاز دیگری که هست این است که شخص آزاد است هر قدر بخواهد شراب بنوشد و هر قدر بخواهد برای باقی مدت مسافرت ذخیره بردارد و با دوستان خود حظ و تفریح کند، اما در کاروانسراها نمیتوان اینکار را کرد؛ بجهة اینکه ترکهای موذی میایند هر ساعت محل مسافرین و تجار میشوند و باصطلاح از پشت در و روزن کشیک می کشند برای اینکه بهانه بدست آورده از جیب و کیسه مسافرین دخل و شلتاقی بکنند. عیسویها دوازده کلیسا در توکات دارند یک آوشوک و هفت کشیش که در زیر حکم او هستند در این شهر مسکن دارند. دو دیر مردانه و دو دیر زنانه هم در آنجا برقرار است در چهارده پانزده لیو اطراف توکات سکنه تماماً مسیحی ارمنی هستند و ندرتاً یونانی در میانشان یافت میشود و اغلب این مسیحی‌ها کاسب و صنعت گرانند، تقریباً عمومشان آهنگر میباشند. یکرودخانه از نیم ربع لیو دور از شهر میگذرد و منبع آن در حوالی ارض روم است، و بواسطهٔ یک پل قشنگ سنگی از روی آن به توکات میروند، و این رود در شمال شهر یک درهٔ را که سه چهار روز مسافت طول و دو سه لیو مسافت عرض آنست آبیاری می نماید، اراضی آن دره بسیار حاصلخیز است و چندین ده تشکیل میدهد که خیلی پرجمعیت هستند. در توکات زندگانی بسیار ارزان است، شراب آنجا خیلی اعلی است و میوه وفور دارد و هر قسم آن خوب و زیاد به عمل میاید تنها نقطهٔ آسیا که که زعفران فراوان میروید آنجا است، و بهترین متاعی که به هندوستان حمل میشود زعفران است، و در محل یک لیتر آن به سیزده چهارده فرانک فروخته میشود. برحسب سال و فصل همان مقدار هم موم به عمل میاید زیرا که زعفران را بدون موم حفظ نمیتوان کرد. این شهر و توابع آن محل مقرری و تیول والده های سلاطین است که سلطان مادر میگویند. فقط یک آقا و یک قاضی از طرف خداوندگار اعظم در آنجا حکومت مینمایند. و پاشائیکه بآنها حکمرانی میکند در سیواس اقامت دارد که همان سیاست قدیم است و شهر بزرگیست که در سه روز مسافت توکات واقع است. و بالاخره

چیزیکه در توکات محل ملاحظه است این است که این شهر یکی از بزرگترین معابر مشرق زمین است ولاینقطع محل عبور کاروان‌های ایران از دیار بکرو بغداد و اسلامبول و ازمیر و سینویه و جاهای دیگر است، ومعمولا قوافلی که از ایران میآیند در اینجا از یکدیگر جدا میشوند. آنهائیکه بطرف اسلامبول میروند راه دست راست سمت مغرب زمستانی (جنوب غربی) وآنهائیکه به ازمیر میروند دست چپ جانب مغرب تابستانی (شمال غربی) را پیش میگیرند. در بیرون شهر توکات از دوجانب راهدار هائی هستند که در عبور کاروان شترها و اسب هائیرا که حامل مال‌التجاره هستند تعداد کرده برای هرشتر ربع‌ریشدال و برای هر اسب نصف آن باج دریافت میدارند ولی اسب و شتر هائیکه سواری مسافرین یا حامل آذوقه هستند از ادای باج راهداری معاف‌اند. این رفت و آمد پی در پی مسافرین و مال التجاره سبب شده‌است پول در این نواحی دائماً در جریان است و توکات یکی از بهترین شهرهای عثمانی‌است. درسفر اول من بایران کاروان ما که جمعیتش زیاد بود نتوانست در توکات منزل نماید بجهة اینکه‌صدر اعظم عثمانی که مجبوراً برای‌رفع محاصره به‌بغداد رفته بود مقارن‌همانوقت مراجعت میکرد، تمام‌کاروانسرا ها بلکه همه شهرها را اشغال کرده بود باینجهة کاروانباشی ما مجبور شد که از وسط شهر عبور نماید بدون آنکه در آنجا توقف کند و برود در شارلیسکو بار بیندازد، و ارامنهٔ آنجا از اینفقره خوشوقت شدند بجهة اینکه برای اظهار خلوص نیت وفروش‌شراب موقع خوبی بدستشان افتاد، زیرا چون‌شراب آنجا خیلی‌خوب میشود مردم مقدار کثیری ذخیره برداشتند.

در خروج ازشهر توکات برای رفتن بارض روم شهر از جانب جنوب در تنگنای یک کوه مرتفعی واقع شده است و میان این کوه و رودخانه که‌در شمال جاده جاری است راه کاروان بسیار تنگ است. درهمین معبر بود که ما صدراعظم‌را ملاقات کردیم که با ۴۰۰ نفر همراهانش ازشکار مراجعت‌میکردند همینکه ما را دید سوارهای خود را در یکطرف برصف کرد و خواست‌عبور کاروان را تماشا کند. ما ۴ نفر فرانسوی بودیم که بدقت نظری بجانب ما انداخت‌و کاروانباشی‌را احضار کرده از او پرسید ما کیستیم؟ کاروان باشی برای اجتناب ازسوء ظنی که ممکن‌بود صدر اعظم از وجود فرانسویان‌حاصل کند دراین موقع که خداوندگار اعظم‌با ایران می جنگد، باو گفت که اینها

یهودی هستند ، صدر اعظم سری جنبانید و همینقدر گفت به یهودی شباهتی ندارند و اسباب خوشبختی ما شد که زیاده بر این سؤالی نکرد . شایدخیال داشت مخفیانه از عقب ما کس بفرستد و از حال ما تحقیقات بعمل بیاورد و ما را دستگیر نمایند ، اما فرصت نیافت . همین که بمنزل رسید یك قاپوچی با حکم سلطان رسیده منتظر او بود ، و سلطـان در آن حـکم بمأموریت آن قاپوچی سرصدر اعظم‌را خواسته بود ،و فوراً امرقدر قدرت واراده سنیه بموقع اجرا گذارده شد . سلطان مراد که پادشاه آنوقت بود خاطرش از هلاکت و شکست قشونش بدست ایرانیان‌متغیر بود وچون صدر اعظم را باعث این‌خسارت میدانست نتوانست خود را تسلی بدهد مگر این که‌مسبب اصلی این خفت و وهن را معدوم نماید .

اگر چه کاروان مدتی درتوکات استراحت کرده بوداما دوسه روز هم باز درکارکلیکو که دو لیو تا توکات مسافت دارد اطراق نموده وجهة این بود که کارکلیکو قریه بزرگی است واقع در دامنه حاصل خیزی که‌شرابهای اعلی درآنجا بعمل میآید ، وسکنه آن‌تمام مسیحی هستند وشغل وصنعت اغلبشان دباغی‌است، تیماج اعلای آبی‌رنگ درتوکات‌وحوالی آن ساخته‌میشود . ومعروف است که‌آب آنجا برای‌این‌صنعت مساعدت دارد وتوکات برای‌تیماج آبی‌معروف است ،چنانچه دیار بکر وبغداد برای تیماج قرمز وموسل یانینوای قدیم برای تیماج زرد واورسا برای تیماج سیاه معروف هستند . دردوهزار قدمی این‌قریه دروسط صحرا یک تخته سنگ عظیم یا قطعه کوهی دیده میشود که ازطرف شرقی آن ۸ الی ۹ درجه بالا میروند میرسند بیک اطاق کوچکی که یک میز ویک تخت‌خواب ویک دولابچه درآن موجود است ،که تمام‌آنها میان قطعه کوه ازسنگ حجاری‌شده بیرون آمده‌است . وازطرف غربی‌بازه ۵ الی ٦ درجه که‌بالا میروند بیک دهلیزی میرسند که ٦ پا ارتفاع و ۳ پا عرض داردو همانطوراز سنگ خارا حجاری شده و بیرون آمده است . با اینکه سنگ‌آن بسیار سخت‌است‌عیسویهای‌سکنه آنجارا‌عقیده این‌است که سنت ژان کریزونوم درایام جلای‌وطن بااین‌قطعه کوه و تخته سنك پناه آورده و در آنجامنزوی شده بود ، واز آن دهلیز مردمرا موعظه میکرد ، و درآن اطاق کوچك که در سنك خارابرای‌او ایجادشده بدون‌فرش ولحاف وتشك‌روی‌سنك خشك‌استراحت می‌نمود . تجار عیسوی که‌درهر کاروان‌قسمت عمده هستند وقتی که بآنجامیرسند

دوسه روز درقریه شارکلیکو توقف می نمایند که ازروی فرصت بزیارت این تخته سنگ واظهار خلوص عقیدت بپردازند، و کشیشهای محل هر کدام با یک شمع مومی در دست میایند در آنجا نماز جماعت میخوانند. اما باز یک جهت دیگر هم هست که سبب توقف اجباری کاروان در این مکان میشود: چنانچه سابقاً گفتم در این ناحیه شراب بسیار اعلی بعمل میآید و قیمت آن نصف قیمت معمولی شراب توکات است باین جهت تجار ارمنی در آنجا توقف می کنند که ذخیره کامل برای طول مدت مسافرت خود تهیه نمایند.

دردولیو مسافت شارکلیکو باید از میان کوههای مرتفع عبور کرد که ازدوطرف پرتگاه دارد. درخاطر دارم که درمراجعت یکی ازسفرهای ایرانم سه نفر ارمنی رادیدم که در آن محل بواسطه پرت شدن دچار صدمهٔ بسیار شدند. چون رسم ارامنه این است که وقتی میشنوند کاروانی نزدیک میشود یک یا دو روز قبل باستقبال هم کیشان ودوستان خود میروند وبرای آنها بعضی مشروبات بهدیه میبرند؛ ارامنهٔ شار کلیکو هم باستقبال کاروان ما آمده وازشرابهای خوب خودشان آورده بودند، آن سه نفر ارمنی که ذکر کردم صبح آن روز مقدار زیادی از آن شرابها نوشیده بودند، مستی آنهارا متهور کرده خیالشان قوت گرفت که خودرا زودتر بقریه برسانند، بنابراین ازکاروان جلوافتادند درحالتی که سوارهمان اسبهای باردار بودند، بدون اینکه ملاحظه خطرات رابکنند. همین که قدری ازکاروان دورواز گردنهٔ کوه سرازیر شدند ازطرف شمال ۵ نفرسوار بر آنها تاخت آورد اول دوزوبین برای آنها پرتاب کردند دو نفرازارامنه جراحت سخت برداشته ازاسب بزیر افتادند ویکی از آنها فرار کرده خود رادرشکاف سنگها پنهان نمود، دزدان اسبابهای آنها را با بارمال التجاره گرفتند. اگر چه بارها سبک وزن وصغیر الجثه بودند اما ازقرار مذکور ده هزار اکو قیمت داشتند. کاروان که بقله کوه رسیده بود ماتمام واقعه را میدیدیم، اما بواسطه تنگی راه وپرتگاه نمی توانستیم بآنها کمکی برسانیم. دزدهاهم که تمام پیچ وخم این راههارا بلدهستند ازچشم ما بزودی ناپدیدشدند. وقتی که ازجماعت کاروان کسی دور بیفتدخواه جلو برودخواه عقب بماند، مخاطرات بزرگ ممکن است طی نماید. خیلی اشخاص بواسطهٔ پانصد قدم ازدورافتادن کاروان صدمات بسیار کشیدند

روزهای کاروان همیشه مساوی نیستند، گاهی زود تر و گاهی دیرتر به منزل میرسند. برحسب اینکه آب وکاروانسرا یاجای مناسب بارگیری ومنزل کردن

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
3/0731

پیدا کنند که بآذوقه دسترس داشته باشند ، چون بایداز وسط کوهها علوفه و آذوقه حمل نمایند ، بعضی منازل هست که باید کاه وجو برای دو یا سه روز ذخیره وحمل کرد. اگر درماه مه (ایار) مسافرت کنند علفها سبز و بلند است ، شتر واسب میچرند و تغذیه آنها خرجی ندارد ، آنوقت کاه وجو بآنها نمیدهند . اما درایامی که این حیوانات بارکش فقط علف سبز میخورند کم قوت میشوند ودر روز مسافت زیاد نمی توانند طی نمایند ، این فقره برای مسافرین بسیار ناگوار است .

از آن کوهی که ارامنه مغلوب ومجروح شدند به آلموس میرود که قریه کوچکی است در کنار رودخانهٔ که ازروی آن بتوسط پل چوبی عبور میشود .

از آلموس باید ازمیان یك جلگه وسیعی عبور کرده تا بکنار رودخانه قشنگی که موسوم است به طوفانلوسو برسند ودر آنجا منزل نمایند ، این رود خانه هم برودخانه توکات ملحق میشود .

ازاین رودخانه باید بطرف یك کوه بلندی رفت که اهالی آن را «قره ماهور بیکی» اندران مینامند ، یعنی کوهی که بزرگان را پیاده میکند زیرا کـه بسیار سخت است ومجبوراً باید درسرازیری آن پیاده رفت ، راه بقدری بد و سخت است که دواسب که بارشان ماهوت انگلیسی بوددر زیر بار سقط شدند و افتادند ، ولحظهٔ بعداشخاصی پیداشدند که گوشت آنها را با کمال لذت خوردند. ما خیال کرده بودیم آن روز را دریك چمنی که تاآن نقطهٔ که اسبها مرده بودند نیم لیو بیشتر مسافت نداشت ویك چشمهٔ آب خوبی هم در آنجا جاری بود منزل کنیم ، اما یکدسته سوارهٔ تاتار که انتظاردوسه دسته دیگر رامیکشیدند قبل ازما در آنجامنزل کرده بودند ومجاورت آنها برای ما چندان مایهٔ اطمینان نبود ، لهذا رفتیم یکربع لیو دور ترجای راحتی را پیدا کرده راحت نمودیم. کاروان باشی ما به کاپیتان آن تاتارها دوسه لیور توتون باقدری نان بیسکوئیت و دومینا شراب که بسیارمایهٔ امتنان اوشد پیشکش داده اما خبر مردن دوراًس اسب مارا درمیان کوه که شنیدند بیشتر خوشحال شدند ، ده پانزده نفر آنها سوار شده به محل یابوهای سقط شده تاخت آوردند . من خیلی مایل شدم کـه بدانم آنها چه میکنند : سوار قاطر شده تفنگم را بدست گرفته به بهانهٔ شکار برسر راه آنها رفتم . بعد ازدوساعت دیدم مراجعت کردند ویابوهای مرده را پوست کنده قطعه قطعه کرده هریك از سوارها قطعهٔ ازآن رادرزیرزین گذارده روی آن سوار شده بودند . باین ترتیب آن گوشت هم بیات میشود وهم تایك اندازهٔ

ازحرارت بدن اسب وسوار پخته میشود ، واغلب این گوشت را تاتارها همینطور میخوردند بدون اینکه قسم دیگر آنرا طبخ بدهند. درحضور خودمن یکی از آنها یکپارچه از آن گوشت را میان دوپارچهٔ سفید بسیار کثیفی پیچیده بایك قطعه چوب هیزم آنرا کوبیده وخام خام بنا کرد به خوردن . اینحرکت تاهشت روز مرا منقلب کرده بود، بطوریکه از هر قسم گوشتی نفرت داشتم .

در بالای این کوهی که ذکرش گذشت یك جلگه درمیان آن چشمه واقعست موسوم به چشمهٔ بلور ،و نزدیک آنجا درسمت جنوب یکقریهٔ دیگر دیده میشود.

از آنجائیکه منزل کرده بودیم به یک قصبهٔ کوچکی میرود که موسوم است به آدراس ، و تمام سکنهٔ آن ارمنی هستند در دولیو فاصله آدراس قریهٔ آسپیدر واقع است .

انریدر یکقریه دیگری است درمیان کوهها که کاروان در آنجا یکی دو روزلنك می کند ، هم برای دادن باج راهداری وهم برای اینکه شراب آنجا خیلی خوب وارزان است ، مسافرین مشکهای خودرا پرمینمایند .امادراین چند مرتبه که من از اینراه گذشتم دو مرتبه در این قریه ازشدت جمعیت قافله واشتغال مردم بتحصیل شراب باج راهداری را ندادم، یعنی مامورین ازعهده بر نمیآمدند که جمع آوری نمایند . وقتیکه پیش ما آمدند ومطالبه کردند ما آنهارا تمسخر کردیم آنها هم پی کار خود رفتند .

از انریدر بیك قریهٔ بزرك دیگر میرود که آنهم در میان کوه است و تمام خانه‌های این قریه ازسنك کوه تراشیده است، یعنی سنگرا بیرون آورده یکپارچه خانه ساخته اند . وهمینطور پله‌هائیکه ببالای آن قطعه کوه میروداز سنك تراشیده شده‌اند . از این قریه بواسطه یکرود خانه که پل چوبی روی آنست گذشته بیك قریهٔ دیگر میرسند که موسوم است به زاکاپا ، و از آنجا بواسطه یکراه تنگی که در دوموضع بار شترهارا باید گرفت و بدوش انسان از چهل پنجاه قدم مسافت عبور داد ، بیك جلگه کوچکی رسیده منزل مینمایند. این جلگه در پای یك کوهی واقع شده است که دیك میل مینامند . و آنطرف کوه قریهٔ کورد آقا دیده میشود واز آنجا باید از سه رود خانه در آب عبور کرد. وپائین تر از آنها رود خانه دیگریست که از آن باید سه مرتبه عبور نمود ، دو مرتبه از آب و یکمرتبه ازروی پل . بعد از آن بیك قریه میرسند که موسوم بکرمرود است از کرمرود بقریه سوی کمن وازسوی کمن باوری واز

لوری به‌شاو کوی که‌قریه های بسیار آباد خوبی‌هستند میرسند . در شاو کوی پیرمردی را دیدم که یکصد وسی سال داشت و در محاصره بغداد بواسطه سلطان مراد آذوقه و علیق یکروز قشون سلطان را از خود کفالت کرد ، و سلطان درعوض خود او و اولادش را مادام العمر ازادای هر قسم مالیاتی معاف کرد .

از قریه شاو کوی که خارج میشوند یك کوه سخت بلندی دیده میشود که موسوم بآجی داغی یعنی کوه تلخ است . در آنجا راه بقدری تنك استکه باید تك تك عبور کرد و در آنجا شترها و یابو ها را می‌شمارندوهر سری یک مبلغی باید به‌کاروان باشی بدهند که وقتی جمعیت کاروان زیاد باشد مبلغ معتنابهی میشود . یک قسمتی از آن‌تنخواه باجرت هفت هشت نفر ارمنی داده می‌شود که در اطراف کاروان کشیك کشیده نگهبانی می نمایند ویک قسمت بمصارف لازمهٔ دیگر میرسد و آنچه باقی می ماند دخل‌رئیس وکاپیتان کاروان است .

بعد ازعبور از این کوه بیك جلگه میرسند و منزل میکنند که موسوم به‌حیوکان دره سی است . و از این جلگه تا ارض روم سه قریه بیشتر دیده‌نمی شود ، که هر کدام منزل یك روز کاروان‌است ، و اسامی آن سه قریه آشکالا (عاشق آلا) وجنی و ایلی جبا است . در این سه روز آخری‌طی طریق از ساحل فرات میشود که هنوز آبش کم وضیعف است،وآب خود رااز سرچشمه های شمالی‌ارض‌روم‌اخذ می نماید . مقدار کثیرمارچوبه که‌درساحل این‌رودخانه میروید‌خیلی تماشائی‌است . روزی چندین‌شتر مارچوبه بارمیکنند.دریك لیودور ازارض‌روم باید‌کاروان اجباراًمکث نماید در آنجا گمرکچی ونایب‌پاشامیایند همهٔ بارهای‌مال‌التجاره‌را‌طناب پیچ‌میکنندوطنابی بشکل‌صلیب‌بهر باری‌می بندند ومهرمیکنند برای‌اینکه تجاردرداخل شهر نتوانند پارچه یاوجه نقدی ازمیان بارها بیرون‌آورده پنهان نمایند ونایب پاشا مخصوصاً برای این جلوکاروان میاید‌که ببینند‌شراب زیاد ذخیره دارند یانه . چه‌در آن محل‌وچه درشهر‌بدون خجالت دائماً دراطراف تجاردور میزنند وچندبطری شراب طلب‌می نمایند ، که آنهاهم جرئت مضایقه‌ندارند چون درارض روم شراب بعمل نمیآید وشرابیکه درآنجا صرف میشود یك‌شراب سفیدرقیق کم قوتی‌است که‌ازمنکرلی میاورند ، وانگورهای منکرلی خوب نمیرسند ، همیشه سبز است ولب‌ترش وشرابش‌خوب

نمیشود باینجهة تجار ومسافرین مجبورند شراب خودرا برای تمام مدت مسافرت که تا باصفهان برسند از توکات همراه بردارند. معمولا گمرکچی سه‌روز بکاروان وقت میدهد که رفع خستگی واستراحت نمایند، ودر آن اثنا بعضی میوه‌جات و شربت آلات برای تجار معتبر هل و گل میفرستند، که بعد بطور شایسته تلافی و جبران آنرا میکنند. همینکه سه‌روز گذشت میاید وارسی می نماید وهمهٔ بارهارا بازمی کند وصورت آنرا برمیدارد واین کار ممکن نیست دراین مدت قلیل که کاروان درارض‌روم چه برای بازدید گمرکچی وچه برای تجدیدشتر توقف میکندصورت بگیرد. معمولا ۲۰ الی ۲۵ روز درارض روم اطراق میکنند.

ارض‌روم یکی ازشهرهای سرحد عثمانی وایران است وواقع درمنتهاالیه یك جلگه میباشد که محاط است بکوههای بلند ودارای دهات بسیار است. اگر بامحلات خارج ازشهر وقلعه حساب کنندیك شهر بسیار بزرگی بشمارمیرود؛ اما خانه‌های آن خوب ساخته نشده‌اند تمام ازچوب و گل وبی ترتیب بنا شده ودر آنجافقط بعضی آثار کلیساهای قدیم ارامنه وابنیهٔ آنهادیده می‌شود، که دلالت می کند براینکه هیچوقت شهرقشنگی نبوده‌است. قلعه آن درروی یك بلندی واقع شده وازدودیوار پشت سریکدیگر محصوراست، بایك خندق بد و برجهای مربع که خیلی نزدیك هم بناشده‌اند، محل اقامت پاشادر آن قلعه‌است، اماخیلی ناراحت وبناها درکمال خرابی وویرانی است درهمان محوطه یك بلندی دیده می‌شود که درروی آن یك قلعهٔ کوچکی ساخته شده که منزل جان نثار آقااست، وپاشا درآنجاهیچ قدرت واختیاری ندارد، وهروقت خداوندگار اعظم سرپاشا یایکی ازبزرگان این ایالت رامیخواهد یک قاپوچی بایك حکمی نزد جان نثار آقا میفرستند که آن شخص محکوم بقتل را در آن برج دعوت نماید، وحکم رادر آنجا فوراً بمقام اجرا بگذارند. درسفر آخری که بایران می کردم نظیر این واقعه رامشاهده کردم: پاشای ارض‌روم چون ازفرستادن دوازده‌هزار نفر جمعیتی که سلطان ازاو برای جنگ گاندی خواسته و تاخیر کرده‌بود وهمین طور پاشای قارص شش‌هزار نفری راکه برای همین مقصود ازاو خواسته و تماماً نفرستاده بود، یک قاپوچی با حکم سلطان مامورشد که سر آن هردو پاشا را برای خداوندگار ببرد؛ ووقتی که آن قاپوچی باسلامبول مراجعت می کرد دریکی از دهات عرض راه من اورا ملاقات کردم بدون اینکه میل داشته باشم یاتقاضا کنم قاپوچی سر آن دو پاشای بزرك را در میان یک کیسهٔ بمن نشان داد که برای

خداوندگار اعظم هدیه میبرد.

میان دروازهٔ اول ودویم قلعه طرف دست راست بیست وچهار عراده توپ دیده میشود که بسیار قشنگ هستند اما قنداق ندارند وهمه را رویهم ریخته اند. این توپهارا بارض روم آورده اند که درموقع جنگ خداوندگار اعظم باایران که اغلب اتفاق میافتد بمصرف برسند.

درارض روم چندین کاروانسرای بزرك وجود دارد. زیرا که ارض روم هم مثل توکات یکی از بزرگترین معابر مملکت عثمانی است. درحول وحوش ارض روم شراب بعمل میآید اما از جنس خوب اعلی نیست؛ وچون شرب شراب در کمال تأکید ممنوع است باید خیلی پنهان ودرخفا بدون اطلاع قاضی خریداری کنند. اگرچه هوای ارض روم خیلی سرد است، اماجو چهل روزه میروید و گندم شصت روزه؛ واین مسئله یکی از چیزهای عجیب قابل ملاحظه است. در این شهر عمل گمرك خیلی سخت است از پول طلا و نقره وسایر امتعه که از آنجا بیرون میبرند حق گمرك دریافت میشود. از هر بار شتر ابریشم که از ایران میاید هشتاد اکو حق گمرك می گیرند، وهر بار شتر هشتصد لیور وزن دارد چون راهها کوهستانی وسخت است، بیش ازاین مقدار بهشتر بار نمیکنند. امادرجلگه وصحرای صاف تاده کینتو بریک شتر میتوان بار کرد.

برای پارچه‌های هندی هر باری تا یکصد اکو حق گمرك می گیرند، اما این بارها خیلی سنگین تر از بار ابریشم است، ولی باقی مال التجاره ازروی قیمت شش درصد حق گمرك می‌دهند. اگر تجار برای هر باری سربسته هشتاد اکو حق گمرك وحق پاشا بدهند باررا بدون معاینه وباز کردن میگذرانند؛ اگرچه تمام بارطلا وجواهر باشد. این تجار گاهی باشتردار ساخت وساز کرده سه بار را بدوشتر بارمیکنند، که حق گمرکی کمتر بدهند. ابریشمی که ازشماخی و گنجه وتفلیس میاید یکمن دواکو گمرك میدهند. یکمن (باتمان) معادل است باشانزده لیور ویك لیور شانزده انس است. اماابریشم گیلان بااینکه اعلی تر و نازك تر و گرانتر است هر یکمن یك اکو و نیم حق گمرك ادامینماید، وجهة این است که ابریشم گیلان تمام وارد تبریزمیشود، وازتبریز راههای دیگر هست غیرازارض روم که ابریشم راحمل بحلب وازمیر کنند، واز آنجا که دوشهر منحصر بفرد است برای این کار باید ببرند بفرنگستان بفروشند. بطور اختصار مینویسیم که از گیلان سه قسم ابریشم میاورند: اول شعربافی دویم خرواری وسیمی را لژمیگویند

(گویا مقصود ازلژ کج باشد که بواسطهٔ تحریف لژ شده است) اما قیمت ابریشم مختلف است ، بتقاضای وقت وسال ترقی وتنزل میکند . از شماخی و گنجه و تفلیس دوقسم ابریشم میاید : یك قسم نازك که شعربافی میگویند وقسم دیگر خشن که اروش مینامند . اگر آخری ده اکو قیمت داشته باشد اولی هیجده اکو میارزد. هروقت گمرکچی ارض‌روم بخواهد تعدی کند وازحق معمولی گمرك زیادتر دریافت دارد ، تجارهم راه‌را تغییرداده ازتوکات بدیار بکر وازآنجا بدوان و ازدوان به‌تبریز می‌روند، وسزای بی‌عدالتی او را بدین‌قسم در کنارش میگذارند آنوقت گمرکچی ارض‌روم که دچار خسارت میشود ، برای اطمینان تجار یك مبلغ گزافی برده بطور ضمانت بدست خان ایروان می‌سپارد که او بتجار قول بدهد که دیگر در گمرك ارض‌روم بـانها تعدی نخواهدشد ، والا از آن وجه ضمانت جبران خسارت آنهارا خواهند کرد . تجارهم مطمئن شده باز بآن‌راه‌رجوع مینمایند - ارض‌روم سابقاً یکی از شهرهای عمدهٔ ارمنستان بوده وهنوز درمحلات خارج ازشهر آنجا بسیاری ازخانواده‌های ارامنه ساکن‌هستند که در کلیساهای قدیم بآزادی باعمال مذهبی خودمشغول اند. حکومت ارض‌روم بقدری مهم ومنفعت خیزاست که یکی ازبنادر عمده عثمانی بطرف ایران محسوب میشود . عبورو مرورکاروان برای پاشا و گمرکچی هردو اسباب دخل گزاف و ثروت بیحساب است . هرقدرتجار زرنگی وحیله بکار ببرند باز نمیتوانند آنهارا فریب بدهند. اغلب امتعه سبك‌را کنار میگذارند که عوض‌حق گـمرك جنس بدهند . گاهی‌هم گمرکچی دربارهٔ آنها ملایمت میکند وسخت نمیگیرد واجناس سبک‌را بجای اجناس سنگین قبول مینماید . در ارض‌روم اول نقطه‌ایست که پول ایران دیده میشود - من بدقت ملتفت شدم که دراین‌نواحی دردچشم زیاد است وشخص‌زود مبتلابان میشود وطبیب و کحال مخصوص‌هم برای معالجهٔ آن یافت نمیشود . در سفر آخری من، یک جراح مخصوصاً ازفرانسه همراه برداشته بودم که درموقع لزوم رفع احتیاج مرابکند . درارض‌روم درمدت توقف من‌خیلی معالجات مفید کرد .

برای اینکه‌چیزی فراموش نشودوازقلم نیفتد باید دراینجا یک کلمه‌هم از راه دیگری که بارض‌روم ازاسلامبول هست امااز آنجا کم‌مراوده‌میشود ذکر بکنم:
ازارض‌روم بشهرطربیزوند قدیم که حالا طرابوزان می گویندودر کنار دریای سیاه واقع است پنجروز بیشتر راه‌نیست . ازاسلامبول که بکشتی سواد

شوند اگر باد مساعد باشد چهار پنج روزه بآنجا میرسند ، بنا براین در ظرف مدت ده یا دوازده روز با مخارج کم میشود از اسلامبول بارض روم رسید . بعضی‌ها اینراهرا اختیار کردند اما بآنها خوش نگذشت و میل نکردند دوباره بآن راه رجوع نمایند ؛ زیرا که در اینخط دریا نوردی بسیار خطرناك است ، بجهة اینکه این دریا راهمیشه مه گرفته و مستعد انقلاب و طوفان است . بیشتر وجه تسمیهٔ آن بدریای سیاه همین سیاهکاری آن است ، نه فقط رنگ شن آن که تیره و سیاه است زیرا که در همه السنه زنده و مرده سیاهی کنایه از شئامت و تیره روزی است .

روزیکه کاروان ارض روم حرکت میکند ، بیش از نیم لیو نمیتواند راه برود ، برای اینکه پاشا و گمرکچی مجبورش میکنند که بیرون شهر مکث نماید که یکمرتبه دیگر بار و صندوقهای اورا وارسی کنند و ببینند وجه نقد پنهان نکرده باشد ؛ زیرا که ازوجوه نقدینهٔ که از خاك عثمانی خارج میشود دو در صد باید حق گمرك ادا نمایند ، و بتصور اینکه تجار وجوه نقدرا در شهر نزد دوستان خود یا در زیر خاك پنهان نکرده باشند یکمرتبه دیگر میان صحرا بارهارا تفتیش مینمایند . گمرکچی شخصاً در آن نقطه حاضر میشود ، اما اغلب بملاحظهٔ اینکه تجار کدورت حاصل نکنند وراهرا تغییر ندهند چشم پوشی نموده از بسیاری از اشیاء صرف نظر میکند و رویهم رفته یك در صد بیشتر عایدش نمیشود ؛ واگر باصرار ملاحظه فواید پاشا نمیشد شاید گمرکچی ابداً اقدام باین تفتیش ثانوی نمیکرد و در آنجا حاضر نمی‌شد ، از ترس اینکه تجار آزرده و متنفر نشوند بهمان وجوه دریافتی در شهر اکتفا مینمود . آنروز هم برای تملق تجار و دلجوئی آنها نهار مفصلی در همان صحرا تدارك کرده معتبرین تجاررا دعوت میکند . بعد از ظهر که ناهار صرف شد و کار تفتیش هم بپایان رسید گماشته پاشا در میان قافله جار میکشد که آقایان تجار حرکت بفرمائید و براه بیفتید مرخصید . حوالی عصر کاروان از آن محل حرکت میکند اما گماشتگان محیل پاشا تا روز دیگر در آن نقطه می مانند که شاید از تجار عمداً کسی در شهر عقب مانده باشد و بعد چیزی بقاچاق در ببرد و شبانه بکاروان ملحق شود .

از این منزل آخر کاروان بسمت قلعهٔ حرکت می کند که بحسن قلعه موسوم است . در آنجا باید قافله که از ارض روم بایروان میرود برای هر بار شتر یا یابوئی نصف پیاستر راهداری بدهد ، اما در مراجعت فقط نصف آن مبلغ را ادا مینماید .

از این قلعه باید رفت نزدیك پلی که موسوم است بچوپان کپری (کرپی)

که‌در محاذات یکقریه واقع‌شده ودر آنجا اردوزد. درروی این پل که بهترین پلهای آن خط راهست دیده‌میشود که دورودخانه بیکدیگر اتصال‌جسته‌میروند داخل ارس میشوند : یکی‌رودخانه قارص ودیگری بین کیل که از کوهی خارج میشود. کاروان معمولا یك‌یادو روز دراین پل لنك‌میکند بجهت‌این که دراین نقطه‌قوافل ازیکدیگر جدامیشوند. بعضی‌ها بطرف‌قارص میروندو بعضی‌دنباله همان‌راه بزرك راتعقیب مینمایند، دراین محل اطراق میکنند که مراسم‌وداع بعمل آورده یك‌شبی‌هم باتفاق‌عیش و شادی نمایند. اغلب‌ازراه‌قارص میروند؛ اولا برای‌اینکه‌ازچندین مرتبه بآب‌زدن درارس‌اجتناب نمایند وثانیاً برای‌این که‌درسر راه بزرك‌یك گمرگخانه که ازهرشتر ٤ پیاستر واز هریابودوپیاستر دریافت میدارد، امادرقارص بانصف این مبلغ از گمرك ردمیشوند.

من دومرتبه ازراه قارص مسافرت کردم راه‌پرزحمت طولانی است :از آن‌پل که حرکت‌میکنندچهارروز اول‌راتماماً باید از کوه‌های‌جنگلی یاصحرای خشك‌عبور کرد که درتمام آن طول مسافت بیشتراز یك‌قریه دیده‌نمیشود. اما نزدیك قارص که میرسند وضع‌زمین تغییرمیکند وفرح‌انگیزتر میشود و میوه و حبوبات وغله خوب بعمل میاید. قارص‌در ۷۸ درجه و ٤۰ دقیقه طول و٤۲درجه و ٤۰ دقیقه عرض در یکزمین خوبی واقع‌شده است. این‌شهرخیلی بزرك اما کم‌جمعیت است وحال آنکه ارزاق درکمال خوبی وفراوانی و ارزانی است. خداوندگاراعظم اغلب این‌نقطه‌رابرای محل اجتماع قشون‌خود انتخاب میکرد برای‌اینکه آنهارا بحال نظم وخوشی حاضر نماید. کارگران وعمله جات میفرستاد که درآن حول وحوش دهات وآبادیها ایجاد وبنانمایند. شاه‌ایران آنجارا مثل جلفا وبسیار نقاط‌دیگر که‌درسرحدعثمانی واقع است خراب کرده بکلی‌ویران‌نمود که‌قدمگاه ومحل استراحت واجتماعی برای قشون‌خداوندگاری باقی نماند.

ازقارص بایروان ۹روز راه‌کاروانیست، وچون‌در این‌راه منازل‌صحیح ومرتبی یافت نمیشود، باید درنقاط راحت مناسب اردو زد. روزاول ازیك‌دیر وقریه عبورمیشود که هریك ازدیگری خراب‌تر است. روز بعد بخرابه یك‌شهر بزرگی میرسند که موسوم است بآنی کاکا، بزبان ارمنی یعنی شهر آنی که‌اسم یکی‌از سلاطین ارمنستان میباشدکه بانی آن‌بوده‌است. درکنار دیوار شرقی شهر بطول یك‌رودخانه تندآبی عبور می کند که ازجبال منکرلی شروع شده

برودخانه قارص میریزد . محل شهر دریك نقطه مستحکم نظامی واقع‌شده که بدوخط راهی که وصول بشهر منحصر بآنها است مشرف است . آثار دیرهای متعدد در آنجا دیده‌میشود که‌دوتای آنهاهنوز بالتمام باقی‌است ، ومدعی‌هستند که‌از بناهای سلاطین است . از آنجا تاایروان درمسافت دوروز راه‌بیش‌ازدو قریه بنظر نمیرسد که درقریه آخری باید ازدامنهٔ کوهی عبور کرد و ازاطراف اسب‌های بسیار برای فروش بآنجا میاورند .

حالا باید آن‌راه بزرك راپیش گرفت که ازآنجا برمیگردد بآن‌پلی که تجار باقتضای مصلحت خوداز‌هم جدامیشدند وذکر آن کذشت .

دردولیو فاصله آن پل‌طرف دست‌راست ، مستقیماً بسمت‌جنوب یك کوه بزرگی‌دیده میشود که‌اهالی مینگول مینامند . ازاین کوه‌چشمه‌های بسیار بیرون میاید که ازیکطرف‌رودفرات راتشکیل میدهد ، وازطرف‌دیگر رودخانه‌قارص راکه درچهارده پانزده‌لیو زیر ایروان بارس داخل میشود .

رودارس که‌قدما ارکس مینامیدند‌از کوههای‌دیگر که درمشرق‌مینگول واقع هستند سرچشمه‌های خودرا اخذ مینماید و بعداز آنکه بطور مارپیچ از خاك ارمنستان عبور کرد وبواسطهٔ الحاق چندین روددیگر عظمت حاصل نمود درفاصله دوروز تاشماخی که سرحد قدیم مدباشد ببحر خزر میریزد .

جمعیت عمدهٔ تمام ممالك‌واراضی که رودارس‌وقارص وچندین‌رودخانه‌دیگر ازآنجاها عبور میکند مسیحی هستند ، وقلیلی از مسلمانان که درآنجا ساکن میباشند‌بقدری متعصب ودارای‌عقایدموهومه‌هستند که‌ابداًازآبهای‌این‌رودخانه‌ها نمی‌آشامند ، وبرای‌شست‌وشواستعمال نمیکنند ، وهمهٔ‌این رودخانه‌هارابواسطهٔ مس واستعمال عیسویها نجس میدانند . مسلمین مخصوص خودشان چاهها وآب انبارهادارند که‌راضی نمیشوند یك نفرعیسوی نزدیك آنها برود . اینقدرمسلمانان این‌نواحی متعصب ودیوانه هستند اما زنهای ارامنهٔ جلفا هم که بعد شرحش را خواهم گفت بهتراز‌آنها نیستند ، بجهة‌اینکه آنهاهم‌ازآب رودخانه زاینده‌رود که‌از اصفهان میگذرد نمی‌آشامند واستعمال نمی کنند ، بجهة‌اینکه مسلمانها درآنجا شست‌وشو مینمایند ؛ آنهاهم از آب چاههای مخصوص خود مینوشند . حتی گوشت ذبیحهٔ مسلمین‌را هم‌نمیخورند .

از پل چوپان کربی که بایروان میروند قوماشور قریه‌اول است که‌محل اردوی کاروان میشود . ازقوماشور بعلی کارکارا میرود که منزل‌دویم است . این

یك قریه بزرگی است که تمام سکنهٔ آن عیسوی هستند وخانه‌ها درزیر زمین مانند سرداب بناشده است . در ۷ مارس (۱۵ حوت) سنهٔ ۱۶۵۵ که سفر سیم من بایران بود، خاطرم میاید که دراین منزل بقدری برف روی زمین بود که بارهای مال التجاره را بازحمت بسیار ازمیان برف بیرون میکشیدند ومامجبوراً ۸ روزدر آنجاماندیم و گمرکچی ارض‌روم که ازوضع ناگوار کاروان مطلع شد باپانصد نفر سوار آمد که راه کاروان رابکوبند وصاف کنند وجمعیت کثیری ازدهاتیهای اطراف را جمع کرده که بارهای مال التجاره رااز میان برف بیرون بیاوزند . امااین شفقت را گمرکچی فقط برعایت حال کاروان نمیکرد منافع خاص خودرا منظور داشت بجهة اینکه در ۲۲ مارس بایستی یك گمرکچی جدیدی بارض‌روم بیاید وآن قدیمی معزول بشود . چون کاروان‌ما خیلی بزرك بود ومال التجاره زیاد همراه داشت اگر قبل از ورود گمرکچی جدید این بارها وارد ارض‌روم نمیشد بیش ازیکصد هزاراکو ضرراو میشد . خلاصه آنسفر برف بما خیلی صدمه وارد آورد و چون نمیتوانستیم حرکت کنیم کاروان اغلب متفرق میشد وخیلی ازاهالی قافله بواسطه خیرگی برف چشمشان معیوب شد وازکار افتاد . چون اقتضای هوای آن مملکت نبود که درماه مارس اینقدر برف ببارد کاروان قبل از وقت تدارکات لازمه برای حفظ سرما ندیده بود ولباس وسایر اشیاء لازمه‌را تهیه نکرده بود . مثلا رسم است وقتی که چندین‌روز متوالی بنا باشد دربرف مسافرت کنند سروصورت را بایك پارچه ابریشمی سیاهی که مخصوصاً برای حفظ چشم از صدمه برف است می پیچند ، وبعضیها یك کلاه آستر پوستی بسر می گذارند که پشمهای سیاه بلند برروی چشم میریزد ، وهمان نتیجه‌از آن گرفته میشود .

کاروان معمولا دوازده روز از ارض‌روم بایروان میرود . روزدویم از منزل علی کارکارا سه‌مرتبه باید ازرود ارس بآب‌زدوعبور کرد . روز بعدبایدباز ازارس گذشت بجهة اینکه اینرودخانه خیلی‌حرکت مارپیچی دارد . دریك لیو و نیم‌فاصله از آن نقطه که‌دفعه‌چهارم از آن عبورمیکنند درمیان کوه یك قلعه‌ایست که کاقیشقان مینامند واین آخرین قلعه ترکهااست. ازآنطرف گمرکچی هائیکه در آن قلعه‌منزل دارند از آنجامیایند نزدیك کاروان برای گرفتن‌حقوق گمرکچی که‌عبارت است‌ازچهار پیاستر برای بارشتر ودو پیاستر برای بار یابو . درهمان سال ۱۶۵۵ که کاروان دریك لیو مسافت این‌قلعه‌کاقیشقانی اردو زده بودتمام سکنهٔ این‌جبال ارمنی بودند، یك کشیش فقیری‌را دیدیم که باده پانزده نفر که‌چند

نفر آنها هم کشیش بودند آمده‌قدری نان‌وجوجه ومیوه برای ما آورده ازتجار احسانی درخواست کردند ، تجارهم آنهارا راضی نمودند . چهار پنج ماه قبل یك چشم این کشیش بیچاره بواسطه ضربت یکجان نثاری کورشده بود. آن‌مرد وحشی آمده بود در آن‌قریه که آن کشیش منزل داشت وعنفاً از او پول خواسته بود وچون آن بیچاره تنخواهی نداشت آن نابکار از غیظ خنجر خودرا بچشم اوفرو کرده چشمش گراز حدقه بیرون آورده بود . کشیش بآقای قریه تظلم کرد اوهم حکم داد جان نثار را گرفته بمجازات برسانند ، ولی فرار کرد و شکایت کشیش نتیجه نبخشید : از منزل آخری که در کنار ارس اردو زده بودیم باید رفت بیکنقطه دیگر باز در ساحل همان رودخانه اردوزد، ویك قریه درربع لیو فاصله آن نقطه نمایان است . روز بعد باید از یك رودخانه عبور کرد که ازقارص میاید ومیان ایران وعثمانی حد فاصل است . وروز دیگر باز باید در ساحل ارس که نیم‌لیو دور از یکقریه کوچکی‌است توقف نمود واین آخردفعه‌ایست که این‌رودخانه دیده میشود که چندین مرتبه ازروی آن عبور کرده بودیم .

ازارس بایدرفت دریك جلگه اردو زد که قریه نزدیك آن واقع وخیلی خوب پیدا است . روز بعد کاروان دریك صحرائی منزل کرده‌فردای آن روز به اوچ کلیسا میرود ؛ که‌از آنجا تاایروان نصف روز راه است . چون به آخر خاك عثمانی رسیدیم برای‌رفع خستگی قارئین این فصل را درهمینجا ختم میکنم واز اول دخول بخاك ایران بیك فصل دیگر شروع مینمایم .

فصل سیم

شرح بقیه راه اسلامبول باصفهان ازاوایل خاك ایران تاایروان

بعداز ورود بخاك ایران از ممالك ارمنستان اول نقطهٔ که قابل ملاحظه ومستحق شرح وبیان است اوچ کلیسا است که درسه لیو مسافت ایروان واقع شده است . وآن عبارت است از سه دیر که بفاصله معین دور از یکدیگر بنا شده‌اند . بزرگتر وقشنك ترین آنها محل اقامت پاطریارش ارامنه است . ویکی دیگر درجنوب آن بفاصله یك تیر رس تفنك بناشده‌است . وسیمی درسمت مشرق درربع لیو فاصله واقعست که دیر دختران است . ارامنه اینجارا اگمیاشین‌می نامند یعنی پسر منحصر بفرد که اسم کلیسای عمده است . در تواریخ ارامنه چنین ضبط شده که سیصدسال بعداز تولد عیسی شروع به بنای‌آن شد همینکه دیوارش بقدر تکیه گاه بالاآمد شیطان شبها میآمد هرچه روز ساخته بودند خراب میکرد واین معامله دوسال بطول انجامید ، یکشب حضرت مسیح‌ظاهر شد وازآن شب دیگر شیطان مانع اتمام بنای کلیسا نشد ، واین کلیسارا نثار سنت گرگوار کردند که درنزد ارامنه خیلی مقدس ومحترم است . یکمیزی از یکپارچه سنك درآنجا دیده میشود که بموجب تاریخ ارامنه سنگی‌است که حضرت مسیح هروقت به‌سنت گرگوارظاهرمیشد درروی آن استراحت میفرمود. هرکس داخل کلیسا میشود میرود با کمال ادب واحترام وخلوص نیت آن میزرا می بوسد .

دیر دویم بافتخاریك شاهزاده خانمی ساخته شده که با چهل نفر از دختران نجیب از ایتالیا بملاقات وزیارت سنت گرگوارآمده بود ،و یکی از سلاطین ارامنه اورا بامارهای‌بسیاردرچاهی‌انداخت ومارها بهیچوجه باو آسیبی نرساندند واو بطورِاعجاز وکرامت چهارده سال‌درآن چاه زنده ماندوازآن وقت درسه‌لیو مسافت اطراف آنجامارکسیرا نمی گزد . آن پادشاه ارمنی چون بت‌پرست بودمیخواست ازآن شاهزاده خانم که بسیار وجیهه بودورفقای‌او که همه جمیله بودند کام‌بستاند وبانها انواع صدمات را وارد میآورد ، اما آنها به خواهش وهوس اوتن‌در نمیدادند وصدمات اورا بافضایل و اخلاق حسنه‌تحمل میکردند ، وچون بالاخره از کامیابی مایوس شدهمه آنهارا بقتل رسانید . این

است آنچیزی که ارامنه در تاریخ بنای آن دیر روایت میکنند .

رسم وعادت ارامنهٔ که بایران میروند یا از آنجا میآیند تماماً اینستکه باوچ کلیسا رفته ازروی خلوص عقیدت زیارت کرده کاروان هم معمولا پنج شش روز در آنجا اطراق مینماید. در آن ایام ارامنه میروند نزد پاطریارش معاصی خودرا اعتراف نموده تقدیس وادعیه خیریه اورا دریافت میدارند.

پاطریارش چهل وهفت آرشوك درزیر حکم خود دارد وهر آرشوك چهار پنج نفر کشیش که با آنها دریك دیر باشتراك زندگی نموده وهر کدام اداره چندین نفر مؤان (راهب) رابعهده دارند. همینکه از نمازجماعت واعمال مذهبی فراغت حاصل می کنند باجماع میروند بکشت و زرع اراضی مشغول میشوند. عایدات پاطریارش بزرك سالی قریب بششصدهزار اراکو بالغ میشود. تمام ارامنهٔ مسیحی همین که بسن پانزده سالگی رسیدند بایدسالی پنج شاهی باو بدهند بعضی ها هستند که قوه و استطاعت ادای این وجه راندارند اما اغنیا عوض آنها جبران مینمایند وهستند اشخاصی که سالی تاسه اکوهم نیاز می کنند. تمام این تنخواه در کیسه پاطریارش نمی ماند بعضی ازسالها میشود که از اندوخته شخصی خودهم روی آن میگذارد برای کمك ودستگیری ضعفاوفقرای ارامنه که نمیتوانند ازعهده خراجی که باید بسلاطین اسلام که درتحت تبعیت آنها هستند بدهند برآیند، و ازترس اینکه ضرورت واحتیاج آنهارا مجبور بقبول دین اسلام نکند و خودو زن وبچه شان رابمعرض بیع در نیاورند، پاطریارش بهروسیله که بتواند درصدد علاج کار آنها برمیاید، وآرشوكها همهر کدام هرچه درقوه داشته باشند برای اومیفرستند که درحمل این بار گران بااو شرکت کرده باشند. باین جهت آنچه پاطریارش ازیك طرف دخل میکند ازطرف دیگر میدهد، بطوری که ازعایدات هشتادهزار قریهٔ ارمنی نشین که درزیر حکم وقلمرو اوهستند هیچ طرفی نمی بندد واین عدد قراء را من از آرشوك سنت اتیسان شنیدم که ازروی یقین برصحت آن اطمینان میداد، درموقع دیگر شرح مذهب ارامنه وبعضی عیسویهای دیگر مشرق زمین رااز روی اطلاعاتیکه درمحل حاصل کرده ام برای قارئین بیان خواهم کرد. امادر این کتاب اول فقط ازمسائلی صحبت خواهم کرد که درراههای مختلفه پاریس باصفهان بیشتر قابل ملاحظه وطرف اهمیت هستند.

در ۱۶۵۵ که ازایران مراجعت میکردم درداواخر فوریه بود که باوچ کلیسا رفتم. کاروان مایازده روز در آنجا اطراق کرد، بجهت اینکه هم شدت برف

راهرا مسدود کرده بودوهم ارامنه میخواستند کاروان را در آنجا بزیارت و اظهار خلوص نیت بگذرانند. روز بعدازورود من بملاقات پاطریارش رفتم، مرا داخل اطاق کوچکی کردند که پاطریارش در آنجا روی حصیری بسبك مشرق زمین نشسته، وپاهارامانند خیاط های ما چهارزانو کرده بود. چهار نفر آرشوك و نه نفر اوك هم دور اطاق بهمان هیکل نشسته بودند. میان اوکها یکنفر بود که زبان ایطالیائی‌راخوب حرف میزد. پاطریارش ازمن پذیرائی خوبی کرد، قریب سه‌ساعت بااو وقت گذراندم؛ خیلی اظهار میل می کرد بملاقات یکی‌از کشیشان فرانسوی که دوستانه بااو صحبت بدارد، بجهت‌اینکه میگفت‌میدانم فرانسوی‌هامؤدب ومهربان‌وباتربیت‌هستند، برخلاف ایطالیائیها که میخواهند باکشتی وجدال مقصودرا پیش ببرند. دراین صحبت بودیم که یکی‌از مؤانهای دیر واردشد که مدت‌بیست ودوسال بودبرای کفارهٔ گناهی که کرده بودبااحدی متکلم نشده‌بود. درمشرق زمین مؤان‌هائی هستند که سخت‌تر ازاینها هم برای خودجیره و کفاره معین میکنند. من‌هیچ آدمی بمهیبی ولاغری این‌مؤان ندیده بودم. پاطریارش عمداً اورا احظار کرده بودوقدرت روحانی خود رابکارزد وباو امر کرد که این‌سکوت طولانی راقطع نماید اوهم فوراً اطاعت کرد.

چون‌میخواستم‌از پاطریارش‌اجازهٔ رفتن حاصل کنم گفت‌عصرانهٔ آوردند که‌عبارت بوداز پنیرو گلابی‌وسیب ویکقسم پیاز. وقتی همه آن‌هارا روی‌سفره چیدند که یك‌نوع چرمی بود که روی زمین گسترده بودند، پاطریارَش دعائی خواند ونان‌را تقدیس کرد، وبعد پارچه‌پاوچه نمود بهریك سهمی‌داد و برای خودیك لقمهٔ کوچکی برداشت، شراب راهم تقدیس کرد اماخودش‌هیچ ننوشید، ولی‌من یك گلابی ویك‌جام شراب صرف کرده مرخصی خواسته مراجعت کردم.

بجای خود ازوضع زندگانی وجدیت کشیشان ارامنه‌صحبت خواهم کرد که باچه سختی ایام پرهیز را حفظ میکنند، وچقدر مقید نگاهداری صوم های مختلفهٔ خودهستند که درسال بیش‌از شش‌ماه میشود.

درآن مدتی که‌کاروان در اوچ کلیسا اطراق داشت پاطریارش هرروز مرامفتخر کرده شراب وخربوزه ومیوه‌جات دیگر میفرستاد، وبعضی‌ازروزها ماهیهای قزل‌آلای اعلی ببزرگی دوپا وسه‌پاهم برآن هدایا می‌افزود.

روز شنبه که شب یکشنبه کلوخ اندازان بود پاطریارش فرستاد از تمام کاروان خادم ومخدوم دعوت کرد که روزیکشنبه بروند بنماز جماعت وبعد در

دیر صرف نهار نمایند . این یکشنبه روز آخر ایام کارناوال ارامنه است وازروز بعد شروع بایام پرهیز میشود . بعدازآنکه رسومات نماز جماعت باتمام رسید تمام مردم رفتند داخل یك گالری طولانی شدند که سقف آن طاق زده‌شده بود وپانزده الی بیست پا عرض داشت . ازدو طرف گالری باسنگهای متعدد میزی ترتیب داده‌اند بطول خود گالری ونیم تختی‌هم بهمان طول برای نشستن . در یك‌سر گالری میز دیگری باندازه چهار پای مربع ؛ وروی آن یکطبقهٔ دیگر داشت که بروی چهارستون نازك نصب شده ودر آن گالری بمنزلهٔ شاه نشین بود . در مقابل در وروبروی آن یك صندلی برای پاطریارش گذارده بودند که بتوانند طول گالری راببینند . ودوصندلی هم درطرفین پاطریارش برای دو نفراز آرشو کها بود . تمام این میزهاوصندلیها ازسنك است. سایر آرشو کها واو کها ومؤانها ومدعوین درسر آن دومیز طولانی نشستند . پاطر یارش وآن دوآرشوك در سر آن‌میز مربع دوطبقه تاجدار بودند . درآن‌سر گالری روبروی میز پاطر- یارش یك‌درب کوچکی واقع‌است که دوسه پله پائین‌رفته‌داخل مطبخ میشود، که‌از آنجا گوشت‌ها وخوراکها بیرون میاید . اغذیهٔ که آنروز بماداداند اقسام پلوهای الوان بود که من در راپورت خود رنك آمیزی کرده شرح داده‌ام . و اقسام ماهی‌ها که ازجمله ماهی قزل آلا بود . کلیه چهل‌ظرف خوراك آوردند ولی ظرفها بقدری بزرك وپربود که بازحمت حمل ونقل میکردند . تمام ظرفها را درروی زمین پای‌میزی گذاردند که پاطریارش نشسته بود. پاطریارش بعدازآن که‌سرپوشهارا برداشتند برخواسته بپاایستاد وهمه‌حضار هم برخواسته ایستادند . پس دعائی خواند و اغذیه را تقدیس کرد . آنگاه شش نفر از اوك ها با قاشقهای بزرك‌خوراکهارا‌ازظرفهای بزرك برداشته‌درظرفهای کوچکترمیریختند وروی آن دومیز طولانی‌را ازاغذیه مستور ساختند . پهلوی‌هر کس یك‌یخدان بزرك سفالین گذارده پراز شراب میکردند؛ تاخالی‌میشد دوباره پرمینمودند. شرابهاهم‌حقیقة بسیاراعلا بود . امابرای پاطریارش وآندو آرشوك که برسر میز اوبودند فقط بهر کدام دوعدد تخم‌مرغ بابعضی سبزیها دادند . برای‌سایر آرشو کهاهم که‌سرمیزهای بزرك بامهمانها نشسته بودند ،حتی بعضی‌او کهاهم چیزی نخوردند مگر قدری‌ماهی . شراب ابداً صرف نکردند .

دراواخر نهار یك اوك کاغذ و قلمدانی دردست برخواسته دورمیزها بنای گردش راگذارد واز هر کس میپرسید که برای کلیسا چه نیاز میکنند .

هر کسی بقدر اخلاص وهمتش چیزی نیاز کرد؛ واوك اسامیرا بامبلغ وجنس نذورات مینوشت که روزدیگر بجمع آوری آن اقدام نمودند . بعضی از تجار معتبر متمول تادو تومان دادند . کمترین وجهی که خدام و نوکرها دادند یك طلا بود . مبلغ ومقدار تومان وطلارا درفصل مسکوکات شرح میدهم . منهم چهار تومان باسم خودم گفتم واوك ثبت کرد. چهار تومان متجاوز از شصت اکومیشود (تقریباً معادل باهجده تومان پول حالیه ایران است) بشرط اینکه فردا بعداز نمازجماعت به پادشاه من دعا بکنند ، وهمچنین بخداوندگاری دوك دورلئان که من بشرف نوکری ایشان نائل هستم . کشیش جواب این شرط مرا نگفت ورفت تفصیل را بپاطر یارش حکایت کرد بعدازطرف ایشان جواب آورد که اگرهم چیزی ندهید تکلیف ما است که درحق اولین سلاطین مسیحی وخداوندگاری دوك دورلئان و تمام خانواده سلطنت فرانسه دعا کنیم . همینکه اوك از نوشتن اسامی فارغ شد خوراکها رااز روی میزها برداشتند . وپاطریارش بازدعای شکرانه تلاوت کرد . آنوقت میوه‌های بسیار وخربوزه‌های زیاد آوردند . پس از مدت قلیلی صدای زنك ناقوس بلندشد وهمه رو بکلیسا آوردند. دیگردرخاك عثمانی نبودیم که نتوانند صدای زنگ ناقوس عیسویهارا متحمل شوند . پادشاه ایران همه قسم اعمال مذهبی را بعیسویها اجازه می‌دهد ، واین طایفه درایران کمال آسایش وآزادی رادارند ، ودرهمه کلیساهای ارامنه که قوه داشته‌اند ازممالك مسیحی لوازم آنرا حمل کنند ناقوس وزنك وجود دارد .

بعد ازاتمام ناقوس ، پاطریارش بمن پیغام داد که مارسم نداریم که امروز وهیچ روز دیگر وقترا بلهو ولعب وتفریح بگذرانیم ، اماچون میدانیم عیسویان اروپا عادت بخوش گذرانی دارند ، میل دارم که وقت شماوچندنفر تجار رفقای شما بخوشی بگذرد گفته‌ام یك جنك گاومیش ترتیب دادند .

دراین مملکت ازاین حیوان بسیار است که بکار زراعت آنهامیخورد . ازماده آن شیر بسیاری بعمل میاید که از آن روغن وپنیز درست میکنند . واین شیررا بااقسام شیرهای دیگرمخلوط می نمایند . یك ماده گاومیش تاروزی بیست ودو پینت هم شیر میدهد .

برای تماشای این جنك مارا بردند بیك میدانچه بزرگی که اطرافش بادیوارمحصور بود وهشت گاومیش درآنجاحاضر کرده بودند، برای اینکه آنها رابخشم بیاورند ماهوت قرمزی روی هریك میانداز ند واین علامت چنان آنها

را مست ومتغیر کرد که در حمله اول دو رأس آنها بر زمین خورده فوراهلاك شدند ،و سایرین هم هیچکدام نبودند که چلاق نشده باشند. همینکه جنك گاومیش تمام شد مقدار کثیری هیزم آورده روی هم ریختند که مثل عید سنت ژان درفرانسه آتش بزنند. پس از آنکه هیزم ها چیده ومرتب شد یکی از آرشو کها بهریك از حاضرین یك شمع مومی سفید داد از آقا و نوکر و هر کس باو گفت فردا از بابت نیازشمع چه تقدیم خواهند کرد. شمعهارا روشن کرده بدست گرفتند . پاطر یارش چوبی در دست گرفته جلو افتاد در حالیکه به یکی از الحان مذهبی تغنی میکرد تمام اهالی کلیسا از عقب او حرکت میکردند . سه مرتبه دور آن انبوه هیزم که روی هم انباشته بودند گردیدند و چون بایستی هیزم هارا آتش زد یکی از تجار گفت برای کسب این ثواب وشرافت من فلان مقدار روغن بجهت صرف چراغهای کلیسا نیاز میکنم . دیگری آمد و بر مقدار روغن افزوده و سومی آمده باز بر مقدار روغن زیاد کرد و بالاخره افتخار این خدمت بکسی تعلق گرفت که بیش از دیگران تقدیم کرد . آنگاه همه شمعها را خاموش کردند و هرکس شمع خود را درکمال استحکام حفظ میکرد بجهت اینکه عقیده آن ها اینست اگر وقتی در مسافرت بحری دریا طوفانی بشود یکی ازاین شمعها را روشن کرده در آب بیندازند فورا طوفان ساکت میشود . شدت کنجکاوی مرا محرك شد که جهت اصلی و تاریخی این آتش بازی را سؤال کنم : جوابیکه بمن داده شد این بود که حضرت باکره عذرا مریم چهل روز بعد از تولد مسیح باپسرش آمد به اورشیلم (بیت المقدس) و یوسف هم با آن ها بوده رفتند بمعبدی که شمعون در آنجااقامت داشت ، آن پسر مقدس سنجاب بخش مطلق رادر آغوش گرفته وشروع کرد به تغنی دعا و مناجات :

خداوندگارا توحالا میگذاری که خادمت بسلامتی برود چنانکه قول داده بودی الی آخر . . . .

همینکه تغنی او تمام شد همهٔ مردم فریاد کردند که خداوند متولد شده است. پس از آن ازمعبد بیرون رفته این مطلب را در تمام شهر اعلان کردند وچون شب شده بود مردم بطرف معبد هجوم آورشده‌اند ، در حالتیکه هریك شمعی در دست داشتند. و مردم درب خانه های خود که خیال می کردند حضرت خداوند از آنجا میگذرد آتش افروختند .

این بود آنچه بمن گفتند . این تشریفات نزد ارامنه بمنزله یک عیدشاندلور است (شمع افروزی) و بزبان ارمنی آنرا تر آن آدشه میگویند، یعنی خداوند کجااست . همینکه تشریفات بپایان رسید و یك ناقوس صدا کرد همه رفتند بطرف کلیسا وپس از آن متفرق شدند، تمام شب را ارامنه از آقا و نوکر مشغول نوشیدن شراب بودند ، که کار ناوال و کلوخ اندازان را خاتمه بدهند. درصورتیکه پاطر یارش ازطرف دیگر مشغول بود به آرایش کلیسا با بهترین زینت هائیکه مقدور میباشد . من تصور نمیکردم که در کلیسا های عیسوی که در ممالك اسلامی واقع هستند ، اینقدر ثروت وتمول یافت بشود . این کلیسای پاطر یارشی در یکصد سال قبل اینطور متمول ومزین نبود: فقط از وقتیکه پادشاه ایران شاه عباس کبیر ارامنه را تقویت و به تجارت تشویق کرد اینقدر متمول شده اند. در ابتدای کار خود که دخل ومنافع بزرك تحصیل میکردند نذورات فوق العاده باین کلیسا تقدیم نمودند، وامروز بقدریکه زینت های نفیس در این کلیسا موجود است در هیچیك از کلیسا های دول مسیحی یافت نمیشود . اطراف سرود خانه این کلیسا ازیکپارچه زری ونیز اصل ملفوف است وتمام صحن کلیساازراهرو ومدخل و پله ها ازقالیهای اعلی مفروش است ، زیرا که در مدخل کلیسا کفش ها را بیرون آورده بدون کفش داخل میشوند . ارامنه به هیچوجه زانو بزمین نمیزنند ، چنانچه در کلیسا های اروپا معمول است : بلکه همه سرپا می ایستند وقتیکه نماز یعنی فراس شریف میخوانند برسم مملکت روی زمین می نشینند ، اما وقت تلاوت انجیل بپامیایستند تمام مدت نماز ودعا کلاه بسردارندوسرشان را برهنه نمیکنند، مگردروقت حمل سنت ساکرمان که کلاهرا برداشته سه مرتبه زمین رامیبوسند. روی محراب یك صلیب وشش شمعدان طلا گذارده بودند وروی پله ها چهار شمعدان نقره که هریك پنج پا ارتفاع داشتند. پس از آنکه چندین لحن مقدس سروده شد، پاطریارش بیك صندلی نشست که از یك پارچه ابریشمی پوشیده شده بود. ودرروی یك سکوئی که طرف دست راست او بود چهار نفر آرشوك جلوس کردند، وتمام اعمال باکمال شکوه بتوسط آرشوك ودواوك که درطرفین او بودند مجری گردید . و من در فصلی که از مذهب ارامنه گفتگوخواهم کرد شرح این تشریفات را ذکرخواهم نمود ، پس ازآن پاطریارش واداشت دعای مفصلی برای سلامتی پادشاه فرانسه ومسیودوك دورلئان باجماع تلاوت کردند. آنگاه آرشوك کتاب انجیل را که قرائت کرده بود نزدیك پاطریارش برد که بوسید. آنگاه همه

آرشوك‌ها و اوکها وسایرین بوسیدند. دریکطرف جلداین کتاب بعضی ازاشیاء مقدسه مثل استخوان شهداء وچوب اصل صلیبی که حضرت عیسی را بر آن کشیده بودند وامثال آن نصب کرده ، روی آن یکپارچه بلور محفظهٔ قرار داده بودند؛ را این‌همانطرف کتاب بود که ببوسه‌عمومی عرضه میداشتند . بعداز ختم‌عملیات و تشریفات مذهبی پاطریارش بحاضرین تقدیس عمومی داد ، و اغلب هم رفتند دست او را بوسیده متفرق شدند .

قبل ازآنکه بشهر ایروان برسیم باید ازبعضی عجایبی که درحول‌وحوش این‌شهر هست مختصر مذاکرهٔ بعمل بیاوریم : در ده‌لیو سمت‌شمالی‌ایروان‌یك مردابی است ودرآن جزیرهٔ واقع‌شده که یك دیر عالی‌درآن بنا کرده اند . سکنهٔ این دیر بکلی مخالف سایر دیرنشین‌ها وراهبین رفتار میکنند ؛ مثلا در سال چهارمرتبه‌بیشتر گوشت یاماهی نمیخورند ودرتمام مدت‌سال بایکدیگر حرف نمیزنند مگر در همان چهار روزی که گوشت میخورند ، در سایر ایام غیر از علف خام صحرائی چیزی نمیخورند بجهة اینکه میگویند روزه گرفتن این‌نیست که شخص فقط گوشت و روغن نخورد . نانی که میخورند از دهات اطراف برای آنها می آورند ، و در این‌جزیرهٔ کوچك میوه‌های بسیارخوب بعمل می آید .

در ساحل این مرداب نزدیك شهر ایروان یك جلگه ایست که در آنجا شش دیر ویك کلیسا بنا شده‌است ، که یکی‌ازآنها تماما ازسنگ کوه بیرون آمده‌است ، یعنی کوه را کنده اند . خود کلیسا و ستونها و جرزهائی که‌روی آنها واقع شده تمام ازسنك یکپارچه‌حجاری شده است وسنك آنهم از خارای بسیارسخت است . ارامنه بزبان‌خودشان آن‌کلیسارا کیگارت‌وترگها گیورکچ میگویند، یعنی ببین‌وبگذر. وبعقیدهٔ‌ارامنه آهن آن‌نیزهٔ که‌حضرت عیسی‌راسوراخ کردند دراین‌کلیسا محفوظ است . بهرکس هم که بدیدن آن مایل باشد نشان میدهند ،ومن هم بواسطهٔ کنج کاوی رفته نقشهٔ آن‌آهن را برداشتم . ارامنه این آهن را بسیار محترم می دارند و می گویند به توسط سنت مایتو باین مملکت ونواحی آمده است .

درپنج لیومسافت‌ایروان طرف‌جنوب شرقی کوه‌آرارات (آقری‌داغ) شروع‌میشود ، که بواسطه. توقف کشتی نوح در قله آن‌مشهور آفاق شده‌است.

من بعداً بشرح آن خواهم پرداخت. در نیم لیو فاصله آن کوه که زمین شروع میکند بصاف شدن در روی دامنه یك کلیسائی بنا شده است، ودر جنب آن کلیسا یك مغاره دیده میشود که بچاه شباهت دارد. میگویند پادشاه یك ارمنی موسوم به‌سرداسنت گرگوار را در آن چاه انداخت برای اینکه نخواست به‌اصنام وخدایان دروغی آنها سجده نماید. درمیان فاصله آن کلیسا وشهر ایروان آثار خرابه های شهر قدیم آرتا کزاد که مقر سلاطین ارامنه بوده دیده میشود، که بقیه یك قصر سلطنتی هم پدیدار است و آثار گواهی میدهد که شهر بزرگی بوده است.

حالا موقع رسیدن بشهر ایروان است که درسه لیو فاصلهٔ اوچ کلیسا واقع شده واین اولین شهر ایران است که از آن طرف دیده میشود. چنانچه ارضروم که درمقابل آن واقع شده آخرین شهر عثمانی در راه اسلامبول باصفهان است.

ایروان در ۶۴ درجه و ۲۰ دقیقه طول و ۴۱ درجه و ۱۵ دقیقه عرض دریك ناحیهٔ که لوازم معاش وزندگانی انسان ازهر حیث فراوان است واقع شده خصوصاً ازحیث اقسام شرابهای اعلی واین یکی از ایالات خوب ایران است که شاه از آنجا عایدات بسیار تحصیل می کند، چه از بابت حاصلخیزی اراضی وچه از بابت عبور و مرور کاروانهای تجارتی. تنها حاکم آنجا که خان ایروان مینامند سالی بیست هزار تومان دخل میبرد که معادل با ۸۴۰ هزار لیور پول ما است (۱۶۸ هزار تومان حالیه ایران). این شهر چون سرحد دو مملکت امپراطوری عثمانی و ایران است، مکرر بتوسط عثمانی فتح و بوسیله ایران مسترد شده است. شهر قدیم ویران شده و درهشتصد قدم دورتر شهر جدیدی در روی یك قطعه کوهی بنا کرده اند که اززیر آن وسمت مغرب آن یك رودخانهٔ تند آبی عبور میکند، که آنرا سنك سیاه مینامند. درچند نقطه آب آن خیلی عمیق است وتخته سنگهای بسیار دارد وباینجهة آب سیاه بنظر میآید. یك پل قشنگ سنگی که سه دهنه دارد روی آن ساخته شده که در زیر آن پل چند اطاق بنا کرده اند که خان گاهی روزهای تابستان بآنجا آمده از گرما خود را پناه می دهد. مقدار کثیری از انواع واقسام ماهی ها آنجا صید میشود خصوصاً قزل آلاهای بسیار خوب وخیلی ارزان. این رودخانه ازیك مردابی خارج میشود که موسوم است بجیکارونی و تقریباً در ۲۵ لیو سمت شمال ایروان واقع است ومیرود به رودارس میریزد، که درسه لیو سمت جنوب ایروان جاری است. اگرچه این شهر دارای این رودخانه است که ازسمت مغرب برای آن بمنزلهٔ خندقی است

معذلك سبب استحکام آن نمیشود ، زیرا که آنطرف رودخانه تپه های مرتفع واقع‌شده که بشهر مشرف وسر کوب هستند . چون شهر روی قطعه کوهی بنا شده خندق اطراف آن بیش‌ازسه چهارپا عمق ندارد . درچند نقطه‌شهر برج و باروهای مضاعف بناشده اماچون‌مثل‌سایرخانها از گل وخاك است باران بیشتر از گلوله توپ بدان‌صدمه و خرابی می‌رساند . محلهٔ اصلی‌ایروان که در شمال غربی واقع است مثل یك قصبهٔ خارج شهرمحسوب‌میشود ومساوی‌شهر جمعیت دارد . تمام تجار و ارباب صنایع درآنجا ساکن هستند . مسیحی و ارامنه هم چهار کلیسا بایك‌دیرعالی‌درآن‌محله‌دارند ودراین اواخر یك کاروانسرائی هم‌درآنجا ساخته اند ، اما در خود شهر جز منزل خان نیست وصاحب منصبان نظامی وافراد قشون وسربازان باید بعمارت خان بروند .خانه‌مشرف برودخانه است . این‌حاکم‌خیلی مقتدراست‌وهمیشه برای‌حفظ سرحد ، قشون واستعداد کافی دارد .تابستان چون‌شهرخیلی گرم میشود میرود میان کوه‌چادرزده منزل‌می کند. بمحض اینکه یك کاروانی میرسد مجبور است که بشاه راپرت بدهد .هروقت‌یك سفیری وارد بشود باید تمام‌مخارج اورا کفالت نموده اورا به امنیت از قلمرو خود رد کرده بخاك‌حکومت دیگر برساند وآن حاکم‌هم بهمین کارمکلف‌است، باین جهة سفرای‌خارجه‌درخاك پادشاه ایران اگربخواهند هیچ خرجی‌نمیکنند تمام مخارجشان مجانی است .

در چهار لیودور ازشهرسمت جنوب کوههای مرتفع واقع‌شده‌است که رعایای ممالك گرمسیری طرف کلده‌در تابستان بیش از ۲۰ هزار خانوار میایند در این کوهها ییلاق کرده مراتع خوب برای رمه‌وگله‌های خودتحصیل‌میکنند، و در اواخر پائیز بطرف یورتهای قشلاقی خود مراجعت مینمایند .

این کوهستانها راچه از حیث دره های مصفا و رودخانه ها و چه از بابت حاصلخیزی اراضی بهیچ جا نمیتوانم تشبیه کنم مگر بآن قسمت قشنك سوئیس که مملکت (و و) نامیده میشود ، در تاریخ مبهم اساطیری‌هم یك همچه مسئله ذکر شده است : مردمانیکه فیمابین جبال آلپ و کوه ژورا ساکن بودند ،ویك قسمت ازقشون اسکندررا تشکیل دادند ، بعد ازفتوحات اسکندر در این قطعه ارمنستان که شبیه مملکت خودشان بود توقف نموده سکنی گرفتند. از توکات تا تبریز تقریباً تمام سکنه مملکت مسیحی هستند و چون‌این قطعه وسیع مملکت همان است که قدما ایالت ارمنستان میخواندند

تعجب نباید کرد که اگر سکنهٔ آن امروز پنجاه قسمت ارامنه باشند و یك قسمت مسلمان. چندین خانواده قدیم ارامنه در ایروان مسکن دارند که آنجا وطن و مولد آنها است اما حکام همیشه نسبت بآنها بد رفتاری میکنند. چون ایروان از پایتخت ودربار دور است حکام هر طورمیل داشته باشند رفتار مینمایند. شهر ایروان از آن ایالاتی که ابریشم میآورند دور نیست، از همه جا در اینجا مردم جمع میشوند، نه در ایروان نه در سایر نقاط ومعابر خاك ایران مال التجاره و بارهای تجار مثل خاك عثمانی دچار صدمات و تعرضات گمرکچیها نیستند که در هر گذری بار راباز نموده معاینه نمایند. در ایران فقط یك حقی باید برای مستحفظین طرق داد که راهداری میگویند و آنکه این وجه را دریافت میدارد براهدار موسوم است.

خانها وحکام ایالات ایران نسبت باجانب و غربا مهربان و مؤدب هستند، خاصه از اشخاصی که خوششان بیاید وبآنها چیزهای تماشائی نشان بدهد. درسفر اول من بایران وقتیکه از اسلامبول حرکت کردیم مسیو اسمیت که از طرف امپراطور در باب عالی سفیر مقیم بود یك جوانی را از اهل زوریك همراه داشت موسوم به ردلف که ساعت سازی خوب میدانست. از من خواهش کرد که او را در آن سفر با خود ببرم. بایروان که رسیدیم خانیکه درآنجا حکومت داشت وبما تبریك ورود گفت از ملاقات ما بسیار محظوظ شد، زیرا که ساعت در مشرق زمین خیلی بندرت یافت میشد. یك وقتی یکی از تجار یك ساعت باین خان نیاز کرده بود که کار نمیکرد ردلف که باقرار خان اول ساعت ساز بود که قدم بایران گذارده بود بساعت خان را راه انداخت. این فقره خیلی سبب خرسندی خان شد وبعلاوه چون ما رفیق و هم‌پیاله شرابش هم شدیم مارا درخانه خود پذیرفت ودر اطاقی جنب اطاق خود منزل داد وچون‌خیلی‌مایل باسراف وافراط درشرب بودما بایستی‌هرروز ازچهار ساهت بعدازظهرتا بعداز نصف شب بااو باده پیمائی کنیم. اغلب درباغی که‌خارج ازشهرداشت وبسیار باغ عالی‌قشنگی بودمجلس‌وبساط‌عیش گسترده میشد. دروسط‌باغ یك‌حوض کوچکی مخصوص‌اینکار بود که‌چهار تنگ بزرگ بلورازشراب سفیداعلی و کلرت که شراب کم رنگ‌رقیقی است در چهار گوشهٔ آن‌حوض میگذاردند. در فاصلهٔ این چهار تنگ‌بزرك متجاوز از‌پنجاه‌بطری های کوچکتر وبزرگتر می‌چیدند که‌سر بطریها از آب وسنگ‌حوض بیرون‌بود.

در هر بطری پنج شش پینت شراب می گنجید . در اطراف آن حوض روی زمین قالی هامی گستردند که تا کنار حوض و نزدیك بطریها میرسید. در سمت بالای آن حوض هم باز قالیچه ها بشکل نیمدایره پهن کرده مجلس ترتیب میدادند و روی آن نیم دایره مجلس ومحل عیش بود . تمام این تدارکات فقط محض بروز تجمل بود که خان بیش از همه چیز دوست میداشت .

این خان بسیار باهوش بود واین همان شخصی است که من در روز نامهٔ سرایهٔ خداوندگار اعظم ذکری ازاو کرده ام بعداز آنکه ایروان را تسلیم سلطان مراد کرد ، باا و رفت باسلامبول ودر آنجا یکی ازمقربین خاص سلطان شد ، و باو شراب نوشی می آموخت ، وچنانچه من بیان کرده ام آخر عاقبت وخیمی پیدا کرد وبشئامت کفران نعمت وخیانت بپادشاه خود دچار گردید .

سلطان مراد یك ساخلو ۲۲ هزار نفری در ایروان گذارد که جای آنها بسیار تنك بود وروی هم طپیده بودند . اماشاه صفی پادشاه ایران مدت قلیلی بعد از آن باقشون زیادی رسیده در یکی از تپه هائیکه بشهر مشرف بود پنهان شد، در اندك زمانی قلعهٔ در بلندی ساخته هشت عرابهٔ توپ در آنجا جای داد ، وقشون عثمانی رابمب بر سر فروریخت و آنهارا مغلوب ساخت . واین پادشاه که تا آنوقت بشجاعت معروف نبود در ظرف چهار روز شهر را گرفت ، وچون قشون عثمانی نخواست بهیچ شرطی تمکین کند تمام آنها را ازدم تیغ گذرانید .واز آنوقت جزو شجاعان بشمار رفت . اما سلطان مرادهم بشاه صفی تلافی کرد ، ولی نانجیبانه وبر خلاف فتوت وقتی که فاتحانه وارد بغداد شد ، بر خلاف امان وقولی که بایرانیها داده بود تمام آنها را طعمهٔ شمشیر نمود .

فصل چهارم

شرح دنبالهٔ راه از ایروان تا تبریز

از ایروان تا تبریز معمولا ده روز راه کاروان است . و نخجوان در بین راه تقریباً بفاصلهٔ متساوی واقع شده است . روز اول از یك جلگهٔ بزرگی عبور می‌شود که تمام زراعت برنج و محل جریان چندین نهر است . روز دویم از همان جلگه راه امتداد می‌یابد و کوه آرارات (آقری داغ) در سمت جنوب نمایان می‌شود ، و در اطراف آن کوه چندین دیر بنا شده که ارامنه این کوه را مززو شار مینامند یعنی کوه سفید ، زیرا که بعد از فرو کش کردن آب وطوفان سفینهٔ نوح در این کوه فرود آمد. این کوه از سایر جبال ارمنستان که بطور تسلسل ممتد شده منفرد وجدا واقع شده است واز وسط تا قله دائما زیر برف مستور است ، وارتفاعش از تمام جبال مجاور تجاوز می کند . در سفر اول از پنج روز فاصله در نظر من نمایان بود . ارامنه وقتی که از دور چشمشان بدان می افتد زمین را بوسیده سجده می کنند . آنگاه چشم را بطرف آسمان بلند کرده دعائی تلاوت مینمایند و علامت صلیبی بصورت خود می کشند . اما باید ملتفت این نکته بود که چهار ماه سال این کوه از وسط تا قله زیر ابر پنهان است . من مکرر از آن راه عبور کردم فقط سه مرتبه قله آنرا آزاد دیدم . در این جلگه که روز دویم پیموده می شود ، در یك لیو و نیم دور از جادهٔ بزرك در قلهٔ کوه یك آثاری دیده می شود که معلوم است نتیجهٔ صنعت بوده و در بالای آن خرابه‌هائی بنظر می آید ، که گواهی می دهد که قصری عالی بوده و سلاطین ارامنه برای تفرج و تفریح وشکار خصوصا مرغابی ودرنا آنجا میرفته‌اند.

روز سیم نزدیك یکقریه اردو میزنند ، که در آنجا آب شیرین خوب یافت می‌شود . باینواسطه کاروان مجبور می‌شود که آنجا منزل کند زیرا که آب گوارا دیگر نیست مگر درمسافت های دور دست . روز بعد بطور دفیله باید کاروان تك تك از یك تنگهٔ کوهی عبور نموده از یك رود خانه بزرگی که موسوم است به آرپاسو گذر نمایند . این رودخانه به ارس میریزد . وقتی که آب آن کم است بآب میزنند اما وقتی که برفها آب می شوند و رودخانه طغیان می نماید باید یك لیو راهرا دور کرد ورفت از پل سنگی که درجنوب واقع است عبور نمود .

از آنجا باید رفت نزدیک یك قریه موسوم به قلعهٔ فکتده منزل کرد که آب مصرفی را باید از راه خیلی دور بیاورند. روز پنجم باز در دنبالهٔ همان جلگه طی طریق می نمایند، که در دنباله ومنتهاالیه آن یك کاروانسرائی دیده می شود موسوم به قره باغلر، که در سفر آخر من ۱٦٦٤ تازه از بنای آن فراغت حاصل کرده بودند. این کاروانسرا در کنار یک نهری بنا شده است که سرچشمه آن سه چهار لیو در طرف شمال است. در فاصله نیم لیو زیر قره باغلر یک قسمتی از آب آن متحجر می شود واز همان سنگها است که این کاروانسرا را بنا کرده اند. این سنگ خیلی سبک وزن است و هروقت بوجود آن احتیاج پیدا کنند در کنار نهرودر امتداد آن گودالهائی حفر کرده آب را می بندند، بعداز هشت یاده ماه دیگر می آیند سنگ بیرون می آورند. آب این نهر خیلی شیرین است و بهیچوجه طعم ومزه بدی ندارد اما دهاتیهای اطراف در نوشیدن آن اشکال می کنند، حتی اراضی را هم از آن آب مشروب نمینمایند. ارامنه میگویند سام پسر نوح این نهر را ازمیان سنگ خارای بسیار سختی که چهار پنج لیو بالاتر از آن واقع است حفر کرده است. ازاین کاروانسرا تا نخجوان یک روز کوچکی بیشتر مسافت ندارد. نخجوان به عقیدهٔ ارامنه قدیم ترین شهرهای دنیا است که درسه لیو فاصله از آن کوهی که سفینهٔ نوح در آنجا فرود آمده بنا شده است. وجه تسمیهٔ این شهر همان سفینه نوح است چه بزبان ارمنی نخ بمعنی سفینه است وجوان یعنی جایگیر شده. این شهر بقدر کفایت بزرك است، اما تمامش را سلطان مرادخراب کرده است. آثار چندین مسجد عالی در آن دیده می شود که ترك ها بکلی ویران کرده اند. برای اینکه پیروان محمد صلی الله علیه نمی خواهند داخل مساجد پیروان علی- علیه السلام بشوند، وهمین طور این ها هم داخل مساجد آنها نمی شوند(۱). ایرانیها وعثمانیها هروقت فتح نصیب هریک بشود مساجد آن دیگری راخراب میکنند. این شهر بسیار قدیم است. ارامنه را اعتقاد این است که نوح بعد ازطوفان آمد دراین شهر وطن اختیار کرد ومی گویند خود نوح دراین شهر مدفون شده وقبر زنش هم درمرند سرراه تبریز واقع شده است. یك نهر کوچکی از نخجوان می گذرد که آبش گوارا وسرچشمه اش هم از نهر قره باغلر دور نیست. ارامنه سابقاً دراین شهر تجارت بزرگی از ابریشم داشتند، حالا دوباره درصدد تعمیروآبادی آنجا بر آمده اند، ویك خانی در آنجا حکومت مینماید. تمام آبادیهای میان

---

۱ - مقصود از پیروان محمد ص وعلی ع سنی وشیعه میباشد.

ایروان وتبریز را شاه‌عباس کبیر خراب کرد ، که قشون عثمانی که بطرف آن مملکت می تاخت در راه آذوقه بدست نیاورند ، واز گرسنگی تلف‌شوند . وچون میخواست تمام آن مملکت رابصورت‌صحرای فقردرآورد بنابر این جمیع سکنهٔ جلفا وتوابع را ازن زن ومرد کوچك وبزرك وپیر وجوان کوچ داده در نقاط مختلفهٔ مملکت‌جایداد . بیست وهفتهزار خانوار ارامنه‌را به گیلان‌مملکت‌ابریشم فرستاد ، که بواسطه عدم مساعدت آب و هوا بامزاج آنها بیچاره ها تلف شدند، وعدهٔ عمدهٔ آنها را باصفهان نقل دادند . وشاه آنها را به تجارت تشویق کرد . ابریشم بآنهامساعده میداد که میبردند می فروختنددرمراجعت ازسفر قیمهٔ آنرا می پرداختندواین سبب شد که ارامنه‌جانی گرفته بضاعتی پیدا کردند ودر آن اثنا شاه بعضی امتیازات هم‌به آنها داد ازجمله کـه رئیس وقاضی ازخودداشته باشند وتابع قوانین ومحاکمات ایران نباشند . آنها هم‌نزدیك اصفهان شهر جلفا را بنا کردندکه بواسطه زاینده رود از اصفهان انفصال یافته و جلفای‌نو نامیده میشود تاازجلفای کهنه که وطن اجدادآنها بود فرقی وامتیازی داشته باشد، وشرح آنرا من‌درجای دیگرذکرخواهم کرد ویك قسمت دیگر ارامنه درمیان دهات مابین اصفهان وشیراز متفرق وساکن شدند اما پیران آنها کـه مردند جوانانشان تجدریجا مذهب اسلام اختیار کردند وحالا در تمام‌این نواحی‌دونفر ارمنی بزحمت دیده میشود و حال آنکه پدران آنها برای کشت وزرع‌وآبادی آنجا دعوت شده بودند .

درمیان خرابه های نخجوان آثار یك مسجد بزرگی دیده می شود که بسیارعالی بوده است ، بلکه بهترین‌مساجد آسیا، ومیگویند بیادگار قبرنوح بناشده بود . در بیرون شهر نزدیك‌همان راهی که از آنجا میگذرد یك برجی دیده‌میشود که ازحیث معماری بهترین ابنیه وآثار بنظر میامد ، وآن‌عبارتست ازچهار گنبد متصل بیکدیگر که در روی آنهایك مخروطی هرم سان مرکب از دوازده برج واقع شده است .

اما قریب بوسط که میرسد تغییر شکل پیدا کرده چهار صورت و نما پیدا می نماید ، که بالا رفته منتهی به‌تیزه ها میشوند مانند سوزن . تمام بنا از آجر پخته است ، وبعلاوه از خارج و داخل باکاشیهای‌قشنك وگل وبوته های برجسته زینت یافته‌است ، وگمان میرود که‌از بناهای تیمورلنگ باشد ، که در فتح ایران بدان اقدام کرده است .

قبل از آنکه دور تر برویم باید قدری ازجاده خارج شد و بسیاحت

چندین دیر که در راست وچپ واقع شده اند رفت ، که در آنجا ها چیزهای قابل ملاحظه بسیار یافت میشود .

میانه نخجوان وجلفا درطرفین راه ازجنوب وشمال ده دیر وکلیسای عیسوی ارامنه موجود است که فاصلهٔ هر کدام بدیگری دو یا سه لیو بیشتر نمیشود ، و ساکنین آنها تمام پیرو و معتقد پاپ هستند وکشیشان دو بنی کان ازملت خودشان بر آنها ریاست می کنند . اینها برای اینکه همیشه یکعده کافی کشیش داشته باشند گاهی ازاطفال بومی که هوش واستعداد تحصیل دارند برم میفرستند که زبان لاتین وایطالیائی وعلوم لازمه برای این فن را بیاموزند. دراین ناحیه شش هزار نفوس از هرجهت پیرو کلیسای رم و پاپ هستند ، مگر اینکه نمازوادعیه را بزبان ارمنی میخوانند ، که همه کس بفهمد . آرشوك آنها بر حسب انتخاب معین میشود و بعداورا میفرستند برم که بتصدیق پاپ مفتخر وتکمیل شود . محل اقامت آرشوك دریك قصبه بزرگیست که بهترین قصبه های آسیا است شراب ومیوه های آن بسیاراعلی ولوازم زندگانی وارزاق در کمال فراوانیست. هردیری بایك قصبه یاقریه بزرگی توأم است واسامی آنها ازقرارذیل می باشد:

اول وعمده آنها که درطرف شمال واقع است ومن مخصوصا دو مرتبه بآنجا رفتم آبارنر است ، دویم آبراقونر ، سیم کرنا ، چهارم سلتاك ، پنجم کوشك آشم ، ششم چی یاوك ، هفتم شیابونز ، هشتم آراقبوش ، نهم کاوزدك ، و دهم کیشوك ؛ واین آخری در سرحد آشور که حالا کردستان میگویند واقعست . و در آنجاست که بعقیده ارامنه سنت بارتلمی وسنت ماتیو شهید شدند ، ومیگویند هنوز بعضی از آثار اصلیه مقدسه آنها در آنجا دیده میشود . اغلب مسلمانها هم بآنجا نذورات میآورند ، خاصه آنهائیکه تب میکنند . دردو یاسه تا ازاین دیرها نسبت به عیسویهائیکه ازاروپا میایند مهمان نوازی کامل واحسان ورعایت بعمل میاورند .

درصورتیکه راهبین آنها خیلی فقیر وبی بضاعت هستند وباکمال عسرت زندگی می کنند و اغلب غیر ازگیاه چیزی نمیخورند . بیشتر سبب فقر و پریشانی آنها ظلم وتعدی حکام است ، که گاهی بآنجا میایند و بیچاره راهبین باید به آنها تعارف وهدایا بدهند ، وچون بضاعتی ندارند که زیاد بدهند حکام آنها رادوست نمیدارند ، وسایر ارامنه که بابضاعت وبااینها مدعی هستند اغلب تعارفات عمده می دهند وحکامرا برضد این بدبخت ها محرك میشوند ، تا آنها را مجبور نمایند که بیایند بشاه تظلم نمایند چیزیکه من خودم دراصفهان دیدم .

دریك لیو و نیم فاصله از عمده ترین این ده دیریك کوه بلندی واقع است که از سایر جبال جدا و منفرد است، و به شکل کله قند مخروطی است، و در پای آن کوه چند چشمه آب جاریست که خاصیت آن آبها شفای مار گزیدگان است، وحتی اگر از خارج هم ماری باین کوه بیاورند فوراً می میرد.

وقتی که کاروان از نخجوان به جلفا میرود معتبرین ارامنه از جاده منحرف شده میروند بدیر سنت اتیان که در جنوب واقعست. من دو مرتبه بآنجا رفتم: دفعه اول در مراجعت از سفر چهارم ایران بود که ارامنهٔ که با من همراه بودند خواستند بروند آنجا ایام کارناوال را بگذرانند، من هم نخواستم آنها را مکدر کرده با ایشان مخالفت کنم. و بعلاوه آن سفر درجزو کاروان هم نبودم با اسبهای خودمان به آزادی مسافرت میکردیم. ودفعهٔ دویم در ۱۲ فوریه ۱۶۶۸ در مراجعت از سفر آخر هندوستان برای ملاقات یك کشیش لهستانی که با او سابقهٔ آشنائی داشتم بآنجا رفتم، اما آن کشیش از آنجا رفته بود. آرشوك بمن تکلیف کرد دو روزی آنجا راحت کنم ولی قبول نکردم چندساعتی توقف نموده نصف شب از آنجا حرکت کرده و بطرف نخجوان رفتم. راهی که از نخجوان به سنت اتیان میرود از اینقرار است: باید اول از یك قریهٔ بزرگی که موسوم است به اکلیزیا که جمعی از ارامنه متمول آنجا منزل دارند و به تجارت ابریشم مشغول اند و کلیسای خوبی بنا کرده اند گذشت.

دردو لیو فاصلهٔ اکلیزیا باقایق باید از ارس عبور کرد و در آن نقطه رودخانه میان تنگهٔ کوه واقع شده است. یکمرتبه من ازروی یخ آن موضع رود- خانه راعبور کردم. باندازهٔ دوتیررس شمخال باپل ازروی یك رودخانه دیگر باید گذشت، که ازجنوب آمده داخل ارس میشود. ازپای آن پل باید ساحل را گرفته بالارفت تارسید به یکقریهٔ بزرگی موسوم به شامبه که تمام سکنهٔ آن اززن ومرد درسن هیجده سالگی حالت جنون پیدا می کنند.

اما یکقسم جنونیکه موذی نیست. اهالی آن نواحی راعقیده اینست که این مجازات آسمانیست از وقتی که اجداد واسلاف آنها دراین کوهها سنت بارتلمی وسنت ماتیو را تعاقب کردند این بلیه بر آنها نازل شده است.

از این قریه تا سنت اتیان بیش ازیك لیو راه نیست اما راهش خیلی سخت است. اغلب جاها پرتگاه است که باید ناچار پیاده شد.

سنت اتیان یك دیریست که فقط ازسی سال قبل شروع به بنای آن کرده اند

دروسط کوه در یك نقطه منفردی واقع شده، و وصول بدان خیلی صعب است. چیزی که ارامنه را باختیار این نقطه مجبور کرده این است که میگویند سنت بارتلمی وسنت ماتیو وقتی که تعاقب شده بودندو فرار می کردند دو آنجا خودرا پنهان کردند. وهم می گویند که سنت ماتیودر آنجا معجزی هم بروز داده‌است و آن اینست که چون در آن محل آب یافت نمی شد ماتیو عصای خودرا بزمین زد یك چشمهٔ آبی جاری شد و آن چشمه دور بع لیو فاصله دیر واقع شده، ودرزیر یك طاقی مستور است که دهنهٔ آن درب محکمی دارد ومانع است ازاینکه آب دست بخورد و کثیف بشود. ارامنه با یك خلوص عقیدتی بزیارت آن چشمه میروند وآب آن را بوسیلهٔ یك قنات تا به دیر میآورند. ومیگویند در آن مکان چندین اشیاء مقدسه پیدا کرده‌اند که سنت بارتلمی و سنت ماتیو بآنجا آورده‌اند. آنها هم اشیاء دیگر بر آن افزوده اینك یك گنجینه و مخزنی در آن دیر ازاشیاء مقدسه ترتیب داده‌اند که شرح اسامی آن ازقرارذیل است:

صلیبی که از عین آن لگنی که حضرت عیسی پای حواریون را در آن شستشو داد، ودرمیان آن صلیب یك سنگ سفیدی نصب شده که میگویند اگر آن سنك را بروی سینهٔ مریضی بگذارند اگر مردنی باشد سنك سیاه میشود تا بعد ازفوت آن مریض که دوباره برنگ اصلی خود برمیگردد. یک استخوان فک اسفل سنت اتیان شهید، استخوان کله سنت ماتیو، یك استخوان گردن ویک استخوان انگشت سنت ژان باپتیست، یک استخوان دست سنت گرگوار، یك جعبه کوچکی که پر از استخوان های ریزه است و میگویند متعلق به سپتانت دوویسیپل است.

کلیسا به شکل صلیب ساخته شده است. مثل همه کلیسا های ارامنه در وسط یك گنبدعالی بناشده که اطراف آن دوازده حواریون هستند. تمام کلیسا و دیر ازسنگ تراشیده است اگرچه اصل بنا خیلی وسیع نیست ولی مقدار کثیری طلاونقره در آن بکاررفته است، خیلی ازخانواده‌های ارامنه بواسطهٔ آن دچارخسارت بلکه عسرت شده اند، وهنوزهم می شوند. بجهة اینکه بقدری احترامات این مقام را در انظار و قلوب آنها بزرك تلقین کرده‌اند که اغلب زن ها پنهان از شوهرهای خود جواهر بلکه لباس های خودرا فروخته بمصرف این کلیسا و نگاهداری آن میرسانند.

دفعهٔ اول که من باتفاق چند نفر ارامنه که ازاصفهان مراجعت میکردیم

بدیرسنت اتیان رفتم ، دو نفر اوک با چند نفر راهب آمده ازما پذیرائی کردند، و ما را بردند بیک تالار بزرگی و در آنجا لازمه خوش رفتاری را بعمل آوردند . شراب بسیاراعلی وسایر ملزومات مهمانداری را بسبک وعادت مملکت فراهم نمودند .رسم ارامنه است که قبل از غذا یک گیلاس بزرگ عرق به مهمان میدهند و انواع آجیل ومربا درظروف چینی برای تغییر ذائقه عرضه میدارند. این ترتیبات یک مقدمهٔ کوچکی برای تحریک اشتها است ، وارامنه خودشان حتی زن‌ها چند گیلاس عرق بسر میکشند وخالی میکنند . بعد از صرف غذا ما را بردند به کلیسا و در آنجا چندلحن ملی تغنی شد. درمراجعت دیدیم در تالار یک عده کافی تشک و متکا حاضر شده است. برای خوابیدن در آسیا هیچ قسم تخت خواب یافت نمیشود ، شب تشک هارا روی زمین برقالی وفرش پهن کرده صبح بازجمع می کنند . آنشب ماهیچ آرشوک ندیدیم مگر در کلیسا .

نصف شب تمام زنگها بصدادر آمدند وهمه برخواستند که به کلیسا بروند. گمان میکنم که رفتن به کلیسا آن شب برحسب عادت آن چندروزه کار ناوال بوده است نه معمول دائمی . نماز واعمال تااول طلوع بطول انجامید میانه ساعت هشت و نه صبح (چهاروسه قبل ازظهر) نشستیم بسر میزغذا ، وقبل ازوقت دیده بودیم که جمعی ازدهاتی های حول وحوش مقداری شراب ومیوه و گوشت برای آرشوک نیاز آورده بودند ، که باماصرف نماید . در وسط صرف نهار بودیم که خبر رسید یك نفر اوك که ازطرف پاطریارش ازاوچ کلیسا برای اخذ بعضی حقوق کلیسائی به بعضی ازدهات رفته بود درمراجعت باوچ کلیسا درجلفا مرده است . آرشوك فورا ازسرمیز برخواست وهمه حضار هم باو معیت کردند و طلب مغفرت برای متوفی نموده دعائی خواندند . پس از آن آرشوك بدو نفر اوك و شش نفر راهب حکم کرد که بروند وجنازهٔ اورا بدیر بیاورند، آنها هم فوراً اطاعت کرده رفتند. امامسافت بسیاری طی نکردند زیرا که در بین راه برخوردند به جماعتی که نعش را میاوردند . آنها هم باتفاق مراجعت نموده قدری بعد از نصف شب رسیده وارد دیر شدند نعش را فوراً به کلیسا برده روی یك قالی که برزمین گسترده بودند گذاردند، درحالتیکه صورتش را بطرف محراب برگردانیدند ، وعاجلا مقدار زیادی شمع های مومی روشن کردند ، ودو نفر راهب پهلوی میت ماندند که باقی شب را بنوبه بیدار مانده تلاوت ادعیه نمایند . همینکه صبح شد آرشوك واوك ها و تمام مذهبی ها مشغول نماز میت واعمال لازمه شدند ، واین کار یك ساعت طول کشید . در بین نماز

نعشرا نزدیك آوردند بطوریکه پایش بمحراب رسید بعد کفن را از صورتش رد
کرده باروغن مقدس شش موضع اورا ارشوك تقدیس ومس کرد وهردفعه دعائی
تلاوت نمود، پس از آن دوباره سرشرا پوشانیدند آنگاه همه باجماع مشغول شدند
بخواندن دعائی که نیم ساعت طول کشید. این تشریفات اعمال مقدماتیکه بپایان
رسید باصلیبها و پرده های شادروان از کلیسا بیرون رفتند در حالتیکه تمام
حضار هریك یك شمع مومی دردست داشتند . وقتی نعش را بیرون آوردند که
بگذرانند یکی ازاو کیها کاغذی دردست راست میت گذارد که این عبارت در آن
نوشته شده بود: « من از جانب پدر آمده ام و بسوی پدر باز گشت مینمایم » . بعد
از آن نعش رابردند به قبرستان که در روی یك کوه کوچکی مجاور دیر واقعست
در کنار حفرهٔ قبر گذاردند و بقدر یکربع ساعت دعا خواندند . در این اثنا یك
اوك داخل گودال قبر شده سنگهائیکه در کف آن بود بیرون ریخت ،زمین را صاف
کرد آنگاه نعش را با کفن داخل گودال کرده به عادت خودشان اوك اورا گرفت
وخوابانید، در حالتیکه زیرسرش راقدری بلند کرد وصورتش را بسمت مشرق
برگردانید. پس آرشوك وهمه حاضرین هریك مشت خاکی برداشته بعد از تقدیس
آرشوك بدست اوك ریخته که روی نعش بریزد بالاخره اوك ازمیان قبر بالا آمد
وخاك ریخته قبر را پر کردند و ما بدیر مراجعت کردیم که کارناوال را بپایان بریم.

ازدیر سنت اتیان یك لیو سر از یر آمده به ارس میرسد. واز آنجا همه جا در
ساحل رفته تا بجلفا وارد میشود. از آنجا باید جاده بزرك را پیش گرفت وداخل راه
شد. اگر بخواهند یکراه دیگری را میتوان پیش گرفت کــه کوهرا میان بر کردو
یك لیوراه را نزدیکتر نمود، چنانچه من مکرر کردم اما آن راه سخت و نار احت است .

همینکه دو باره داخل راهی شد که من برای دیدن این دیرهای ارامنه
از آن منحرف شدم باید به نخجوان مراجعت کرد . در نیم لیو فاصلهٔ نخجوان
رودخانهٔ دیده میشود که بارس میریزد . اگر چه معمولا آبش کم است اما باید
از روی آن بتوسط یك پل سنگی دوازده چشمهٔ رد شد . اماوقتی که برفها آب
میشوند یا باران زیاد میبارد فوراً بقدری آن رودخانه بزرگ میشود که
نمیتوان باب زد . در چمنی که دنبالهٔ آن پل امتداد یافته و مادر سفر آخر در
آنجااردو زده بودیم یك چشمهٔ آب نیم گرمی هست که شرب آن سبب اسهال میشود
ودر سراین پل است که مباشر مالیه نخجوان میاید حقوق راهداری وغیره را
مطالبه میکنند. درصورتیکه کاروان درشهر توقف نکرده باشد برای هر بارشترده

عباسی دریافت میکند که معادل نه لیور پول ماست (یك لیور یکفرانك است) واین وجه بمصرف حراست وامنیت راه میرسد. این قسم وجوه که مبلغش تغییر میکند در نقاط مختلفه خاك ایران دریافت میشود ، بدون اینکه بارهای مال التجاره را باز ومعاینه نمایند . واگر سرقتی به کاروان وارد شود حاکم هر محل در قلمرو خود مسؤل پرداخت غرامت آن است . همین فقره سبب امنیت کامل در تمام طرق وشوارع مملکت ایران شده است ، بطوریکه شخص محتاج باجتماع نیست و برای مسافرت تنها میتواند بهمه جا رفت وآمد نماید .

از این پل که نزدیك نخجوان است تا جلفا یکروز بیشتر مسافت ندارد . و چون این شهر بکلی خراب است کاروان معمولا پانصد ششصد قدم دور از شهر در کنار رودخانه اردو میزند .

جلفا وطن قدیم ارامنه که شاه عباس بایران کوچ داد ، شهریست که در میان دو کوه واقع شده که ارس ازمیان آن میگذرد ودر طرفین رودخانه زمین بکری که بکار زراعت بخورد باقی نمی ماند . ساحل رودخانه متصل بدامنهٔ کوه میشود و کشتی از آن نمیتواند عبور کند مگر در دو لیو پائین تر ، زیرا که دردست بالاغیر از کرجی های کوچك وتخته پاره چیزدیگر رارودخانه نمیتواند بپذیرد ، وچون اراضی رفته رفته پست و بصورت جلگهٔ مسطح می شود از تخته سنگها بیشتر باید ترسید ، جریان آب هم ملایمتر میشود . پل قشنگی از سنگ روی این رودخانه بود که شاه عباس آنرا مثل تمام شهر بکلی خراب کرد که برای ترکها چیزی باقی نماند ، امانه از آثار باقیه ونه از وضع محیط واحوال آن شهر چیزیکه دلالت کند بر اینکه شهر قشنگی بوده است دیده نمیشود . سنگهای تختهٔ بزرك روی هم گذارده شده بدون اینکه گچ وآهکی برای اتصال آنها بکار برده باشند ، وبناها بسرداب بیشتر شباهت دارند تا بخانه .

طرف شمال غربی آن بیشتر مسکون بود و درسمت دیگر تقریبا جمعیت نداشت . چون اراضی حول وحوش جلفا همه حاصل خیز وقابل کشت وزرع است چند خانوار ارامنه آمده در آنجا سکنی گرفته بآسودگی زندگی مینمایند . خواجه نظر که یکی از ارامنه معتبری بود که ازجلفا خارج شدند ، چون در تجارت ترقی کرد و نزد شاه عباس وجانشین او شاه صفی اعتبارات حاصل نمود و اورا کلانتر ملت ارامنه کردند ، بافتخار وطن اصلی خود جلفا دو کاروانسرای بزرك در آنجا بنا کرد که هنوز در طرفین رودخانه باقی هستند و بیشتر ازیکصد هزار

اکو در آنجا خرج کرد ، اما این دو بنای عالی بواسطهٔ فوت بانی ناتمام ماندند. در نیم لیو فاصلهٔ از جلفا قبل از آنکه بیك مسیلی که داخل ارس میشود برسند می توان دو راه بطرف تبریز اختیار کرد : یکی طرف دست راست مایل به سمت جنوب شرقی که همان راه معمولی است ، و دیگر از جانب دست چپ سمت شمال شرقی که ما در سفر اصفهان سوار اسب با هشت ده نفر رفیق بدون کاروان از آن راه رفتیم. ما از کاروان جدا شدیم و کاروان از راه معمولی رفت . اگرچه اینراه دورتر از آن دیگری نیست ، اما چون سنگلاخ است بدست و پای شتر صدمه میرساند . کاروان هرگز از این راه نمیآید اما من خیلی محظوظ شدم از اینکه جاهای تازه میدیدم و باچند کلمه شرح آنراه را قبل از اینکه بجاده بزرك برسیم مینویسم .

از آن مسیل که ما از کاروان جدا شدیم شب در یکقریه خوابیدیم که تا مسیل یك لیو و نیم مسافت داشت . روز بعد پس از آنکه شش ساعت از کنارهٔ ارس راه پیمودیم رسیدیم به اسد آباد که در یك لیو دور از رودخانه واقع است و دو روز در آن جا توقف کردیم . برای تفریح این یك شهر کوچك اما بسیار قشنك است چهار کاروانسرا دارد ودر هر خانه یك چشمه جاریست . وفور آب این اراضی را بسیار پر منفعت و حاصلخیز کرده است و مخصوصا شراب آن بسیار اعلی است . تنها مملکتی که در تمام دنیا رناس میدهد اینجا است که در ایران وهندوستان در آمد تجاری عمدهٔ از آن میکنند. رناس ریشه ایست که در زمین بسط پیدا میکند و شبیه است به شیرین بیان واصل السوس و از آن کلفت تر هم نیست و برای صباغی بمصرف میرسد ، ورنك قرمز از آن می گیرند . آن رنك قرمزی که پارچه های هندوستان و مملکت مغول کبیر را زینت میدهد از همین ریشه است ، اگر چه تکه‌های بلند از زمین بیرون میآورند اما کوتاه کوتاه باندازه یك دست قطع می کنند تا در کیسه‌هائی که این متاع را بخارج حمل مینمایند بهتر گنجانده شود . وقتی کشتی هائی که از هندوستان به هرمز می آیند در مراجعت تمام از این متاع بار گیری می نمایند خیلی تماشائیست . کاروانهائی دیده میشود که همه بارشان رناس است و این ریشه بقدری باسرعت رنك پس میدهد و قرمز آن تند است که یك کشتی هندی که از آن بار داشت بواسطه غفلت عمله جات در تنکه هرمز شکست ومن خود حاضر بودم که در ساحل دریا کیسه های رناس روی آب موج میزد و تا چند روز رنك آب در طول خط ساحل قرمز بود .

در حرکت از اسد آباد بایستی کاه وجو برای اسب‌هایمان برداریم، بجهت اینکه بما گفتند تا روز دیگر در عرض راه کاه و جو یافت نمیشود. یکساعت تمام طول کشید تا بارس رسیدیم و باقایق از آن عبور کردیم. باقی روز را از وسط کوه ومیان مسیل‌ها درروی سنگ وریگ طی طریق نمودیم، و آن شب نزدیك نهر آبی اردو زدیم. روز بعد پس از سه ساعت راه از میان یك دره و از کوه بلندی عبور کردیم که در زیر آن چند خانه کثیف یافتیم و شب مجبورا در آن جا منزل کردیم.

روز دیگر یعنی روز پنجم که از کاروان سوا شده بودیم قریب سه ساعت در سرازیری راه پیمودیم تارسیدیم بیك قریه بزرگی که در محیط قشنگی واقع شده بود و میوه های خیلی خوب داشت. یکدوساعتی در آن جا استراحت کرده بعد براه افتاده و آمدیم بیك پل بزرك سنگی که روی رودخانه بنا شده اما آن رودخانه آب ندارد مگروقتیکه باران ببارد، این رودخانه میرود بدریاچه ارومیه میریزد که شرح آن را بعد خواهم گفت. آب اینرودخانه مخصوصا بقدری تلخ و بد طعم است که هیچکس نمی تواند از آن بنوشد. یکربع لیو پائین تر از پل، سه تخته سنك بزرك طولانی دیده میشود که مانند جرز در زمین نصب شده‌اند و اهالی میگویند این سنگها را برای یادگار در همان مکانی که داریوش پسر هیشتاس به تدبیر مهتر خود به سلطنت ایران برگزیده شد نصب کرده اند، چنانچه شرح آن در تواریخ مضبوط است و از آن نقطه تا تبریز بیش از نیم لیو مسافت ندارد.

جبال مد که ما در اینراه از آن ها عبور کردیم و کوههائیکه ازسمت مشرق بطرف پارت قدیم امتداد یافته اند حاصلخیزترین تمام نقاط مملکت ایران‌هستند. غله و میوه در آن جا باندازه وفور به عمل‌می آید. در بالای کوهها جلگه‌های‌قشنك تشکیل یافته که تمام‌غرق زراعت گندم هستند وعایدات بسیارمیدهند. چشمه‌های بیشمار و بارانهای بسیارسبب شده‌اند که محصول این نواحی‌هم‌زیادتروهم‌خوش‌طعم‌ترازمحصول‌سایرایالات ایران میشود، که کم آب هستند و ازحیث قیمت هم‌خیلی گرانترمیشوند. ماکاروان‌را در نیم‌لیودوراز جلفا گذاردیم و حالا باید به همانجا برگردیم که دوباره داخل جاده‌بزرك شدیم.

کاروان، از مسیلی که ما از آن ها سوا شدیم عبور کرده می آید در کنار ارس اردو میزنند. روز بعد باکشتی از ارس می گذرند اما وارد جلفا

نمی شوند ، اگر چه خیلی بآن نزدیك بودند ، بجهة اینکه در آنطرف شهر سه چهارم لیو راه خیلی سخت است و کم تر از آنجا عبورومرور میشود ؛زیرا که متصل از کوه وتپه بالا وپائین آمد . درحقیقت میتوان گفت راه نیست ، بنا براین شهر جلفارا درطرف دست راست گذارده راه دیگری را پیش می‌گیرند که خیلی سهل‌العبور تراست وچندان هم از راه منحرف نمی شوند . بعد ازدوساعت راه نزدیك یکقریه میرسند که موسوم است به سوجیاك ازآنجا داخل یك جگن‌زار میشوند که اطرافش ازقطعات کوه محاط است . در روز اول آب پیدا نمیکنند مگر یک چشمهٔ کوچگی آن هم بقدری بد ونا گواراست که حیوانات بزحمت واشکال از آن رفع تشنگی مینمایند .

روز بعد بایدازیك صحرای بی آبادی عبور کرد، که فقط یك کاروانسرا دارد . اگرچه بسیارعالی وتمام باسنگهای تراشیده بنا شده که ازراههای خیلی دور بایدآورده باشند امابکلی تك و منفرد واقع‌شده است . ازآنجا باید آمد درمرند منزل کرد که بواسته قبرزن نوح که درآنجاواقع است مشهورمی‌باشد . مرندجای بزرگی نیست ، بجنگل شبیه تراست تابشهر . اما ازحیث مکان خیلی مطبوع میباشد . دروسط یك جلگه حاصلخیزی واقع شده که پر ازدهات پرجمعیت‌است،این جلگه بمساحت یك لیودراطراف مرند امتداددارد، بعدازآن تمام‌دشت مجاور صحرای بی آبادیست ، اما بکلی بی‌مصرف نیست، تیغستان و بوته‌زار مثل‌صحرای بردو درفرانسه است وبرای تربیت شترها که جهت حمل‌و نقل کاروان بعمل می آورند وتغذیهٔ آنها بسیار مفید است ، باینجهة درسوجیاك‌و مرند شتر زیاداست . درمرند سیزده‌عباسی برای هر بارشتر راهداری می گیرند که معادل است باچهار اکو ، چنانچه ذکر شد اینوجه بمصرف حفظ و حراست وامنیت راه میرسد . ازمرند روز سیم میرونددریك لیو فاصله صوفیان اردومی‌زنند ، درصحرائی که آبش بسیار بد است .

شهر صوفیان بقدر کفایت بزرگست وتا داخل آبادی نشوند شهر پیدا نیست ، بواسطهٔ اشجار بسیاری که درکوچه ها واطراف آن کاشته شده است . باین‌جهة قیافه‌آن بیشتر بجنگل مینماید تا بشهر .

روز بعدکه روز دهم حرکت‌ازایروان است کاروان وارد تبریز میشود دراین‌جلگه هادراغلب نقاط‌نهرهای آب چندی که ازکوهستان‌مد ازسمت شمال جاری‌میشود بایکدیکر تقاطع‌میکنند. اما کلیهٔ آبهای آنهاخوب نیست وبعضی‌را

که ابداً نمیتوان نوشید.

در وسط راه صوفیان به تبریز یك ساحلی است که منظره‌اش این جلگه است. قشون سلطان مراد وقتی که تبریز را محاصره کرد، در آن محل اردو زده بود. وقتی که بشاه صفی پادشاه ایران خبر دادند که سلطان مراد با یکصد هزار قشون میرسد و همه جا را غارت میکند و میسوزاند و پیش میآید او بآرامی و بدون هیجان خاطر میگفت بگذارید نزدیك بیایند میدانم چه بلائی بسر قشون ترك بیاورم بدون اینکه بخود زحمت زیاد بدهم. در این اثنا ترکها به پانزده منزلی اصفهان رسیدند. آنوقت شاه صفی بسرعت دستور داد تمام قنوات و چشمه‌های آب را از جلو و عقب قشون ترك برگرداندند در صحرای داخله ایران که ابداً رودخانه نیست و زندگی با قنوات تحت الارضی میشود، تمام قشون عثمانی که با کمال بی احتیاطی خود را باین مملکت دور دست وسیع کشانیده بودند از تشنگی هلاك شدند.

شهر تبریز در ۸۳ درجه و ۳۰ دقیقه طول و ۴۰ درجه و پانزده دقیقه عرض در جلگهٔ واقع شده است که در آنجا یکدرخت دیده نمیشود و از اطراف باستثنای سمت مغرب کوهها آنرا احاطه کرده‌اند. دورترین آن جبال بیش از یك لیو با شهر مسافت ندارد، و از سمت شمال یکی از آن جبال بآبادی شهر متصل است، فقط رودخانهٔ درمیان فاصله است. مملکت حاصل‌خیزی است غله و علف بحد وفور بعمل میآید و همه قسم سبزیجات برمیدارند. عقیدهٔ بعضی این است که تبریز همان اکباتان قدیم پایتخت مملکت مداست، و هنوز هم شهر بزرك پرجمعیتی است که درمیانه عثمانی و دولت روسیه و هندوستان و ایران واقع شده است. عدهٔ کثیری تجار و مقدار وافری مال التجاره در آنجا هست؛ خصوصاً ابریشم که از گیلان و نقاط دیگر بآنجا حمل میشود.

تجارت عمدهٔ اسبهای خوب و ارزان در آنجا رواج دارد، و شراب و عرق و کلیهٔ ارزاق گران نیست و پول در آنجا بیش از سایر نقاط آسیا در گردش و جریان است. چندین خانواده ارمنی در آنجا متوطن و بتجارت مشغول و از تجارت فوایدعمده برده متمول شده‌اند، ارتباط و سررشتهٔ آنها در عمل تجارت بیش از ایرانیان است.

رودخانهٔ کوچکی از وسط شهر تبریز میگذرد که آبش هم بقدر کفایت خوب است و سه پل یك چشمهٔ روی آن بنا شده که بواسطهٔ آنها از این طرف شهر بطرف دیگر رفت و آمد می نمایند. این رودخانه را میتوان یك نهر یا مسیلی نامید که گاهی طغیان کرده یك قسمت شهر را خراب کرده آسیب بسیار وارد میآورد. بعد از رودخانهٔ بزرگی که در نیم ساعت راه فاصلهٔ این رود واقع است صحبت خواهم کرد.

غالب ابنیهٔ شهر تبریز از آجریست که در آفتاب پخته شده است و خانه‌های اغلب معتبرین آنها دوطبقه است. بام و پوششهای ابنیه مسطح بشکل مهتابیست. از طرف داخل طاق زده و با کاهگل اندوده شده که بعد با آهك روی آنرا سفید میکنند. در سنهٔ ۱۶۳۸ تمام شهر بدست سلطان مراد امپراطور عثمانی خراب شد، چنانچه بشرح آن پرداختم، اما مدت قلیلی لازم است که دو باره تعمیر شود. بازارها و کاروانسراهای عالی برای مال‌التجاره بنا کرده اند که اغلب دوطبقه است، و بهترین آنها کاروانسرای میرزا صادق رئیس مالیه ایالت است که یك بازار و یك مسجد و مدرسه ساخته است و برای آنها موقوفات خوب بسا عایدات زیادی مقرر داشته است.

شهر تبریز بواسطهٔ تجارت بزرك یکی از معروفترین شهرهای آسیا است باعثمانی‌ واعراب و گرجیها ومنگرلی‌ها وایران وهندوستان ودولت مسکوی و تاتارها دایماً تجارت دارد و بازارهای آن که تمام سرپوشیده است همیشه پر است ازامتعهٔ نفیسه و برای ارباب صنایع بازارهای علیحدهٔ مخصوص دارد. صنعت‌گران آن اغلب آهنگر هستند که بعضی اره وبعضی تبر و بعضی سوهان و بعضی چخماق برای آتش زدن تنباکو و توتون میسازند بعضی ها هم قفل ساز هستند یعنی فقط از آهن آلات که بکاردر وپنجره میآید قفل میسازند، زیرا که مشرق زمینی‌ها برای شب بند (کلون) درچوب استعمال میکنند. بعضی دوره گردها هم هستند که درهمه‌جا چرخ ریسمان ریسی و گهواره‌وامثال آن می سازند. جمعی زرگرهم دارد که غیراز انگشترهای بد ترکیب نقره‌ای، چیزی نمیتوانند بسازند. اماعده کثیری عمله‌جات ابریشم باف دارد که خیلی ماهرهستند وپارچه‌های قشنك خوب می بافند عدد این صنعتگران بیشتر ازهمهٔ اقسام آنها است. بیشترچرمهای صاغری که درایران بمصرف میرسددر تبریز ساخته میشود ومصرف آن‌درایران بسیار است زیرا که غیراز دهاتیها همه کس کفش وچکمه صاغری‌میپوشد و این چرم رااز پوست اسب وخر وقاطر درست میکنند، اما فقط از پوست کفل آنهااست وصاغری پوست خر بهتر ودارای دانهٔ های قشنك میشود.

در اطراف میدان بزرك تبریز و مجاور آن بقیهٔ آثار بناهای باشکوهی دیده‌میشودوچهار پنج مسجدرا که درعظمت بنا بی نظیرهستند بخرابی وا گذارده‌اند: یکی از آن مساجد که بهتر وعالی‌تر از سایر مساجد تبریز میباشد درخارج شهر سر راه اصفهان واقعشده است، ایرانیها آنرا متروك گذارده ومثل معبد کفاردر

آن نظر میکنند ، زیرا که سنی‌ها یعنی پیروان‌عمر آنرا بنا کرده اند . بنای این مسجد بسیار عالی و نمای آن که پنجاه قدم ارتفاع دارد هشت پله از سطح زمین اطراف کرسی‌دارد ، و ازخارج دیوارهای آن همه از کاشی اعلی برنگهای مختلف پوشیده شده است ، ازطرف داخل با نقش و نگارهای زیبا به سبك معماری اعراب و کلمات بسیار بخط عربی از طلاولاجورد زینت یافته است . از دوطرف بنادومناره بابرج خیلی بلند اما کم‌قطر ساخته‌اند ودرمیان آنهاراه پله تعبیه‌شده‌است که بالامیرودوسطح‌ظاهر منارها هم کاشی است‌واین آجرهای منقش براق زینت معمولی است که درایران ابنیه‌را بدان میآرایند. اغلب بناها منتهی میشود بیك گلوله بشکل عمامه که ایرانیها برسر میگذارند. درب مسجد چهارپا بیشتر عرض ندارد ، ودروسط یك تخته سنگ سفید شفافی تراشیده شده که بیست‌وچهارپا طول یعنی ارتفاع ودوازده‌پاعرض آن‌سنك‌است ودرمیان سطح داخلی آن نمای بزرك مسجد خیلی زیبا وعظیم بنظر میآید . از راه‌رو مسجد داخل گنبد میشود که سی‌وشش قدم قطر آنست . این گنبد ازطرف داخل‌روی دوازده مجردی بناشده که شانزده مجردی هم ازخارج تکیه گاه آن است واین مجردیها خیلی بلند و شش پای مکعب حجم آنها است . درپائین ستونها سکوئی ازمرمر سفید ساخته شده که زیر آن‌خالی وخانه‌خانه است ، برای اینکه کفش هارا وقت دخول به‌مسجد می کنند در آن‌سوراخها بگذارند .

این گنبد ازطرف داخل با آجرهای کوچك مربع از کاشیهای الوان مختلف گل‌و بوته‌دارموزائیك شده که درمیان آنها به‌تناسب جملات و آیات عربی گنجانیده وبقدری خوب بهم‌اتصال داده‌اند که گویا یك پردهٔ نقاشی است که تمام‌با درجه و پرگار ساخته شده است . از این گنبد داخل یك گنبد کوچکتری میشود که‌خیلی‌قشنگتر ازاولی‌است : درعمق آن ازسنك مرمرشفاف‌سفید چیزی ساخته شده که شباهت به دری که باز نمیشود دارد . این گنبد مجردی ندارد ،اما ازارهٔ آن بقدر هشت پا ارتفاع ازسنك مرمرسفید است ، وسنگها به عرض و طولی است که مایهٔ تعجب وحیرت است . تمام این گنبد ازمینای بنفشهٔ رنك‌است که روی آن اقسام گلهای‌صاف نقاشی‌شده، سطح خارجی‌هردو گنبد هم ازهمین کاشی‌ها مستور است ولی نقاشی آنها برجسته میباشد روی گنبداولی گلهای سفید روی زمینهٔ سبز و گنبد دومی‌ستاره‌های سفید روی‌زمینهٔ سیاه نقش‌شده‌و همهٔ این رنگها بباصره‌لذت وفرح میدهند.

نزدیك درب مدخل که از گنبد بزرك داخل گنبد کوچك میشوند طرف دست چپ منبری از چوب گردو بدیوار تکیه داده اند که نجاری آن تعریفی نداشت ، شش پله بود وروپوش هم نداشت . اماطرف دست راست یك منبر دیگر از همان چوب بدیوار تکیه داده اند که نجاری آن خیلی اعلی بود . بالای سر آن سایبانی ازهمان چوب افراشته ودور محل نشیمن آن ازچوب نرده کوچگی ساخته شده وچهارده پله دارد. در سمت جنوب مسجد دو تخته سنگ خیلی بزرك سفید شفاف که نور خورشید از آن میگذرد نصب شده است . وقتی آفتاب بآنها میتابد سرخ رنك میشود بطوریکه چند لحظه بعد از غروب آفتاب هم میتوان بروشنائی وتلالؤ آنها مکتوب را قرائت کرد . این قسم سنك جنسی از آلباتر (سلیمانی) است که در حول وحوش تبریز پیدا میشود چنانچه شرح آنرا بعداً خواهم گفت .

روبروی مسجد درطرف دیگر معبر یك کریاس عالی و نمای دیگری دیده میشود که ازبنای دیگری باقی مانده و بقیهٔ آن بنا بکلی خراب شده است . اینجا منزل شیخ امام بوده است، یعنی کشیش بزرگ. همچنین حمامهای بزرگ داشته که همه خراب شده ولی چند تای آنها که ازهمه بدتراند باقی مانده و درحفظ آنها مراقبت می نمایند .

درمیدان بزرك تبریز ومجاور آن یك مسجد عالی ومدرسه وقصری دیده میشود که همه خراب شده ودرشرف انهدام هستند . همهٔ این بناهای عالی متروك مانده اند، برای اینکه پیروان عمر آنهارا ایجاد کرده اند . نزدیك همان میدان کلیسائی هم متعلق به ارامنه هست که خراب شده ومیگویند سنت هلنا یکپارچه ازچوب اصل صلیب را به آنجا فرستاده بود .

و بازمسجدی دیده میشود که سابقاً کلیسا بوده است و برای یاد بود سنت ژان باپتیست بنا کرده بودند وعقیده شان این بوده که یکدست آن مقدس هم مدتها در آنجا محفوظ بوده است .

کشیش های کاپوسان در تبریز خانهٔ خوب راحتی دارند . کسی که بیشتر سبب برقراری آنها شدو همیشه آنهارا در تحت حمایت خود نگهداری میکند میرزا ابراهیم ناظر مالیه ایالت است که اعتباراتش بااعتبارات خان تبریز که اول حاکم ایران است برابری میکند. این ناظر مالیه دردربار دارای اهمیت شدو طرف مرحمت شاه بجهة لیاقتی که درایجادوجمع آوری مالیات بروز داده است گردید . محل های مخفی برای مالیات جدید فکر کرده ومیکند که بعقل هیچ یك از اشخاصی

که قبل ازاو دارای این شغل بودند نرسیده بود . در علوم مختلف کنجکاوی دارد ، درمیان مشرق‌زمینیها این صفت خیلی نادر است .

نزد پر کابریل‌دوشینون رئیس دیر کاپوسان های تبریز درضمن صحبت وتفریح‌علم ریاضی‌وفلسفه آموخت ، امامیل مفرط میرزاابراهیم به تعلیم و تربیت دوپسرش نزد پر کاردیان سبب عمده حمایت او در بارهٔ کاپوسانها شد. یك زمینی برای آنها خرید که خانه بسازند وقسمت عمده مخارج بنای آنرا هم متحمل گردید .

دسته‌ای‌ازاشخاص اجیر شده‌اند که هرروز اول طلوع‌وغروب آفتاب‌در میدان نبریزمدت نیمساعت کنسرت موحش‌بد صدائی از کوس‌و کرنا بدهند، در روی ایوانی کنار میدان صف کشیده بکار مشغول میشوند و این کار درهمهٔ شهرهای ایران معمول است .

بیرون شهرتبریز ، نزدیك ومتصل بشهر کوهی است که تا شهر فقط یکرودخانه فاصله داردوموسوم بعین‌علی‌زین علی‌است سابقاً روی این کوه یك کلیسای ارمنی بود که مسلمانها آن را مسجد کرده‌اند . درپائین کوه یك قلعه ومسجد دیده میشود که بخرابی واگذارده‌اند بجهة این که عثمانلوها آنرا بنا کرده بودندودیری‌هم که قدری‌دورتر بناشده همین‌حالت‌را دارد . نزدیك آن‌دیر دوسرداب دیده‌میشود که قبرهائی‌درآنهاهست‌وستونهای‌سنك مرمرزیادی روی زمین ریخته است . همچنین درآن مسجد مقبرهٔ بعضی از سلاطین مد باقی است که آثارآن دلالت برعظمت بنا میکنند.

باندازهٔ نیم لیو خارج شهر تبریز درآخر باغات شهرطرف راست در سرراه اصفهان چند رشته کوه در نزدیك دیده میشود که‌درروی یکی‌از بلندترین آنها جائیکه هرگز آب ازآنجاعبور نکرده وممکن نیست ازهیچ طرفی‌بآنجا سوار کرد پلی‌ساخته‌شده که پنجاه قدم‌طول آنست وچشمه های آنهم خیلی قشنك است‌اماکم‌کم‌روبخرابی‌میرود بانی‌این‌پل ملائی بوده است که‌هیچ کس مقصود اورا ازساختن‌این‌پل نفهمیده چیست وهرکس بتبریز برود ممکن نیست که‌آن پل‌را نبیند زیرا که راه‌دیگری ندارد وحتماً بایدازپای کوه عبور کرد .

مهتها بعد خودآن ملا اقرار کرده که‌فقط یکنوع منیت وجاه طلبی اورامحرك بساختن‌آن‌پل‌شده‌بود وجهة‌این بود که میدانست شاه‌عباس اول به تبریزخواهد آمد و حقیقتاً همین طورشد ، شاه بتبریزآمدوازنزدیك‌آن کوه که میگذشت

در بالای قله پل را دید که بهیچ مصرفی نمی آید ، پرسید این پل را که ساخته ومقصودش از بنای آنچه بوده است ملا که جزومستقبلین بیرون آمده و نزدیك شاه ایستاده بود گفت شهریار من بانی این پل هستم ومقصودم فقط این بود که آن اعلیحضرت وقتی که تشریف فرمای تبریز میشوند اسم بانی آن را سئوال بفرمایند. ازاینجا معلوم میشود که آن ملا ازفرط جاه طلبی وحب قرب سلطان این مخارج را متحمل شده بود که پادشاه را مجبور کند که ازاوذکری بنماید .

در یك لیوفاصله تبریز سمت مغرب تابستانی (شمال غربی) میان یك مزرعه برج بزرگی از آجر ساخته شده موسوم به کانبازون وقطر محور آن پنجاه قدم میشود ، اگرچه نیم خراب است اما هنوز خیلی ارتفاع دارد ومعلوم میشود که این برج متعلق بقصری بوده است ، اطراف آن هنوز دیوار های بلندی باقی است و چمن زار دور آن دلالت برقدمت آن مینماید ، بطوریقین کسی نمیداند بانی آن که بوده است ولی چند کلمه عربی که در بالای درب آن دیده میشود ثابت میکند که از بناهای مسلمانان است . درسنهٔ ۱۶۵۱ در تبریز وحول وحوش آن زلزله بزرگی حادث شد که بسیاری ازخانه ها را زیرورو کرد این برج هم شکافی برداشت از بالا تاپائین ویك قسمتی از آن فروریخت که محوطه داخلی برج پرشد .

علاوه بررودخانه کوچکی که ازمیان شهر تبریز میگذرد رود بزرگتری در نیم لیو دور از شهر جاریست که پل قشنگی ازسنك روی آن بنا شده است و نزدیك آنجا مقبرهٔ باگنبد و آثارچندی دیده میشود . ایرانیها میگویند خواهر امام رضا علیه السلام است که در آن مدفون و بان خیلی احترام میکنند. آب این رودخانه از کوههای شمالی آمده میرود بمرداب ارومیه که درسیزده چهارده لیودورتر از تبریز واقعست میریزد . اسم این رودخانه آجی سو یعنی آب تلخ است و حقیقة آب آن بسیار بد است و بهیچوجه ماهی در آن یافت نمیشود . همچنین مردابی که قریب پانزده لیودور آن است و آبش سیاه رنك بنظر میآید وجود دارد ، ماهی هائیکه بتوسط نهرهای دیگر وارد آن میشوند اول گیج شده و بعد میمیرند وروی آب در کنار ساحل موج میزنند . این دریاچه باسم ولایت و شهر کوچك ارومیه خوانده میشود که ده یازده لیو دوراز تبریز واقع است .

درجنوب مرداب درسرراهی که به شهر کوچکی موسوم به توکوریام میرود دامنهٔ دیده میشود که خیلی بملایمت پست میگردد و سراشیبی غیرمحسوس آن زمین چمنی تشکیل میدهد که چندین چشمه از آن میجوشد و آب آنها هرچه ازسرچشمه

دورتر میرود بسیطتر میشود . دور آن اراضی که این آبها جاری میشود عجائبی وجود دارد که قابل است در ملاحظات ما یادداشت شوند. خاك آنجا از اجناس و اقسام مختلف است : طبقه اول بمصرف پختن آهك میرسد . طبقه دویم یك قسم سنك مشبکی است مانند اسفنج که بهیچ کار نمیخورد و طبقه زیر آن همان سنگ سفید شفاف غیرحاجب ماوراء است که از پشت آن روشنی مثل پشت شیشه پیدا و نمایان است وقتی خوب حجاری بکنند بمصرف زینت خانه و ابنیه میرسد . این سنك از آب های همان چشمه‌ها است که منجمد و متحجر میشوند و درمیان آن سنگها گاهی حیوانات خزنده دیده میشود که متحجر شده‌اند . حاکم ایالت یکی از آن سنگهارا برای شاه عباس مثل یك شیئی نادر نفیسی هدیه فرستاده، که درمیان آن یك سوسمار به بلندی یك پا متحجر شده بود ، و آن کسیکه این سنك را برای حاکم آورده بود بیست تومان که معادل است باسیصد اکو از حاکم انعام دریافت نمود و از همان وقت من یکهزار اکو وعده کردم اگر نظیر آن سنگ را برای من بیاورند . در بعضی از نقاط ایالت مازندران هم در آن جاهائیکه آب دریای خزر بیشتر داخل خاك ایران میشود از این قسم سنگها یافت میگردد ، اما خیلی کمتر از آن مقداری که در سواحل مرداب ارومیه موجود است و گاهی تکه‌های چوب و کرمهای خاکی درمیان این سنگها دیده میشود.

من برای کنجکاوی و تفنن یکبار شتری که قریب ده کینتال وزن آنست از این سنگهای سفید غیرحاجب نور همراه خود آورده در مارسی گذاردم ، تا از روی فرصت و تعقل ببینم بچه مصرف باید برسانم .

فصل پنجم

شرح دنبالهٔ راه بزرك اسلامبول بایران از تبریز تا اصفهان ازراه اردبیل وقزوین

از تبریز تا اصفهان معمولا بیست وچهار روز راه کاروانی محسوب میشود. روز اول باید از کوههای خشگ عبور کرد تا رسید بیک کاروانسرای عالی که بهترین کاروانسراهای ایران است ودرچهار لیودوراز تبریز واقع شده است وازبناهای شاه صفی است ، بسیار وسیع وراحت است ، و یکصد نفر مسافر با اسبها ومراکب خودمیتوانند در آنجامنزل نمایند. در تمام خاك ایران خصوصاً از تبریز تا اصفهان واز آنجا تاهرمز درمسافتهای معین ومتساوی ، کاروانسراهای عالی دیده میشود . درموقع دیگر بشرح این مهمانخانه های مشرق زمین خواهم پرداخت .

روز دویم از کوه سختی باید سرازیر شد ، وراه در آنجا بسیار تنك است . در پای این کوه است که تجار یکی از دوراهی را که باصفهان میروند انتخاب مینمایند وهر کدام برحسب میل درونی یا احتیاج وضرورت راهی را اختیار میکنند . آن‌ـ هائیکه میخواهند راه مستقیم معمولی را ازقم وکاشان پیش بگیرند مردابی را که فاصلهٔ میان دوراه است طرف چپ میگذارند و آنهائیکه میل دارند ازراه اردبیل وقزوین که شهرهای خوبی هستند بروند ، مرداب را بطرف راست گذارده در طول کوه میروند . از تبریز به اردبیل کمتر از دوازده لیومسافت ندارد ؛ از ابتدای مرداب همه جا زمینهای خوبی بنظر میرسد ومن اول بشرح این راه میپردازم :

اردبیل چون از تبریز دور نیست قریب به همان درجات عرض وطول تبریز باختلاف دقیقه از شهر واقع شده است. بواسطه تجارت بزرك ابریشم که از گیلان همسایهٔ نزدیکش با نجامیآید وهم بواسطهٔ مقبرهٔ شاه صفی اول و بعضی ازشاهزاده‌های آن خانواده مشهور است. خیابانهای آن بسیار قشنك ومصفا است، بواسطهٔ درختهای بزرك چنار که ازدوطرف بخط مستقیم وفاصله متساوی کاشته شده است . بزرگی شهر بحد متوسط است ودر یك شکاف قشنگ کوهی واقع شده است .

کوه ساوالان که بشهر نزدیکتر است مرتفع ترین جبال مدیست . خانه‌های اردبیل هم مثل همهٔ شهرهای ایران از گل وخاك بنا شده و کوچه‌های خیلی تنك

و کج ومعوج و بی قرینه‌ای دارد ؛ فقط یك کوچهٔ قشنك دارد که درمنتها الیه آن کلیسای ارامنه واقع شده‌است . رود کوچکی از وسط شهر میگذرد که سرچشمه آن ازجبال مجاور و ازمشرق بمغرب جاریست ، این رود بچندین نهر منقسم میشود و باغات شهر رامشروب مینمایند ودر نقاط مختلفه درخت کاشته‌اند که‌مایهٔ تفریح وصفای شهرشده است . میدان شهر بزرگ است وطولش بیشتر ازعرض آن و یك کاروانسرای قشنگی که‌خان اردبیل بنا کرده در یکطرف میدان واقعشده‌است . کاروانسراهای دیگرهم درسایر نقاط شهرهست که همه‌خوب و راحت‌اند ، و در اطراف آنها باغات خوب واقعشده‌است خصوصاً باغ شاه که‌از یکخیابان طولانی با چهارردیف درخت شروع‌شده تابدرب مدخل آن میرسد .

اراضی اردبیل اگرچه برای عمل آوردن انگور مساعداست ولی درشهر ابداً شراب یافت نمیشود . درچهار پنج لیودوراز شهر شراب میاندازند؛ ارامنه متوطن اردبیل اگرچه شرابهای خوب درذخیره‌دارند امادرهیچ نقطه ایران وارد کردن شراب و نوشیدن آن باشکال وسختی اردبیل نیست ، خیلی پنهان ومحرمانه باید صرف کرد ، مثل اینکه شخص قبیح ترین اعمال رامرتکب بشود ، وجهة‌این سختی و احتیاط برای احترام قبور آنجااست . ایرانیهامتفق‌اند باینکه‌هیچ گناهی بالاتراز آشکار شراب خوردن دراردبیل نیست . ازهمه‌جای ایران مردم برای زیارت قبر شاه صفی ‌میآیندواینمسئله باتفاق تجارت ابریشم انجام‌میشود که‌ذکرش خواهد آمد واردبیل رایکی ازمعتبرترین شهرهای مملکت کرده‌است .

مسجدی که شاه‌صفی در آنجامدفون است منضم بچندین بنای دیگر شده‌است که‌مدخل آنهااز طرف‌میدان است، که درجنوب آن یك کریاس عالی دیده‌میشود . درب مدخل مسجد باز نجیری از آهن صلیب وار که بحلقه‌های محکم وصل شده حراست میشود . هرمقصر وجنایت کاری که دست بآن زنجیر برساند وداخل محوطهٔ اول بشوددرامان است و کسی نمیتواند اورادستگیر نماید. حیاط‌مسجد بزرك وطولانیست وازطرف خارج پشت دیواری که بمیدان نگاه‌میکند تمام‌طول‌دیوار دکاکین برای کسبه واهل صنعت ساخته شده‌است .

ازاین حیاط بزرك‌اول داخل حیاط دویم‌میشوند که‌وسعتش کمتراست و باتخته سنگهای صاف مفروش شده‌است ، یکجوی آب‌هم ازوسط آن میگذرد . درب مدخل این حیاط‌هم‌مثل حیاط اول بزرك وهمان‌طور زنجیر آهنی بدان نصب‌شده است ودرسمت دست چپ در گوشهٔ حیاط بزرك واقع است وبتوسط یك کریاس داخل

شده بطرف یك ایوانیکه به سبك مملکت ساخته اند میرود . درروی آن ایوان همه قسم مردم از زوار و متحصنین که بواسطهٔ امور مختلفه بآنجا پناه آورده اند دیده میشوند ودر این حیاط است که واردین وقت دخول ترك اسلحه وچوب و عصا نموده ازدرب بزرك وزنجیر آهنی عبور مینمایند، و بهملائی که همیشه آنجا نشسته و کتابهائی در پیش دارد احسانی نیازمینمایند .

درحیاط دوبم که جوی آب میگذرد، ازیکطرف حمامها وازطرف دیگر انبارهای گندم و برنج واقع شده است . درسمت دست چپ درمنتها الیه همان حیاط درب کوچکی دیده میشود که مقابل مطبخ است وازآنجاهر روز وهرشب خیرات و مبرات سلطنتی رامیان فقرا تقسیم مینمایند؛ این درب کوچك ازورقهٔ نقره مستور است. درمطبخ بیست و پنج یاسی اجاق بزرك درقطر دیوارساخته شده که روی هر کدام دیك بزرگی است که در آنها گوشت و پلو بمقدار زیاد پخته اندو آنراچه میان فقراء قسمت کرده وچه بمصرف نهار وشام عمله جات وخدام مسجد میرسانند. دروقت تقسیم غذاها ، ناظر که برهمه ریاست دارد روی صندلی نقرهٔ مینشیند ومراقب است که هر کاری ازروی نظم و ترتیب اجرا شود وهرروز برنج باندازه دیکها باحضور خود ناظر بآب ریخته میشود و گوشتها را در حضوراو خورد کرده در دیگها میریزند. دراینخانه سلطنتی همه کارها با رعایت کمال صرفه جوئی بموقع اجرا میرسد .

در آخر کریاس ودالان حیاط اول دو درب دیگر پشت سر یکدیگر واقع است که کوچکتر ازدرب داخلی ولی همانطور ازورقه نقره مستوراند و به دهلیزی باز میشوند . درفاصله میان این دو دردرطرف دست راست دهلیز مسجد کوچکی واقع است که مدفن ومقبرهٔ بعضی ازاعیان واشراف ایرانی است . ازدهلیز که میگذرد داخل حیاط کوچکی میشوند که درطرف دست چپ آن مسجدیست که مقبرهٔ شاهزاده‌ های خانوادهٔ سلطنت ایران است . باید دروقت عبور خیلی احتیاط کرد که روی آستانه وچهارچوب درکه ازورقهٔ نقره مستوراست پا گذارده نشود. پایمال کردن آنها گناهی است که مستلزم عقوبت و کفاره‌های بزرك است . اول باید ازیك راه رو کوچکی عبور کرده داخل رواق شد که بانواع قالیهای قیمتی مفروش است و دراطراف آن رحلهائی گذارده اند که رویشان مملو از کتابهای بزرك است و ملاها ومجتهدین که مخصوصا برای خدمات آن مقبره‌ها اجیر وموظف هستند ، دایماً بقرائت آن کتب اشتغال دارند . در آخر این رواق داخل یك گنبد هشت ضلعی میشوند که دروسط آن مقبرهٔ شاه صفی واقع شده است . ضریح قبر ازچوب است ولی خیلی

خوب خاتم کاری شده‌است ، ارتفاع آن از قامت یکمرد متوسط تجاوز نمی کند و بصندوق بزرگی شبیه‌است که در چهار گوشه بالای آن چهار سیب بزرك طلا نصب شده باشد. روپوش آن از زری قرمز است، سایر قبور هم که در مجاورت آن واقع شده همینطور سراپا از روپوش پارچه‌های قیمتی مستور هستند. چه در رواق و چه در گنبد مقدار کثیری چراغهای طلا و نقره و مینا کاری بسیار عالی وجود دارد . همچنین شش شمعدان بزرك از چوب اعلائی که باورقه‌های نقره مستور است ودرهریك شمعی بزرگ ازموم جای دارد که جز دراعیاد بزرك روشن نمی‌شوند .

از گنبد شاه صفی داخل اطاق کوچکی میشوند که در آنجا هم یکی از سلاطین ایران مدفون است اسم اورا نتوانستم تحقیق نمایم . آنهم صندوق بزرك مزین وروپوش زری دارد. طاق گنبد از داخل بنقاشی های سبك اعراب از طلا و لاجورد و از خارج بکاشیهای الوان زیبا مثل مسجد تبریز مزین شده‌است .

در اطراف اردبیل چندین مقبرهٔ عالی قدیم هست که بسیار قابل ملاحظه وجالب دقت میباشند و بعضی از آنها که خراب شده هنوز آثارشان گواهی بر عظمت بنا وصنعت آن میدهند . دریك ربع لیو فاصله بشهر مسجدی که پدر و مادر شاه صفی آنجا مدفون هستند دیده‌میشود .مسجدی عالی ودارای باغها و حیاطهای متعدد است که دریکی از آنها حوض بزرك قشنگی موجود است که در آن ماهی بسیار بعمل میآورند و آبش خیلی صاف وزلال است .

شهرت اردبیل چنانچه پیش گفتیم نه تنها بواسطهٔ مقابر سلطنتی و بجهة زیارت عامه ایرانیان است که از همه ایالات بآنجامیایند بلکه قوافل تجارت ابریشم که گاهی به‌هشتصد نهصد شتر میرسد بیشتر در اشتهار این شهر مدخلیت دارد . بواسطهٔ مجاورت گیلان که ابریشم از آنجا بحد وفور میآید و نزدیکی شماخی که آنهم مقدار کثیری ابریشم میدهد ومعبر این دوشهر بطرف اسلامبول و ازمیر شهر اردبیل است تسلسل قوافل و تجار ، آنجارا دارای اهمیت بسیار کرده ودر آنجا هم مثل تبریز همه قسم مال‌التجاره بحد وفور یافت میشود .

از اردبیل تا قزوین همه جا خوب است .درهر سه یا چهار لیو فاصله رودخانه‌ای دیده میشود که از جبال سمت شمال جاری‌است واراضی را آبیاری ومشروب میسازد. کاروان معمولا ۵ روزه از اردبیل تا آریون و از آنجا تا طارم دوروزه و از طارم تا قزوین هم دوروزه میرود . نیم لیو دور از طارم رودخانه بزرگی است که از آن بتوسط پلی سنگی عبور میشود ودر مسافت دو لیو دور از پل خلخال واقع است .

آریون شهر کوچکی است وطارم وخلخال دوقصبهٔ بزرك ودر تمام ایران فقط در این سه محل زیتون بعمل میآید که از آن روغن میگیرند.

از خلخال که میگذرند سه ساعت باید درجلگه راه پیمود تا بکوه بلندی که کمتر از چهار ساعت از آن نمیتوان عبور کرد رسید، آن کوه بقدری سختست که اسب وقاطر بازحمت زیاد از آن بالامیروند اما شتر مجبور است که از راه پائین حرکت نماید که دوسه لیو دورتر و آنهم راه ناهموار پر سنگ وریگی است که سیل در آن احداث کرده است. من درعبور از آن کوه دواسب خودرا گم کردم. بالای آن کوه قریه‌ای واقع است که میتوان در آنجا منزل کرد. از آن کوه که پائین میآیند اراضی صاف میشود وسه لیو بیشتر تاقزوین مسافت نمی‌ماند.

قزوین در ۷۱ درجه وسی دقیقه طول وسی وشش درجه وپانزده دقیقه عرض واقع شده است و آن قریهٔ بزرگی است که خانه‌های آن کوتاه وپست و بد بنا شده است باستثنای هفت الی هشت خانه که جزو باغ سلطنتی هستند ویك صورت ظاهری دارند. دیوار وبارو ندارد وبیشتر از نصف شهر باغات است. سه کاروانسرا دارد که اطراف آنها بازار واقع شده است ویکی از آن کاروانسراها خیلی بزرك وراحتست. سکنهٔ شهر تمام مسلمان هستند عیسوی خیلی کم دارد.

در اراضی قزوین پسته بعمل میآید درخت آن بزرگتر از درخت گردوی ده دوازده ساله نمیشود وپسته مثل انگور خوشه‌دار است؛ مقدار کثیری پسته که از ایران خارج میشود درملایر بعمل میآید که شهر کوچکی است در دوازده لیو سمت مشرق اصفهان و بهترین پستهٔ دنیا محسوب میشود واراضی وسیعهٔ آن بقدری پسته میدهد که کفایت مصرف ایران وحمل هندوستان رامیکند.

از قزوین میروند درقریهٔ کوچکی منزل مینمایند که یك کاروانسرا دارد واراضی عرض راه آن همه جا حاصلخیز است وچندین نهر آب جاری است.

روز بعدهم ازصحرای خوب پرزراعتی عبور کرده بعد از ده ساعت راه بدوقه میرسند که قریهٔ بزرگی است ودر پای کوهی واقع شده است واز وسط آن نهر خوبی عبور میکند. شرابهای اعلا ازسفید وسرخ بسیار در آنجا بعمل میآید ومسافرین غفلت نمی کنند که مشگهای خودرا پر نمایند. معمولا در آن قریه منزل نمیکنند و میروند در یك لیو فاصله در کاروانسرائیکه منزلگاه خوب وراحتی است بار میافکنند.

در این قریه دوقه است که دوراه تبریز باصفهان یکی میشود؛ یکی راه اردبیل بقزوین که شرحش را گفتم ودیگر راه معمولی نزدیکتر از قم و کاشان که باید

بشرح آن بپردازیم . واز همین قریه است که کاروانیکه از مشهد و قندهار بطرف هندوستان میرود عبور نموده در آنجا راه اصفهان را ترك کرده طرف دست چپ مستقیماً سمت مشرق را پیش میگیرد .

فصل ششم

دنبالهٔ راه معمولی تبریز باصفهان از راه زنجان وسلطانیه وغیره

باید بطرف مردابی که در شش لیو فاصله تبریز پای کوهی واقع است برگشت ، که اشخاصیکه میخواهند از راه معمولی زنجان وسلطانیه باصفهان بروند راه اردبیل وقزوین را بدست چپ قرار میدهند . در این مرداب معمولا مرغابیهای قرمز که گوشتشان خیلی خوب لذیذ میشود بسیار است .

از آنجا بعد از دوازده سیزده ساعت راه پیمائی که از سه کاروانسرا میگذرند بقره چمن میرسند که قریهٔ خوبی است ، ودر درهٔ که بنظر مزروع وحاصلخیز میآید واقع است ، فقط یك کاروانسرای خاکی دارد که درش از بس کوتاه است باید بزانو داخل شد - روز دیگر بیك قریه بزرگی میروند موسوم بتر کمان که اراضی آن با وجود سردی هوای آنجا حاصلخیز است ، چندین کاروانسرا دارد که مثل یك خیابان مسقف اما از خاك ساخته شده که یکطرف منزل انسان وطرف دیگر جای اسبها و حیوانات است .

روز بعد باید از یك صحرای لم یزرع پر از پستی و بلندی عبور کرده و بعد از ۸ ساعت بمیانج که شهر کوچکی است واقع در محل شن زار باتلاقی رسید ، در آنجا باید یك حق راه داری ادا نمود مسیو تونت در مراجعت از اصفهان در همین شهر وفات کرد و کتابهای خوب فارسی و عربی جمع کرده با خود میبرد قاضی میانج بهترین آنهارا برای خود ضبط کرد . در این شهر یکی از بهترین کاروانسراهای ایران واقع است .

در دوساعت مسافت میانج بایك پل سنگی مشرف بخرابی از رودخانه ای عبور میشود ، این پل تمام از آجر وسنك ساخته شده وطاقهای آنرا از طرف داخل کنده اند وطول آن بقدر پن نف پاریس است ؛ این پل تقریباً در نزدیك کوه بلندی واقع شده است موسوم بکاپلن تن (قافلان کوه) شاه عباس تمام راه آنرا سنگ فرش کرده است ، بجهة اینکه خاك آن بقدری چرب وچسبنده است که باندك رطوبت

و باران و برف یخ بسته و برای کاروان راه عبور ممکن نیست. در ایران یك قسم شتر هست که در زمین چرب و مرطوب ابداً نمیتواند خودداری نماید و راه برود با آن بار سنگینی که بپشت آن میگذارند از هم شکسته شکمش پاره میشود. قبل از اینکه آنجارا سنگفرش نمایند بایستی خط راه شتر را فرش بیندازند. حالا هم در بعضی از نقاط آن که سنك فرش خراب شده باز باید بهمان علاج متوسل شوند.

از کوه که بطرف راه اصفهان پائین میآیند در پشت کوه کوچکی که از سایر جبال منفرد واقع شده است قلعهٔ ای دیده میشود که حالا خالی از سکنه و متروك است؛ این قلعه نزدیك جاده بزرك و رودخانهٔ واقع شده که مثل آن رودخانه دیگر که آنطرف کوه در دو ساعت فاصله میانج جاریست، بعد از آنکه از ایالت گیلان عبور کرد و در آنجا به چندین نهر منقسم شده فاضل آب آنها به بحر خزر میریزد اما کلیه غله و میوه جات ایران که از آب نهرهای منشعبه از رودخانه ها مشروب میشوند بخوبی و گرانی و فراوانی و دوام محصوای که از آب باران بعمل میآیند و دست صنعت و زحمت دهقانی در وفور و نمو آنها مدخلیتی ندارد نمیشود، مخصوصاً گندم آبی را بیش از یکسال نمیتوان نگاه داشت، اگر بیشتر نگهدارند یکنوع کرمی در آن تولید میشود که آنرا میخورد و اگر آرد کنند باز کرمی پیدا میکند و بقدری سبب تلخی آن میشود که خوردنش امکان نخواهد داشت.

در آنطرف قافلان کوه از دور دو کوه خیلی بلند دیده میشود: یکی سمت شمال که موسوم است به سبلان و دیگری در جنوب مغرب به سهند و یك کوه سومی هم نظیر همین ها، اما از راه اصفهان دیده نمیشود زیرا خیلی دور از راه و نزدیك شهر همدان واقع شده است و این سه کوه پر از چشمه سار، منبع اغلب آبهائیست که ایران را مشروب میکنند و ایرانیها میگویند عدد این چشمه ها خیلی زیادتر بوده اما از یکصد سال قبل بسیاری از آنها نابود شده اند بدون اینکه معلوم بشود از کجا سر بیرون آورده اند.

در اطراف قافلان کوه چندین قریه واقع است که چیزی بشاه نمیدهند ولی مجبورند که مقداری برنج و روغن برای مقبرهٔ اردبیل بفرستند، این دهات امتیاز بزرگی هم دارند و آن اینست که اگر کسی قتل نفس بکند و بیکی از این دهات پناه ببرد کسی مزاحم او نمیشود حتی شاه هم نمیتواند او را بسیاست برساند.

از رودخانهٔ که زیر قافلان کوه میگذرد به کاروانسرای خوبی که موسوم است به چامالاوا (جمال آباد) که تازه چندسال است ساخته شده میروند، و بعد از

سیزده‌ساعت‌راه ازمیان دشتی حاصل‌خیز بکاروانسرای‌دیگری موسوم به سرچم که‌درمیان‌صحرای‌منفردی‌واقع‌شده‌است‌میرسند. وهمین‌موضوع‌سبب‌جسارت‌وتهور راه‌دارهای آنجاشده‌است که‌بواسطه دوری‌ازشهروآبادی ازهیچ چیز نمیترسند.

ازسرچم بیك رودخانهٔ میرسند که بعدازآنکه مدت‌طولانی درساحل آن راه‌پیمودند بکاروانسرای دیگری که موسوم‌است‌به‌ویك به(نیك پی) میرسند که نزدیك‌بقریه بزرگی‌است ؛ بنای آن عالی‌وپی‌های آن‌ازسنگ تراشیده قرمز و سفید وخیلی سخت و مواجی است.

روز بعدبایدازصحرای پست‌وبلندی گذشت که‌ازآنجاداخل درهٔمیشوند وبزنجان میرسند. زنجان شهر بزرك بدبنائیست، اماکاروانسرای‌بسیارقشنگی دارد که‌درسفر آخر من‌به‌اصفهان بطوری پر بود که باوجودشدت باران اگردو نفر ازارامنه مراباآدمهایم در اطاق‌خود جای‌نداده بودند مجبورمی‌شدم بیرون بخوابم ، ولی اسبهای مادر زیرآسمان ماندند. اززنجان باید بکاروانسرائی رفت که درآنجاوجوهاتیکه‌بخان سلطانیه‌تعلق دارد بایدتأدیه‌شود.

سلطانیه قریه‌ایست که نیم‌لیو دور از جادهٔ بزرك واقع شده و نزدیك کوهی‌است . سابقاًمساجد قشنك داشته‌وآنچه‌از آن باقی‌مانده دلالت‌برآنچه خراب‌شده میکند، فقط‌مخروبهٔ‌ازآنهاباقیست که‌بمروروایام بکلی‌معدوم‌میشوند. اغلب‌آن مساجد اول کلیسای عیسویها بوده وبعد بمسجدتبدیل یافته‌است واگر بگفته‌ازارامنه اطمینان کنیم میگویند یکوقتی‌هشتصدکلیساونمازخانه درسلطانیه داشته‌اند.

درسه لیوفاصله ازسلطانیه یك کاروانسرا و قدری‌دورتر قصبهٔ بزرگی موسوم به‌ایژا دیده‌میشود که‌درآن‌هم کاروانسرای‌راحتی وجوددارد. شراب‌هم درآنجا یافت میشود اماخیلی‌اعلی نیست.

بعد به هبر (ابهر) میرسد که‌شهر قدیم‌وسیع اما خرابی است سکنه آن جمعی ازارامنه هستند ،چون‌شراب‌خوب بعمل میآورند‌مسافرین‌هجوم آورمیشوند که مشگهای خودراپر کنند .ازابهر بعدازهفت‌ساعت‌راه بقریهٔ میرسند که‌موسوم به‌پارتن است فاصله میان‌زنجان و پارتن دوروزه‌طی میشود . جلگه آبادوحاصل-خیزی‌است که چندین قریه در آنجاایجادشده وازطرفین آن جلگه ازمشرق و مغرب دورشته کوه‌مرتفع آنرادرمیان گرفته‌ووسیع ترین نقاط آن‌سه لیوعرض‌دارد دردنبالهٔ این‌جلگه دشت حاصلخیزی واقع‌شده که جمعیت کم است و

تا سکزاوه یك روزمسافت دارد . ازیك قریه مخروبه عبور میشود که دوخانه بیشتراز آن باقی نمانده بایك منارهٔ مسجدی که خیلی بلند و کم قطر است ؛ این قریه در کنار مسیلی واقع شده است بعداز آن کاروانسرائی دیده میشود که تازه از گل و خاك بناشده و نزدیك آن درروی بلندی قصری ساخته اند که بسیار بدساخت است.

سکزاوه شهر کوچکی است که گردوی خوب اعلی بعمل میآورد . کاروان- سراهای آنجاهمه ازخاك و گل ساخته شده و بسیار کوچك اند بهمین جهت تمیز وراحت هستند ، کوچکی آنهارا کثرت عددشان جبران میکنند .

ازسکزاوه بعداز هفت ساعت راه بکاروانسرای بزرگی موسوم به یاجیوب (پاچوپ) که سابقاً قشنگتر ازامروز بوده ودرمیان صحرائی فردواقع شده است ؛ و درسه ساعت فاصله کاروانسرای دیگری دیده میشود بسیار و سیع وموسوم به کوشك ریا، وچهارساعت دیگرمیرسند بکاروانسرای دوقه (۱) که درسردو راه واقع است ودر فصل سابق ذکر آن شده است .

ازدوقه تاقم سه روزطولانی راه است . سراسر راه صحرای خشك بدون آب میباشد مگر آب انبارهائیکه گاهی دیده میشود و باستثنای چند نقطه که خوب و مصفا است. درچهار لیو فاصله دوقه یادانه کاروانسرای خوبی است ودرسه لیو دورتر کاروانسرای دیگر ودریکهزار قدمی قریه واقع است که طرفین آن دامنه کوه است وشرابهای سفید و نیمرنك اعلی در آنجا بعمل میاید . از این کاروانسرای آخری تا ساوه سه ساعت راه کاروانیست .

ساوه شهرخوبیست ودرجلگهٔ آباد پر از دهکده ای واقع شده است . تجارت عمدهٔ آن پوست برهٔ فلفل نمکی رنك است که خیلی خوب مجعدشده واز آن لباس پوست درست میکنند . دوسه لیو دور از ساوه زمین‌ها خوب زراعت شده و در نیمساعت فاصله از شهر بیك رودخانه و در دوساعت بعد از آن ببهترین کاروانسراهای ایران میرسند که در سفر آخری من به اصفهان تازه بنای آن با تمام رسیده بود . از آنجا تا قم هم هفت هشت ساعت راه است ، اما تماماً در صحرای خشك ریگزار یاکویر هستند در نیم لیو فاصلهٔ قم اراضی خوب وحاصل‌خیز میشوند .

قم یکی ازشهرهای بزرك ایران است که درجلگه صافی واقع شده وبرنج

---

۱ - بعضی دوقه و برخی دانقه نوشته اند و اصل آنرا بدست نیاوردم (مترجم)

در آنجا بحدوفور بعمل‌میآید. میوه‌های آنهم خوب میشود، خصوصاً انارهای درشت‌اعلی دارد. حصاروباروی‌شهر ازخاك‌وگل ودارای برجهای متعدد است که‌درفاصله‌های کم ساخته‌شده‌اند. خانه‌هاهم چون همه‌ازخاك و گل‌است داخلهٔ آنها‌تمیز است. درابتدای‌ورود‌بشهر ازرودخانه‌توسط یك‌پل‌سنگی باید گذشت، و ازروی سد قشنگی طرف‌دست راست پیچید و بکارو انسرای خیلی عالی راحتی رفت.

چیزی که‌در قم خیلی قابل ملاحظه‌است، مسجد خیلی بزرگی است که ایرانیان احترام آنرا کمتراز‌مسجداردبیل بجانمی‌آورند ودرهمان‌جا است که مقبرهٔ شاه صفی‌وشاه‌عباس ثانی‌دیده میشوند، وهمچنین مقبرهٔ‌سیدتی فاطمه دختر امام‌حسین پسر علی (ع) وفاطمهٔ زهرا (ع) دخترمحمد صلی‌الله‌علیه و آله‌است.

درب بزرك‌این مسجد دریك‌میدان طولانی باز میشود که در آنجا یك کاروانسرا ودکاکین‌بسیاری ساخته‌شده که درظاهرشکوه وجلوهٔ دارد، یکی ازاضلاع آن بادیوار کوتاهی‌بسته شده که ازفراز آن رودخانه و سواحل آن پیداست، همین میدان نیز به رودخانه فوق منتهی میشود. بالای درب مسجد عبارتی‌بخط طلا نوشته‌شده که شامل مدح شاه‌عباس‌ثانی‌است. اول داخل حیاتی مربع شکل وطولانی میشوند که میتوان آن‌را باغ نامید بجهة‌اینکه در دوطرف خیابان وسط آن که یك سنگ فرش‌است، باغچه های مربع گلکاری درست کرده‌اند که ازجمله گلهای متعدد قشنك که در آنجادیدم یاس زردبود؛ انواع و اقسام گل وریاحین در آنجابعمل آورده وبتوسط نردهٔ‌ازچوب که درطول‌خیابان ازطرف باغچه کشیده شده مردم رااز‌چیدن گل ممانعت مینمایندوخیلی‌مواظبت دارند که آنجارا بحال‌شادابی نگهداری نمایند. عیسویها بسهولت نمی توانند داخل آن مکانها‌بشوند خصوصاً آنهائیکه قیافه و لباسشان بچشم بزند؛ امابا آن وضعی که من‌در‌ایران وهندوستان مسافرت کردم هرگزهیچ‌دری بروی من بسته نمیشد. درحیاط اول وقت دخول‌درطرف چپ‌اطاقهای کوچکی‌دیده‌میشود. اشخاصیکه بایدهرروزاز موقوفات مسجد جهت‌خیرات غذابخورند در آن‌اطاقها جمع شده بعداز صرف غذا متفرق میشوند؛ اشخاصی‌هم که برای عدم بضاعت‌از دست طلبکار بستی میشوند مثل مسجداردبیل درهمین اطاقها منزل میکنند و محل پناه‌آنهامیشود. محل‌های بست‌ایران مثل بست‌گاههای‌ما نیست که شخص متحصن باید کفیل مخارج خود شود، درایران هر کس داخل بست میشود تمام

حوائج اورا ازموقوفات میدهند واوابداً بخیال خوراك ولوازم زندگی نیست و در کمال فراغت خاطر بدون نگرانی در بست میمانند تا دوستانش از روی فرصت اصلاحی در کار او بعمل بیاورند.

ازحیاط دوم داخل حیاط بزرگتری میشوند که صحن آن سنك فرش است واز آنجا باچند پله داخل حیاط بلند مهتابی دارمربعی میشوند که دراطراف آن حجرهٔ طلبه‌های مسجد واقع است.

ازحیاط سیم باز ازده دوازده پله آجری بالا رفته داخل حیاط چهارم میشوند که آنهم شبیه‌مهتابی مرتفعی است و حوض زیبائی دروسط آن واقع است که از آب جاری دائماً لبریز است؛ آب آن توسط نهرهای کوچك میرود که جاهای دیگررا مشروب نماید این نهرها داخل‌همان‌محوطه‌هستند. دراطراف این‌حیاط هم حجراتی‌ساخته‌شده و نمای‌مسجد یك ضلع آنرا اشغال کرده که سبب جلوه و قشنگی آن‌شده‌است. سه درب بزرگ باسبك خوب دیده میشود که درجلو آنها درب آجری‌مشبکی بارتفاع قدانسان واقع‌شده‌است، آستانهٔ درب‌وسطی‌ازیك صفحهٔ نقره پوشیده شده‌است. درمیان این‌سه درودرب گنبد مسجد، ملاهای متعدد نشسته و کتابهائی‌دردست دارند ومشغول قرائت هستند. این مسجدهشت گوشه است (مثمن) ودرهرضلعی یك درب کوچك ازچوب گردو واقع است که روی آنهارا بارنك‌زردو بخور براق کرده‌اند. مقبرهٔ سیدتی فاطمه نواده‌محمدص درآخرمسجد واقع شده‌است، بطوری که میان دیواروقبر یك‌آدم فقط‌میتواند عبور کند؛ اطراف قبر ضریح بزرگی‌از نقره کشیده شده که شانزده پای مربع مساحت آن‌است، میله‌های آن گرد ومحل تقاطع آنها مانند سیب گرد است، در روشنائی‌چراغهای بسیار که‌ازچراغدانهای‌طلاو نقره بیشمار نورافشانی میکنند جلوه و تلالؤ غریبی باین‌مکان میدهند. داخل‌مسجد تازیر زوایای‌هشت گوشه که پایهٔ طاقهای گنبد روی آن‌است تمام از کاشی‌های الوان بسیار اعلی است وطاق گنبد مسجد بسان‌طاق درب‌مدخل آن‌ازطلا ولاجورد بسبك اعراب نقش‌ونگارشده‌است. درهرطرف‌مسجد نزدیك‌قبر سیدتی فاطمه تالار بزرگیست برای فقرا واشخاصیکه بایدازمطبخ وخیرات سلطنتی‌غذا بخورند ودرآنجاجمع شده‌اند. چنانچه سابقاً گفته‌ام‌درمیان آنها پلووانواع گوشتها که‌در کمال نظافت تدارك شده تقسیم مینمایند.

ازاین مقبره بطرف چپ درفاصله ۲۵ الی ۳۰ قدم راه پله‌ای دیده‌میشود

واین راه‌هم دری‌دارد که بالای‌آن باخط طلا باز مدح شاه عباس ثانی نوشته شده است .

وقتی که در باز شد محلی که بدن آن پادشاه‌در آنجا استراحت کرده‌است دیده‌می‌شود . بتوسط درب مشبك دیگری یك گنبد کوچکی بنظر میرسد که مقبره‌شاه‌صفی پدرشاه‌عباس است که‌ازیك روپوش‌زری پوشیده شده‌است.دائما درمقبره‌شاه عباس کارمیکنند ومیخواهند بنای‌خیلی زیبائی بوجود آورند .

اهالی‌مسجدبمن گفتند که گنبد آن‌ازطرف داخل نقره‌پوش‌خواهد شد .

وقتی به‌قم‌رسیدیم رفتیم ودر کاروانسرائی منزل کردیم . دو ساعت نبود که‌وارد‌شده‌بودیم که ناگاه دیدیم‌ازجلو‌درب کاروانسرامردم دسته‌دسته‌میدویدند وآنهائی که درکاروانسرا بودند بیرون‌دویده‌بجمعیت ملحق‌شدند واین حکایت متعلق بسفراول من بایران‌است ، جهة این‌تهاجم مردم‌را سئوال کردم گفتند امروزروزی است که‌از مدتی‌قبل برای‌تماشامعین شده و آن‌جنك‌میان دو پیغمبر! است بایکدیگر وحالا موقع‌رفتن بمیدان تماشا است‌زیراکه جنك هم اکنون شروع می شود .

چون‌خیالم منحصر بفهمیدن وشناختن‌رسوم وعادات مملکت‌بود خیلی شایق‌شدم که این‌جنك رابه‌بینم ، وقتی که بمیدان رسیدم‌دیدم ازدحام و جمعیت بقدری است که‌باکمال زحمت‌جمعیت‌را شکافته خودرا بوسط میدان رسانیدم که می‌خواستند دو گاو نر راباهم بجنك‌اندازند .

باختصار می گویم که‌واقعه‌ازچه قرار گذشت : جماعتی‌ازمردم دو دسته شده‌و دروسط‌میدان ایستاده‌بودندومحوطه‌راخلوت‌و آزاد نموده که برای‌مصاف دوحیوان کفایت نماید . هریك از آن‌دودسته گاو نری‌را گرفته‌نگاه داشته‌واسم یکی از گاوهارا محمد! ودیگری راعلی! گذارده بودند . یابرحسب اتفاق یا بواسطه‌ساخت‌وساز قبل‌ازوقت وحقه‌بازی صاحبان گاوها بعدازجنك‌سختی ، که هردوحیوان بردهان کف آورده و منتها درجه شدت رانسبت بیکدیگر بروز دادند محمد بالاخره مغلوب‌شد وفرار کرد ومیدان رابعلی واگذار نمود (۱)

۱ــ بدون‌شك تاورنیه‌دراینجانیزمثل بعضی مواردديگر دچاراشتباه‌شده است‌زیرا درقدیم بین‌عوام مردم‌رسم بودجنگ گاو را باسم علی وعمر انجام میدادند وباپیروزی گاو علی تعصب‌خشك وخود خواهی جاهلانهٔ خودرا سیراب میکردند . هیچگاه‌میان محمدوعلی جنگی نبوده که این‌عمل نموداری‌از آن باشد.

مردم یکمرتبه بنای داد وفریاد وشادی را گذارده نی‌ها و سرناها نیز شروع بنواختن کردند وجمعیت یك‌مرتبه فریاد بر آوردند: این کارهای خداست که‌علی می کند. بعد از آن گاوعلی را برده‌درمیان درگاهی نگاهداشتند بطوری که صورتش بسوی‌مردم بود وچند نفرایستاده واورا مشت ومال نمودند کــه‌رفع خستگی ازاو بنمایند، آنگاه‌هر کسی یك‌هدیه و تعارفی برای گاو علی فرستاد که واضح است بصاحب گاو تعلق‌میگرفت.

خان یاحاکم قم‌هم که بایك‌صد نفرسوار پرزرق وبرق‌در معرکه‌حاضر بودمبلغ پنجاه‌تومان که معادل‌است باهفتصد وپنجاه اکو بگاوعلی تقدیم کرد وهمراهان او که اعاظم بلدبودند یکی‌قباودیگری یك کمربند دادهمین‌طورهر کس باندازهٔ بضاعت‌خود چیزی نیاز نمود. مردمان‌فقیربی بضاعت‌هم میوه‌وشیرینی و از این قبیل نیاز آوردند.

خان‌قم مرد نجیب‌مؤدبی است‌وهیچ مسافرخارجی نیستکه وضع رفتاراو راتمجیدنکرده باشد. وقتیکه واردمیدان‌شدومرا باآن آلمانی که‌از اسلامبول همراه‌من آمده بوددید یااینکه اورا آگاه کردند که دو نزدیك اوخارجی‌هست فورا مارا احضار کرد، بعدازآنکه بعضی سئوالها از موضوع مسافرت ما نمود یك‌نیم تخت خواست‌و آوردند، آنگاه مارا روی آن‌نشانیده ازما پرسیداز کجا میآئیم و برای‌چه باصفهان میرویم؟ جواب گفتیم کــه برای‌ملاقات شاه میرویم. عزیمت‌مارا تحسین کرد، اما اظهار تاسف نمود که‌چرا قبل ازوقت‌ورودخودمان اورا مطلع نساختیم. شب که‌بکاروانسرا برگشتم دیدم‌چهار نفراز ملازمین او تعارفی‌چندی ازماکولات برای ما آوردند که ازجمله شش‌عدد خربوزه بسیار خوب‌وچهار تنگ بزرك شراب اعلی‌بود.

این‌حاکم بقدری‌بنظر‌من مرد نجیب بافتوت خوبی آمدو بحدی درباره من‌انسانیت‌کرد که مرا بی‌اختیار‌قرین‌غم ومصیبت نمود وقتی که شنیدم‌شاه با او بی‌التفات‌شده‌است، بی‌التفاتی که بالاخره ظالمانه‌سبب هلاکت ومرك‌اوشد. چند سال بعداز رفتن‌من ازقم این خان برای‌تعمیرات قلعه قم که‌همه‌ازخاك و گل‌است ومرمت پل رودخانه وبعضی مخارج‌دیگر ازهمین‌قبیل بدون اینکه‌بشاه بنویسد واجازه‌بخواهد به‌حکم‌شخصی خود مالیات‌خیلی مختصری به سبدهای میوه ای که‌وارد شهرمیشدند بسته بود، درهمهٔ شهرهای ایران اشخاصی ازطرف شاه

موظف هستند که مراقب باشند هر روز نرخ ارزاق چه حال دارد و حکم بدهند که چیزی علاوه از قیمتی که میان خودشان برای هر جنسی معین کرده اند زیاد تر فروخته نشود و برای خبر عامه در هر هفته قیمت هر چیزی را جار می کشند. آن وقت در سلطنت شاه صفی بود و این حکایتی را که نقل میکنم در اواخر سنه ۱۶۳۴ میلادی واقع شد. بتوسط همین اشخاص بزودی بشاه خبر رسید که حاکم بدون اجازه شاه مالیاتی به میوه ها بسته است، شاه بقدری متغیر شد که حکم کرد حاکم را با زنجیر باصفهان بردند و تشدد فوق العاده نسبت باو بعمل آورد. پسر آن خان که جوان متشخصی بود و از مقربین پادشاه و همیشه در حضور بود و چپق و توتون شاه را بایستی با دست خود باو بدهد و این از مشاغل خیلی محترم و مهم دربار ایران است، همینکه خان را وارد اصفهان کردند شاه او را آورد بدرب عمارت سلطنتی و باحضور تمام مردم به پسرش حکم کرد که اول سبیل های پدرش را بکند و بعد بینی و گوش هایش را ببرد، پس از آن چشم هایش را بترکاند و بالاخره سرش را از تن جدا کند. همهٔ این احکام که اجرا شد شاه پسر را بجای پدر حاکم قم کرد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشت و او را با حکمی باین مضمون به قم فرستاد «اگر تو از آن سگی که بدرك رفت بهتر حکومت نکنی ترا به سخت ترین قسمی از اقسام بقتل خواهم رسانید».

از شهر قم که بیرون میروند بعد از چهار ساعت راه به قریهٔ خوبی که چهار پنج کاروانسرا دارد میرسند و از آنجا باید میان شن زار طی طریق کرد تا رسید بمنزل دیگری که موسوم است به آب شیرین که سه کاروانسرا دارد. از آب شیرین تا کاشان شش ساعت راه است و همه از صحرای حاصلخیزی میگذرد، در بین راه دو قریهٔ بزرك هم دیده میشود. کاشان شهر بزرگیست و جمعیت زیاد دارد و همه قسم ما یحتاج زندگانی در آنجا یافت میشود. اطرافش دیوار بلندی کشیده شده که اغلب نقاط آن خراب گشته و برای دخول به شهر محتاج نیستند که دروازه ها را پیدا کنند.

از طرف اصفهان اراضی کاشان خوب و حاصل خیز است، میوه های خوب و انگور اعلی بعمل میآورد، یهودیهای ساکن کاشان بدقت آنرا شراب میاندازند. در کاشان قریب یك هزار خانوار یهودی و در اصفهان ششصد خانوار سکنی دارند، اما در قم بیش از ده خانوار نمیشوند؛ نه اینست که یهودی دیگر در ایران نباشد اما یهودی های قم و کاشان و اصفهان مخصوصا خود را از نسل یهودا میدانند.

در کاشان عدهٔ کثیری صنعت گر و کار گر ابریشم کار هست که خیلی خوب کار میکنند ، زری های خوب از طلا و نقره میبافند که بهترین زری های ایران است . پول هم در کاشان سکه می کنند وظروف مختلفه ازمس میسازند که خیلی بفروش میرسد . بازارهای کاشان خیلی زیبا است و باطاق های خوب پوشیده شده است . کاروانسراها همه بزرك وراحت وخصوصاً یکی از آن ها خیلی عالیست که نزدیك باغ شاه واقع شده ومن درسفر آخرم بآسیا آنجا منزل کرده بودم . باغها وکاروانسراها همه از بناهای شاه عباس اول است که بامخارج گزاف باتمام رسیده است ، این کاروانسرا قریب یکصد قدم مربع وسعت دارد ، تمام دو طبقه وبنا آجر بناشده ویك صد و بیست اطاق دارد که همه بقدر کفایت وسیع وطاقشان آجری است . این بنا استحقاق مراقبت بیشتررا داشت امادر نگهداری آن غفلت شده و رو بخرابی گذارده است . دروسط یك آب انبار بسیارخوبی بود که حالا خراب شده است . ایرانی ها وعثمانی ها عادات بدی دارند عوض اینکه ابنیهٔ قدیمه رانگاهداری کنند دوست میدارند که بنای جدید برپاسازند . بعداز این کاروانسرا چهار پنج کاروانسرای دیگر بهمان بزرگی و راحتی در کاشان از نو بنا کرده‌اند ، درحالتیکه بنای شاه عباس را گذارده‌اند که خراب شود و تدریجاً ازمیان برود واین عادت سوء بطوری عمومیت دارد که بچه‌ها هم عوض اینکه خانه‌های پدری خودرا تعمیرو نگاهداری کنند بعدازفوت پدرازز ندگی در خانهٔ پدری تنك دارند ومیخواهند خانهٔ از نو برای خود بنانمایند .

قبل ازحر کت از کاشان باید ملتفت بود که برای رفتن بکولان ، دوازده ساعت ناچار دراراضی نمکزار خالص باید راه پیمود ، ودربین راه آب یافت نمیشود مگرآب انباری که آبش بسیار بداست ؛ حالا راه اصفهان را دنبال کنیم :

درخروج از کاشان باید سه لیو درجلگهٔ راه رفت و بعد داخل کوهستان شد . درآنجا کاروانسرائی خوب وآجری دیده میشود ؛ از آنجا داخل درهٔ مصفائی می شود ومدتی درازاز کنار نهری حر کت میکنند که راه آن خیلی تنك است . درآخر این دره دیوار عظیمی دیده میشود که عرض دره را طی کرده دو کوه طرفین را بیکدیگر اتصال میدهد ، این دیوار بیش از یکصد قدم طول وسی پا قطر وزیادتر از پنجاه قدم ارتفاع دارد ، آن هم یکی از بناهای شاه عباس بزرك است که میخواست جلواین دره راسد کرده ومنبع آبی تشکیل بدهد که از آب های ارتفاعات پرشود ودرموقع احتیاج بکار بیاید . درزیر آن دیوار دریچهٔ ساخته شده که هروقت بخواهند آب را جمع وحفظ کنند آنرا می بندند ودرموقع حاجت

آنرا باز کرده آبرا بجلگهٔ کاشان رها می نمایند. از آن آب انبار تا کرو (قهرود) دو ساعت راه است؛ کرو (قهرود) قریهٔ بزرك پرجمعیتی است درزمینی که اطرافش را کوه بلند احاطه کرده ودرخت گردوی بسیار در آنجا کاشته شده است. خانه های آن همه یك طبقه وخیلی پست وازسنگریزه بنا شده است، کاروانسرای آن خوب وراحت است. این قریه یك کوچه بیشتر ندارد اما نیم لیو طول آن است ودر زمستان بواسطهٔ نهری که از وسط آن میگذرد وپر از ریگهای درشت است بسیار بد وناراحت وصعب العبور میشود. دراطراف قریه مثل اغلب جاهای ایران شغال بسیار است، که حیوانی است ازجنس روباه و شبهاصدای کریهی دارد وقتی یکی از آنها فریاد وجیغ خودرا سردهد همه باو جواب میدهند.

ازقهرود بایدسه لیودرمیان کوه عبور کرد، از آنجا تااصفهان بیش از دوازده لیو باقی نمی ماند که همهٔ راه جلگهٔ صاف واغلب زیرزراعت است ودرهر سه لیو فاصله یك کاروانسرا بناشده واولی موسوم به آشا یا (آقا کمال) است، دومی که دروسط یانصفهٔ راه قهرود واصفهان است می شیا کور (مورچه‌خوار) نامیده میشود که نه یك کاروانسرای تنها نیست بلکه چند کاروانسرا است و بهترین قسمت قریه‌را تشکیل داده اند. از مورچه خوار به آقانورا میروند که یك کاروانسرای بدساختی است. از آقانورا بعدازسه لیو طی مسافت دراراضی حاصل خیز وارد شهر اصفهان میشوند.

چون من نقشهٔ خودرا چنین قرارداده ام که دراین کتاب اول فقط ازراههای مختلفه که باصفهان میتوان رفت گفتگو نمایم پس از آنکه قارئین‌را از همه آن راهها سیر دادم شروع بشرح اصفهان پایتخت ایران ومحل اقامت شاه خواهم کرد.

فصل هفتم

شرح ازمیر باصفهان از آناطولی

ازمیرامروز از حیث تجارت بری و بحری معروفترین شهرهای مشرق زمین و بزرگترین معبرمال التجاره ایست که ازاروپا به آسیا و از آسیا بارو پاحمل میشود ؛ در آنجااست که کشتی های پسانت مرتباً وارد شده اول از بندرلیگورن می‌گذرند و به ازمیر آمده از آنجا بوقت معین و منظم قافله های بزرك تجارتی حرکت مینمایند .

این شهر در پنجاه درجه طول و سی و هشت درجه وچهل و پنجدقیقه عرض در قعرخلیجی ازدریای آرشیپل که تقریباً ۷ لیو طول آنست و نیز در طرف راست تنگهٔخاکی که از آنجا شبه جزیره کلازمان درمقابل جزیره سیو قد برافراشته واقع شده است ؛ ودر آن قسمت آسیای صغیر که یونانیها سابقاً باسم ایکونی آنجا را متصرف بودند قرار گرفته ویکی از آن۷ کلیسای عمدهٔ که درمکاشفات سنت ژان ذکرشان شده دراز میرواقع شده بود . امروز هم یکی از شهرهای بزرگی است که بشکل آمفی تآتر دردامنهٔ تپهٔ بنا شده که طرف غربی مشرق زمین را نگاه میکند ، اما امروز بآن عظمت وقشنگی سابق نیست . ازخرابه‌های بعضی ابنیه عالی که در کنار آن دامنه دیده میشود بسهولت میتوان حکم کرد که بنای قدیم شهرازمیر نصفش نیزمسکون نیست ، هنوز در آنجادیوارهای عظیم دیده‌میشود که متعلق بقلاع وقصورعالیه بوده ودرزیر آنها آثارمخروبهٔ آمفی تآتری نمایان است که میگویند سنت پولیکارت در آنجا بشیرها وجانوران درنده عرضه شد؛ این آمفی تآترمثل سایرین که معمولا مدورهستند گرد نیست بلکه بشکل نیمدایره ساخته شده وازطرف دریا بازاست . عثمانیها آنرا بکلی ویران کرده اند و سنگهای آنرا دردولیو فاصله بمصرف بنای قلعه در کنار خلیج رسانیده‌اند که معبردریا تنك است و کشتی ها مجبورند که دروقت دخول سلام داده‌ودروقت خروج به‌قوانین مملکتی رفتار نمایند . دروقت بنای قلعه برای اینکه راه دور بود اول مشورت کردند که سنك آنرا ازقبرستان مسیحی ویهود که در کنارساحل و نزدیك واقع شده بود بردارند ، اما بعد یا بملاحظه اینکه عیسویان ویهودیهارا ازنجانند یاسنك آمفی تآتررا بهتر ومناسبتردیدند ازقبرستانها خیلی کم سنگ برداشتند و

باحجار آمفی تآتر وحمل آنها پرداختند. این قلعه مدتی نیست بناشده وموقعیکه ضرورت بنای آنرا حس کردند قابل ملاحظه و ذکر است: در جنگهای آخری عثمانی باو نیز کشتی های ترك در آرشیپل مغلوب شدند، خداوندگار اعظم خواست درصدد اصلاح آنها برآید، بهمهٔ بنادر مملکت که سراغ داشت کشتی های انگلیسی و هلاندی رفت و آمد میکنند مأمور فرستاد و آنهارا دعوت وتطمیع کرد که پول گرفته بخدمت او درآیند، وبیشتر اطمینان او به کشتیهای ازمیر بود که همیشه بیشتر از جاهای دیگر حاضر بودند، اما کاپیتان ها این تکلیف را ود کردند که باو نیز بجنگند وبعد از ترس اینکه آنهارا مجبور ننمایند لنگر کشیده از آنجا دور شدند و چون در ازمیر نه بندرگاه وقلعه ونه توپ واسلحه بود نتوانستند آنهارا جلوگیری نمایند. صدراعظم عثمانی از این سوء پیچی کشتی ها بخشم آمد ومصمم شد که در آنجا قلعهٔ بنا کنند که بعد از این عنان کشتیهارا در دست داشته باشد تا مجبور بشوند در آن محل باوامر دولت خداوندگار اطاعت کنند، باین جهة بساختن آن قلعه اقدام کرد وحالا در آنجا توپهای بزرگی دیده میشود که سطح دریا محل نشانهٔ آنهاست ومعبر را بخوبی حفظ ودفاع مینمایند. از آن وقت کشتی های حمل و نقل کـه با سفاین جنگی حرکت می کنند دیگر باز میر نمیروند، چنانچه سابقاً رسم ومعمولشان بود دور از قلعه درجائیکه تیررس توپهای آن نباشند لنگر میانداز ند.

نزدیك آمفی تآتر آثار کلیسای خرابی بنظر میآید که بعضی از باقی مانده های آن بکلیسا شبیه است، اما اهالی تردیددارند که آیا این همان کلیسای سنت-پولیکارت کشیش ازمیر یامعبد قدیم جانوس است.

ازمیرمکرر تا بحال خراب شده است. چه بواسطهٔ جنگها و چه به سبب زلزله که در آنجا زیاد اتفاق میافتد. دریکی از سفرهائی که بازمیر رفتیم در آنجا زلزله سختی بروز کرد، اگرچه مدتش طولانی نبود اما حرکتش بسیار تند بود. در ٦٠ قدم دور از دریا آثار دیوار بزرگی دیده میشود که بقدر دو پا زیر آب پنهان است ودر منتها الیه شهر که بسمت جنوب غربی نگاه میکند در ساحل دریا خرابه های چند از قبیل مخزن وانبار نمایان است.

تجار انگلیس در خرابه های ازمیر حفریاتی بعمل آورده مجسمه های خوب عالی پیدا کرده اند و بمملکت خود حمل نمودند حالا هم هر روز از این قبیل اشیاء از زمین استخراج میکنند اما ترکها خوب نمیتوانند از عهدهٔ حفریات زمین برآیند مجسمه هارا ناقص میکنند ومیشکنند چنانچه من یك انگشت شصت پا از سنگ سفید

لختی دیدم که خیلی باستادی حجاری شده و از پای یك مجسمه شکسته سوا شده بود ، بتناسب باید اصل مجسمه آن ببزرگی مجسمه رود بوده باشد، من چون خیلی خوشم آمد آن شصت پارا بقیمت گزاف خریده بپاریس نزدیك اهل خبره فرستادم که خیلی سبب حیرت او شد .

درهمان طرف جنوب غربی قلعه خرابهٔ دیده میشود که در پای آن ، دریا حوض و محوطهٔ تشکیل داده است و گاهی کشتیهای عثمانی آنجا راحت میکنند .

جمعیت شهر ازمیر زیاد است ، نباید کمتر از نودهزار نفوس داشته باشد ؛ از قراریکه تعداد میکنند قریب شصت هزار ترك و پانزده هزار یونانی و هشت هزار ارمنی و شش هفتهزار یهودی دارد ، اما عده مسیحی های اروپائی که در آنجا تجارت میکنند خیلی کم است. هریك از این مذاهب در آنجا به آزادی اعمال مذهبی خود را بجامیآورند. ترکها در ازمیر پانزده مسجد یهودیها هفت معبد ، اما ارامنه فقط یك کلیسا و یونانیها دو کلیسا و لاتین ها سه کلیسا دارند؛ کاپوسن های فرانسوی دیر قشنگی دارند، ژزویت های فرانسوی و اولبر وانطین ایطالیائی هم در آنجا هستند. ترکها وارامنه و یونانیها و یهودیها روی تپه سکنی دارند، پائین تپه در طول ساحل دریا مسیحی های اروپائی ، فرانسوی انگلیسی هلاندی وایطالیائی ساکن هستند . یونانیها هم در آن محله یك کلیسای قدیمی باچند خانهٔ کوچك که ملاحان میروند در آنجا غذائی صرف میکنند دارند.

تمام این ملل مختلفه اروپائی هستند که در آسیا آنهارا فرنگی میخوانند بجهتی که در جای دیگر ذکر کرده ام ؛ اما فرانسوی بیش از سایر ملل هستند هر ملتی یك کنسول یا آژان دارد ، کنسول فرانسه دو نمایندهٔ کنسولی یا ویس کنسول یکی در اسکالانو ویکی در شیو دارد .

اسکالانو یعنی اسکلهٔ جدید در دولیو دوراز افز واقع است ، وچون بندر خوبی است همه کشتی ها در آنجا بار میگرفتند . حالا دیگر دولت عثمانی اجازه نمی دهد ، بجهة اینکه این محل تیول والدهٔ سلطان است . ویس قنسول ها بـا حاکم اسکالانو موافقت حاصل میکردند و حاکم اجازه میداد که از آنجا مال التجاره به ازمیر که سه روز با کاروان راه است حمل نمایند و این فقره مخل تجارت این شهر وخصوصاً باعث زحمت گمرکچی وتضییع حقوق گمرکی میشد ؛ بنابراین امر خداوندگار اعظم صادر شد که دیگر هیچ مال التجاره در اسکالانو پیاده نکنند. حالا دیگر کشتی ها با آنجا نمیروند مگر برای رفع خستگی و صرف مشروب و غذا.

شیو یکی از جزایر ارشیپل است که شرح آنرا جای دیگر خواهم داد .

ویس قنسول آنجا هم کارش زیادتر از ویس قنسول اسگالانو نیست ، زیرا در آنجا هم ابداً مال‌التجاره سوار و پیاده نمیشود .

محلهٔ فرنگیها یك کوچهٔ طولانی بیش نیست که یکطرف آن بدریا نگاه میکنند ودریا زیرخانه‌هاواقع شده‌است . این خانه‌هائیکه مشرف بدریا هستند گرانتر ازخانه‌های مشرف به‌تپه میباشند هم بجهةمنظرهٔ زیبایشان وهم بواسطهٔ تسهیل بارگیری مال‌التجاره .

اراضی ازمیر حاصلخیز وقابل همه قسم زراعت ومایحتاج زندگی‌است ، خصوصاً شرابهای اعلی وروغن زیتون فراوان بدست میآید . دو نیم لیو فاصله‌دور از شهر طرف شمال معادن نمك وجوددارد . ازدریاهمه قسم ماهی‌های اعلی صید میشود ، وهرگونه شکاری زیاد و ارزان‌است . مختصراً شهر ازمیر جای زندگی‌است ؛ درهیچ شهراروپا اسباب اشتغال وتفریح اینطور فراهم نیست . بایداین‌موضوع را در محله فرنگیها دقت کرد که چه گردش‌های خوب وچه مهمانیهای‌مفرحی‌دارند . دوسه نفرفرانسوی‌هم در آنجامهمانخانه‌دایر کرده کسب مینمایند ؛ قمارهای خوب درازمیر میشود ، سابقاً که بمبلغ های گزاف میرسید اما چندی‌است تعدیلی‌درآن پیداشده‌است . بازی بیلیاردوسایر اقسام مشغولیت های مطبوع و مفرح هم درکار هست . گردش در کنار دریا تامعادن نمك خیلی فرح بخش‌است ؛ درخشکی‌هم داخل باغهاواشجار در تابستان ، اغلب‌جمعیت زیادی برای هواخوری میروند وچون‌درازمیر آزادی بیش ازهمه نقاط خاك عثمانیست مردم محتاج نیستند که مثل سایرجاهاجان نثار برای امنیت‌همراه ببرند ، برای‌مختصر گردشی که میخواهند بکنند واگر کسی‌طالب و مایل‌شکار کردن باشد قایقی گرفته ازدریامیرود ودردوسه نقطهٔ معین پیاده‌میشود وبه‌شکارگاه که دردوسه لیو دورازشهر طرف کوهها واقع‌است میرودو آنقدر شکارهای مختلف فراوان‌است که‌ممکن نیست‌شخص‌دست‌خالی بر گردد وعدهٔ زیادی شکار نیاورد . درازمیر یك کبك‌قرمز دویاسه‌شاهی (سو) قیمت‌دارد باقی‌رابهمین‌قیاس بایدسنجید .

اما بااین‌همه محسنات شهرازمیر بعضی معایب هم‌دارد : در تابستان‌هوا فوق‌العاده گرم میشود وبدون آن نسیم دریائی که موجب خنکی هواست تحمل امکان ندارد . آن‌نسیم معمولا ازدوساعت قبل‌از ظهرشروع شده و تا غروب میوزد ، هروقت ساکت‌شود فوق‌العاده مایهٔ خفگی وزحمت‌است . دیگر اینکه

هیچ سالی نیست که طاعون به‌این شهر سرکشی نکند، اگرچه طاعون آنجا بسختی ممالك مسیحی نیست و ترك‌ها ازطاعون نمی ترسند وازآن فرار نمی کنند ومتکی به قضا وقدرمیشوند؛ اما اعتقاد من اینست که اگر آن آبهائیکه در زمستان در اطراف شهرجمع میشودومرداب‌هارا تشکیل میدهد اهالی ازمیر آنهارا بطرف دریا جاری کنند وراهی بسازند که آب جمع وراکد نشود درنابودی طاعون اثر قطعی حاصل خواهدشد. درمدت سه ماه مه‌وژوئن وژوئیه طاعون معمولا طغیان دارد، اما تب های موحش که‌درماه اکتبر و سپتامبر از عقب او میآیند خیلی خطرناکترند وبیش‌ازطاعون نفوس را تلف مینمایند. درهمهٔ اسفار خوشبختی من این بود که درفصل بد درازمیر نبودم. این‌شهرپاشاندارد، حکومت آن با یك قاضی استکه او نسبت بمسیحی‌ها خیلی‌مهربان‌است؛ مثل‌سایر بلادعثمانی سخت گیری نمیکنند واگر بخواهد قدرت خودرا در اینجا استعمال نماید اسلامبول نزدیك‌است‌وشکایت اورا به‌مفتی بزرك‌میکنند وتعارف وهدیهٔ هم باومیدهندو اورا بسهولت راضی بعزل قاضی می نمایندو باکمال خوشوقتی منصب‌اورا به دیگری میدهند.

گمرك‌ازمیر دخل وعایدی بسیار به خداوندگار اعظم میدهد و ترتیب ادای وجوه‌درآنجا خیلی منظم است، بجهة اینکه اختیار تعیین نرخ وقیمت با گمرکچیهااست؛ چیزی که سیصدا کو ارزش دارد به هزار اکوقیمت میکنند، اگراینطور نبود تجارهم به خیال تقلب وفریب گمرکچی نمیافتادند. درسفر آخر من‌چهار نفرزن هلاندی که در کشتی‌ما بودند مبالغ گزاف اشیاء قیمتی‌مرا زیرلباس‌خودپنهان کرده از گمرك گریزاندند وچون ترکها درمقابل‌زنهاخیلی خودداری‌میکنند وجرأت نمیکنند زنهارا کاوش‌وجستجو نمایند، اگروقتی‌هم بفهمند ومال‌قاچاق‌را کشف کنند فقط‌دومقابل حق گمرك‌دریافت‌میدارند واصل مال‌التجاره‌را ضبط نمینمایند.

تجارت درازمیر خیلی بزرگ ومهم‌است: کالاهائی که فرنگیهاازآنجا حمل میکنند، ابریشم خام‌است که ارامنه ازایران می آورند. الیاف پشم بز از شهری که‌اکوری نام دارد وپانزده روزتا ازمیر مسافت دارد بار مینمایند. پنبه رشته چرم وتیماج‌الوان پارچهٔ پنبهٔ سفید وآبی‌پشم بسیار برای تشك و فرش صابون گردو وبعضی نباتات طبی و تریاك وغیره جزئی از این کالاها است. کاروان ها معمولا درماه فوریه وژوئن واکتبر باین شهر آمده در همان‌ماهها

نیز برمیگردند. تجار که بیشتر ارمنی هستند مایل ترند که امتعهٔ خود را به فرانسویها بفروشند نه بسایر ملل اروپائی، بجهة اینکه فرانسویها تمام قیمت مال التجاره آنهارا بپول نقد میدهند، درصورتیکه انگلیس ها وهلاندیها آنها را مجبور میکنند که معادل نصف قیمت کالاها ماهوت بآنها بدهند.

افز تاازمیر یکروز ونیم راه با اسب مسافت دارد. درسفر چهارم من مجبور شدم که چندهفته در ازمیر بانتظار کشتی توقف نمایم. خواستم وقت را مغتنم شمرده بروم بقیه آثار این شهر ومعبد نامی آنرا که درقدیم الایام آنقدر شهرت داشت معاینه نمایم، دوازده نفر رفیق فرانسوی و هلاندی و سه نفر جان نثار برای راهنمائی برداشته، بانضمام سه یابو بارشراب و آذوقه بطرف افز روان شدیم.

این مسافرت کوچك درفصل تابستان بعمل آمد. سه ساعت بعدازظهر از ازمیرحرکت کردیم وازجلگهٔ در کنار دامنهٔ راه پیمودیم تا بقریهٔ بزرگی رسیدیم در آنجا صرف شام نمودیم. یك تاجرانگلیسی خانهٔ قشنگی دراین قریه بنا کرده است که درموقع بروزطاعون فرار کرده بآنجا میرود، بعدازدوسه ساعت توقف تا نصف شب راه رفتیم که ازحرارت فوق العادهٔ روز اجتناب کرده باشیم، دربین راه نه یاده اطاق خرابه دیدیم که نتوانستیم بفهمیم چه بود فقط حدس زدیم باید قنات و مجرای آب بوده باشد.

چند نفرازرفقای جوان ما که بخستگی معتاد نبودند سرهارا بمتکا گذارده تاچهارساعت بعدازنصف شب خوابیدند من وآن سه نفرجان نثار زحمت بسیاری برای بیدار کردن بعضی ازآنها کشیدیم که برخیزند وتاهوا گرم نشده سوار شویم وراه بیفتیم. ازآنجا تاافز راه خیلی مصفا ومفرح است، اغلب جنگلهای کوچك ونهرهای آب مایهٔ شادی خاطر هستند.

درربع لیوفاصله ازافز مسجدی دیده شد که کلیسای مسیحی بوده واز خرابه های معبد افز بنا کرده بودند؛ این مسجد درمیانه محوطهٔ چهاردیواری بنا شده است، دوپله بالا رفته داخل مسجد میشوند که فضای سرپوشیده ایست و پایهٔ طاقها روی مجردیهای سنگ مرمر الوان مختلف گذارده شده و سنگهای مجردیها را بدقت تراشیده وحجاری کرده اند، درپائین یك گالری که شامل سه ضلع بنا است ودرآنجا تخته سنگهای بزرك مربع نصب شده است، مسجد تمام ضلع چهارم را که سمت دست راست واقع شده اشغال نموده است و گنبد مسجد

روی ۵ ستون بسیار زیبا قرار گرفته است که چهارتای آنها سنگ مرمر الوان مختلف و دیگری یك نوع سنگ نادر قیمتی است که میگویند پرفیر میباشد، عظمت آن ستون نیز مثل جنس سنگش مایه حیرت است .

(پرفیر جنس سنگ سماق است که هم ارغوانی وهم سبزش یافت میشود).

پس از آنکه هرچه قابل دیدن بود تماشا کردیم ، قسمتی از ذخیره و آذوقه خود را آورده ودرهمان محل پهن کرده صرف نهار نمودیم ، بدون اینکه کسی کلمهٔ بما حرف بزند ، درمراجعت خواستیم همین کار را بکنیم ولی نهارمان بواسطه واقعه‌ای که بعدحکایت خواهم کرد نیمه تمام ماند.

افز دیگر صورت و نمای یك شهررا ندارد ، زیرا بکلی خراب شده و یك خانه سرپا نیست. این شهر در دامنه تپهٔ بنا شده بود ، تقریباً به همان وضع شهر ازمیر و نهری هم درزیر تپه ازمیان چمنها دورزده چندین پیچ وخم برمیدارد. گویا شهر بزرگی بوده است، آثاردیوارها و باروی شهر درروی تپه با برجهای مربع که بعضی هنوزهم سالم هستند نمایان است . یکی از آنها خیلی تماشائی و مرکب ازدواطاق که یکی از آنها بسیار قشنگ و ازسنگ مرمر پوشیده شده است میباشد. عقیدهٔ اهالی اینست که سنت پل را دراین اطاق وبرج حبس کرده بودند و این امتیاز که گذشت زمان که بهرچیزی غلبه میکند بآنجا نتوانسته است رخنه وخللی وارد بیاورد از برکت آن شخص مقدس است .

معبد معروف دیان درزیرتپه نزدیك یکی ازدروازه‌های شهرواقع است، چیزی ازآن باقی نمانده است مگر درگاه مدخل که کامل و سالم است ، طاق سردابها هنوز باقی وبسیار عظیم است ، اما پراز زباله وخاك روبه میباشد ، ما با چراغ داخل آنجا شدیم، در وقت دخول باید پشت راخم کرد زیرا باد خاك هائیرا که دهانه آنرا گرفته ومستور کرده بحرکت میاورد ، ولی درداخل آن سراپا ایستاده بسهولت میتوان راه رفت . طاقها مرتفع و قشنگ هستند بدون اینکه چیزی از آنها عیب کرده باشد، نزدیك درگاه بزرگ چهار پنج ستون قطور روی زمین افتاده ویك حوض نزدیك آن دیده میشود که ده پاقطردایره و دوپا عمق آنست ، اهالی میگویند این حوضی است که سنت ژان در آنجا عیسویها را غسل تعمید میداده است، اما من درهندوستان معابدی ازبت پرستان دیده ام که بمراتب عالی‌تر ازمعبد افز بوده اند. من معتقدم که این حوض برای دریافت نذرونیاز ساخته شده، چنانچه نظایر آن درمعابد هندوستان بسیار بنظرم

رسید. ارامنه و یونانیها خصوصاً فرنگیها وقتی به افزمیروند سعی و کوشش میکنند که قطعهٔ ازسنك حوض را برای تبرك یا آثار عتیقه همراه ببرند، اما از بس سنك آن سخت‌است هنوزچیزی از آن کنده نشده است،

نزدیك معبد یکی از دروازه های شهردیده میشود که بالای آن تخته سنك مربع بزرگی که هفت یاهشت پا طول و عرض آن میشود نصب شده و در روی آن صورت کورسیوس(۱)را بطور برجسته حجاری کرده‌اند، آن پهلوان معروف رومن که خودرا بخاطر وطن سواره ومسلح بقعر دره‌ای پرت کرد مکرر تجار مبلغ‌های گزاف به‌حاکم دادند که آن سنك را گرفته باروپا ببرند اما مقصودشان حاصل نشده است ؛ هنوز در پانصد قدم فاصله تاافز زیر تپه‌غاری که موسوم به غار هفت نائم است دیده میشود . (۲)

---

(۱) کورسیوس در تاریخ اساطیری رومن‌ها معروف‌است ومینویسند وقتی بواسطه‌زلزله در شهر رم گودال- هولناك وچاه‌عمیق وسیعی پیدا شد ، هرچه خاك‌در آن میریختند معلوم نمیشد بکجا میرود کهنه و فالگیر هاکفتندباید نفیس‌ترین‌خزائن راکه‌عظمت وجلالت رم منوط بدان باشد، در این گودال انداخت تا پرشود مردم متعجب بودند که آیا آن چه باشد ؛ کورسیوس پیش خود خیال کرد که عظمت و جلالت رم منوط بوجوداسلحه‌ورشادت‌است بنا بر این‌خودرا مسلح ساخت‌وسواره بکنار آن ورطه رفته دستهارابطرف آسمان بلند کرد و گفت این است نفیس‌ترین‌خزائن رم ، و خودرا بمیان آن گودال افکند فورا دهان آن گودال بهم آمد . بنا بر این کورسیوس برای‌وطن پرستی ضرب‌المثل شده است)

(۲) چون‌مصنف در معرفی شهر افز ومعبددیان که ازعجائب دنیا بوده‌خیلی باختصار کوشیده است‌لازم است برای بصیرت‌خوانندگان قدری مشروح‌تر ذکرشود :شهر افز یکی از دوازده شهر ایونی واقع در آسیای صغیر و بواسطهٔ سطح پائینی زمین نسبت‌بدریاوامتیازات جغرافیائی‌ووسعت بندرگاه مرکزکل تجارت‌ممالك مجاورخود بوده‌است وبنای آن بعقیده استرابون مورخ ،بتوسط آندروکلس Androcles پسر کدروس Codrus پادشاه آتنه که در سدهٔ یازدهم قبل از میلاد بوده شده است . مورخ دیگر ژوستان نسبت بنای آنرا به‌آمازونها میدهد که طایفه ای از نسوان جنگجو بوده‌اند وچندین ملکه بزرك از میان آنها پیدا شده وتاریخ ایشان خیلی بیشتر است ومیگوید وقتی آمازونها باکمال شوروشدت جنگجوئی ازسواحل رود طرمردون Thermodon بجنك ترپادشاه وپهلوان نامی آتنه‌میرفتند به بنای شهر افزاقدام نمودند. ودرهمان وقت‌درجلگه‌افزمعبدی متعلق بدیان وجود بقیه زیر صفحه بعد

ازافز به‌اسکلانو رفتیم که بیش‌از دولیو تا آنجا مسافت ندارد، در نیمه‌راه‌رودخانه‌ایست که ازانز گذشته بدریا میریزد و‌همیشه‌درمصب آن قایقهای بسیاری‌ازیونانیها برای‌صیدماهی استورژن اجتماع‌دارند، وتخم‌همین ماهی است که‌خاویار میگویند، روده‌های‌خیلی نازك رامیگیرند واز این خاویار پر میکنند ویك‌قسم دلمه‌پهن‌صاف‌طولانی بشکل بیسکوئیت می سازند که بوتارده‌می نامند (این اوقات رودهٔ انباشته از گوشت وادویه راسوسیسون یاکالباس وغیره میگویندواین همان بوتارد قدیم‌است). این بوتاردها رادر دود کش گذارده

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

داشته که رب‌النوع مذهبی بوده است وبتوسط سزوستری مصری Sesostris در آسیای‌صغیر رواج‌یافته بود واین‌معبد ازحیث معماری وعظمت بنااز‌روی استحقاق درردیف عجایب سبعه دنیا قرار داده‌شده است، یکصدوچهل مترطول وهفتاد وسه مترعرض آن‌بوده ودرسبك معماری‌آن استیل‌ظریف پرصنعت ایونی براستیل خشن وثقیل مصری قدیم جانشین شده‌بود واین بنای عالی وسیع راروی یکصدوبیست و هفت ستون قرار داده بودندکه هریك بیست‌متر طول‌داشت وهرکدام حاصل‌خزانه سلاطین ونذورات گزافی بودکه ازتمام شهرهای‌آسیابرای این‌مصرف‌تقدیم میداشتند ومخصوصاً درروی سی‌وشش عددآنها صنعت حجاری بدرجهٔ اعجازوکمال رسیده‌بود ویکی‌ازآنهاکه تماشاگاه ومحل حیرت‌تمام‌ملل بودتماماً نتیجه صنعت قلم سکوپاس Scopas حجارمعروف یونانی بوده است که‌اعجوبهٔ دهر ووحید عصربشمارمیرفت. نقشهٔ‌این بنارا معمار معروف کتزیفون Ctesifon کشید وبنای آن‌درمدت دویست وبیست سال‌اتمام پذیرفت ویك‌احمق وابلهی که شایدهم ازدیدار این بنای عجیب حواسش‌مختل‌شده‌بود، بخیال‌اینکه نام‌خودرا زنده وجاوید وثبت‌دفاتر تاریخ نماید، خرابی این‌بنای عظیم‌را وجههٔ همت احمقانه قرارداد ویکشب این‌معبدرا آتش زد واین بنای باعظمت روی‌زمین‌را سرازیر نمود ومورخین مینوبسند این‌واقعه درشب تولد اسکندرکبیر روی‌داد واسم آن احمق معروف بارسترات Erostrate وحقیقتاً هم‌نام خودرا ابدالدهر باقی‌گذارد. امادرآن عصر اهالی افز برای‌اینکه برخلاف مقصوداو که‌نامش رابکلی فراموش ومتروك بدارند قانونی وضع کردندکه هرکس اسم اروسترات رابزبان بیاورد مجازاتش قتل‌است، اماآن قانون‌هم مانع نشدکه اسم‌او باقی بماند.

مدتی‌بعد وقتی‌که اسکندرکبیر باقشون فاتح‌خود ازجنك داریوش برگشته‌از رودخانه گرانیك میگذشت حاضر شدکه مخارج تعمیر آن‌معبد راتماماً متحمل شود، بشرط‌اینکه‌اسم‌خودرادر کتیبهٔ بالای آن‌رسم‌نمایند، واهالی‌غیورافز تماماً تکلیف‌اورا باتفاق ردکردند وهمهٔ زنها زینت آلات خودرا آورده

بقیه‌زیرصفحه بعد

خشك می نمایند و بعد ورقه ورقه میبرند و میخورند. یونانیها در ایام پرهیز خوراکشان منحصر بهمین بوتارد و یك نوع ماهی که سش‌مینامند میباشد وابداً خون ندارد، بهمین جهة تجارت‌خاویار دراین ساحل خیلی زیاداست واهمیت دارد.

اسکلانو بندریست که ذکر آن در فوق گذشت و ما ساعت هفت بعد از ظهر بآنجارسیدیم،حاکم محل خیلی بیش از معمول ترکها انسان و مؤدب بود و نسبت بما خیلی‌مهربانی ونوازش کرد ویس‌قونسول‌فرانسه هم ازماخوب‌پذیرائی بعمل‌آورد، وازجمله ماکولاتی که برای ماحاضر کرده بودیك مجموعه‌خربوزه

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ازتمام نقاط دوردست آسیاهم‌نذورات بیشمار فرستادندومجدداًمعبد رب‌النوع دیان رابهتر وعالی‌تر ازاول تعمیر نمودند ، اسکندر جوان‌که وطن‌پرستی اهالی افزرا مشاهده‌نمود شهرآنهاراآزاد وازغارت آن صرف نظرکرد . این معبدشامل‌خزاین وثروت بی‌شماربود واز حیث موقوفات ونذورات متمول‌ترین معابد بشمارمیرفت باستثنای معبد آپولون Appolon که‌در شهر دلف یونان قدیم واقع‌بود ،ازحیث موقوفه ونذورات بمعبد دیان رجحان داشت . تمام‌دیوارهای معبددیان ازنقاشی و شاهکارهای‌دو نقاش معروف آن‌عصر که یکی‌موسوم بآپل Appelle ودیگری پاراس یوس Parrhasius بود زینت‌یافته ومحراب آن‌تماماً بدست حجار معروف یونانی موسوم به‌پراکزیتل Praxitele حجاری‌شده بود ، مجسمه‌خود رب‌النوع‌دیان رااز طلا ساخته بودند .

یکی‌ازجانشینان اسکندرکه موسوم بود به‌لیزیمارك برزینت وعظمت شهر افز افزود وقسمتی ازکوه‌کرسوس راداخل حصارشهر کرد ودرقلهٔ آن قلعه وارك خودرابنانمود واسم‌شهررا تغییر داده باسم زن‌محبوبه‌خود آرسی نوئه Arsinoe) نامید . امابعدازفوت آن‌پادشاه مجدداً افز اسم‌اصلی خودرا اختیارکرد ودرتحت استیلای سلاطین‌شام واقع‌شد وپس‌ازآن بقیداسارت رمن‌ها دچارآمد ؛ خلاصه‌شهر افز بچراغ آسیاملقب شده‌بود ویکی ازافتخارات این‌شهر این‌بودکه نقاشهای‌بزرك نامی‌مثل پارازیوس و آپل وحکیم‌وفیلسوف دانشمندمانند هراکلیت Heraclite) و هیپوناکس (Hipponaxe) وآلکساندر شعراء و خطباء مشهور ومقنن عاقلی مثل هرمودور (Hermodore) تربیت کرده بود . دراوایل‌تاریخ میلادی شهرافز بدست‌ایرانیان‌مفتوح وغارت‌شدوبالاخره یك‌اوسترات ثانی یعنی قسطنطین امپراطور ظالم وجبار مسیحی معبد افزرا باسایر معابد بت‌پرستان بکلی‌خراب وویران‌کرد و گفت اینها معابد شیاطین هستند ، وازسنه یکهزار ودویست‌وشش‌میلادی شهر افز گاهی‌محل نهب وغارت یونانی‌ها شده وگاهی غنیمت مسلمانان واقع‌گردید ، تا آخر جزو یکی ازدهات خراب ومفلوك خاك عثمانی وموسوم بآیاساوك شد ،

بود که در اسکلانو بسیار خوب میشود .

شب یکی از جان نثارهای همراه ما بایکی از ملازمین نزاعش شد ، پس از آنکه شکایت اورا کرد واحقاق حق او بعمل نیامد مصمم شد که انتقام خودرا از کیسهٔ همهٔ ما بگیرد و بیك بهانهٔ ازدسته مسافرین جلوافتاد که نقشه خود را اجرا کند ، ماصبح زود درهوای خنك از اسکلانو حرکت کرده و با گرسنگی شدید بهمان مسجدیکه روزقبل نهار در آنجا صرف کرده بودیم رسیدیم ، یکی ازرفقا که درجستجوی محل راحتی میگشت که در آنجا صرف نهار بکنیم بهتراز همان صفهٔ مسجد که روزقبل برای ما بمنزلهٔ میز شده بود جائی نیافت که از حرارت آفتاب محفوظ باشیم ؛ من بواسطهٔ یك حس درونی استنباط حادثهٔ را پیش بینی کرده و باین فقره رای ندادم واصرار کردم که روی یکی از تخته سنك های مجاور که بقدر کفایت راحت بود صرف غذا نمائیم ، اما اکثریت آراء بر من غلبه کرد و بالاخره رفتیم روی همان صفه بساط خودرا گسترده یك مشك شراب ویك مشك آب آورده باسایر اغذیه وماکولات باکمال آسایش خاطر مشغول صرف نهار شدیم ، بدون هیچ خیال دیگری هنوز درلقمه اول بودیم که دیدیم سه چهار نفر ترك ازقریهٔ که نزدیك آن مسجدواقع است رسیدند ، من چون ازسایر رفقا بیشتر بعادات مملکت بصیرت داشتم بآنها خبر کردم که اینها آمده‌اند شرو شوری برپا کنند وبا ما نزاع بنمایند وفوراً مشك شراب رادادم پنهان کردند ؛ زیرا ایام رمضان بود ودر این ایام ترکها درصرف شراب بیشتر اشکال میکنند.
من دراین حدس خود که از غمازی جان نثار و آمدن آن چند نفر ترك زدم مشتبه نشده بودم ، جان نثار پیش بینی کرده بود که بازما بصفه مسجد رفته وصرف نهارخواهیم کرد و برای انتقام کشیدن از نزاعی که باملازم ما کرده بودومادر حق او بعدالت رفتار نکرده بودیم رفت وقاضی را خبر کرد که این فرنگیها در مسجد خانه خدا در روزماه رمضان شراب میخورند ، وحقیقت بعقیدهٔ آنها این گناه لایغفری بود . آن چند نفر ترك بدقیافه وبد لباس که ازجان نثارهای محلی بودند بمارسیده فریاد کردند : ای سگهای عیسوی ، یکدفعه بروید توی محراب مسجد غذا وشراب بخورید تا درچنین ایام مقدسی چنین مکان مقدسی را بیشتر به نجاست آلوده سازید ؛ ای سگهای نجس شراب میخورید؟ این را گفته و بطرف ما حمله کردند ، من بامتانت وعقل گفتم ماشراب نمیخوریم ، چون زبان مملکتی راهم قدری ازسایرین بهترحرف میزدم ، گفتم خیر ماشراب خور نیستیم فقط آب

ساده‌مینوشیم فوراً ازمشك آب در جامی ریختم و گفتم بیائید بچشید و ببینید که آب است ، ضمناً به‌آن ترکی که از همه بد اخم‌تر بود باچشم اشاره کردم او ملتفت شد که تعارف و هدیهٔ باو وعده میکنم ، ناگاه برگشت بطرف همقطاران خود و گفت راست‌می گوید شراب نمیخورند این آب ساده‌است قدری بیکدیگر نگاه کرده بالاخره گفتند راست است که شراب نمیخورند ولی بما حکم شده است که آنهارا ببریم خدمت‌قاضی و ناچار باید اطاعت کرد ، ماهم برخواسته باآنها میان‌قریه بمنزل قاضی رفتیم ،اما دربین راه‌مشت دوکا به چابکی در مشت آن جان‌نثاریکه باچشم باواشاره کرده بودم گذاردم ، او که هرگز تصور نمیکرد مبلغ‌هدیهٔ ما آنقدر گزاف بشود عرش راسیر کرد وازشادی در پوست نمی گنجید . بخدمت قاضی رسیدیم‌وایشان هم‌با همان‌عبارات و تشددات شروع بملامت‌ما کردند ، همینکه جان‌نثار ها یکمرتبه گفتند ماشراب نمیخوردیم قاضی هم‌متعجب وهم متغیرشد وازاین تصدیق‌ماموربن‌خوشش نیامد ، بلکه سوء ظنی هم‌نسبت بآنهاحاصل کرد که‌شاید تطمیع‌شده باشندولی ناچار برسم مملکت برای ماقهوه خواست وبعد مارا بمنزل‌نایب خودفرستاد ؛ این‌نایب که اغلب‌ازقنسول وتجارازمیرتعارفات‌وهدایای کوچك دریافت کرده بود ازماخیلی‌خوب‌پذیرائی کرد وفوراً میزغذای مارا گستردندومامشغول صرف‌نهارشدیم .درضمن‌صحبت بگوش مارسانید که این‌قاضی تازه آمده است وتازه داخل کار شده واز لوازم زندگی هیچ ندارد ، مختصرهدیهٔ موجب رضایت‌خاطرش‌میشود ماهم‌برای‌اسکات مسئله‌بیست وپنج‌دوکا بنایب‌قاضی دادیم که ظاهراً باقاضی اصلاحی به‌عمل آورد آنوقت‌رفتیم وبسایر رفقاملحق‌شدیم وآنها برای‌ما بسیار مشوش بودندوتصور نمیکردند که‌باین سهولت عمل‌ختم‌شود وازآن مملکت‌منحوس‌خلاص بشویم .

خواستم‌از راه‌دیگر غیراز آنکه آمده بودیم بشهرازمیر مراجعت کنیم ؛ یکراه بسیارمصفائی را پیش گرفتیم که قسمتی از زمین‌های شن‌سخت و قسمتی ازچمن‌زار عبور میکرد ودر بعضی نقاط تنك‌و باریك راه‌سنگفرش‌شده بود . پس ازآن از کوهی سخت ومرتفع بالارفته شب‌رادرسر خرمن مسلمانها خوابیدیم.

روز دیگردوساعت‌قبل ازظهر وارد ازمیر شدیم واین مسافرت کوچك پنجروزه مابه‌افز به‌انتها رسید ، اما درخصوص خیانت‌وغمازی آن جان‌نثار به قنسول‌فرانسه راپورت دادیم‌اوهم بجان‌نثار آقاسی وقاضی ازمیر شکایت کرد ، بالاخره تنبیه آن‌جان‌نثار این‌شد که اوراازخدمت قنسولخانه برداشتند یعنی‌از

محلی که برای او خیلی فایده داشت، محلی که اینگونه اشخاص در تحصیل آن بسیار جهد و کوشش می نمایند، بجهة اینکه جان نثارهائیکه در خدمت قنسولخانه هستند علاوه براینکه از جنك معاف میشوند مواجب گزاف هم دریافت مینمایند و از تجار تبعه هم انعامات و پول و شیرینی می گیرند، خاصه در روز اول سال و سایر اعیاد و آنچه بطور احسان بآنها داده میشود حق خود میدانند، مثل اینکه بآنها مقروض هستند و این عادات را قانونی کرده اند. بنابراین آن جان نثار در موقعیتی تنبیه شد که پیش ترکها از همهٔ مواضع مغتنم تر است، زیرا آنها پول را بر همه چیز ترجیح میدهند؛ اما برای ما تسلی یافتن از این خسارت کوچك زحمتی نداشت عوض اینکه مارا متألم کند اسباب خنده و تفریح ما گردید.

موقع رفتن از ازمیر بایران رسید و شرح راهی را که باید پیش گرفت بیان نمود: وعده گاه تمام کاروان معمولا در دو لیو خارج شهر است که در آنجا نزدیك قریهٔ موسوم به پونکار باشی اردو میزنند. روز حرکت که معین شد همه مسافرین لوازم سفر خود را برداشته شب هنگام در آن محل میآیند که قبل از طلوع صبح براه بیفتند. از ازمیر تا توکات تقریباً سی و پنج روز راه کاروانیست و من در سفر آخرم از همان قریهٔ پونکار باشی سی و هشت روزه رفتم.

روز اول هشت ساعت در اراضی راه پیمودیم که بدمنظره نبود، در حالتیکه دهات و آبادیها یك لیو دور از جاده واقع شده بودند؛ آمدیم در پارکی نزدیك پاکتول اردو زدیم: پاکتول رودخانه ایست کوچك که ریگهای آن درخشنده و به الوان مختلف است، همین سبب شهرت و توصیف این رودخانه نزد قدما بوده است که میگفتند طلا از میان ریگهای آن جاریست. اینرودخانه از کوه طمل جاری می شود و بعد از آنکه اراضی سارد را مشروب کرد داخل شاهرود هرموس شده به دریای آرشیپل در خلیج ازمیر میریزد، دهنهٔ آن در دو سه لیو دور از شهر در سمت شمال است.

روز دویم فقط شش ساعت راه رفته بمنزلی که شهر کوچك قشنگی است و موسوم به دور گوت میباشد رسیدیم که در جلگهٔ واقع شده است. تمام مسیحیانی که خارج از ممالك خداوندگار اعظم باشند و از این محل عبور نمایند باید سالی یکمرتبه خراج بدهند (یعنی مالیاتیکه عبارت است از چهار پنج اکو) اما فرنگیها چه در دور گوت و چه در سایر نقاط خاك عثمانی از پرداخت این خراج معاف هستند. در این شهر یك پاشا حکومت دارد و ما مجبور شدیم یکروز در آنجا لنگ کنیم

بجهة اینکه‌مقارن ورودما کاروانی‌هم که ازاین‌راه میامد واردشد و ناچار برای مبادله شترها بایستی معطل بشویم.

روزسیم بعداز پنجساعت راه‌دریك حرارت فوق‌العاده آمدیم نزدیك قریهٔ کشیفی اردوزدیم.

روزچهارم شش‌ساعت‌راه پیموده، نزدیك‌رودخانهٔ منزل کردیم؛ صبح اینروز ازپهلوی آثار وخرابه های‌شهر قدیم ساردی (۱) که پای تخت لیدی‌و محل‌اقامت کرزوس شاه بود گذشتیم؛هنوزدرآنجا بقیهٔ یك‌عمارت‌عالی‌سلطنتی ودو کلیسای بزرك زیبا ومقدار کثیری ستونهای‌سنگی وطره‌های سنك مرمر دیده‌میشود. این‌شهر شش‌سال‌بامحاصرهٔ تیمورلنك مقاومت‌نمود؛ بعدازآن که‌فتح شدبرای‌انتقام تمام شهر رازیران‌وزیر وروکردند. یکقریهٔ نزدیك‌شهر ساردی‌واقع‌است که به‌همان‌اسم موسوم است ویکی ازآن‌هفت‌کلیسائی که‌سنت ژان‌دراپوکالیپس خود شرح‌داده درآن شهر بوده است.

روزپنجم هفت ساعت ازمیان صحرای کم زراعتی عبور کرده درجلگهٔ کنارنهر آبی‌منزل نمودیم.

---

(۱) شهرسارد یاسارادیس پایتخت لیدی‌که درپای کوه تمولوس و کنار رودخانه پاکتول واقع شده بود درعصر خود بواسطه ثروت و عظمت وصنایع و پرورش فلاسفه وعلما اول‌شهر آسیا بود وچون حول وحوش‌آن بسیارحاصلخیز وآباد وبه‌تاکستان وباغات مشحون بود میگفتند که باکوس Bacchus رب‌النوع شراب ومستی درآنجا پرورش یافت وشراب را اختراع کرد و همچنین اختراع پارچه وپشم‌بافی رابااهالی سارد نسبت میدهند وقتی‌که ایونی‌ها برضد داریوش سر بطغیان برآوردند داریوش این‌شهررابغلبه وحمله‌گرفت‌وآتش‌زد امادوباره بتعمیر آن پرداختند وترقیات مجدد حاصل‌کرد که‌تادویست سال قبل از میلاد مسیح هم درزیرفرمان جانشین‌های اسکندر دراوج ترقی‌بود آنوقت پادشاه انتاکیه بر آن غلبه‌کرد ومجدداً آتش‌زد. پس‌ازآن رومن‌ها آنرا از تصرف آن‌پادشاه خارج کرده ویرا مغلوب ساختند وبتعمیرآن پرداختند.پس‌ازآن اگرچه ترقیات سابق‌را بدست نیاورد امابازازقرن یازدهم میلادی تاقرن چهاردهم آباد ودرتصرف مسلمین بود؛ درآنوقت بدست امیرتیمور بکلی خراب شد وخالی ازسکنه ماند و امروز در نزدیك آثار قدیم آن قریه موسوم بسارت وجود دارد. مورخین مغرب زمین می نویسند کرزوس آخرین پادشاه ساردیس که‌در ثروت وجلال بدرجه‌اوج‌وکمال رسیده‌واز کثرت مال منتها درجه‌غرور را حاصل نموده بودروزی از فیلسوف معروف سولون

بقیه درصفحه بعد

روز ششم از طول دیوار های شهر قدیم فیلادلفی که حالا موسوم به الهشار س شده است گذشتیم ، یکی از هفت کلیسای معروف آسیا در این شهر بوده است . این دیوارها هنوز هم جلوهٔ دارند و شهر بزرگی است ، اما جمعیت خیلی کم دارد و روی چهار تپه در پای کوه مرتفعی بنا شده و در مقابل آن بسمت شمال ، جلگهٔ قشنگی است که در آنجا میوه های خوب بعمل می آید . از آثار قدیم هنوز اندکی از یك آمفی تأتر باچند ، قبره که اهالی میگفتند فرنگیها از این قبرها چند جنازه بیرون آورده و باروپا برده اند دیده میشود ، زیرا بعقیدهٔ آنها بدن مقدسین و اولیای آنها بوده است . شهر بکلی خراب شده بود اما ترکها دوباره با خاك و گل برسم خودشان تعمیر کرده اند . در قدیم الایام یکی از شهرهای عمدهٔ میزی بوده و چون اغلب در آنجا زلزله بروز می کرد سکنه قدیم آن غالبا در صحرا و دهات منزل میکرده اند . در سفر آخرم ۱۷ ژوئن ۱۶۶٤ که باین شهر رسیدم ترکها برای شادی از خبر شکست عیسویها در کاندی عیدی گرفته بودند ، اما خبر دروغ وجعلی بود واز روی سیاست برای قوت قلب اهالی شهرت داده بودند ، زیرا در همان وقت مشغول جمع آوری سرباز بودند . ما آن روز بعد از هفت ساعت راه در کنار رود خانه

بقیه از صفحه قبل

نام که از ندیمانش بود سئوال کرد که آیا در دنیا کسی بخوش بختی من هست ؟ سولون در جواب گفت : خوش بخت کسی است که که عاقبت بخیر باشد ، پس بعد از مردن شخص میتوان گفت که خوشبخت بوده یا نبوده است . در این اثنا کثرت قشون و ثروت اورا محرك شد که با یونان و مصر متحد شده با سیروس پادشاه جنگجو وجهانگیر ایران جنك در اندازد ، اما ازفرط غرور منتظر قشون متحدین خود نشد و بتنهائی بجنك ایران اقدام نمود . سیروس تدبیری اندیشید وشترهای بسیار درمقدمه لشگر خود قرار داد واسبهای سواران کرزوس از دیدن شتر رم کرده پشت بمعرکه نموده فرار کردند و قشون سیروس فاتح شد وشهر ساردیس را گرفته کرزوس را اسیر کردند ، سیروس فرمان داد تا اورا بداری آویخته زنده بسوزانند ، همینکه آتش را درزیر دار مشتعل دید سه مرتبه فریاد کرد راست گفتی سولون راست گفتی سولون ، سیروس بواسطه تجسس و کنجکاوی خواست معنی این حرف را بفهمد امر کرد تا او را ازدار پائین آوردند و تفصیل را از او سئوال کرد او نیز شرح سئوال وجواب خود را با سولون حکایت کرد سیروس ازقتل او در گذشت وجزو ندیمان خویشش قرارداد ومادام العمر نصایح سودمند از او فرا میگرفت و پس از خود نیز سفارش اورا بپسر خود کامبیز نمود که او هم مشورت و نصایح اورا بکار می بست و کرزوس بعد از کامبیز هم مدتی زنده بود .)

دریك لیوفاصله فیلادلفی منزل کردیم .

روزهفتم یازده ساعت درمیان کوه بزرگی که پر بود از درخت مازو که دباغها برای ساختن چرم بکارمیبرند راه رفتیم ، وشب در بالای کوه میان چمن زاری منزل نمودیم ، آن کوه موسوم به یاغلی بغازیعنی کوه دزدان است .

روزهشتم راه ازمیان همان کوه بود . این نواحی خیلی خشك و کم آبادی است ، آذوقه بهیچوجه یافت نمیشود ؛ شش ساعت راه رفتیم ودر کنار نهری در جلگهٔ که موسوم به سارو باکی بودمنزل کردیم .

روزنهم کاروان نه ساعت دریك بیابان خشکی راه پیمود که غیر از یك قریه دیده نشد وشب را نزدیك پلی که روی رودخانه کپلی سو ساخته شده درجلگهٔ اینا هی منزل نمودند .

روز دهم بعد ازهشت ساعت راه ازمیان صحرای پست وبلند لم یزرعی نزدیك نهر آبی موسوم به باناسودر درهٔ توقف کردیم . آب آن نهر هیچ خوب نبود ، شب رعد وبرق وطوفانی شد وضع وترتیب مارا برهم زد وباران سختی بارید هوا مثل زمستان سرد شد وتا استخوان ما نفوذ کرد ، فرشها را روی بار های مال التجاره انداختند که امتعه خراب وضایع نشود .

روز یازدهم ده ساعت ازمیان درهٔ سبز وخرم وهوای لطیفی طی طریق نموده ، در بین راه ازحمامهای گرم گذشتیم که بدو کثیف نگهداری شده بودند . شب در کناررودخانه که سه ساعت درساحل آن راه رفته بودیم منزل نمودیم .

روز دوازدهم مدت شش ساعت ازهمان درهٔ سبز عبور کرده در کنار نهر آبی رسیده اردوزدیم .

روز سیزدهم هشت ساعت راه رفتیم بیك قریه وسط مزرعه ای موسوم به دوناکاس رسیده استراحت کردیم .

روز چهاردهم بعداز هفت ساعت راه پیمائی از طول دیوار افیون قره شهرعبور کردیم ، چون زراعت عمدهٔ آنجا خشخاش است که از آن افیون میگیرند در اینجا از همه نقاط خاك عثمانی این محصول زیاد تر بعمل میاید . در ایران هم کمی افیون زراعت میشود ، اما درممالك مغول کبیر (هندوستان) بحدافراط کشت وزرع میشود . افیون قره شهر قریهٔ بزرك بسیار کثیفی با ابنیهٔ بد میباشد هرچه خواستم اسم قدیم آنجا را تحقیق نمایم ممکن نشد زیرا که یونانیها و ارامنهٔ سکنه آنجا خیلی عوام وبی اطلاع هستند ، اما برحسب بعضی قراین وموقعیت

محل باید شهر هیراپولیس قدیم باشد که در کنار رودمد اندر که پرپیچ و خم ترین رودخانهای دنیا و متعلق به آسیای صغیراست بناشده بود. چیزیکه سبب اشکال عمده است این استکه ترکها اسامی شهرها را بزبان خود تغییرمیدهند و برودخانها اسم دیگری نمیدهندمگراسم شهرهای عمدهٔ که از آنها عبور مینمایند یابرنك ریگهای قعرآن که بنظرمیرسند. هنوز دراین شهر قصری که درقله قطعه کوهی که از ارتفاعات اطراف جدا و منفرد است دیده میشود که از سنگهای تراشیده درقسمت جنوبی ساخته شده وجبال اطراف درمقابل آن نیم دایرهٔ تشکیل داده اند. تمام ارامنه رعیت شاه ایران که بافیون قره شهر میایند باید در آنجا خراج بپردازند، اگرچه درارض روم یاجای دیگر خراج معمولی راهم داده باشند. بخاطردارم که دریکی ازسفرهای خوددراین مکان برای خاطر چند نفر ارمنی که خدمتگذارمن بودند نزاعی کردم ،خراج گیران میخواستند که من عوض آن ارامنه مالیات بدهم ومن باامتیاز ومعافیت که بواسطه فرنگی بودن داشتم ازادای وجه امتناع میکردم، بالاخره ارامنه ملازم من گذشتند بدون اینکه دست به کیسه برده باشم. کاروان درافیون قره شهر بدوعلت توقف نمیکند، یکی اینکه درآنجا کاروانسرائی یافت نمیشود که خراب و ویران نباشد ودیگراینکه در یك لیو فاصله ماهی زیاد و ارزان است و بسهولت بدست میاید که از گوشت آن انتفاع کامل میتوان حاصل نمود، کاه وجو وسایر مایحتاج راهم دهاتیها ازهمان آبادی می آورند. بنابراین شب کاروان در ساحل رود خانه مداندر در کنار پلی که مجاور قریه کوچکی است اردو میزنند. در آنجا خرچنگهای مختلف صید میشود وصیادان معمولا مقارن ورود کاروان در آنجا حاضر میشوند. یکنوع خرچنگ عظیم الجثه در آنجا هست که تاسه پا طول دارد وخیلی مایه حیرت است.

روز پانزدهم کاروان مابدو قسمت شد که بعضی راه توکات وبرخی راه حلب را پیش میگیرند. یک قسمت سمت دست راست طرف مشرق بجانب شام و قسمت دیگر سمت دست چپ میان شمال ومشرق راه ارمنستان را پیش گرفتند.

پس از آنکه ازیکدیگر جدا شدیم باز دو سه ساعت راه میرفتیم در حالتیکه یکدیگر را هنوز میدیدیم. آنها که از راه حلب رفتند بتارس وطن سنت پل واز تارس بالکساندرت که شرح آنرا در فصل آتیه ذکر خواهم کرد میروند. ماراه توکات را تعقیب نمودیم، بعداز طی جلگهٔ وسیعی درمدت شش ساعت راه نزدیك قریه رسیده ودر محل باتلاقی اردو زدیم. دراین راه و در

ساین نقاط خاك عثمانی یکچیز قابل ملاحظه است که ثابت میکند درمیان ترکها ترحم ونیکوکاری هم یافت میشود . دراغلب جاده‌های بزرك که از رودخانه دورافتاده‌اند آب انبارهائی ساخته اند که درسالهای خشگی و کم آبی که باران نیاید ازدهات آب آورده آن انبارهارا پرمیکنند که اگر آن آب انبارها نبودند مسافرین دچار زحمت بسیار وتلفات بیشمار میشدند .

روزشانزدهم هشت ساعت در صحرای صاف کم زراعتی راه رفته بشهر کوچکی موسوم ببولاواندی که تقریباً بسبك دهات بس بناشده است رسیدیم ، ترکها درآنجا چند مسجد ازخرابه کلیساهای قدیم یونانیها بنا کرده‌اند و ستونهای مرمر وقطعات حجاری دیگر ازآنها بیرون آورده مقابرخودرا بدون نظم وترتیب باآنها زینت داده اند ، ودربین راه قبرهای بسیار دیده میشود ، زیرا آنها هرگز دونفررا دریك محل دفن نمیکنند . یك کاروانسرای سرب پوش هم‌در این شهر دیده میشود که تمام قشنگی آن منحصر بهمین کاروانسراست و مسافرین درآنجا منزل نمی نمایند مگر وقتیکه‌هوا خیلی بدباشد . مادریك‌لیو فاصله ازشهر اردو زده تمام‌روز دیگررا درآنجا گذرانیدیم .

روز هفدهم یازده ساعت ازیکدشت پست‌وبلندی راه پیموده کنارقریهٔ که‌سه‌چهار خانه بیشتر نداشت رسیده اردوزدیم . مراتع آنجا خیلی خوب وزیاد بود اما آب آن منحصر بآبی که ازچاه عمیق بیرون میکشند بود ، باین جهةاین مکان را اوج درین‌جو می نامند .

روز هیجدهم پنجساعت بیشتر راه نرفتیم اماهمه رادر صحرای خشك بی‌آبادی ونزدیك قریه کثیفی میان لجن‌زار منزل نمودیم .

روز نوزدهم بعدازهشت‌ساعت راه ازمیان‌جلگهٔ بزرك‌لم‌یزرعی ازمیان قریه بزرگی‌عبور کردیم که تمام‌سکنه آن باگله ورمه خودرا بکوهستان کشیده بودند تاتابستان ازهوای خنك بهره‌بر گیرند ، واین رسم وعادت معمولی آنها است . مسجدی قشنك از سنك تراشیده دارد ، این قریه که موسوم بچاك فلو است‌سابقاً‌خیلی بزرگتر ازحالا بوده‌است وازآثار وخرابه‌های اطرافش‌پیداست ، مادر دولیو فاصله ازآنجا درکنار نهرآبی میان چمنی منزل نمودیم .

روز بیستم ازصحراهای لم یزرع عبور کردیم اما چنین بنظر میاید که درسوابق ایام مزروع وحاصلخیز بوده‌است . بعدازده یازده‌ساعت راه در کنار آب کثیفی منزل کردیم .

روز بیست ویکم ده ساعت راه همچنان در بیابان خشك لم یزرع پیمودیم تادرابتدای جلگه‌ای طولانی کنار دوچاه آلوده و کثیف اردو زدیم .

روز بیست‌ودویم ، هشت‌ساعت درهمان جلگه طی طریق کردیم ؛ اما درراه بعضی‌دره‌های سبز ومراتع خوب دیده میشد . کاروان پهلوی قریه کثیف و کنار چاهی بارانداخت .

روز بیست‌وسیم ، بیش‌از پنجساعت راه نرفتیم بجهة اینکه روز بابرام بود (عیدفطر) که‌مثل عید پاك برای ترکها است ، وچون کاروان باشی ماترك بودخواست عید بگیرد . آنروز ازاراضی خوب ومزروع گذشتیم وچندین قریه بین‌راه رادبدیم وروی یك بلندی که چشم‌انداز دوری داشت اردو زدیم .

روز بیست‌وچهارم ، شش‌ساعت راه پیموده دریك چمنی منزل نمودیم که‌آب بسیار بدی داشت ، نزدیك آن محل بطول ده دوزاده لیو وعرض یك‌یا دولیو جلگهٔ بنظر میرسد که بدریاچه شبیه‌است وحقیقة هم‌یك دریاچه نمك است که‌آبش منجمد شده‌است وجز درآب گرم حل نمیشود ، وتمام نمك آناطولی‌از این دریاچه میرود ؛ یك بار گاری که دو گاومیش آنرا میکشند ازاین نمك در محل خود تقریباً معادل چهل وپنجشاهی (سو) پول‌ما قیمت دارد . آن دریاچه موسوم به دوزلاق‌یعنی نمکزار است ، وپاشای کوشابار که شهر کوچکی‌است دردو روز فاصله آنجا هرسال مبلغ بیست وچهار هزار اکو ازآن نمك دخل میکنند. سلطان‌مراد وقتی که قشون بمحاصره بغداد برد وآن‌شهر رااز پادشاه ایران پس گرفت در کنار این دریاچه ازاین‌ساحل بآن کران سدی کشیده‌است .

روز بیست وپنجم . ده‌ساعت راه در بیابان خشك بدون‌اینکه یک‌قریه وآبادی دیده شود رفتیم دربالای یک‌بلندی کنار چشمه اردو زدیم که موسوم بود بقراداغ چشمه یعنی چشمه سنگ‌سیاه .

روز بیست وششم ، از قریه بزرگی موسوم به‌چکه‌ناکار گذشتیم که‌در زمینه‌قشنگی واقعشده‌است‌امابنای بسیار بدی داشت. بعدازهشت‌ساعت‌راه نزدیک قریه موسوم برم‌کوشه مرتع مصفائی را اردوگاه نمودیم .

روز بیست وهفتم ؛ نه‌ساعت راه پیمودیم ؛ ازمیان‌صحرائیکه پرازشیرین بیان واصل‌السوس بود. ازقریهٔ موسوم‌به بزرگنلوعبور کرده درمرغزاری‌منزل نمودیم .

روز بیست وهشتم : ازرودخانه موسوم بیاشل ایرما یعنی‌رودخانه سبز

ازیك پل سنگی طولانی عالی عبور کردیم درمنتها الیه پل که موسوم به کسره کرپی است ، قریهٔ بزرگی واقع است که اغلب درخانه‌های آن زیرزمین مانندلانهٔ روباه ساخته‌شده‌است . بعدازهفت‌ساعت راه درزیر قریهٔ بزرك دیگری اردو زدیم که موسوم به‌موشیور بود که در آنجا یونانی‌های بسیاری‌سکنی دارند و هر روز مجبورشان‌میکنند که ترك بشوند. چون‌سکنه این‌ناحیه‌عیسوی‌هستند و اراضی هم‌حاصل خیزاست مخصوصاشراب‌را خوب به‌عمل‌میآورند، مثل شرابهای آنژوی ما که بوی‌خاك میدهد .این‌قریه درخوب موقعیت ومحلی واقع‌شده اما مثل آن دیگری بدساخت است ؛ اغلب‌خانه‌ها درزیرزمین بناشده‌اند . یکی‌ازهمراهان‌ما که‌سوار براسب از آنجا می گذشت نزدیك‌بود بیك خانه‌پرتاب بشود .

روز بیست و نهم‌هفت ساعت‌راه‌رفتیم اما‌تمام دراراضی مزروع و آبادی ودهات‌چندی دیدیم که نزدیك یکی‌از آنها کنار چشمهٔ‌مصفائی منزل کردیم .

روزسی‌ام: نه‌ساعت‌راه دراراضی صاف‌مزروعی پیموده نزدیك‌نهر آبی منزل کردیم ؛ این‌نهرموسوم به‌قراسو یعنی آب‌سیاه است و آبش کم میباشد .از دوسه‌روزقبل دربین راهها درهردو یاسه‌لیوفاصله تپهٔ مصنوعی درصحرادیدیم که بما گفتند در ایام‌جنگهای‌یونان ساخته‌شده‌اند ، از برای‌اینکه ازدورحرکت قشون‌را ببینند و قلعه بسازند .

روزسی‌ویکم : دراینروز راه‌همه‌پست‌و بلند‌بود اما گندم بسیاری‌زراعت کرده بودند . بعداز نه‌ساعت‌راه کنار رودخانه درچمن‌زاری اردومیزنند وصبح روزبعد ازیك پل‌سنگی که درروی آن رودخانه است بایدعبور کرد .

روزسی ودویم ، بعداز هشت‌ساعت‌راه درساحل رودخانه اردو زدیم . مردم‌ترکمان در آنجا بسیاردیدیم ، اینهامردمی هستند که بسان‌اعراب درچادر زندگی‌مینمایند ، ودراین زمان‌بار و بنه‌واثاثیه‌خودرادر گاریهائی که بگاومیش می‌بندند ریخته‌واز این‌نواحی بناحیهٔ‌دیگر تغییرمکان‌میدهند .

روزسی وسیم: داخل کوهستان وجنگل‌شدیم ؛ چون‌هیجده روز بود که هیزم‌برای طبخ به‌دستمان‌نیفتاده بود ومجبورا تپاله خشگیده گاو وپشکل شتر ازکنارچشمه‌هاونهرهائیکه آب‌خور این‌حیوانات بودجمع کرده به‌مصرف‌پختن گوشت میرسانیدیم مقداری ازچوب‌جنگل بارشتر ها کردیم‌وبعداز هشت‌ساعت راه در یك چمنی که علف آن خیلی‌بلند بود و آثار بعضی خانه‌های مخروبه هم درآن دیده میشد منزل‌نمودیم .

روزسی وچهارم : ازیکرود خانهٔ تندوعمیق که باسم قریه نزدیک آن یانکو نامیده میشود به آب زده عبور کردیم و قدری بالاتر گداری که بآب زده بودیم پل خرابهٔ دیده آنجا اقامت کردیم.

روزسی و پنجم : هشت ساعت ازمیان درهٔ سبز مزروعی راه پیموده ،در دست چپ قلعهٔ را برروی کوهی دیدیم و برفراز بلندی مشرف به قریه اردو زدیم.

روزسی و ششم : هشت نه ساعت از میان همان درهٔ مزروع عبور کرده چندین قریه در بین راه دیدیم و کنار رودخانه کوچکی بار انداختیم.

روزسی وهفتم : راه بیش ازشش ساعت نبود ، آنهم تمام میان کوه که راهها تنگ و آب کم داشت آمده تادرمیان درهٔ سبز و پرمرتعی اقامت جستیم.

روزسی وهشتم : چهار پنج ساعت بایداز کوه سختی طی طریق کرده بعد از آنکه از کوه سرازیر میشوند به قریه‌ای موسوم بتقی باغ میرسند که از آنجا تاتوکات پنجساعت بیشتر راه نیست.

شرح راه توکات تااصفهان هم در فصل پیش ذکرشد ، این تفصیل راههای مختلفه که میتوان از پاریس باصفهان از ایالات شمالی عثمانی رفت. در کتاب دویم شرح راههائیکه از ایالات جنوبی عثمانی میگذرد ذکرخواهدشد اماقبل از آنکه کتاب اول بپایان رسد اطلاع وضع عمومی مرامجبور میکند که اعلانی راجع بحفظ صحت وسلامتی باشخاصیکه میخواهند ازراه توکات بایران بروند بنمایم و هم میخواهم وضع مسافرت مشرق زمین را بآنها بیاموزم چه از حیث ترتیب کاروان وکاروانسراها وچه ازبابت مسکوکات رایجهٔ آن مملکت، زیرا دانستن آن برای مسافرین کمال لزوم واهمیت را دارد.

فصل هشتم

شرح و بیان سرقتی که نزدیك توکات برای مصنف روی داد و یك قسم پشم بسیار زیبای نادر که مرتبهٔ اول او بفرانسه آورد

تقی باغ که نزدیك توکات ذکرش را کردم ، محلی است که مسافرین کاروان ایران قاعدتاً وقت حرکت از توکات بازمیر در آنجا جمع میشوند ، نقطه‌ایست که باید مسافرین مواظب باشند و کمال مراقبت را بعمل بیاورند ، بواسطهٔ دزد های طراریکه در آن محل بکمین کاروان هستند . برای من در مراجعت یکی از سفر های ایران تجربهٔ حاصل شد ، باوجود کمال احتیاط که بعمل می آوردم نتوانستم از چنك آنها خلاصی یافته از یك دستبرد چابکانه اجتناب نمایم : ماسه‌چهار نفر بودیم که با نوکرهای خود جلو افتادیم تا برویم در تقی باغ منتظر کاروان بشویم که روز بعد بایستی به آنجا بیاید . همینکه بآنجا رسیدیم در کنار رود خانهٔ کوچکی هر کدام چادر خود را برپا کردیم ، من مقداری لنگه‌های پشم همراه داشتم که آنها را اطراف چادر خود مثل حصاری قرار دادم بطوریکه در دور چادرم یك سوراخ بیشتر راه نبود ، بقدری که یك نفر عبور نماید . چهار لنگه مشك هم در جعبه های سربی تقریبا معادل قیمت ده دوازده هزار اکو داشتم ، آنها را در داخل حصار عدلهای پشم جای دادم بطوریکه متصل بچادر و ملحق به تخت خواب من بودند . همین فقره دزدها را باشتباه انداخت و مصمم شدند که آنشب را که بسیار هم تاریك بود بسمت ما بیایند زیرا از بارهای پشم که در خارج بودند و دایرهٔ اول را تشکیل میدادند بوی مشك تندی ساطع بود و آنها یقین نمودند همه مشك ناب است و همین قدر که چند لنگه از آنهارا بربایند مبلغ گزافی دخل خواهند داشت و غنیمت هنگفتی بدست آورده اند . عدلها تماماً بیدیگر باطناب بسته و وصل شده بودند که خیلی محکم آنها را نگاهداری میکرد و مشگل بود آنها را بدون صدا از یکدیگر گشود . مستحفظین کاروان هم آنشب حاضر نبودند ، بجهة اینکه کاروان تا فردا بایستی برسد ، باین واسطه من خودرا بکلی بدست خواب ندادم ، خواب و بیدار ، گوش بصدا و هشیار بودم ، اعتمادی بنوکرها نیز نداشتم زیرا که هرگز آن طوریکه باید اموال آقای خود را محافظت نمیکنند . چشمم از خواب گرم شده بود که ناگاه

بصدای خفیفی بیدار شدم و نوکرها را آواز کردم که برخیزند و دور چادر حلقه بزنند ، دزدها باهستگی قدری دور شده روی زمین دراز کشیدند ، نوکرها آنها را در تاریکی ندیده ومطمئن شده رفتند راحت خوابیدند ومیدان را بدزدها واگذار نمودند تا نقشه خود را انجام بدهند. آنها هم در کمال چابکی خود را ببارها رسانیده طناب را بریده دولنگه را ربوده همراه بردند. صبح که از وقوع دستبرد مطلع شدیم ساربانی داوطلب شد که ما را ازدنبال آنها ببرد ؛ چهار پنج نفر مسلح شده باساربان که راهنمای ما شد عقب آنها رفتیم . در نیمساعت راه به اولین رد واثر دزدها رسیدیم ، ازغیظ این که دیدند در بارها غیراز پشم چیزی نبود وتصور نکردند که این پشمها قیمتی داشته باشد یا ترسیدند اگر بفروشند دزدیشان کشف شده و گرفتار میشوند ، همهٔ آنها رادر خطراه ریخته و پراکنده کرده بودند . درامتداد دوسه لیوخط راه مشت مشت پشمهای ریخته راجمع کرده در کیسه ریختیم ، بطوریکه قریب بیست لیور کسر نیامد وتماماً جمع آوری شد .
تجاری که بار زری همراه دارند باید در حفظ آن بسیار مراقبت نمایند که سارقین نزدیك نیایند ، زیرا آنها شبها بروی شکم خوابیده وخود را بروی زمین میکشند ومی آیند باتیغهای تیز بارهارا بریده گاهی تا نصف آن را خالی نموده میبرند.
چنانچه گفتم دزدها تصور نکردند که پشمهائیکه ربوده بودند قیمتی باشد زیرا که اهل خبره نبودند و آنرا نمی شناختند وبکارشان نمیآمد. اما این یکقسم کرك بسیار نازك اعلی و پرقیمت بود که من ازایران بپاریس میبردم ، وتا آنوقت کرك وپشم بآن خوبی و ظرافت ونظافت درپاریس ندیده بودند . بنابر این بعضی مردمان محترم اهل خبره ازمن خواهش کردند بدقت تحقیق کنم که این پشمها از کجا میآیند . دراواخر سنه ۱۶۴۷ در سفر سیم بایران در اصفهان یکی از زرتشتیان یا پارسیان قدیم راملاقات کردم که آتش پرست هستند ، ازوضع این پشم از او تحقیقات نمودم ، او نمونهٔ بمن نشان داد ، معلوم شد که منبع اصلی این قسم پشم ایالت کرمان است که همان کارمانی قدیم باشد . در کوههای مجاور شهر که باسم ایالت نامیده میشود علفهائی میروید که این خاصیت بآنها اختصاص دارد ، گوسفندهائیکه در آن کوهها ازماه ژانویه تامه ازعلفهای تازه چرامیکنند تمام پشم بدنشان بخودی خود بازمیشود وبدن گوسفند راچنان عریان میکنند که به بره خوك شیر شبیه میشوند که پشم بدنشان را باآب جوش پاك کرده باشند ، بطوریکه ابداً محتاج نمیشوند پشم آنها راچنانچه درفرانسه معمول است باقیچی

بچینند . پس از آن پشم‌ها را میزنند ، خشن و درشت آنها از بین میرود و کرک لطیف نازکی باقی میماند که بعد از جمع آوری اگر بخواهند بجائی حمل و نقل کنند باید روی آن آب نمک بپاشند که بید نیفتد و فاسد نشود .

این پشمها را ابداً رنگ نمی کنند ، بالطبیعه رنگشان خرمائی روشن یا فلفل نمکی خاکستری است ؛ سفیدش بسیار کم یافت میشود و خیلی گرانتر است ، بجهة اینکه هم نادر است و هم مصرف زیاد دارد ، قضات و علما وطلاب همه شال کمر و تحت الحنك سفید استعمال میکنند ، در وقت نماز عمامه را بسر میگذارند و غیر از آن موقع دور گردن می پیچند ، مثل زنهای فرانسه که شالها را بگردن میاندازند .

تمام گبرها در ایالات کرمان متوطن شده و تجارت این پشم متعلق به آنها است که تهیه کرده بفروش میرسانند . از این پشم شال میبافند که در ایران بکمر می بندند و یکنوع پارچهٔ لطیف نازکی هم از آن ترتیب میدهند که بپارچهٔ ابریشمی شبیه میشود . من دو طاقه از آن شال‌های خیلی لطیف اعلی بفرانسه آورده یکی را به ملکه والده مرحومه شاه (آن دوطریش ۱) و دیگری را به (مادام لادوشس دورلئان ۲) تقدیم کردم .

برای معامله و تجارت این پشم من جز در سنه ۱۶۵٤ نتوانستم بروم ، بعد از مراجعت از هندوستان از راه دریا بین شهر سورت ته‌رمز ، زیرا وقتی بآنجا رسیدم و خواستم از راه خشکی باروپا مراجعت کنم مصمم شدم که باصفهان بروم ، اما نه از راه معمولی شیراز بلکه از راه کرمان که بکلی فوق العاده و غیر معمول است ؛ بنابراین از هرمز چند نفر راهنما برداشته بطرف کرمان حرکت نمودم و با اسب کمتر از ۲۷ روز نتوانستم بآنجا برسم و از آنوقت یقین کردم که اسکندر از این راه باصفهان نرفت ، زیرا در تمام این مسافت آب یافت نمیشود مگر بعضی نقاط در گودالها و شکاف سنگها ، و اغلب بقدری کم آب است که ۸ تا ۱۰ اسب را نمیشود سیر آب کرد . بعلاوه جاهائی دارد که کوهها انسان را مجبور میکنند که پیچ و خمهای بزرك بزنند و یك پیاده از بیراهه در نیم ساعت بقدری راه طی می نماید که سواره در چهار ساعت با کمال زحمت نمی تواند .

کرمان قریهٔ بزرگی است که در چندین دفعه خراب شده و در آنجا هیچ محل و بنای قشنك دیده نمیشود مگر یك خانه و باغ که خان های آخری با مخارج گزاف بنا کرده‌اند . در آنجا از خاك ظرفی میسازند که بظروف چینی خیلی

---

1 — Anne d' Autriche 2— Mme. la duchesse d' Orleans

شباهت دارد و به همان قشنگی و لطافت بنظر میآید .

در ورود من خان کرمان خیلی مهربانی و نوازش کرد و به گبرها حکم داد که برای من نان و شراب و مرغ و جوجه کبوتر بیاورند. کبوترهای خوب چاق لذیذ در آن نواحی بدرشتی یك خروس اختهٔ کوچك یافت میشود . گبرها شراب میاندازند و برای اینکه خوش مزه و شیرین بشود خوشه را بکلی سوا کرده فقط آب دانه انگور را میفشارند .

آن خان تازه بحکومت کرمان برقرار شده بود و میخواست بمعمول حکام جدید یك قمه و یك خنجر و یك دستگاه یراق اسب مرصع برای تجملات خود بسازد، من یك نگین الماس باو هدیه دادم که ۸۰۰ اکو قیمت داشت و خان آن دانه را روی دستهٔ خنجر خود نشانید ، اما معادل هفت هشت هزار لیور جواهر از من خواست، بعضی برای خرید و بعضی یادگاری. بالاخره همین فقره سبب تسهیل معاملهٔ پشمی که من در نظر داشتم شد. دو روز بعد از ورود مرا مهمان کرد ، اشراف و اعیان شهر را هم دعوت نموده بود ، چون مذاکره شد که من برای مسافرت یك قاطر میخواهم خریداری کنم ، بعد از آنکه از مجلس ضیافت رفتم یك قاطر برای من تعارف فرستاد که یکصد اکو خوب میارزید . در ایران قاطر از اقسام دیگر مالهای سواری محترم تر و باشان تر است و بزرگان و اعیان قاطر بیشتر از اسب سوار میشوند ، خاصه وقتی که سنشان بالا میرود. اما تنها شخص خان نبود که در کرمان برسم ایرانی بمن اظهار انسانیت و مهربانی کرد ، یك جوان محترمی که در کرمان مقیم است و پدرش هم یك وقتی در آنجا حکومت داشته و در مهمانی خان حاضر بود بمن نزدیك شد و خیلی صحبت کرد ، شرح مسافرتهای مرا می پرسید و از شناسائی من اظهار مسرت کرد و همراهی خود را برای انجام خدمات و زحمات من عرضه داشت .

خلاصه مرا خیلی ممنون محبت خود ساخت و چون ایرانیها خیلی مایل باشیاء و نوادری که از خارجه میاید هستند یك اسلحه آتشی از من تقاضا نمود که بهر قیمتی که میل من باشد خریداری کند . روز دیگر یك قرابینا و یك زوج طپانچه بعلاوهٔ یك ساعت کوچك برسم هدیه و یادگار دوستانه برای او فرستادم و گفتم بهیچوجه قیمت نمیخواهم، این فقره اسباب زحمت او شد و اصرار در ادای قیمت کرد و من قبول نکردم بعد او هم یك رأس اسب قشنگی برای من فرستاد که ده ۱۲۰ تومان معادل ۲۰۰ اکو (یکصد و بیست تومان حالیه) قیمت داشت ، منهم نتوانستم از قبول آن مضایقت بنمایم . این جوان بسیار خلیق و مؤدب و مهربان و باسخاوت بود و هر کاری را با

کمال نجابت وظرافت میکرد. وقتی که اسب را فرستاد بمن پیغام کرد که اگر این اسب پسند شما نشود بیائید در اصطبل من از چندین اسبی که دارم هر کدام را می پسندند قبول کنید، چون من از عهدهٔ تشکر هدایای شما نمی توانم بر آیم.

خلاصه جلب محبت خان واین جوان محترم در خریداری کرک و پشم بمن بسیار کمک کرد زیرا که چون من مقدار کثیری از آن خریده جمع کرده بودم مردم بنای زمزمه را گذارده به خان عارض شدند که من میخواهم تمام کرک مملکت راجمع آوری کرده بخارج ببرم از این جهت فقرا همه بیکار می مانند وخسارت کلی به تمام ایالت وارد خواهد شد. خان مرا احضار کرد و گفت من نمیتوانم اجازه بدهم که شما زیاده براین پشم و کرک خریداری کنید زیرا مردم سخت بشکایت و فریاد آمده اند واین سبب فقر و پریشانی مملکت خواهد شد. من برای اسکات آنها جواب گفتم میل پادشاه ایران چنین استکه درفرانسه امتحان کنند به بینند آیا از این پشم ایران میتوان ماهوت بخوبی و نازکی ماهوت انگلیس وهلاند بعمل آورد واگر بشود از فرانسه کارگر و کارخانهٔ ماهوت بافی بایران آورده کارخانه درخود ایران دایر نمایند و بعد ازاین ازماهوت انگلیس وهلاند صرفنظر کنند. از این جواب خان متقاعد شد و حکم داد که هر قدر میل دارم پشم و کرک خریداری وحمل نمایم و اگر گماشتگان خان بامن نقض قول نکرده بودند من خیلی زیادتر از آنچه حمل نمودم می توانستم حمل کنم. اما بعداز آنکه مبلغی پول مساعده دادم که درموقع پشم بمن برسانند باصفهان حرکت کردم، مامورین خان بتصور اینکه من دیگر بکرمان مراجعت نخواهم کرد که از آنها شکایت کنم بخیال شلتاق و نقض عهد افتادند. راست استکه من دیگر بکرمان مراجعت نمیکردم اما کاغذی بخان نوشته قاصد مخصوص فرستاده واورا تهدید کردم که من الان در اصفهان هستم اگر تمام کرک و پشمی را که بمن فروخته واز من مساعدهٔ وجهش را دریافت کرده اند فوراً بمن نرسانند من بشاه وصدر اعظم شکایت خواهم کرد خان هم ازترس اینکه طرف بی مرحمتی واقع بشود احقاق حق مرا بعمل آورد و تمام پشم و کرک پیش خرید مرا باصفهان حمل کرده بمن رسانیدند.

این بود شرح دزدی که در توکات بمن روی داد و بهترین اقسام کرکی که دفعهٔ اول از کرمان بفرانسه حمل شد. گفتم که بعداز اتمام معاملهٔ پشم و کرک باصفهان خواهم رفت حالا شرح این راه را که از کرمان باصفهان میرود ومیان بر است وخیلی کم رفت و آمد میشود باید در فصلی جداگانه ذکر نمایم.

فصل نهم

☆(شرح راه کرمان باصفهان و بیان ثروت و تمول)☆
« محمدعلی بیك ناظر »

از کرمان باصفهان بااسب کمتر از بیست و پنجروز راه نیست . در آن منازلی که آب یافت میشود اراضی خوب وحاصلخیز است ، اما اینقسم جاها نادر است ، اغلب این راه شن ومسافهٔ خسته کننده وملالت انگیز است ؛ چیزیکه در این راه خشك بی آب وعلف مایه تسلی خاطر مسافر است فقط این استکه هرشب برای منزل بیك کاروانسرا ودو آب انبار میرسد . واین خود درچنین خط راهی تسلی بزرگیست . اغلب این منازل واستراحت گاهها زمان قلیلی است که بهمت و اهتمام محمدعلی بیك ناظر رئیس دربار شاه وخزانه بنا و آباد شده اند ؛ این شخص درست ترین وعفیف ترین مردیست که ازقرون بسیار قبل تا کنون درایران پیدا شده است . مرد بسیار باهمتی بود ودرهر کاری بافرنگیها مساعدت و همراهی داشت وآنهارا بسیار محبت میکرد ، بشاه خود در کمال درستی خدمت مینمود ورعیت رااز تعدی وتجاوز بزرگان وضعفارا ازشر اغنیا حمایت ونگهداری میکرد وبهمین جهة عداوت و کینهٔ بسیاری از بزرگان قوی پنجه‌را بطرف خود جلب وتحریك نموده بود ولی بواسطه صداقت ودرستی و احتیاط برهمه آنها فائق میامد چنانچه از تاریخ وشرح احوال او که من باختصار بیان خواهم کرد بزرگواری او معلوم میشود :

شاه عباس اول معروف وملقب بکبیر روزی بشکار رفته درمیان کوهها ازملتزمین خود جلو افتاده بود ، بپسر کوچکی که پهلوی گله بزی نشسته و بنواختن نی مشغول بود رسید ، شاه عنان کشیده ایستاد، از آن طفل سئوالات مختلفی کرد واو درنهایت عقل وهوشمندی جواب هر سئوالی را بتناسب گفت بدون اینکه طرف خطاب خود را بشناسد . شاهرا از زیرکی وعقل فطری آن طفل تعجب دست داد و امام قلیخان حاکم شیراز راکه دورا دور جلو سواران ملتزمین رکاب ایستاده بود بااشاره نزدیك طلبید وبااشاره باوفهمانید که نوعی رفتار کند که طفل شاهرا نشناسد، آنگاه سئوالات خودرا ازطفل شبان تجدید ودنبال کرد و کودك باز در جواب سئوالهای تازه بقدری هوش و فراست و

فصاحت بروز داد که بیشتر باعث حیرت و تعجب شاه گردید . پس از آن از امام قلی‌خان پرسید که هوش وشعوراین طفل شبان‌را چگونه میبابی ؟ خان درجواب گفت بعقیده من اگر این طفل صاحب خط و سواد بشود میتواند خدمات‌خوب باعلیحضرت بکند ، شاه طفل را بدوسپرده امر بتربیت و تعلیم فرمود . واضح است آن جوان با ن شدت هوش وقوت عقل وسرعت انتقال و حافظهٔ عمیق در مدت قلیل پیشرفت فراوان حاصل کرده دارای معلومات شد و از عهدهٔ چندین شغل ومنصب که خان درادار ه ودستگاه خود باو رجوع کرد بخوبی بر آمد . پس‌از انکه خان شرح احوال اورا بشاه راپرت کرد ، اعلیحضرت منصب ناظری کل وریاست دربار وخزانهٔ خودرا بالقب محمدعلی بیك باو ارزانی داشت ودر طی خدمات درباری که هرروز درستی وحسن رفتار او بیشتر بظهور میرسیددو مرتبه اورا بسفارت کبری نزد مغول کبیر پادشاه (هندوستان) مأمور کرد ، وهر دومرتبه ازحسن نتیجهٔ سفارت خود خاطر شاهرا راضی وخورسند نمود . محمدعلی بیك‌عدالت رادوست میداشت وبرشوه وتعارف فریفته نمیشد وهرگز رشوه قبول نمیکرد واین مسئله عموماً درمیان ملل (محمدی ص) بسیار نادر ونایاب است . این محسنات وفضایل بزرك حسد وعداوت تمام بزرگان دربار را برضد او برانگیخت ، خصوصاً خواجه سرایان وزنهای حرم که گوش شاه پیوسته بطرف ایشان است ؛ اما تا شاه‌عباس کبیر زنده بود احدی جرأت نمیکرد که بمخالفت ناظر زبان بسعایت بگشاید واوچنان از روی استحقاق دردل شاه جای گرفته بود که هرگز تصور خطا کاری درحق او نمیکرد . بعد ازفوت شاه عباس‌شاه‌صفی‌جوان بجای جدخودشاه عباس بتخت سلطنت جلوس کرد، چنانچه شرح آن‌را درجای دیگر ذکر خواهم کرد ، چون بسیار جوان بود دشمنان ناظر تصور کردند که موقع آن‌رسیده است که درنزد این‌شاه جوان‌از ناظر ورئیس دربار شکایت وسعایت کرده رفتار اورا در نظر پادشاه بخیانت جلوه بدهند . خواجه سراها که اغلب نزدیك ودور وبرشاه هستند شروع بسعایت وبدگوئی از محمدعلی بیك کردند ، اماشاه جوان گوش بحرف آنها نمیداد وتمام گفته‌های ایشان را ناشنیده می‌انگاشت . بالاخره روزی که شاه هوس کرده بودشمشیر وخنجر واسلحه‌های مرصع سلطنتی راتماشا کرده از نظر بگذراند یکی ازخواجه سرایان گفت بفرمائید آن شمشیری را که پادشاه عثمانی برای مرحوم‌شاه‌عباس بهدیه فرستاده بود بیاورند که جواهرات آن‌همه قیمتی وتماشائی است . راست

است سلطان عثمانی یك شمشیر بسیار نفیس قیمتی برای شاه‌عباس فرستاده بود اما مدتی قبل از آنکه محمدعلی بیك داخل خدمات درباری بشود شاه‌عباس آن شمشیررا شکسته جواهرش را بمصرف کارهای دیگر رسانیده بود . هرچه در خزانه که ریاست آن باناظر بود تفحص نمودند آن شمشیررا پیدانکردند بجهة اینکه سالها میگذشت که شمشیردرخزانه نبود . شاه‌متغیرشد ، زیرا که‌در کتابچه خزانه وهدایا آن شمشیر ثبت شده‌بود . خواجه ها و بزرگان دربار که در آن وقت حضورداشتند موقع یافته بناکردند بدی اعمال ناظررا ذکر کردن و گفتند که اواینهمه کاروانسراها ساخته، سدها و پلها بسته وبرای خود خانه وعمارتی بناکرده است که قابل اینستکه از نظر اعلیحضرت بگذرد ، واضحست این‌همه مخارج ممکن نیست جز اینکه از مال دولت شده باشد ، خوب است مقرر بفرمائید بحساب اورسیدگی شود . دراین اثنا محمدعلی بیك رسید صحبت را قطع کردند اماشاه مثل‌همیشه بااو برخورد نکرد بلکه‌بعضی عبارات تغیرآمیز هم بواسطه پیدا نبودن شمشیر ادا نمود و گفت می خواهم موجودی خزانه رابا کتابچه تطبیق کنم . پانزده‌روز بتو مهلت میدهم که‌اینکار را مرتب نمائی . باوجودیکه شاه دومرتبه تکرار کرد که پانزده‌روز مهلت داری اما محمد علی بیك بدون‌اینکه‌مضطرب بشود باکمال متانت استدعا کرد که همین فرداتشریف فرمای خزانه بشوید مهلت ابداً لازم نیست . شاه قبول کرد وفردای آن روز بخزانه رفت تمام اشیاء آنجارا مرتب ومنظم مطابق صورت وثبت کتابچه هر چیزی‌را بجای خود یافت ، تفصیل شمشیر مفقود راهم‌ثابت ومحقق داشت که کی وبچه مصرف رسیده است ، شاه از خزانه بیرون‌آمده بدون سابقه وخبر بخانه محمدعلی بیك رفت . درایران رسم است وقتی که‌پادشاه بخانه یکی از بزرگان برود باید پیشکش گزاف درخور شأن صاحب خانه تقدیم نمایند ، امامحمدعلی بیك پیشکش خیلی مختصری‌تقدیم کرد شاه همهٔ اطاقهارا گشت دید غیراز نمدهای پست فرش وزینتی نداردوحال آنکه خانه‌های سایر بزرگان دربار همه اززری وابریشم مفروش ومزین‌اند ، شاه خیلی متعجب شد زیراکه منتظربود چنانچه باوگفته بودند درخانه این مرد که دارای اول شغل ومقام بود غرائب وعجائب ازثروت وتجملات مشاهده نماید . درآخر دهلیزی شاه‌دری بسته دید که سه‌قفل برآن زده‌شده‌بود ، شاه‌بدواً ملتفت آن‌در نشدخواست برگردد یکی‌ازخواجه‌ های سفید که مدیر اطاق مخصوص شاه بود و مهتر نام داشت شاهرا بدان در

متوجه ساخت . شاه از ناظر سئوال کرد دراین حجره چه‌داری که باسه‌قفل درب آنرا بسته‌ای درجواب گفت شهریارا این اطاق را باید در کمال دقت حفظ وحراست کنم بجهة اینکه هرچه‌دارم در آن است . هرچه اعلیحضرت دراین خانه دیدند متعلق بان شهریار است . اما آنچه دراین اطـاق است بخود من تعلق‌دارد و امیدوارم که اعلیحضرت مرحمت وتفضل فرموده آن‌را هیچوقت ازچاکر استرداد نفرمایند . این تقریر محمدعلی بیك کنجکاوی شاهرا بیشتر محرك شد وامر بگشودن درنمود . پس‌از آنکه در بازشد شاهرا فوق‌العاده تعجب دست‌داد زیرا که اطاقی بدون فرش واثاثیه دید ، یك چماق شبانی بروی دو میخ نصب شده بود یك‌خورجین مندرس که جای‌نان ویك مشك کوچك که‌جای آب شبانان است بایك نی‌هریك بمیخی آویخته ولباس کهنهٔ پارهٔ شبانی هم‌درطرف دیگر بمیخ دیگر آویزان است . پس‌ازآنکه شاه‌مدتی ازروی حیرت باین اطاق واثاثه آن مبهوت تماشا کرد وچیزی نمیفهمید محمدعلی بیك نخواست زیاده براین‌شاهرا درحالت حیرت ونادانی بگذارد . و گفت : شهریارا وقتی که شاه‌عباس مرادر کوهستان ملاقات کرد که مشغول چراندن گله بز بودم این بضاعت من بود که‌در این اطاق بنظرمبارك میرسداوازمن بضاعتم‌را نگرفت شماهم نگیرید بگذارید مالیه خودرا برداشته ازپی کارخود بروم ومن این‌مرحمت‌را ازطرف اعلیحضرت بزرگترین احسان ولطف میشمارم ، شاه ازاین‌همه سادگی اخلاق وشرافت‌نفس برقت آمد درحال لباس‌خودرا کنده بناظر پوشانیده ورفتند فوراً لباس دیگری برای‌شاه آوردندلباس‌را پوشیده بدربار مراجعت کرد واین بزرگترین افتخار است که شاه لباس‌تن‌پوش‌خودرا حضوراً بکسی بدهد . محمدعلی بیك درسرشغل خود باقی بود تابا کمال‌افتخار ونیك نامی ترك‌زندگانی نمود ودشمنان‌او که بنا‌حق وظالمانه درفنای‌اومتحد ویکدل‌شده بودند قرین خفت‌وخجالت‌وغصه‌واندوه گردیدند . این‌شخص بزرگوار پدرتمام فرنگی‌هائی بود که در ایران بودند ، هروقت که‌من‌یایکی ازفرنگیهارا که میشناخت درکوچه و معبر ملاقات میکرد با چهرهٔ بشاش نزدیك‌ما آمده بمهربانی وملاطفت میپرداخت وازمامیپرسید شراب خوب داریدیانه اگرمیگفتیم نداریم شرابهای شیرازاعلی برای مامیفرستاد و نمیتوانست متحمل بشود که کسی نسبت بمابدرفتاری کند . هروقت شکایت از کسی نزدیك وی میبردیم فوراالحقاق حق‌مارا بعمل‌میآورد . یکروزمن با دو نوکر بشکارمرغابی کنارزاینده‌رود رفته بودم ، باغ ناظر در کنارو امتداد رودخانه

واقع است ، محاذی دیوار باغ مرغابی زیاد بود ، من مشغول شدم به تیر انداختن، چهار پنجنفر از نوکرهای ناظر که مرا نمی‌شناختند آمده بنای فحاشی را گذاردند وخواستند تفنك مرا بگیرند ، بعداز آنکه قنداق تفنك را به پشت یکی از آنها خورد کردم لوله را بسر دیگری انداختم که مجروح شد، دوطپانچه برای من باقی ماند که فرنگیها در ایران هرگز بدون آن حرکت نمیکنند ، اما محض احترام ناظر نخواستم که آنهارا بطرف کماشتگان او استعمال نمایم زیرا که خود او فرنگیهارا دوست میداشت . خلاصه سوار قاطرخود شده بسمت منزل مراجعت کردم. فرنگیها که ازاینواقعه مطلع شدند اول خواستند اجماعا دراین خصوص اقدامی بعمل بیاورند اما قنسول هلاند که بامن دوست بود همراه من آمد منزل ناظر که از بدرفتاری ملازمینش شکایت نمائیم . حقیقة ازاین واقعه اظهار تأسف نمود واین اظهار را باعمل ثابت کرد، یعنی از آن ضربتهای چوبی که مرتکبین را بسیاست وتنبیه رسانید .

وبازیك حکایت دیگر نقل میکنم که ثابت بشود این مرد بزرگوار در کلیهٔ اعمال وافعال خود چقدر عاقل وبااحتیاط بوده است : شاه صفی ازایالت گیلان مراجعت میکرد . درنزدیك جلفای ارمنستان اردوی سلطنتی برپا شده بود و خیال داشت دوسه روزی در آن نواحی تفریح وشکار کند . چون رسم است همیشه زنهای فاحشه جمیله دراردو بادربارحرکت میکنند که درمواقع آسایش بارقص وغمزه وعشوه خاطرشاه رامشغول نمایند ، درمیان آنها زنی بود که حقیقة قشنگ وطناز بودوشاه با نظرخوب در اومینگریست وچندین فقره هدایای ممتاز هم باو داده بود ومحبت شاه نسبت باین زن براحدی ازبزرگان دربار پوشیده نبود . پسر ناظر ازشدت شوق جوانی آن جمیلهٔ طنازرا درچادرخود دعوت مینماید ، یك نفر دیگر ازجوانان درباری هم مهمان او بودوحضورداشت ، اما بهیچوجه آن زن نزدیك نیامد وسخت خودداری کرد ، اما پسر ناظر باوی هم بستر شد وتاصبح اورا تنك درآغوش کشید . همان روز ناظر از رفتار شب پسرخود اطلاع یافت ، یا حقیقة محض دولتخواهی وامانت که نمیخواست منظوره پادشاه او بادیگری هم آغوش شود یافقط بواسطهٔ عقل واحتیاط وجلوگیری ازغضب شاه که نتیجه‌اش هلاك قطعی پسرش بود خواست فوراً سزای اورا بدهد ؛ برسم ومعمول مملکت پسرش را بچوب بسته اولا تمام ناخنهای پایش از ضربت چوب ریخت و ثانیاً بدنش ازسرتاپا مجروح ومانند گوشت کوبیده شدو نزدیك بود حقیقة بمیرد. وقتیکه مراتب

بسمع شاه رسید چیزی نگفت جز اینکه اظهار کرد ناظر حرکت عاقلانه کرد که پسر را خوب تنبه نمود و از عدالتی که برای او مقرر بود جلوگیری کرد.

حالا برمیگردیم بسر راه کرمان باصفهان که من دنبالهٔ آنرا لحظهٔ رها کردم که بخوانندگان لیاقت و همت و ثروت آن کسی را که این راه را برای ایشان راحت کرده است معرفی نمایم بواسطهٔ تعمیرات عمدهٔ خط شارع و بنای کاروان سراهای بزرك خوب که بعد از یکروز راه پیمائی در پشت است شبها منزل راحتی بمسافرین ارزانی میدارد،

روز اول که از کرمان حرکت کردیم در اولین منزل ملاقات یك ملائی مرا دست داد، چون دید من شراب دارم با کمال مهربانی یخ برای من فرستاد که که شراب را خنك نمایم، من درعوض از مشك خود برای او قسمتی فرستادم. فردا عصر خواستیم از یکدیگر جدا شویم از بس اصرار کرد که شب درمنزل او مهمان بشوم من نیز نتوانستم مقاومت و مضایقت نمایم؛ منزل او نزدیك جادهٔ بزرك بود و نسبتاً خوب ساخته شده بود، باغچه و آب جاری داشت، شامی بسبك اهل مملکت برای من تدارك کرد که بهتر از آن مقدورش نبود. فرداوقت حرکت مشك مرا از شراب اعلائی پر کرد. یك قاطر هم از او به شش تومان (پنجاه وچهار تومان حالیه) خریدم و از این خرید خیلی خوشوقت شدم بجهة اینکه بار اسبهایم زیاد سنگین شده بود و خیلی لازم بود قدری سبك شوند. روز بعد اتفاقی روی نداد که قابل ذکر باشد وضع اراضی و مملکت همه جا همان طوری است که در اول این فصل نوشته ام.

یزد در وسط این راه است و از کرمان به یزد تقریباً همان قدر است که از یزد باصفهان مسافت دارد، در نود و سه درجه و ۱۰ دقیقه طول و ۳۲ درجه و ٤٥ دقیقه عرض واقع شده است یك قریه یا یك شهر بزرگیست میان شن زاری که دو لیو اطرافش را احاطه کرده است. وقت بیرون آمدن از یزد باید راهنمائی برداشت زیرا که باندك وزش باد شنها از این طرف بآن طرف رفته تمام خط راه را مستور میکنند و تغییر شکل بوضع و شکل زمین و صحرا میدهد و خطر گم کردن راه و پرت شدن در سوراخهائی که از آب انبار های خراب یا آثار و ابنیهٔ مخروبه ایجاد شده است برای مسافر در پیش است. میانه شن زار و شهر مقدار قلیلی خاك خوب هست که میوه های اعلی بعمل میآورد و خصوصاً خربوزه از اقسام مختلفه بعضی مغزش سبز و بعضی زرد است و یك قسم دیگر دیده میشود که مغزش مثل سیب سخت است. انگورهای خوب بحد افراط و فراوانی دارد اما اهالی شراب کم

میاندازند بجهة اینکه حاکم اجازه نمیدهد ، مقداری از انگور ها را خشک و کشمش میکنند ومقداری را هم شیره میپزند . انجیرهای خوب زیاددارد که خیلی درشت میشود وطعم بسیار خوبی هم دارد . گلاب زیاد میگیرند و یك قسم آب دیگر هم درست میکنند که برای رنك آمیزی استعمال مینمایند گاهی دست ها و گاهی ناخنهارا بدان قرمز میکنند واین آب رااز یك قسم ریشهٔ میگیرند که حنامینامند . دراین شهر سه کاروانسرا وچندین بازارهست بازارها مسقف هستند مثل یك کوچه سر پوشیده ومثل همه شهرهای دیگر ایران میدانها دارد، این بازارها پراز دکاکین تجار وصنعتگران هستند وامتعهٔ که دردکاکین دیده میشود تقریباً همه جایکسان است ، چندین قسم پارچه دریزد بافته میشود ، قسمتی از طلا و نقره ممزوج بیکدیگر که زربفت مینامند قسم دیگر ازابریشم خالص که دارائی میگویند شبیه است به تافته‌های ساده وحریرهای ما، قسم دیگر نصف ابریشم و نصف پنبه وقسم دیگر ازپنبهٔ خالص ، یك قسم شال ازپشم هم میبافند که از ابریشم لطیف تراست چنانچه درفصل پیش ذکر آن شد . اگرچه من دریزد کاری نداشتم اما سه روز درآنجا توقف کردم بجهة اینکه چندنفر ازارامنه آشنایان مرا در آنجا دیدند ونخواستند بگذارند بروم تامهمانم ننمایند ، من هم چون مکرر از اغلب جاها تعریف وتوصیف صباحت وجمال وزیبائی زنهای یزد را شنیده بودم خیلی میل داشتم صحت آنهارا بچشم معاینه نمایم ودیدم حقیقتاً ازروی عدل وانصاف بود که آنهارا بزنهای تمام ایران ترجیح وازهمه جمیله‌تر تشخیص داده‌اند . خلاصه هیچ مهمانی دریزد نمیشود مگراینکه ازآنها حاضر باشند وحقیقتاً زیبا و دلپذیرند برای مدح جمال آنها همین کافیست که در ایران ضرب المثل شده و میگویند (برای سعادت زندگانی زن یزدی نان ایزد خاص شراب شیرازی)

نان گندم زخاك ایزد خاص ـــ زن یزدی شراب شیرازی

فصل دهم

(شرح کاروان سراها و پلیس کاروان‌ها)

کاروانسراها مهمانخانهٔ مشرق زمین هستند و باسبك مهمانخانه‌های ما خیلی فرق دارند نه آن لوازم راحت و آسایش در آنها یافت میشود نه آن پاکی و تمیزی. بنای آنها مربع است تقریباً مثل محوطه دیرها و معمولا یك طبقه هستند، بنای دوطبقه خیلی بندرت دیده میشود، یکدرب بزرك مدخل آن است و درسه ضلع دیگر وسط یك تالار با یك طاق بزرگی ساخته شده که مخصوص است برای منزل محترمین که شاید آنجا منزل کنند، در دوسوی تالارهای وسط، اطاقها و حجرات کوچکی است که هر کس یکی از آنهارا اختیار میکند؛ این حجرات در طول اضلاع دوسه پا اززمین حیاط مرتفع تر در یك خط بناشده اند و طویله‌ها درعقب و پشت طاقها واقع هستند، گاهی طویله هاهم برای منزل کردن براحتی اطاقها میشوند، اغلب مسافرین در زمستان بیشتر میل باقامت در طویله هامیکنند بجهة اینکه گرم است، طویله‌ها هم مثل تالارها وحجرات همه طاق پوش هستند واز حجرات کاروانسرا یك پنجره کوچك بطرف آخور طویله باز میشود که شخص میتواند از آنجا نگاه کند و ببیند اسبش راخوب پرستاری میکنند یا نه؟ اخیراً در پشت آخورهای طویله سکوئی بسته شده که سه چهار نفرمیتوانند قطار بخوابند واغلب نوکرها روی آن سکوها طبخ میکنند.

دوقسم کاروانسرا دراین راه است یکی دارای موقوفاتیست که مسافرین رادر آنجا مجاناً پذیرائی ومهمانی میکنند مثل مهمانخانهٔ دیرهای عیسویان و قسم دیگر مسافر هرچه میخواهد باید پول بدهد وخریداری نماید؛ از آن قسم اول مگر از بود تا اسلامبول یافت نمیشود و کسی اجازه ندارد که ازاین قسم کاروان-سرا برای خیرات بنا کند مگرمادر و خواهرهای خداوندگار اعظم یاوزراء وصدور یاپاشائی که سه مرتبه بجنگ جهاد عیسویها رفته باشد. دراین قسم کاروانسراها خوراك ولوازم زندگی مسافررا بطور متوسط وتمیز میدهند ووقت رفتن فقط باید از کاروانسرادار اظهار امتنان نمایند بدون اینکه دست بکیسه ببرند؛ اما از اسلامبول بایران کاروانسراها موقوفات ندارند ودر آنجاها غیراز اطاق عریان چیزی بمسافرعرضه نمیدارند. فرش وتختخواب و لوازم طباخی تمام باید همراه

مسافر باشد و آذوقه وارزاق هم هرچه بخواهد از نان وروغن وبره ومرغ ومیوه باقتضای فصل به قیمت خوب از کاروانسرا دار یا دهاتیهای اطراف که بسرراه میآیند باید خریداری نمایند ، کاه وجوهم برای اسبها هست مگر درچندمنزل که نبود . در بیابان از بابت اجارهٔ حجرات کاروانسراها چیزی ازمسافر نمیگیرند، درشهرها وجه اجاره دریافت میدارند اما خیلی مختصر ؛ معمولا کاروان داخل کاروانسرا نمیشود بجهة اینکه گنجایش این همه جمعیت را ندارد ، از حیوان و آدم در هر کاروانسرا بیش ازیکصد سوار نمیتواند منزل نماید ، همینکه وارد میشوندهر کس حق دارد برای خود یك حجره انتخاب نماید ، غنی و فقیر یکسان هستند وتفاوت درجه ورتبه دراین مکانها منظور نمیشود ، گاهی یك دلال یا سمسار کوچکی ممکن است محض رعایت ادب یا ملاحظه صرفه و منفعت اطاق خودرا بیك تاجر بزرگی واگذار کند اما احدی حق ندارد بزور حجرهٔ راکه کسی اول انتخاب کرده است ازاو بگیرد . شبها کاروانسرا دار در را می بندد و مسئول همه چیزاست ، عده‌ای نگهبان هم دراطراف کاروانسرا مشغول کشیك و پاسبانی هستند .

عموماً وضع کاروانسرا درایران هم ازحیث راحتی وهم از بابت عظمت بنا بهتر از عثمانی است ، وبفاصله های معین درهمه‌جای مملکت کاروانسرائی بناشده است . اگراین ترتیب کاروانسرا برای متمولین براحتی وآسایش مهمان-خانه‌های فرنگستان نباشد اما برای فقراء وضعفاء خیلی راحت تراست ، برای اینکه بخوبی درکاروانسرا پذیرفته میشوند و دراکل وشرب هم کسی مجبورشان نمیکند که زیاداز قوه واستطاعت خود خرج بکنند ، هر کس بهراندازه که می-خواهد ومیتواند آزاد ومختار است .

درخاك ایران وعثمانی چندقسم میتوان مسافرت کرد یا با کاروان یا با یکدسته رفقای ده دوازده نفری یاتنها بایك نفر راهنمامن که شش مرتبه بآسیا رفته واز همه راههای آن مسافرت نموده‌ام مجبور بودم که همه اقسام آنرا امتحان کنم ، امن ترین طریقه مسافرت با کاروان است اما طولانیست زیرا که خیلی آهسته وبتأنی راه میروند ، خاصه قافلهٔ شتر دار . راهی راکه یکدسته زبده سوار دریك روزطی میکنند قافله قاطر دوروزوشتر درچهار روزطی مینمایند.

کاروان شبیه است بقطارعرابه وگاری مرکب از عدهٔ کثیری ازتجار که دروقت معین ومکان معین جمع شده و ساعت معین باجماع حرکت نمایند

که بتوانند بادزدان قطاع الطریق مقاومت ومدافعه نمایند ، زیرا که دراین راهها که غالباً صحرا و بیابان لم یزرع خالی از سکنه است دزدان گاهی با اجماع و عده زیاد هجوم آور میشوند . تجار از میان خود یك رئیس اختیار میکنند که او را کاروانباشی مینامند ، تعیین ساعت حرکت واطراق ورفع اختلافات میان مسافرین وتقریباً حکومت کاروان بعهدهٔ کاروانباشی است ، اما هیچ آدم درست باشرافتی راضی بقبول این مقام نمیشود زیرا که تأدیه حقوق در بین راه بعهده اوست وهر قدر بخواهد درست باشد بازطرف سوءظن میشود ودر امانت او تردید می نمایند. وقتی که عدد مسافرین ترك درقافله زیادتر باشد کاروانباشی ازمیان ترکها و هنگامی که مسافر ارامنه بیشتر باشد ازمیان ارامنه انتخاب میشود .

کاروان بردوقسم است یکی باشتر که زیادتر معمول است زیرا ارزانتر میباشد ، چنانچه بعد ذکر خواهم کرد ، شتر کم خرج و بارکش تر است ، بعضی از شترها بارسه اسب و بعضی بارچهارپنج اسب را میبرند ، اما در میان کاروان شتر اسب وقاطر هم هست زیرا که سواری شتر وقتیکه بپای قدم راه میرود ناراحت است برخلاف یورتمه ، وتجار برای سواری خودشان اسب وقاطر تهیه میکنند . یك قسم دیگر کاروان فقط اسبی است واگر تجار نخواهند اسب بخرند درمیان کاروان اسب و یابوی کرایهٔ هم یافت میشود ، نوکرها سوار یابوی بنهٔ که سبك بارتر است میشوند . درازمیر یابوهای خوب ارزان زیاد است از ۱۳۰ الی ۱۶۰ کو یك اسب خوب میتوان خرید واشخاصیکه بضاعت یا میل به زیاد خرج کردن نداشته باشند خرمیخرند که در آن مملکت بسیار است.

در کاروان شتری هم مخصوصاً باید یابوی پالانی برای حمل شراب داشته باشند بجهة اینکه شتردارها اغلب بلکه همه محمدی (ص) هستند و بواسطهٔ تعصب حیرت انگیزی نمیگذارند که شراب بار شتر کنند ، میگویند این حیوان اختصاص بمحمد (ص) دارد ونباید شراب که ازطرف محمد (ص) اکیداً ممنوع شده است بارشتر بشود ، بنابراین شراب را درمشك میریزند وبار یابو میکنند . این مشکها از پوست بز هستند وپشمشان ازطرف خارج است واز بعضی مشکها هم پشم را بکلی میگیرند اما آنها بخوبی مشکهای پشم دار نیستند و بعلاوه زود ترهم سوراخ میشود .

این شتردارها کلیه خشن و بی ادب وجسور هستند؛ اگر وسیله تهدید و تنبه برای کسی مقدور نباشد با آنها نمیتوانند کنار بیاید، یکی از آنها بسیار بدرفتار بود

درراه ازمیر به تبریز اوقات مرا تلخ کرد ، اما بایراوان که رسیدیم بخان ایروان شکایت کردم اوهم فوراً اورا با یکصد ضربت چوب تنبیه نمود؛ بااین بد ذاتها باید اینطور رفتار کرد تااز حدود خود خارج نشوند خاصه درازمیر که آنجافرنگیها قونسولخانه‌دارند و بمحض شکایت قونسول به قاضی فوراً حقشان‌را در کنارشان میگذارد . چند فقره سیاست که در بارهٔ آنها بعمل مده است حالا مدتی است معقول ومؤدب شده‌اند .

درمشرق زمین رسم است منازل‌را باید یك نفس‌خواه باکاروان خواه زبده سوار یا تنها پیمود، امااروزها ومنازل مختلف است یك‌روز ٦ ساعت باید راه‌رفت یکروز ۱۰ساعت ویکروز ۱۲ ساعت وجهت این اختلاف یافت نشدن آب است ، میزان بعد مسافت‌چشمه یا نهر آب است .اغلب اوقات کاروان‌شبها حرکت میکنند ، درتابستان برای اجتناب‌ازحرارت آفتاب ودرسایر فصول بجهة اینکه روز بمنزل برسند وفرصت بعضی از کارهارا داشته باشند، بتوانند چادر بزنند آذوقه تحصیل کنند مالهاراراحت نمایند بفراغت طبخ وتهیهٔ غذابکنند ، اگر نزدیك غروب برسند برای تدارك این کارها دچارزحمت میشوند . راست است که درقلب زمستان وبرفهای زیاد سه ساعت بعداز نصف شب براه افتاده گاهی‌هم‌منتظرطلوع صبح میشوندامّا تابستان برحسب بعدمسافتیکه بایدطی کنند یك ساعت بعد ازغروب‌آفتاب یا نصف شب حرکت مینمایند . درسفر آخر من که ازازمیر بیرون آمدیم کاروان‌ما مرکب از ٦۰۰ شتر وهمین قدرهاهم‌اسب سوار بود ، گاهی‌هم جمعیت قافله بیش از اینها میشد ، چون شتر بقطاردنبال یکدیگر راه میروند یك قافله قشون بزرگی بنظر میآید ، چه درموقع حرکت وچه درموقع توقف دراردو فضای بزرك‌وسیعی رااشغال میکنند .چون‌در آسیا شب‌حرکت مینمایند هواهم باصحت انسان تباین ندارد ومسافرین بااینکه اغلب در زیر آسمان روی فرش که بزمین می گسترند میخوابند مزاجشان سالم است وناراحت نیستند .

شترهائی که ازایالات جنوبی عثمانی بایران میروند همه بقطار وهفت هفت حرکت میکنند وباطنابی بکلفتی یك انگشت بیکدیگروصل‌هستند وطناب شتر عقب بدنبالهٔ پالان‌وجهازشتر جلو بسته شده است وسردیگر طناب بیك حلقهٔ که بدماغ شتر عقب آویزان است گره میشود ، این طنابهارا خود ساربانها درضمن حرکت محض سرگرمی باپشم میریسند وعمداً بطوری آنهارا می تابند

که قابل زود گسیختن باشد، زیرا اگر برحسب اتفاق شتر جلو از جای بلندی پرت شود یا حادثهٔ براو وارد بیاید شتر عقبی راباخود نکشد؛ هرهفت شتر که بیك قطار بسته شده‌اند مهارشتر اولی بدوش ساربان‌است وبواسطهٔ زنگی که در گردن شتر آخری بسته اوهر لحظه‌ملتفت میشود که آیاهرهفت شتردراین‌قطار هستند یایکی از آنها طناب‌را پاره کرده‌است، و آن شتر آخری معمولا آذوقه بار دارد و باید ملتفت این نکته بود که‌در کاروان هرتاجری که ٦ شتر کرایه میکند یك شتر برای حمل آذرقه باید مجاناً بدون کرایه باو بدهند واگر ۳ شتر داشته باشد نصف یك شتر باید مجانی داشته‌باشد، بهمین تناسب بالامیرود هر٦شتر یك شتر مجانی برای آذوقه یاهرچه میل صاحب بار باشددارد. دروقت حرکت هم هرتاجری بانوکرهای خود دراطراف بارهای مال‌التجارهٔ خود راه می‌پیماید خاصه در شبهای تاریك زیرا که دزد های طرار درعرض راهها پیدا میشوند که بچابکی آمده‌طناب یکی ازشترهارا میبرد ودنبالهٔ شترعقبی‌راوصل میکنند و آن یك شتررا ازجاده خارج‌می نمایدوچون پای شترسم نداردو.نمیتوان نعلش کرد هیچ صدای پایش شنیده نمیشود وبرای اینکه خوابشان نگیرد آقاو نوکر وشتردار همه مشغول کشیدن‌توتون ونواختن نی ویاخواندن آواز یاصحبت از امورات شخصی میشوند، اما یکی دوساعت بصبح‌مانده چنان خواب همه را فراگرفته گیج میکند که بی‌اختیار چشم‌ها بسته میشوند وبسااتفاق میافتد که سوارازاسب بزیرافتاده از شدت خواب ملتفت نمیشود و در منازلیکه خوف و خطر دزدنباشد تك سوارها تاخت کرده جلو میروند وجای مناسبی درسرجاده اختیارنموده‌میخوابند، بعضی بالش کوچکی درزیرزین همراه میدارند وآنرا متکاءقرار میدهند وبعضی بسبك بیابان اکتفا نموده زیرسر میگذارند وبخواب میروندومادامیکه خوابیده اند عنان اسب را ببازو انداخته مرکب خود را هم نگاهداری‌میکنند، همینطور میخوابند تاقافله میرسد اگربیدار نشوند آنها که درعقب کاروان هستند آنهارا بیدارمی نمایند.

کاروان معمولا در جاهائی اردو میزنند که تمیز خاصه به آب نزدیك باشد. وقتی که آفتاب غروب میکند چاووشها که ازفقرای ترك یاارامنه هستند دراطراف اردو وپهلوی بارهای مال‌التجاره مشغول پاسبانی وحراست‌میشوند ومتصل راه میروند وزبان عربی یاارمنی فریاد میکشند الله‌رحیم‌است الله واحد است وگاهی هم میگویند خبردار باشید خودرا بپائید؛ وقتی که ساعت حرکت

وبار کردن میرسد کاروان باشیرا خبر میدهنداوهم بآنها حکم میکنند که درارد و فریاد کنند که اسبهارا زین کنید ، نیمساعت بعد فریاد میزنند بارهارا بار کنید وحقیقة مایهٔ حیرت است که در فریاد دوم چاووشها همه‌چیز حاضراست و کاروان باکمال نظم وسکوت براه میافتد. شب وقت خواب همهٔ قافله دست وپای خود را جمع کرده خودرا حاضرحرکت میسازند که وقت رحیل بعقب نیفتند خاصه در منازلیکه‌دزدگاه وخطرناك‌است و برای اجرت‌این چاووشان‌ازهر بارمال‌التجاره يك‌ربع پیاستراز‌ازمیر تاایروان دریافت میدارند.

روزیکه منزل‌طولانی‌است‌ومیدانند که‌تا۱۰ساعت بعداز نصف‌شب بمنزل نمیرسند يك ساعت بعداز آفتاب آقایان درخورجینی که بترك بسته اند نهارویك بطری شراب خودرا برداشته بانوکرها تاخت‌آورده دريك‌جای مصفای‌مناسبی فرش روی زمین گسترده بساط نهاررا پهن کرده باکمال لذت مشغول صرف غذامیشوند، نوکرهاهم همینطور خودرا سیر میکنند وگاهی‌هر کدام يك‌بطری شراب بی‌صداسرمیکشند.

وقتی که‌ازاسلامبول یاازمیریاحلب حرکت میگنند باید‌بسبك آن‌مملکتی که بطرف آن میروند خودرا ملبس نمایندا گردرخاك عثمانی است بسبك عثمانی وا گر درخاك ایران است بطرز ایران والااسباب خنده وتمسخر میشوند و بسا اتفاق میافتد که به ناملایمات دچار میایند، زیرا که حکام وبالات وقتی که مسافریرا بالباس خارجه به‌بینند‌اورا جاسوس‌فرض کرده اسباب‌زحمتش‌میشوند، وحال اینکه اگر يك نیم تنهٔ عربی ويك‌کمربند منحوس پوشیده وبسته باشند ولی درزیرش لباس فرنگی پوشیده باشند بدون‌ترس همه جا میتوانند بروند؛ اگر کسی بخواهد عمامهٔ بگذارد باید سرش را بتراشد زیرا که روی‌موعمامه بند نمیشود ولیز‌میخورد.

امادر خصوص ریش‌متعرض آن نمیشوند هر قدر بلندتر وپهن‌تر باشد درخاك عثمانی محترم تراست ولی در ایران ریش را میتراشند و سبیل هرچه بلندتر و کلفت‌تر باشد قشنگ تر و گرامی تراست. من يك قاپوچی شاه ایران را دیدم سبیلش بقدری بلند بود که میتوانست در پشت‌گردن گره نماید، باینجهة مواجبش دومقابل شده بود؛ بعلاوه لباس وهیکل باید چکمه‌به سبك مملکت پوشید ، درایران چکمه ها از تیماج زرد وقرمز وسیاه است و ازيك نوع پارچه آسترش میکنند وچون اززانو بالاتر نمیاید درراه رفتن مثل

کفش راحت است اما مهمیز ابداً استعمال نمیکنند زیرا کف آهن رکاب مربع و گوشه دار است و برای راندن اسب کفایت میکند، بطوریکه چون بند رکاب را کوتاه می بندند پایشان از پهلوی اسب بپائین تر تجاوز نمیکند چنانچه در همهٔ آسیا همینطور معمول است .

برای سفر تدارکات واسبابهای دیگر هم باید تهیه نمایندازجملهٔ آنها متاره‌است (مطهره) که ازچرم خوب بلغار میسازند وهر کس یکی از آنها را در بغل زین بسته ومیان دست وپای اسب آویخته‌است واین فقره بهیچوجه سبب ناراحتی اسب نمیشود ؛ ودیگر مشگ است که شرح آنراذکر کردم وهیچ ظرفی باین راحتی نمیشود ، زیرا زود پاره نمیشود وبعضی از آنها تا ۵۰ پینت گنجایش دارند ؛ کوچك آنرا برای عرق استعمال میکنند که برای مسافر بسیار لازم است ؛ اما مطهره رااز آب پرمینمایند ، چرم بلغارستان که مطهره از آن ساخته میشود خاصیتش اینستکه آب را خنك نگاه میدارد . پس از تهیهٔ اسباب سفر باید فکر آذوقه کرد وبرنج ونان وبیسکوئیت تاتوکات همراه برداشت زیرا که تخم مرغ وجوجه‌وسایرچیزها ازاین‌قبیل تقریباًدرهمه جایافت میشود ، همچنین علیق برای چارپایان و نان تازه در اغلب منازل بدست میآید ، وبالاخره باید یك چادر بالوازم آن همراه برداشت ، تشك ولحاف برای خود وجل و نمد برای اسبها نیزازواجبات است خاصه در موقع برف که صبح اسبهارا در زیر آن غرق می یابند .

وقتی کاروان نزدیك منزل میرسد تجارازجلومیروند که‌جای‌مرتفع‌تری پیدا کنند تا بارهای مال‌التجاره راآنجا بیندازند که‌اگر غفلة باران ببارد آب در رو ومعبرداشته وبمال‌التجاره آسیبی نرساند، ونیز هنگامیکه درزیربارها سنگ چیده وروی آنهارا بانمد وفرشی می‌پوشانند که زیر باران خیس نشوند نوکرها هم‌درآنوقت دورچادرجوی کوچکی حفرمیکنند که‌آب باران‌مخرج‌داشته باشد وزیر چادر جمع نشود ؛ اما وقتی هوا خوب است زحمت چادرزدن بخود نمیدهند وچنانکه چادررا برپا کنند بعدازصرف شام آنراخوابانیده جمع‌میکنند که کاررا پیش‌انداخته وقت حرکت معطلی نداشته باشند وهم‌اطراف بار و بنه رابهتر به‌بینند تاازدست برد دزدان محافظت نمایند .

اما وقتی‌که درهوا آثار وعلامت انقلابی مشاهده شود چادر را برپا نگاه میدارند ، تافریاد اول چاووشان بلند شود اسبهارادر جلو چادر می بندند

وطنابی بگردن وطناب دیگری بپای عقب حیوان بسته بمیخ بزرگ آهنی گره نموده بزمین میکوبند که نتواند از جلوچادردورتر بروند . وقتی که کاروان بمنزل میرسد اگرفصل علف تازه نباشد که نوکرها باید چیده بیاورند ، کاه خشك وجو از دهاتیهای نزدیك که باردو میآیند خریده بچار پایان میدهند ، یونجه هیچ‌محلی نه درخاك عثمانی ونه درخاك ایران پیدا نمیشود باید ناچار کاه خشگ بحیوانات بدهند .

اما برای غذا فوراً برسم مملکت گودالی در زمین حفر کرده آتش‌در آن افروخته ودیگهارا روی آتش میگذارند و پلو میپزند؛ شرح پلوپختن رادر یورت سرایه ذکر کرده‌ام ، این خوراك عمومی مشرق زمین‌است ـ اما ازیك مسئله هنوز گفتگوئی نکرده ام که یکی ازمسائل‌مشکله و اسباب زحمت عمدهٔ کاروان شمرده میشودو آن مسئلهٔ آب‌است که یاچشمه‌است‌یاچاه یا آب‌انبار وهرکدام که باشد بیش ازدو یاسه نفر دریك‌مرتبه نمیتوانند آب بردارند وبعد از ورود کاروان‌باید مسافرین دوسه ساعت‌درانتظار آب خمیازه بکشند زیرا که چاروادارها تا تمام شتر وقاتر ویابو وخرهای خود را سیرآب نکنند کسی نمیتواند بآب نزدیك بشود ، تمام زندگی وپخت وپزمعطل می نماید . اما من‌در سفرآخر آسیا ازاین حیث آسوده‌وازاین وضع نامطلوب جلو گیری کرده بودم وقبل ازهمه‌کس آب برای طبخ وسایرمصارف خود حاضرمیکردم ، والاممکن نبود برنج پخته وپلو دم بکشدوآن از این قرار بود : که من یك برادرزادهٔ ده یازده سالهٔ داشتم ، اورادراین سفر همراه برده بودم که درسن‌طفولیت و جوانی بەرنج سفرعادت کند وزبانهای شرقیه را بیاموزد ، زیرامیخواستم‌اورا هم برای مسافرت تربیت و حاضر نمایم ، چون او هنوزخیلی جوان بود الاغ رهواری برای اوخریدم که کار یك اسب رامیکرد ،همینکه وارد منزل‌می‌شدیم فوراً آن طفل‌را با چندظرف آبگیر و الاغش میفرستادم برای آب آوردن ، چارودارها که میدیدند طفلی آمده بآنها التماس و الحاح میکند ترحم نموده اول ظرفهای اورا آب میکردند وبعد باب‌دادن‌دواب خود مشغول میشدند . چون دروقت ورود کاروان بمنزل هریك ازنوکرها تکلیفی داشتند ،یکی بزدن‌چادر مشغول میشد یکی بکندن زمین برای اجاق وافروختن آتش‌دیگری‌به‌بریدن چوب وتهه هیزم آندیگری دردهات وکوهستانهای مجاور برای خریدن آذوقه وعلیق میرفت ؛ تاآنها برمیگشتند آب زودترازهمه چیزحاضر شده بود وحال

آنکه در سفرهای قبل که این طفل همراه من نبود همه نوکرها که از خدمات و تکالیف خود فارغ میشدند باز آن یکی که جهت آب رفته بود نیامده و مدتها بایستی معطل بشود تا تمام دواب اردو سیراب بشوند. وقتی که جمعی بمعیت و رفاقت سفر کنند و همه باهم در امور شریك و متفق باشند و بیکدیگر کمك نمایند، اگرچه روزهای ناملایم و ناگواری هم ضمناً پیش بیاید باز میتوان گفت بخوشی و تفریح مسافرت می نمایند.

این بود اشکالات مهمی که برای بدست آوردن فوری آب در پیش بود و اگر کسی میخواست بزور و قدرت آب بیاورد و با شتردار و قاطرچی طرف بشود چون آنها مردمان شروری هستند اغلب قتل اتفاق میافتد، چنانچه این حکایتی که خواهم گفت برای اثبات این مطلب کفایت میکند:

روزی با یك تاجری اهل بابل از بندرعباس حرکت کردیم که باصفهان برویم همینکه بکاروانسرای منزل اول موسوم به گچی رسیدیم آن تاجر غلام سیاه خود که از اهل سواحل موزامبیك بود گفت برود از آب انبار آب تازه برای نوشیدن بیاورد، غلام رفت و بعد از مدتی دست خالی برگشت و به آقای خود گفت قاطرچی و ساربانها که دور آب انبار جمع شده بودند و عددشان زیاد بود میخواستند مرا کتك بزنند و نگذاردند که من نزدیك آب انبار بروم؛ آن تاجر چون از رسوم و عادات مملکتی بی اطلاع بود متغیر شده دوباره بغلام حکم کرد که برود حتماً از آب انبار آب بیاورد و هر کس مانع شود برسرش بزند، غلام دوباره بطرف آب انبار برگشته ممانعت را از دفعهٔ اول سخت تر دید بنای فحاشی را گذارد، یکی از قاطرچیها بروی او جسته مشتی براو نواخت، غلام خنجر را کشید برشکم قاطرچی زد که فوراً افتاد و جان تسلیم کرد که ناگاه تمام آن وحشیها بر سر او ریخته و دستهایش را بسته به بندرعباس بردند تا حاکم اورا بقتل برساند

صاحب غلام باچند نفر از تجار به بندرعباس رفتند و نزد حاکم شهادت دادند و تفصیل واقعه را بیان کردند که تقصیر ابتدا از طرف آن بدذاتها شده که غلام را بسختی از برداشتن آب ممانعت کرده و اول اورا کتك زدند؛ حاکم بقدرت حکومتی غلام را از چنك آنها خلاص کرده ده دوازده نفر از آنهارا هم بچوب بست که چرا غلام یك تاجری را از برداشتن آب ممانعت کرده‌اند و چند نفر دیگرشانرا هم حبس کرد که بعد بشفاعت تجار مرخصشان نمود.

خلاصه حاکم عمداً کار را طول میداد که این اشخاص خسته شده و بالاخره همینطور هم شد، همه رفتند غیر از دو نفر که برادر قاطرچی مقتول بودند و غلام که درحبس حاکم بود؛ چند روز بعد حاکم بآنها گفت درخصوص قتل برادرشما من نمیتوانم احقاق حق بعمل بیاورم بجهة اینکه این قتل درخاك شیراز اتفاق افتاده است، تنها کاری که من میتوانم بکنم این است که قاتل را نزد خان شیراز بفرستم وفوراً همین کار راهم کرد. آقای آن غلام که بسیار متمول بود وغلام خودراهم دوست میداشت زیرا که همیشه ازروی وفاداری باو خدمت میکرد به عجله وسرعت خودرا بشیراز رسانید که شرح واقعه را بحاکم بگوید و خاطر وی را از حقیقت امر مسبوق نماید.

درخاطر دارم وقتی که ما بدو منزلی شیراز رسیدیم در بین راه جمعی کثیر ازاقوام قاطرچی مقتول را که همه مردمان فقیری بودند ملاقات کردم که منتظر رسیدن غلام بودند که اورا نزدخان شیراز برده احقاق حق بخواهند، درسه لیو به شیراز مانده پدرومادر ویکزن ودوطفل شخص مقتول رادیدم که تا مرا دیدند خودرا بروی زمین انداخته بنای آه وناله وگریه وزاری را گذاردند، من بتوسط غلامباشی خود به آنها پیغام کردم که کاری اتفاق افتاده است حالا بهتر این است به نصیحت من گوش بدهند ومبلغی پول از آقای غلام بگیرند ودنبالهٔ مطلب را کوتاه نمایند. تکلیفی که من کردم اگر درمیان عیسویها بود البته پذیرفته میشد ولی براین بیچاره محمدیها بقدری گران آمد که بکلی توجهی نگردند، پدرش ریش خودرا ومادروزنش گیسوانشان را میکندند وفریادمی کشیدند که اگر فرنگیها خون اقوام وعزیزان خودرامیفروشند ما اینطور نیستیم وراضی نمیشویم وتاخون قاتل را نخوریم تسکین قلب حاصل نمیکنیم. سایر اقوام مقتول با غلام وارد شیراز شدند، حاکم هرچه سعی وکوشش کرد که زن مقتول را مجبور بگرفتن پول بکند ممکن نشد، بالاخره ناچارشد که غلام را بدست وارث بسپارد که هرچه میخواهند بااو بکنند ومن همان ساعت ازشیراز بطرف اصفهان حرکت کردم وندانستم که باغلام بچه قسم رفتار نمودند.

این مختصری ازشرح پلیس کاروان بود، حالا باید مخصوصاً مختصری از جنس شتر واقسام مختلفه آن وتربیت وپرورش این حیوانیکه خدمات بزرگی بانسان میکند بیان نمایم.

فصل یازدهم

☆(دربیان پرورش شتروطبیعت واقسام مختلفه آن)☆

ماده شتر طفلش رایازده ماه دررحم پرورش میدهد وشیراو برای مرض استسقاء اولین علاج است ، باید مدت سه هفته روزی یك پیت ازشیرآن نوشید؛ دربصره وهرمز وسایر نقاط خلیج فارس معالجات غریب ازآن دیدم . چندین نفراز ملاحان انگلیسی وهلاندی که مبتلا باین مرض بودند دیدم که روزها از کشتی بیرونشان میآوردند که از این شیر بنوشند وحالشان خوب شد.

همینکه‌شتر متولد میشودچهارپای اوراخم کرده زیر شکمش میگذارند واورا روی پاهای خمشده می خوابانند وفرش بزرگی رویاو میاندازند که اطرافش بزمین گسترده شود ومقدار کثیری سنك اطراف آن میچینند که سنگین بشود وشتر بچه نتواند برخیزد ومدت پانزده الی بیست‌روز اورا بهمین حالت میگذارند، دراین اثنا گاه گاهی خیلی کم شیر بخورد او میدهند برای این که بکم خوردن‌عادت بکند (یعنی بکم نوشیدن) وپاهایش‌را برای این خم‌میکنند که معتاد بشود وهر وقت میخواهند بارش بکنند فوراً بخوابد و آنها بقدری مطیع هستند که محل حیرت است .(۱)

وقتیکه کاروان بمنزل میرسد وباید آنجااردو بزنند تمام‌آن شترهائیکه متعلق بیك‌مالك هستندحلقه وار صف‌زده رویچهاردست‌وپامیخوابند بطوریکه طناب اتصال دولنگه باررا که باز میکنند بار هایکی‌از طرف راست ویکی از طرف چپ بآرامی بزمین میآیند . وقتیکه میخواهند دوباره بار کنندهمان شتر میان‌آن دولنگه میخوابد و بمحض گره کردن طناب دو لنگه بهم متصل وبار میشود وشتر آهسته برمیخیزد واینکار بقدری بسرعت‌وبی‌زحمت وبی صداصورت میگیرد که قابل تماشااست؛ وقتی بارشترها گرفته میشودآنهارا بصحرا رها میکنند که برای خود تیغ وخاری‌پیدا کنند وبچرند،نیمساعت قبل‌ازغروب آفتاب خودشان برمیگردند و بر حسب اتفاق اگریکی غایب باشد ساربان باصدای

---

(۱) این‌ترتیبی که برای پرورش‌شتر بیان‌مینماید تاکنون دیده نشده‌است وگویا هیچگاه نیز معمول نبوده‌است زیرا خوابیدن شتر بروی چهار دست‌وپاطبیعی‌است و احتمال‌میرود که تاورنیه اولین دفعه که شتررادیده‌است‌وازآن سئوال کرده‌بشوخی و

مخصوصی آواز میکند که فوراً حاضر میشود ، آنگاه همه‌حلقه وار می خوابند و بهر کدام دو گلوله نواله میدهند که از آرد جو بیزرگی دو مشت دست خمیر میکنند . شتر هرقدر بزرگ جثه و کارکن هم باشد خیلی کم خوراك است و بمقداری تیغ و گون قناعت‌میکند و پنبه‌دانه‌راخیلی دوست میدارد ودر تیفستانها به تفحص آن‌میرود. چیزی که خیلی قابل تعجب‌است طاقت شتردر تشنگی‌است . دفعهٔ آخری که‌من ازصحرا میگذشتم وقبل‌ازشصت‌وپنجروز کاروان نتوانست از دشت بیرون برود یك مرتبه شتر های ما نه روزآب نخوردند زیرا که در آن نه روزآب هیچ جا نیافتیم وچیز دیگر که باز بیشتراسباب تعجب وحیرت میشود اینستکه وقتی شتر درحرارت ومست است چهل روز بی آب وخوراك میماند و هیچ نمیخورد و درآن وقت بقدری خشمگین میشود که اگر احتیاط نکنند در نزدیکی‌او باخطر روبرومیشوند زیرا که بهرجا دهان بیندازد آن قطعه بدن‌را میکند ودرآن اوقات ازدهانش یکقسم کف سفیدی‌بیرون میآید که دو کیسه‌در دوطرف‌بیزرگی کیسهٔ‌خوك‌دارد، اغلب آنرامثانه‌یاخرطوم‌ویا بادکنك‌میگویند.

دربهار در ظرف مدت سه روز تمام پشم شتر میریزد و بدنش عریان میماند ،آنوقت است که مگس خیلی باو صدمه میرساند ؛ ساربان چارهٔ برای دفع مگس پیدا نمیکند مگراینکه به بدنش روغن قطران می مالدآن اوقات نزدیك شدن بشتر خوب نیست

شترراهم باید مثل اسب تیمار کرد،اماساربان‌عوض‌قشوترکهٔ‌کوچکی‌استعمال میکند وآنرابشتر میزنند مثل‌اینکه بیك قالی برای گرفتن گرد وخاك‌آن چوب بزنند ، اگرشترزخم بشود و درزیرجهاز سوراخی در بدنش پیدا بشود معالجه آنرا فقط بمالیدن بول‌وادرارمیکنند وهیچ دوای‌دیگری بکار نمیبرند .

بطور کلی دوقسم شترهست : شترسردسیری وشتر گرمسیری ؛شترهای گرمسیری مثل آنهائیکه از هرمز باصفهان میروند اگرزمین مرطوب وچسبنده ولیز باشد نمیتوانند راه‌بروند، پاهای عقبشان میدرد و شکمشان پاره میشود ، این‌جنس شتر کوچك جثه است وبیش از ۶۰۰ هفتصدلیوربار نمیبرداماخرجشان هم کم‌است ودرعطش خیلی طاقت دارند ودر وقت حرکت مهارشان را از عقب یکدیگر نمی بندند ، و میگذارند مثل گله گوسفند و گاو حرکت مینمایند ؛ ساربان از عقب آنها آوازه میخواند ومیرود ، گاهی صفیری میزنند،هرچه بیشتر بخواند وصفیر بزند شترها تندتر راه میروند ، همینکه خواندن راموقوف کند

شترهاهم میایستند وهر وقت ساربان بخواهد شترهاچرائی نموده بقدر نیمساعت رفع خستگی کنند خواندن‌را قطع میکند ومشغول کشیدن چپق میشود شترهاهم بچرا مشغول میگردند ، بمحض اینکه خوانندگی راازسر گرفت شترها براه میافتند . شترهای کویر وصحرا همه از همین جنس هستند خیلی قشنك و خوش هیکل‌ولی لطیف‌طبع وظریف‌اند ، نباید آنهارامجبور برفتن راه خیلی طولانی وممتد نمود ، باید باآنها بملایمت رفتار کرد ، درعوض زحمت ومخارج اینقسم شتر ازجنس دیگر کمتراست‌خیلی کمترمیخورد ومی نوشد ودر عطش خیلی‌طاقت ودوام دارد .

شترهای سردسیری مثل آنهائیکه ازتبریز باسلامبول میروند شترهای قوی هیکل وبار بری هستند ؛ بارهای خیلی‌سنگین حمل مینمایند وازگل ولجن خودرابیرون میکشند، اما درزمینهای چرب ولیز چنانچه جای دیگرذکرشدباید پیش پای‌آنها فرش پهن کردو گاهی اتفاق میافتدکه بایدیکصد تخته فرش برای آنهاگسترده شود که ازروی او بگذرند والا بیم آن میرود که پا های عقبشان دریده شکمشان پاره شود ؛وقتیکه شترآخری ردشد فرش را جمع کرده جلو میاندازند اما راهی که‌خیلی طولانی باشدنمیشود ازعهدهٔ فرش انداختن بر آمد، باید صبر کنند تاراه بخشکد . این شترها معمولا تایك هزارلیوربار می برند اما وقتیکه تجار باشتردار موافقت حاصل کنند نزدیك کمرك خانه خصوصاً گمرکخانه ارضروم که خیلی سختست بار سه شتر را بدو شتر حمل مینمایند و هرشتری‌را یکهزارو پانصدلیور بارمیکنند واگر گمرکچی سؤال کند که چرا این همه شتر خالی بدون بار میروند جواب میگویند این شتر ها آذوقه در بار داشته‌اندکه بمصرف رسیده است اما ندرتاً اتفاق میافتد که چنین سئوالی بکنند ازاین صرفه جوئی تجار چشم پوشی میکنند ازترس اینکه مباداتجارراه دیگری پیش بگیرندومبالغی ضرر بگمرك وارد بیاید.

درمیان شتر فروشها انواع واقسام تقلب مثل مالفروشها وحجاز (جان باز) های مامعمول است ؛ درخاطر دارم که درمراجعت ازسفرچهارم ایران‌در قزوین یکی ازتجار ایرانی درمیان هشت شتریکه خریده بود ازبابت چهارتای آنهاکه از همه بهترتصورمیکرد مغبون شده گول خورده بود ، آن چهار شتر خیلی‌فربه‌وخوش حالت بنظرمیآمدند، اماتقلب فوراً کشف ومعلوم شدآنها را بادکرده بودند . شترفروشها مهارتی دارندکه نزدیك دم شتررا سوراخ کرده

از آنجا باد در بدن حیوان میدمند ، مشتری ملتفت آن سوراخ نمیشود وطرارها بچابکی آنرا مستور میدارند ویك شتر لاغری را بطوری فربه و خوش هیکل مینمایند که دور بین تر ودقیق ترین چشم‌هارا فریب میدهند ، خاصه در فصلی که پشم شتر میریزد و باروغن قطران سوراخ رابهتر پنهان میکنند .

فصل دوازدهم

☆(در بیان مسکوکات ایران)☆

من باید در راپورت های خود ازمسکوکات طلا ونقره که در عثمانی وایران وهندوستان رایج هستند مفصل گفتگو نمایم زیرا این فقره برای مسافرین خیلی اهمیت دارد . درراپورت سرایه شرح مسکوکات رایجه ممالك عثمانی را شرح دادم امادر این جلد که مخصوص ایران است باید بشرح مسکوکات رایجه درایران بپردازم چنانچه درجلد بعداز این ازمسکوکات هندوستان بیان خواهم کرد :

اولا باید ملتفت این مسئله بود که درایران مسکوك طلاضرب نمیشود مگروقتی که پادشاهی تازه به تخت سلطنت جلوس کند که برای تجمل و انعام وبذل وبخشش پول طلا سکه میکنند وتك تك درمیان مردم یامبلغی درخزانه یافت میشود پس مسکوك طلا پول رایج ایران نیست ، وقتی هم که موقع آن جشن جلوس میگذرد مردم آن پول طلارا نگاه نمیدارند چنانچه ماارو پائیان مدالی رانگاهداری میکنیم فوراً نزدصراف میبرندو باپول رایج عوض میکنند .این مسکوکات طلا تقریباً پنج فرانك قیمت داردومعادل بادوکای آلمانی هستند.من یك وقتی ده هزار عدداز آنهارادریك معامله تجارتی تحصیل کردم،امابعداز آنکه درتعیین قیمت گفتگو هاشدزیرا اگرچه قیمت آنهامعین است اماچون پول رایج نیست و گاهی کمترو گاهی بیشترقیمت میکنند خلاصه پول طلارایج نیست و باین جهة یافت نمیشود مگر در بساط صرافها که برای چندشاهی دخل میخرندومیفروشند،ثانیاً باید ملاحظه کرد که همه قسم نقره درایران رایج است خواه شمش خواه ظروف خواه پول مسکوك وهمینکه اسم نقره داردقبول میکنند و برمیدارند ، زیرا که دروقت ورود بخاك ایران چه در ایروان وچه درتبریز که پول ارآنجاسکه میشود هر کس مجبوراست که هرقدر نقره داشته باشداظهار کند تااسم شاه درآن مسکوك شود واگر کسی نقرهٔ خودرااظهار نکند و کشف بشود جریمهٔ خیلی گزافی ازاو دریافت میدارند اما اگر تاجری

کارو شغلش اجازه ندهد که در ایروان یا تبریز توقف بکند و بخواهد نقرهٔ خودرا مستقیماً باصفهان ببرد و در ضرابخانه آنجا سکه کند همین قدر بلیطی از رئیس ضرابخانه ایروان یاتبریزمیگیرد وهمان برای او سند معاینه و ارائه نقره میشود .

آنهائیکه میتوانند نقرهٔ خود را برای موقع حرکت قافله هندوستان بچابکی باصفهان برسانند درسرریال نفع خوب میکنند . تجاری که بهندوستان میروند سیزده شاهی ونیم الی چهارده شاهی برای هریك عدد آن میدهند . بعد خواهم گفت که یك شاهی چقدر قیمت دارد اما کم اتفاق میافتد که تاجری نقره خودرا تااصفهان ببرد بجهة اینکه رؤسای ضراب خانهای سرحدی یك تنك نقره یا چیزی نظیرآن به تاجر تعارف میدهند که اورا مجبور نمایند که در تبریزیا ایروان نقرهٔ خودرا سکه کند .

آنهائیکه برای تجار ابریشم بگیلان میروند باید از تفلیس بگذرند ، درآنجا رئیس ضرابخانه صدی دوبآنهامنفعت میدهند که در آنجا نقره راسکه نماید ، ثالثاً بایدملاحظه کرد که جنس نقره برای مالیات شاه وحق الضرب هفت ونیم درصد منفعت دارد درصورتیکه مسکوك مس نیم یا منتها یك درصد بیشتر ندارد ، به همین جهة اغلب اوقات مسگرها برای اینکه وقت را تلف نکنند و نروند بتفحص مس پولهای سیاه غازبکه که شرحش بعد خواهد آمد ذوب میکنند و ظرف میسازند مثل اینکه در فرانسه بخواهند پول سیاه دوبل را بشکنند وظرف بسازند ، درصورتیکه آن کاربرای ما صرف ندارد ، زیرا دو مسئله بیکدیگرشبیه نیستند . اسامی وقیمت چهارفقره مسکوك نقره که درایران رایج است ازاینقراراست : عباسی ـ محمودی ـ شاهی ـ بیستی ، امابیستی حالا خیلی کم است . مسکوك سیاه را غازبکه میگویند ، غازبکه ساده دارند و غازبکه مضاعف (دوبل)

غازبکه ساده معادل است باپنج دینه (۱) ویك مای پول ما (فرانسه) .

غازبکه مضاعف مساویست بایازده دینه .

چهار غاربکه ساده بادومضاعف مساویست بایك بیستی .

ده غازبکه ساده با پنج مضاعف مساوی است به یکشاهی .

دوشاهی یك محمودیست دومحمودی یك عباسی .

---

(۱) ـ (دینه پول قدیم فرانسه است که دوازده عدد آن یك سو بوده و ماده اشتقاقش ازلاتین دنیا روس است که دینارهم ازهمان مأخذ است . مای نصف دینار است).

یك ریال یااکوی فرانسوی مساویست باسه‌عباسی‌ویك شاهی، یك‌اکو راکه شصت سوحساب کنیم یکعباسی هیجده سو و شش دینه میشوداگر بدقت موازنه شود سه عباسی‌ویکشاهی سه مای ازیك‌اکو زیادتراست .

تمام این مسکوکات نقره مدور هستند باستثنای بیستی که بیضی شکل است . همینطور غازبکه و غازبکه هم‌ازپول‌مسی‌ماکه دوبل میگوئیم بزرگتر نیست اماکلفت تراست .

اماعلامات مسکوکات‌این پولهای نقره نه‌آرم (علامت) سلطنتی‌رامثل پولهای اروپادارد و نه صورت پادشاهرا.دریکطرف سکه‌اسم پادشاهی‌است که درعهد اوضرب شده وطرف دیگر اسم شهر وتاریخ هجرت محمد (ص).

در مسکوکات مس یکطرف شیری نقش شده است که خورشیدی در پشت دارد وطرف‌دیگر اسم شهری که در آنجاسکه شده‌است . درهرمزوسایر بنادر خلیج فارس مثل جزیرهٔ بحرین که در آنجا صید و تجارت‌مروارید میشود اگرچه متعلق به پادشاه ایران هستند ودادوستد باعباسی میشود امامذاکره و وگفتگو همه‌از لارین است .

(لارین یکقسم پول قدیم بالسار وعربستان‌است که تاجزیرهٔ‌سیلان‌رواج دارد و این یکقسم پولیست که مفتول نقره که دولائی کرده اند بقطر یك‌قلم معمولی وطول ودوعرض انگشت و روی این مفتول نقره اسم آن امیری سکه شده‌است که درخاك اواین پول‌راضرب کرده اند هشت‌لارین یکطلا قیمت‌دارد وهشتاد لارین یکتومان‌است) .

طلا اسم پول معین مخصوصی نیست فقط اصطلاحی است میان تجار ،و مقصود ازیك طلا پنج عباسی است . یك تومان هم پول معینی نیست ، فقط یك حساب ومقداریست‌درمعاملات ، بطورکلی‌درایران حساب به تومان است وطلا اگرچه معمولا میگویند یك تومان مساویست باپانزده‌اکو اما بحساب صحیح یك تومان چهل شش‌لیورویك دینه‌ونیم است (یك‌لیور و دینه و نیم بیش از پانزده اکو میشود).

اما درخصوص‌اقسام‌پول طلا تجارغیرازدوکای هفده ایالت متحدهٔ آلمان یاونیز پول طلای دیگربطرف ایران نمیبرند ومجبوراند درورود بخاك‌ایران باپول‌مملکتی‌عوض کنند واگر کسی بتواند آنهارا بچابکی پنهان کند ومکشوف نشود بمردمان‌متفرقه بقیمت عالی ترمیتواند بفروشد ودروقت خروج از ایران

باید نشان بدهند که چه قسم پول طلا باخود بخارج میبرند ومأمورین شاه ازهر دکا یك شاهی دریافت میکنند ، گاهی هم زیادتر ؛ اما اگر کسی پول طلای خود را دروقت خروج ارائه ندهد و کشف بشود این فقره مثل سایر مال التجاره قاچاق نیست که به دو برابر حق گمرك جریمه قناعت کنند بلکه تمام دوکای طلا ضبط میشود.

یك دوکا معمولا دوا کو قیمت دارد که در ایران ۲۹ شاهی میشود ، اما در ایران قیمت معین برای دوکا نیست ، باقتضای موقع ووقت زیاد و کم میشود مثلا در فصل حرکت به هندوستان یا سفر مکه چون حمل دوکا سهل تراست قیمت آن ۲۷ و ۲۸ شاهی بلکه بیشتر بالا میرود .

این ملاحظات لازم ومهمی بود که درخصوص مسکوکات ایران برای مزید بصیرت خوانندگان ومسافرین واجب بود .

این بود شرح طرق مختلفه که از ایالات شمالی عثمانی از پاریس باصفهان میرود .

کتاب دوم

مسافرت ایران

شرح طرق مختلفهٔ که میتوان از ایالات جنوبی عثمانی وصحرای کبیر از پاریس باصفهان پای تخت ایران مسافرت نمود

فصل اول

شرح مسافرت ثانی مصنف از پاریس باصفهان که از کشتی نشستن در مارسیل به اسکندریه شروع میشود

سفر اول من بایران ازراه اسلامبول بایروان بود که شرح آنرا با تمام طرق دیگر که از آن خط جدامیشود درایالات شمالی عثمانی مفصلا بیان کردم . حالا باید ازایالات جنوبی عثمانی وصحرا سفری بکنیم که در آنجا امراء ومشایخ بزرك عرب که بعضیها خیلی مقتدرهستند سکنی دارند؛ میان آنها اشخاصی یافت میشوند که تا ۳۰۰۰۰ سوارمسلح حاضردارند ومن خود با ۵ نفر ازاین امراء ملاقات کردم وهدایا وتعارفات کوچکی هم بآنها تقدیم نمودم وآنهاهم درعوض برای من برنج وگوسفند وانجیر وخرماوشربت آلات فرستادند که تانزدآنها بودم بحد وفور استعمال میگردم وهیچ وقت کسر نیاوردم وبهمه رفقاهم قسمتی میدادم زیرا که آن شربت‌هارا مدت‌طولانی نمیتوان نگاهداشت وممکن است خراب وفاسد شوند . در سفر دوم که درسنهٔ ۱۶۳۸ شروع کردم ازهمین راه صحرابود که ازحلب باصفهان رفتم ،این سال برای‌ملت فرانسه سال باافتخاری بواسطهٔ تولد پادشاه (لوی ١٤) بود که بشارت آنرا من باغلب بلاد عثمانی وهندوستان و ایران ودورترین نقاط دنیا که آنوقت میشد از خشگی مسافرت نمود رسانیدم‌ودر همه جاعیش وشادیها کرده شد ، چنانچه شرح آن در دنبالهٔ راپورت های من خواهدآمد ؛ اما قبل‌از آن باید بشرح کشتی سواری مارسیل بعزم اسکندریه که موضوع‌این فصل کتاب است بپردازم .

سیزدهم سپتامبر ۱۶۳۸ در مارسیل سواریك کشتی هلاندی شدیم که دارای چهل‌و پنج‌عرابه توپ بود ، درجزایر درشرف کشیدن لنگربودیم که از

طرف کنسولها حکمی به کاپیتان کشتی رسید که حرکت نکند تا حکم مجدد برسد. فردای آن روز همان کنسولها اعلان تولد پاشاه را فرستادند، این خبر کشتی ما را از شادی و مسرت لبریز کرد همانطور که در کلیساهای مارسیل برای این بشارت نماز و دعا میخواندند ما هم بقدریکه مقدورمان بود در کشتی شرکت در این شادی نمودیم و همه گونه در آن سهیم بودیم، بنابراین دوروز بعد از اعلان کنسولها حرکت کردیم و علت توقف دو روز این بود که چون میدانستند ما از راه مالت عبور خواهیم کرد همهٔ کنسولها نامه‌هائی برای صاحب اختیار اعظم نوشته توسط کاپیتان همین کشتی فرستادند.

بحر پیمائی ما تا اسکندریه پیوسته با کمال وجد و شادی بعمل آمد فقط در روزهای اول به یك کشتی برخوردیم درمحاذی پیومبین (Piombin) که بنظر می آمد خیال نزدیکی به کشتی ما را دارد ملاحان ما فوراً حدس زدند که باید یك کشتی دزدان بربرستان باشد و اشتباه هم نکرده بودند بادوربین آنهارا تشخیص دادند که بطرف ما میایند، در کشتی ما چند نفر از شوالیه های مالت بودند که از کاپیتان اجازه حاصل کرده سه تیر توپ برای آن کشتی انداختند، او هم یك تیر توپ طرف ما انداخت وراه خودرا پیش گرفت و رفت؛ همهٔ اهالی کشتی ما متغیر شدند که چرا نتوانستند بان کشتی دست بیابند خاصه شوالیه های مالت. اگرچه جمعی را دریا گرفته بود و ناخوش بودند اما اگر بآن کشتی دست میافتند همه سالم میشدند؛ در دماغهٔ جنوبی جزیره کرس هم دو کشتی دیگر دیدیم که تا کشتی مارا دیدند فرار کردند.

همینکه به مالت رسیدیم نامه های صاحب اختیار اعظم را فوراً بدست مسیو کلبرون که منصب کاپیتانی بنادر را داشت سپردند. این شخصی است که من وقتی از وینه باسلامبول مسافرت کردم دوازده روز در مالت نزد او توقف کردیم. برحسب رسم و معمول کشتی را مرمت نمودیم که سریعتر حرکت نماید و در آنجا قدری عیش و استراحت کردیم چون در این جزیره مقدار کثیر حیرت انگیزی بلدرچین یافت میشود قریب دوهزار عدد از آنها گرفته در یك کالری کشتی ذخیره نمودیم اما بعد از دوسه روز پانصد ششصد عدد از آنها مردند، موشها و سایر حشرات که در کشتی لانه می کنند آنهارا کشته بودند.

از مالت بادبان بطرف لارنکا کشیدیم که یك سطحهٔ قشنگی است از جزیرهٔ قبرس بسمت مغرب فاماگوست که در آنجا از خشگی یکروز راه مسافت

دارد وچون میخواستیم درسه ساعت بعد از نصف شب بساحل پیاده شویم شب بسیار تاریك بود غفلتاً بیك کشتی که بطرف مامیآمد برخوردیم ، طرفین از ترس تصادم بیك دیگر بنای فریاد کشیدن را گذاشتیم اما آن کشتی از پهلوی مارد شد و کاپیتان ما که خیال داشت بجانب آن شلیك بکند از اینخیال منصرف شد و دیگر کلمهٔ دراین خصوص حرف نزد .

صبح لنگر انداخته شد وما بخشگی پیاده شدیم از سطحهٔ لارنکا تا آن محلی که کنسولهای سه ملت فرانسه وانگلیس وهلاند منزل دارند یك نیم لیوی سنگین مسافت دارد ومنزل آنها دریك قریه بدی واقع شده است وحال اینکه خانهٔ گوچکی متعلق بکاپوسانهادارد که نمازخانهٔ قنسول فرانسه است وخانهٔ دیگر متعلق بکشیشان ایتالیا است که تعلق وبستگی بحافظ بیت‌المقدس دارد. مادوروز بیشتر درلارنکا توقف نکردیم چون کاپیتان مادر آنجا کاری نداشت مگراینکه تحقیق نماید که‌مال‌التجارهٔ برای بارگیری درمراجعت اودارند یاخیر زیراکه معمولا درآنجا پنبهٔ رشته یا پنبهٔ نارشته تبدیل میکنند وپشمهای خشن برای تشك بآنجا حمل مینمایند .

از سه نفر کنسولی که همیشه باید درلارنکا مقیم باشدبیش ازدو نفرشان حاضر نبودند کنسول فرانسه بامورات کنسولگری هلاند هم که کنسولش غایب بود رسیدگی میکرد . درتمام بلاد مشرق زمین رسم است کنسول هرملتی که در محل مأموریت خود حاضر نباشد کنسول فرانسه بکارهای آن رسیدگی مینماید تااز طرف آن دولت کنسولی معین شود . دراینچند روزی که مادر آنجا توقف کردیم کنسولهای فرانسه‌وانگلیس بقدریکه مقدورشان بود باماخوشرفتاری نمودند ماهم درعوض پیوسته برای تولد پادشاه فرانسه اظهار شادی و مسرت کردیم .

ازلارنکا تانظرس سواحل شامات بادمساعد بوداما دراواخرقدری مخالفت کردوعوض اینکه مارا باسکندریه ببرد بطرف شمال انداخت، دوسه لیو بالاتر ازاسکندریه نزدیك شهری موسوم به پایاس درساحل سیلی سی در نیم لیو فاصله این شهردردریا تخته سنگ بزرگی واقع شده ومیان فاصله آن تخته سنگ و خشگی میدان بزرگی آب است واهالی را عقیده اینست که در آن نقطه نهنگ یونس را ازشکم خود بیرون انداخت ؛ اگرچه عقیده عامه براین است که این واقعه در بندر یافه در فلسطین رویداده است. درطول این ساحل ازاسکندریه تاپایاس

وپائین تر راه بقدری تنك ودرفشار جبال واقع شده که در اغلب جاهااسب ها وشترها بایددستشانراتوی آب دریا بگذارند وبگذرندولزوماً باید برای رفتن ازسواحل شام باسلامبول ازهمین راه عبور نمایند . درمیانهٔ اسکندریه وپایاس بود که شوالیه پل در یك کشتی سیصد نفری نزدیك بود کاروانی که هرسال خراج مصررا باسلامبول حمل میکنند دست بیابد ولی حالادیگر ازترس اهالی مالت از راه دریا خراج رانمیفرستند ، آن شوالیه مردان خودرا ازکشتی پیاده کرده درخشگی پنهان نموده بود ،اماازبدبختی نقشهٔ اومکشوف شدو کاروان حامل خراج احتیاط خودرا بعمل آورد : ماهنوز نزدیك ساحل بودیم که دیدیم قایق کوچکی باپانزده شانزده نفر ترك رسیدند وآنها ازطرف فرمانده چهار کشتی روآمده بودند که ازکاپیتان ما هدایای معمولی را مطالبه نمایند ، آن کشتی هاهنوزدرپایاس لنگرانداخته ودرآنجا قورخانه پیاده کرده بودند که بطرف بغداد که خداوندگاراعظم درخیال محاصره آن بود حمل نمایند ،این رسم است وقتیکه کشتیهای خداوندگاراعظم دردریا بیك کشتی خارجه برمیخورند ازآن کشتی هدیه ونیازی مطالبه میکنند که کاپیتان مجبوراست بزور یابدلخواه تقدیم نماید . وقتیکه پاشای دریا که امیرالبحر کبیرعثمانی است خودش در کشتی باشدآن کشتی که بااو تصادف کندبادوهزاراکوهم خلاص نمیشود ، وقتیکه سفاین عثمانی ازاسلامبول برای دریانوردی حرکت میکنند کشتیهای فرنگیها اگر باخبر بشوند لازمهٔ سعی وکوشش را بعمل میاورند که ازملاقات آنها اجتناب نمایند؛ گاهی اتفاق افتاده که کشتیهای خارجه خواسته اند فرار کنند دچارمصایب شده اند مثلاً یك روز دراثنائیکه بادقطع شد رسیدند بیك کشتی مارسیل که ازجلوآنها فرارمیکرد وکاپیتان ومحاسب آن کشتی راگرفته بقدری چوب زدند که بدنشان مجروح وکوبیده شد ونزدیك بود بمیرند واین عذاب سخت هم آنهارا از ادای مبلغی که ازآنهاخواسته بودند معاف نکرد، کاپیتان ماپاازاین رسومات بیخبر بود یا طبعاً قدری حرارت درخون داشت واز نتیجهٔ اقدامات درحرکت خود فکر نکرد که نه تنها بکشتی اوبلکه بتمام فرنگیها عاید میشود ، ازروی استهزاو تمسخر جواب آنهارا گفت که من غیراز کلوله توپ برای شما هدیه وتعارفی ندارم آن چند نفر باکمال خفت بطرف کشتی های خود باز گشتند . وبزودی ما را از تردید حدسی که زده بودیم که وحشیگری کاپیتن بلای بدی بسرما خواهد آورد خلاص کردند .دراثنائیکه ما ازعرض دریا میرفتیم ومنتظر بودیم که ببینیم

رفتار ترکها نسبت بما ازچه قرارخواهد بود یکمرتبه دیدیم کشتیهای آنها لنگر کشیده براه افتادند و بطرف جزیرهٔ روبرو برگشتند ، اما قبل از اینکه دور بشوند یک تیر توپ بطرف ما انداختند ، کاپیتن ما هم هرقدر ما اصرار کردیم که به سکوت بگذراند نشنید و یك تیر توپ هم او برای آنها انداخت ، این فقره ما را بیشتر مقصر میکرد بجهة اینکه ترکها ادعاشان این است که وقتی چند کشتی جنگی آنها دردریا باشد و یك کشتی خارجه بنظررس آنها برسد حق ندارد بطرف آنها برود مگر آنقدری که باد برحسب طبیعت آن را بسمت آنها براند تاچه رسد که خود نمائی و تیر توپ بیندازند و کنسولها و تجار حلب که در کشتی ما بودند کاپیتن را خیلی ملامت کردند و بسیار وحشت داشتند از اینکه کار صورت دیگر پیدا کند وحق هم داشتند اما بواسطهٔ خوش بختی بسکوت گذشت و دنبالش را نگرفتند .

همان روز حوالی غروب باد از طرف مغرب وشمال غربی برگشت و مـا بساحل مسطح اسکندریه و بفاصله یك ربع لیو ازخشگی رسیده لنگر انداختیم . موافق قرارداد میان عیسویها وقیتکه کشتیهای اسکندریه یك کشتی ازدور دیدند و پرچم آن را شناختند کنسول آن ملتی که این کشتی متعلق باوست فوراً نامه بـه کنسول حلب مینویسد و با اینکه ازخشگی با اسب دوروز راه است درچهار پنج ساعت فاصله باو بوسیله کبوترهائی که برای این خدمت تربیت کرده اند میرسانند که رقعه را ببال آنها بسته ومحض احتیاط هردفعه دو کبوتر روانه میکنند بادو نسخه ازآن رقعه که اگر یکی از آنها بواسطهٔ تاریکی هوا یا جهة دیگر گم بشود و بمقصد نرسد چنانکه مکرر اتفاق افتاده آن دیگری خدمت خودرا انجام بدهد.

اسکندریه عبارت از مقدار کثیری خانه هـای کثیف بی ترتیب کـه یونانیها مسکن دارند و برای ملاحان ومردمان پست میخانه و آرامگاه ترتیب داده اند زیرا که تجار و مردمان محترم میروند در خانهای ویس کنسولهای ملت خود منزل مینمایند .دو ویس کنسولخانه بیشتر نیست یکی متعلق بفرانسه ودیگری بانگلیس ، ویس کنسول فرانسه بکارهای هلاند هم رسیدگی مینماید و هریك از آنها خانه ومنزل راحتی دارند ، این اشخاص مردمان منفعت دوستی هستند و به پول بسیار میل دارند و این شغل ویس کنسولی را برای این قبول میکنند که فایده ودخل خوب میبرند والاهوای اسکندریه وهمین طور هرمز بقدری بد و گرم است خاصه درتابستان که زندگانی درآنجا غیرممکن است و اگر کسی از

مردن هم خلاص شود مبتلا بامراض خیلی سخت میشود ، فقط بواسطهٔ دخل گزاف است که این اشخاص تحمل میکنند وخود را بمخاطرات دچار می نمایند، اما اگر بنیه ومزاج کسی همراهی کند که سه‌چهار سال در آنجا بماند وبآب وهوای محل معتاد بشود درجای دیگر نمیتواند زندگی نماید واگر بجای دیگر برود که خوش آب وهوا باشد زود تلف میشود . مسیو فلیپ ویس کنسول انگلیس تنها کسی است که بیست ودوسال دراسکندریه توقف کرد اما باید ملتفت بود که‌مزاجش خیلی سالم وهمیشه بشاش وبافرح وعیاش وخوش گذران بود واین بواسطهٔ بنیهٔ سالم وقوای او بود ، ولی همه‌این تفصیلات مانع نبود ازاینکه درهرعضوی ازاعضای بدنش چندین زخم‌وجراحت نداشته باشد وچیزی که خیلی دراین‌هوای بدکثیف مدخلیت دارد لجن‌زارها وگنداب هائیست که درجلگه‌های مجاور آن سواحل ازمشرق بجنوب امتداد پیدا میکنند . وقتی که شدت گرما بروز میکند اغلب اهالی اسکندریه بکوهستان مجاور در قریه ای که موسوم است به بلان میروند که آبهای خوب ومیوه های اعلی دارد ودرآنجا ایام تابستان را میگذرانند ، وقتی که همهمه طاعون درمیگیرد از حلب همه مردم بآن قریه میآیند وحال اینکه اهالی خود این قریه مبتلا به تبی میشوند که اثرش بچشم‌های آنها می‌ماند ، چشمشان را زرد وشکسته میکند وکمتر کسی ازاهالی قریه هست که باین‌درد مبتلا نشده باشد واین اثر مادام‌العمر درآنها باقی‌میماند .

نیم لیودور از اسکندریه طرف راست جاده بزرگ محاذی مرداب و لجن زاری که درآن دست ساحل واقعست برجی‌واقع شده که هنوز آرم‌وعلامت که‌فروادوپویون در آن دیده میشود ؛ برحسب قاعده باید این برج را در آن نقطه برای منع آمد وشداز آن‌راه که‌دوطرفش بمرداب ولجن‌زار اتصال دارد بنا کرده باشند که درموقع عفونت خیلی خطرناك است .

از اسکندریه تاحلب بااسب بیشتر ازسه‌روز کوچك‌راه نیست واشخاصی که مال سواری خوب داشته باشند دوروزه هم میروند وفرنگیها مجاز نیستند پیاده‌بآنجا بروند واین خیلی غریب است امادلیلش‌اینست که به‌اختصارمیگویم: قبل ازاین قدغن‌چون ازاسکندریه به حلب راه نزدیك بود ، بعضی ملاحان که سرمایهٔ مختصری داشتند مثلا بقدر یکصد اکو پیاده بطرف حلب میرفتند و سه روزه بامخارج کم بآنجا میآمدند وبرای خود مال التجاره خریداری میکردند وچون شخصاً خرجی نداشتند چندان مقید ارزان خریدن‌امتعه نمیشدند وچهار پنج

درصد علاوه قیمت بر آنها نمودی نمیکرد، اما برای تجار بزرك که بایستی مبالغ گزاف خرید نمایند صدی پنج تفاوت مبلغ گزافی میشد وباید این نکته را هم ملاحظه کرد، وقتی کشتی‌ها میرسند اول کسی که بواسطهٔ عجله یا بی اطلاعی متاعی‌را که یك اکو ارزش دارد دوشاهی بیشتر بخرد همان قیمت در سر آن جنس میماند وقیمت رسمی آن میشود، باینجهة تجار بزرك که هردفعه ده دوازده هزار اکو خرید میکردند صرفه وصلاح خودرا دراین دیدند که اسبابی فراهم کنند که ملاحان نتوانند زودتر رسیده نرخ اجناس را گران نمایند وهمین عادت در تمام هندوستان هم معمول است خصوصاً درمعادن الماس که شرحش را درجای خود ذکر خواهم کرد.

پس برای علاج این بی ترتیبی تجار اقداماتی کرده باین مقصود نائل شدند که قدغن شد بعد از این خارجی‌ها نتوانند پیاده از اسکندریه بحلب بروند ومجبورند که اسب کرایه کنند وشش پیاستر برای رفتن و شش پیاستر برای مراجعت کرایه بدهند، بطوریکه حالا مسافرت از اسکندریه تاحلب از کرایه و سایر مخارج کمتر ازسی پیاستر نمیشود وبرای بیچارهٔ ملاحی که یکصد اکوسرمایه داشته باشد صرف نمیکند وباید علاوه برمنفعتی که ممکن است بدست بیاورد مخارج بنماید.

معمولا مسافرین سه یاچهارروز دراسکندریه توقف مینمایند، هم برای رفع خستگی دریا وهم برای تهیه آذوقه وتدارکات مختصر بجهة مسافرت بحلب، زیرا باوجود منازل مرتب بین راه که هرچه هرشب لازم باشد بسهولت میتوان تحصیل کرد جان نثارهائیکه بامسافرین همراه هستند دوست دارند که ذخیرهٔ هم ازمأکول ومشروب برای عرض راه همراه مسافر باشد. در این ایام هم با ویس کنسول هاباز برای تولد پادشاه عیش وشادی را تجدید کردیم و آنهاهمه برقابت یکدیگرهمه قسم اسباب خوش گذرانی وا کل وشرب مارافراهم کردند.

درخروج ازاسکندریه قریب دوساعت بایددرجلگهٔ راه پیمود تاپای کوه بلندی موسوم به بلان رسید، وسط این کوه شکاف بزرگی دارد که محل عبور بادشمال شرقیست ووقتی که این باد میوزد اگرچه خیلی مطبوع و گوارا است اما شدت آن بطوری ساحل اسکندریه رابتزلزل میآورد که ممکن نیست هیچ کشتی درمحاذات آن مقاومت نماید. هر کشتی که درچنین موقع دو آن محل باشد فوراً لنگر کشیده عرض دریارا پیش میگیردوالاخطر غرق وهلاکت را در پیش دارد. تقریباً در بالای آن کوه کاروانسرائی بناشده است که باوجودخوبی بناو

وچشمه های متعدد اطراف آن تجار در آنجا توقف نمی کنند وقدری دورتر نزدیك یونانی که ایطالیائی حرف میزنند و برسم مملکت ازمردم خوب پذیرائی مینمایند میروند ، وقت رفتن یك اکو از بابت قیمت غذائیکه صرف کرده‌اند باو میدهند ، درسایر منازل نیز همین مبلغ معمول شده است یعنی خودفرنگیها این رسم‌را معمول کرده‌اند وحالا دیگر تغییر پذیر نیست .

وقتی که از آن طرف کوه سرازیر میشوند در جنوب شرقی آن شهر آنتیوش پیدامیشود که‌روی آن بناشده است ، سابقاً راهرا ازوسطاین شهر قرار میدادند اماچندسال‌است که جان نثارهای محلی نفری یك پیاستر برای عبور ازشهر مطالبه میکردند بداینجهة‌این راهرا موقوف ومتروك داشتند . از وقتی که آن نهر معروف انتیوش که ازدریا بشهر میاید وسفاین بتوسط آن داخل شهر میشدند از گل ولای تدریجاً انباد داشته وپر شده است این‌شهر دیگردردنیا سروصدائی ندارد .

وقتی که بپای کوه میرسند درطرف شمال نیم‌لیودوراز جاده بزرك یك قصر وقلعهٔ دیده میشود که روی تپه منفردی بناشده است ، واز آنجا قسمتی از جلگه آنتیوش نمایان وپیداست که قریب پانزده‌لیو طول وسه لیوعرض دارد ، یعنی از نقطهٔ که‌جادهٔ بزرك از آن میگذرد ، وتقریباً درنیمه راه شوسه طویلی پیدا میشود که چندین پل درامتداد آن بناشده‌است بواسطهٔ نهرهائیکه باخط راه‌تقاطع مینمایند ، واگر آن پلها نمی بودند بیرون رفتن از راه بسیار مشگل میشد . در سلطنت سلطان احمدچون بیشترشهر بغدادو بصره‌سر بطغیان بر آورده خداوندگار اعظم را مجبورمیکردند که آنهارا محاصره نماید صدر اعظم بساختن این راه شوسه‌وپلها اقدام نموده‌در کمتراز شش ماه‌آنهارا باتمام رسانید واین یکی از غرائب اعمال بشمار میرود ، این کار را برای اینکه توپخانه وقورخانه وآلات حرب‌رااز رومانی ویونان بزودی برای محاصره کردن بغداد برساند کرده‌بود. قبل‌از ساختن این‌راه واتمام جاده این کارازمشکلات لاینحل بود . درمنتهاالیه این‌راه‌شوسه پلی ساخته شده که خیلی ممتد ومحکم است واز زیر آن رودخانه عبورمیکند که باسایر انهاریکه درجلگه پیچ وخم میزنند مخلوط شده درسمت جنوب مردابی تشکیل میدهند که موسوم است بمرداب انتیوش ودخل زیاد از آن حاصل میشود بواسطهٔ صید ماهی آنکی (مارماهی) که‌ازدوماه قبل ازایام پرهیز شروع بصید آن میکنند تا ازروی فرصت بتوانند آنهارا برای موقع

چرهیز مالت وسیسیل وسایر نقاط ایطالیا حمل نمایند.

این جلگه پر است از درخت زیتون که بواسطهٔ صابون آن در حلب تجارت عمده میشود، این صابون را درحلب میسازند و از آنجا به مقدار کثیر به بین‌النهرین و کلده وایران وصحرای کبیر حمل مینمایند زیرا برای اعراب بهترین هدایا و تحف است وهمین طور از روغن زیتون هم بسیار خوشوقت ومحظوظ میشوند بمحض اینکه ظرفی ازاین روغن بر آنها عرضه بدارند سررا برهنه کرده سر و صورت وریش خودرا خوب چرب میکنند آنگاه چشمهای خودرا بطرف آسمان بر گردانیده بزبان خود میگویند الحمدلله و از این بابت بهیچ وجه عادت قدیم مشرق زمینی را ازدست نداده چنانچه درتاریخ مقدس مکرر ذکر آن شده است.

قریب یك لیو نیم آن طرف جلگه قطعه کوهی دیده میشود که در زیر آن مرداب عمیق کوچکی واقع شده که در آنجا مقدار کثیری ماهی صید میشود و این ماهی ها شبیه به ماهی بازبو (ریشدار) هستند من یکی از آنهارا با تفنك زدم وخیلی خوش طعمش یافتم امادر حلب اهمیتی بدان نمیدهند.

دوساعت بعد بیك رودخانه میرسند موسوم به عصرو را که باید باب زد وعبور کرد اما اگر اتفاقاً تازه باران آمده باشد باید صبر کرد و منتظر شد که سیلاب رد شود والاعبور ممکن نیست. در کنار رودخانه باید مکثی کردونهاوی خورد وباسبها خوراکی داد و بعد سوار شد وبقریهٔ کثیفی موسوم به شامکن که یك کاروانسرادارد رفته وشب منزل نمود؛ دراین قریه دهاتی ها بمسافرین غذا میدهند ولی اعم از اینکه کسی چیزی بخورد یانخورد نفری یك پیاستر باید بدهد، بنا بررسمی که خود فرنگیها معمول کرده و اهالی آنرا برای خود حقی قرار داده اند.

از وقتی که ازجلگه آنتیوش مسافرین رد میشوند تاشامکن در تابستان یك قسم مگس درشت موذی درخطراه پیدامیشود که باسبها خیلی صدمه میزنند وحیوانها نمی توانند حرکت کنند، سوار مجبوراست که متصل ازجاده خارج شده بطرف چپ وراست میان صحرا برود که آنجاها یك نوع علف کتان روئیده به بلندی صاغری اسب که مانع از گزیدن مگس هامیشود وسوار را کمتر خسته میکند.

از قریهٔ شامکن که خارج میشوند باید ۷ ساعت میان سنگلاخها راه پیود و ازنیمهٔ این راه خسته کنندهٔ ملالت انگیز دردوسه لیو اطراف چیزی دیده نمیشود مگرخرابه و آثار دیرهای قدیم وبعضی از آنها هنوز هم بحال سلامت بی عیب

مانده واز سنك تراشیده بناشده‌اند وقریب به نصف روز راه در طرف شمال دیرسنت‌سیمون‌شی لیت‌دیده میشود بابقیهٔ آثار آن‌ستون‌معروف نامی که‌هنوز سرپا ایستاده است ، فرنکیهائیکه به حلب میروند عمداً‌ازاین راه منحرف می شوند که بروند آن آثارا ببینند . چیزی که درمیان این خرابه ها وآثاراین دیر خیلی تعریف داشت ومایهٔ‌حیرت‌من شدآب آنبارهـای آنجا‌بود که‌همه‌را باسنك‌تراشیدد طاق زده بودند ومرور ایام بهیچوجه بآنها آسیبی نرسانیده است.

ازشامکن باید بقریه که موسوم‌به‌آدکاراست رفت وشام خورد و یك پیاستر معمولی‌را مثل‌منازل گذشته نیاز کرد . میان هریك‌از آن‌دهات‌تادیگری ۱۰ ساعت راه فاصله است امااز آدکار تاحلب سه ساعت بیشتر مسافت ندارد درآنجا‌بمنزل کنسول‌فرانسه که‌آنوقت‌مسیو برمون بودوارد‌شدیم‌فوراً گمر کچیها آمده بارهای مارا رسیدگی کردند .

پس ازآن رفتیم به کسری یعنی صندوق خانه واین محلی‌است که غربا درآنجا بروزی نیم‌اکو ونوکرهاشان برِبع‌اکو موظف میشوند وخیلی بقاعده ودرست‌باشخص رفتار میکنند همینکه درآنجا برقرار شدیم مردمان ملل دیگر بدیدن ما آمدند .

فصل دوم

(شرح شهر حلب که امروز کرسی و پای تخت شام است)

حلب یکی از معروفترین بلاد عثمانی ، هم ازحیث بزرگی وقشنگی وهم ازجهت هوای خوب ووفور انواع نعمت وتجارت عظیمی که تمام ملل دنیا در آنجا دارند میباشد ؛ در ۷۱ درجه و ۴۰ دقیقه طول و ۳۶ درجه و ده دقیقه عرض ، در وسط اراضی خوب بالنسبه حاصلخیزی واقع شده است . من هرقدر جستجو و تحقیق کردم نتوانستم بفهمم که درایام قدیم بچه اسم نامیده میشد است: بعضی را عقیده این است که همان هی برا پولیس است و برخی میگویند براع است و عیسویهای سکنهٔ آنجا براین عقیدهٔ آخری هستند ، مورخین عرب که فتح آن‌را شرح داده‌اند فقط حلب میگویند بدون هیچ اسم دیگر و اینکه اعراب آنرا حلب بابای یك نقطه میگویند برای این است که در حروف تهجی عرب پای سه نقطه یافت نمیشود . این شهردرسنهٔ پانزده هجری مطابق ۶۳۷ میلادی بدست اعراب درسلطنت هراکلیوس (هرقل) امپراطور قسطنطنیه فتح شد .

این شهر روی چهار تپه بناشده وقصروقلعهٔ درروی مرتفع ترین آنهاست که در وسط شهر است وبعضی جاهای قلعه را طاق زده اند ازترس اینکه خاك زود خراب نشود ، قلعه بزرك است وباید پانصد ششصد قدم محیط آن باشد ؛ حصار وبرجهای آن اگرچه ازسنگ بناشده استحکامی ندارد وبرای داخل شدن بقلعه یك دروازه ازطرف جنوب بدون پل متحرك دارد از روی طاقی که بعرض خندق زده شده باید گذشت وداخل قلعه شد ، خندق آن هم شش هفت توازعمق دارد (تواز واحد طول قدیمی است و تقریباً دومتر میباشد) که نصف آن پراز آب راکد غیرجاری است و نصف دیگر آن خشگ است ومطلقا نمیتوان آنرا یك قلعهٔ نظامی خوبی قلمداد کرد؛ آب خندق بتوسط نهری ازچشمه های شهر میآید وهمیشه قشون ساخلوی معتبردارد .

مساحت دور شهر بیش ازسه میل میشود که زیادتر ازنصف آن بدون خندق است وآنچه هم خندق دارد عمقش بیش ازسه تواز نیست . دیوارو باروی شهر بقدر کفایت خوب است تمام ازسنگ ودر فاصله هفتاد یاهشتاد قدم برجهای مربع دارد که در فواصل آنها برجهای کوچکتر بناشده است ، امااین دیوارها

درهمه جامساوی نیستند ، درچندین محل ارتفاع آن ازچهار نوار تجاوز نمیکند . شهر ده دروازه بدون خندق و پل متحرك دارد ، در زیر یکی ازاین دروازها جائیست که ترکها از آن خیلی احترام میکنند و همیشه در آنجا چراغ روشن است و میگویند الیاس پیغمبر مدتی در آنجا منزل داشته است.

ازمیان شهر حلب هیچ رودخانهٔ عبور نمیکند فقط رود کوچکی درخارج شهر است که اعراب آن را کویسك مینامند اگرچه نهری بیش نیست اما فواید بسیار ازآن برمیگیرند بواسطه اینکه باهمان نهر تمام باغها رامشروب میسازند ومیوه های بسیار اعلی بحد افراط برمیدارند ، خصوصاً پسته که جنساً ازپستههای اطراف قزوین هم درشت تر وهم خوشمزه تراست ، اما اگر درشهر حلب رودخانه نیست قنوات و آب انبارهای بسیاردارد که ازدولیو خارج شهرمیآیند .

بناهای حلب چه ابنیهٔ عمومی وچه خصوصی ظاهرشان قشنگ وزیبا نیست هرچه زینت است ازداخل دارند : ازاره ها همه مرمر الوان ودیوارها از گل و بوته وخطوط طلااست . در داخل وخارج شهر قریب یکصد و بیست باب مسجد است که شش هفت باب ازآن آنها خیلی عالی هستند و گنبد های قشنگ دارند وسه گنبد ازسرب پوشیده شده است. بزرگترین وعمده ترین مسجد یکی آنت است. که کلیسای عیسوی بوده و معتقدند که برای سنت هلن ساخته بودند. در یکی ازمحلات خارج شهر مسجدیست که آن هم کلیسا بوده ودرآنجا یك چیزدیدنی یافت میشود : درطرف راست درب مدخل سنگی باندازه سه چهار پای مربع بدیوار نصب شده که روی آن سنك بر حسب طبیعت نقشی پیدا شده است در کمال صحت ودرستی وعبارت است ازیك ظرف مخصوص شراب مقدس که به فرانسه کالیس میگویند وروی دهان آن ظرف نان مقدس واقع شده که بفرانسه هستی مینامند ویك هلال ماه بالای نان مقدس پیداشده که نان را دربر گرفته ودوشاخ هلال متصل بدهان ظرف شراب مقدس شده است ، شخص اول تصور میکند که این سنگ را مثل موزائیك مصنوعی ساخته اند امامن باچندنفر فرانسوی دیگر پنهان از ترکها با آهنی آن را تراشیدیم و دیدیم بکلی طبیعی بود ؛ مکرر قنسولهای فرنگی خواستند آن سنگ راخریداری نمایند وبعضی ها تا دو هزار اکو هم دادند اما حکام حلب ابداً راضی بفروش آن نشدند .(۱)

(۱) خوانندگان میدانند که هلال علامت دولت عثمانی بوده ودرآن زمان رهبری مسلمین رابعهده داشته است ومصنف خواسته است بیان کندکه مسیحیت مطابق نقش آن سنك اسلام رادر خود تحلیل خواهد برد درصورتیکه عکس این موضوع هم صادق است درهر صورت هردو آنها درتعصبی خشك وتمامیانه غوطهورند .

در نیم لیو دور از شهر تپه و دامنهٔ مصفائی دارد که گردش گاه و محل تفرج فرنگیها است . در آنجا غاری دیده میشود که ترکها میگویند علی (ع) چند روز در آنجا منزل داشته است وچون نقش دستی در سنگ جای گیر شده است میگویند جای دست و پنجه علی (ع) است که خواسته است یادگار و علامتی از خود در آن غار گذارده باشد .

درحلب دوسه مدرسه است اماشاگرد کم دارد وحال آنکه اشخاصی در آنجا برای معلمی اجیر هستند که صرف و نحو و فلسفه و مسائل مذهبی خودشان را تعلیم وتدریس می نمایند علومی که بیشتر معمول به آنها است همین‌ها هستند .

تمام کوچه‌های شهرحلب سنگفرش هستند مگر بازارهاو بازارها چنانچه پیش گفته‌ام آن کوچه هائی هستند که تجار واهل صنعت در آنجاد کان دارند . صنعت گران عمده که عددشان هم خیلی زیادتر است عملجات ابریشم بافو آنهائی هستند که از پشم بز پارچه درست میکنند .

درشهر ومحلات خارج شهر قریب چهل کاروانسرا و پنجاه حمام عمومی زنانه ومردانه موجود است ، رفتن حمام برای زنها عیش ولذتی است ، تمام هفته‌را دراین دلخوشی میگذرانند که یك روز حمام بروند وعصرانه ببرند و با یکدیگر تفریح نمایند .

محلات خارج شهر بزرگ و پرجمعیت هستند تقریباً همهٔ عیسویها در آنجا خانه و کلیسا دارند . درحلب چهار قسم عیسوی شرقی هست : (لوانتن) یونانی ، ارمنی ، ژاکوبیت یا نصرانی ومارووینت : یونانیها عدهٔ نفوسشان پانزده شانزده هزار نفر است ویك آرشوك دارند و کلیساشان باسم و یادگار سنت ژرژ بناشده است . ارامنه یك اوك دارند که ورتابت مینامند و تقریباً دوازده هزار نفوس میشوند و کلیساشان باسم حضرت عذرا است . ژاکوبیت هاهم اوك دارندوعددشان از ده هزار نفر تجاوز نمی کند و کلیسای آنهاهم مثل ارامنه باسم حضرت عذرا است .

مارووینت ها تابع پاپ هستند وجمعیتشان بیش ازیکهزارو دویست نفر نیست و کلیساشان سنت الی است . کاتولیکهای رومن سه کلیسا دارند که در تحت اداره سه طبقه از کشیشان هستند کاپوسان . کازم دوشوسه وژزوئیت . قنسول فرانسه آن وقت یك کشیش کرولیه برای نماز خانه خود داشت . جمعیت

شهرحلب‌را کلیة بامحلات خارج شهر تقریباً دویست و پنجاه هزار نفر میگویند.

درحلب از پارچه های ابریشمی وشالهای پشم بز تجارت بزرگی میشود ومخصوصاً مازو که بدون آن عمل دباغی مختل میماند خیلی طرف اهمیت و معامله بسیار است. صابون یك مال‌التجارهٔ بزرگیست و همچنین امتعه دیگر که موضوع تجارت بزرگی هستند. از همه جای دنیا باآنجا تجارت دارند غیر از ترك وعرب‌وایرانی وهندی همیشه درحلب عدهٔ کثیری ازفرانسویها‌وانگلیسیها وایتالیائیها وهلاندیها بتجارت مشغول اند وهرملتی کنسولی دارد برای اینکه حقوق ومنافع آنهارا حفظ نمایند.

بطوری که بعضی ها نوشته‌اند که تجارت حلب بواسطهٔ رود فرات و دجله میشود ومال‌التجاره راازروی آب ببالا و پائین حمل میکنند نیست، اگر این طور بود من از بغداد بحلب ازراه صحرا نمیآمدم وباز یکدفعه دیگر برای رفتن از حلب ببصره مجبور نمیشدم که صحرای کبیر را دور بزنم و بواسطه حادثه که شرحش را بعد ذکر خواهم کرد شصت وپنج روز درراه نمی‌ماندم در روی فرات چندین آسیا ساخته شده که‌آب را برای آب‌یاری اراضی میکشند وبااین جهة کشتی رانی درآن بسیار مشگل وخطرناك شده است.

بلی من اقرار میکنم که در ۱۶۳۸ وقتی که خداوندگاراعظم میخواست بابل را محاصره کند قسمتی از قشون عثمانی و قورخانه وادوات حرب را دیدم که از روی فرات عبور میکردند.

ولی درآن موقع تمام‌آسیاهارا خراب‌وموقوف کرده‌بودندولی بازحمت ومخارج گزاف، اما در دجله کشتی رانی هیچ ممکن نیست مگر از بغداد تا بصره که باقایق های کوچك رفت وآمد میکنند ودروقت پائین آمدن معمولا نه یا ده‌روز درراه هستند وچیزیکه خیلی سبب ناراحتی آن‌راه است اینست که‌بهر قریه کوچك یاکوشك اعراب که میرسند باید مدتی معطل شد و توضیحات داد ووجهی‌هم تقدیم کرد. راست است که‌تجار موصل و بغداد وسایرین که‌از کلهره برای تجارت ببصره میآیند مال التجارهٔ خودرا تابغداد از روی‌آب بالامیبرند اما چون باید قایق هارا آدم بکشد گاهی تاهفتاد روز درروی‌آب میمانند واز این قیاس باید فهمید که چه قدر وقت‌وپول باید صرف کرد که مال‌التجاره را از روی فرات تابیر برده که‌ازآنجا برای حلب بارگیری نمایند. اگر آن سدی که

در فاصله دوروزراه زیرموصل ازدجله میگذرد بسته نمیشد ممکن بود از بغداد تا موصل رفت اما این کارامکان ندارد بدلیلی که جای دیگر ذکرخواهم کرد .

اگر لوازم آسایش و تسهیل عبور از مرادسو ازهر جهة فراهم می شد (عثمانیها فرات را مرادسو میگویند) باز تجار از این راه مال‌التجاره حمل میکردند بجهة اینکه فصل‌مسافرت ازاین‌راه‌معمولا تا بستان‌است ودر آن موقع امراء عرب که دیگر در صحرا برای مواشی خود مـرتعی ندارند باایل وحشم آمده در سواحل فرات اردو میزنند وهر کدام بمیل خود هرقدر بخواهندازتجار باج دریافت میدارند . من خودیکروز که ازبابل بحلب‌میآمدم تجربهٔ ازاین‌فقره حاصل نمودم : درتمام خط راه بیشتر ازیکی ازاین امرارا ملاقات نکردم واو برای هربار شتری چهل پیاستر ازتجار باج گرفت وبدتر از آن‌اینکه مارا بیش از پنج هفته‌درآنجا نگاهداشت برای اینکه‌مردمش آذوقه ومأکولات بفروشند وپولی تحصیل نمایند . دفعه آخر که من ازصحراءبور میکردم بیکی‌ازاین‌امراء عرب بابرادرش برخوردیم وهردو خیلی‌جوان بودند وبرای‌این که بکذارند ما رد شویم دویست هزارپیاسترازما خواستند که‌درعوض مسکوك‌لارن بمابدهند، لارن را بعدشرح خواهم داد که‌یك قسم پول مملکتی آنجا است . با وجـود انواع واقسام‌عذرو بهانه‌تجار که نمیتوانستند این‌مبلغ‌را باپول‌خود تطبیق‌نمایند مارامجبور کردند که‌ازآنهااین پول رادریافت داریم وعوض بدهیم. بیجهة بیست ودو روزوقتمان بگفتکو و مجادله گذشت آخر مجبور بتسلیم شدیم زیراکه حق‌درمقابل زورقدر وقیمتی ندارد از این فقره میتوان وضع رفتارسایرامراء عرب‌را که گاهی‌خیلی سخت‌ترهستند قیاس نمود . گفتگوی تجارحلب کفایت کرد حالا ازترتیب حکومت آنجا مذاکره نمائیم .

حکومت حلب باپاشائیست که تمام ایالت از اسکندریه تا فرات درزیر حکم اواست و استعداد مستحفظین او معمولا سیصد نفر است و چند سال‌است برتبه ومقام وزارت رسیده است، همچنین یك آقا یا کاپیتان سواره دارد که‌در داخل وخـارج شهر چهارصد نفر تابین درادارهٔ اوهستند وباز آقـای دیگری هست که هفتصد نفر جان‌نثار تابع دارد واختیار دروازه های شهر با اوست و شبها کلید های دروازه ها را نزداومیآورند واین آقا بهیچوجه زیر حکم‌پاشا نیست . ریاست وفرماندهی قلعه نظامی هم علیحده بایك رئیس است که‌مستقیماً از اسلامبول مأمور میشود ، او هم دویست نفر تفنگچی و تمام توپخانه را

درزیر حکم وفرمان خود دارد، عدد توپها بیست وپنج الی سی عرابه است که هشت عرابه بزرك وباقی کوچك هستند. آقا یا کاپیتانی دیگر هم متعلق بشهر است که سیصد نفر جمعیت واجزاء دارد. بعلاوه یك سوقیاشی که بمنزلهٔ ملك التجار است ویك کشیکچی باشی که باصاحب منصبان خود درشهر ومحلات خارج شهر گردش میکنند واجرای سیاست وقتلهائیکه بحکم پاشا میشود بعهدهٔ اوست.

برای امورحقوقی وجزائی وپلیس یکنفر قاضی هست که رئیس است ومعاونی ندارد تمام امورچه مسائل حقوقی وچه جزائی رابتنهائی محاکمه میکند، وقتی کسی را بقتل محکوم میکند اورا باصورت محاکمه نزد پاشا میفرستد و پاشا هر طور میل خودش است رفتار میکند. این قاضی تمام قباله واسناد عقد و نکاح وطلاق راباید بنویسد و تمام معاملات بیع و شری باید درمحضر او بشود ودفترداران شرعی را برای همهٔ اصناف او باید معین ومأمور نماید که سر کشی کنند و نگذارند کسبه واهل حرفه در کارخود تقلب نمایند، حفظ حقوق ومنافع خداوندگار اعظم بعهده یك دفتردار یاخزانه دار کل است که مباشرین ومحصلین مالیاتهای مختلفه درادارهٔ اوهستند.

اعمال مذهبی مربوط بمفتی است که رئیس ومفسر قانون میباشد چه از لحاظ عادت وچه درخصوص احکام شرعیه، درمیان عمال شرعی و قانونی یك شیخ هم دارند که راهنمای قانونی است و تکلیفش این است که اشخاص جدیدالاسلام رابه قوانین وعادات محمد(ص) تعلیم نماید.

درورودما بحلب اولین کوشش کنسول فرانسه این شد که مسرت وشادی خودرا درخصوص تولد پادشاه که ما برای او مژده آورده بودیم علناً اظهار بدارد و برحسب عادت مملکت از پاشا اجازه خواست وپس از تحصیل اجازه ضیافت شایانی داد ومعتبرین ملل انگلیس وهلاند را دعوت کرد ودر آن مجلس چندین دفعه آتشبازی شد که متعاقب باهرشادی وعیشی که در آن مملکت مقدور وممکن بود گردید.

سه روز بعداز ورودمن بحلب خداوندگاراعظم سلطان مراد باین شهر وارد شد که بقشون خود که بغداد رامحاصره کرده بودند ملحق شود. ازشرح تشریفات ورود او خاطر رامشغول نمیکنم زیراکه چیز فوق العادهٔ برای نوشتن نداشت فقط مطلبی راذکر مینمایم که خیلی غرابت داشت ومحل تعجب بود: نزدیك شهر حلب طرف مشرق خانه دراویش واقع است که سابقاً دیری متعلق بسلسله

سنت بازیل بوده است وهنوزهم آباد است وجلوهٔ دارد تمام تالارهـا واطاقهاو
راهروها و گالریها ازسنگ مرمر هستند ، دراویشی که در آنجا منزل دارند
بقدر نیم لیو باستقبال خداوندگار اعظم رفته و نقیبشان پیشاپیش وسایرین از
عقب همین که بموکب خداوندگاری رسیدند بعداز تکریم و تعظیم وعرض احترامات
جلواسب اوافتاده تاعمارت حکومتی حلب که نیمساعت راه بود پیوسته باکمال
قوت خود بهوا پریده وچرخیده جستن جستن نمودند بطوری که دهانهای آنها
کف کرده بود ومشاهده این حرکت چشم ناظرین راخیره نموده وموجب دوار
سر میشدوازاین دراویش هستند که تادوساعت میتوانند همین طور چرخ بخورند
وجستن نمایندوازاین حرکتی که مااورا جنون میخوانیم افتخارمیکنند .

دراثنائیکه خداوندگار در حلب بود پاشای مصرهم بادوهزار جان نثار
رسید که بهتر ومنظم تر ازآن امکان نداشت زیرا ازحیث لباس وترتیب بسیار
آراسته بودندلباس های همه ماهوت انگلیسی ، تکمه ها نقره کمر بندهاوشمشیرها
هم همه نقره وهیچ نقصی نداشتند ، خود پاشا بالباس ساده جلواین پیاده نظام
حرکت میکرد ، اما هرقدر لباس خودش ساده بود زینت ویراق اسبش تجمل
داشت و برای اینکه در نظر خـداوندگار اعظم جلوه نماید هیچ فروگـذار
نکرده بود .

چند روز اقامت درحلب برای مسافرین لازم است چه برای انجام امورُ
شخصی وچه برای انتظار جمع آوری قافله . اگر کسی نخواهد خود را بخطر
تنها روی بیندازدو بایك نفرراهنماقدم براه بگذارد چنانچه من بیش ازیکمرتبه
این کارراکرده ام. امـا هرقدر شخص درشهری باین بزرگی وقشنگی که بعداز
اسلامبول وقاهره معتبرترین شهرهای مملکت عثمانی است توقف نماید دلتنگی
حاصل نمیکند وحق ندارد که ازملالت شکایت نماید ، ولی باید ناچارحرکت
کرد و بطرف ایران رفت که من ازراههای مختلفه مکرررفته ام .

فصل سوم

شرح راههای مختلفه عموماً و راه صحرا خصوصاً که از حلب باصفهان میرود

از حلب باصفهان پنج راه عمده دارد که با آن دوراهی که از اناطولی باصفهان شرح دادم هفت خط میشود که از اسلامبول و ازمیر و حلب بایران میروند: راه اول ازحلب راه دست چپ طرف شمال، شرقی از دیار بکر و تبریز است. راه دویم جانب راست سمت مشرق در بین النهرین ازموصل وهمدان است. راه سیم طرف راست سمت جنوب شرقی از بغداد و کنگاور است. چهارم راهیست که بیشتر بسمت جنوب متمایل میشود از وسط صحرای کوچکی معمولاً از آنا و بغداد و بصره میگذرد. و پنجمین ازوسط صحرای کبیر که راه فوق العاده ایست که سالی یکمرتبه از آنجا عبور میشود، وقتی که تجار ترک ومصری برای خرید شتر به آنجا میروندومن بایدشرح این پنج خط راه را درفصول مختلفه این کتاب ذکر نمایم اما دراین فصل فقط بذکرراه‌صحرای کبیرمیپردازم که در سفر دویم آسیا از آن خط عبود کردم:

کاروان ازاین خط نمیرود مگر وقتی که باران کامل باریده باشد و آب در آن راه صحرا یافت بشود و باران قطع نمیشود، مگر در ماه دسامبر وهمین ملاحظه سبب شد که من هفت هفته درحلب توقف کردم تا کاروان برای حرکت حاضر شود. دراین اثنا دستورالعمل داده بودم که تدارک آذوقهٔ مرا از برنج وروغن وپنیر و بادام وفندق‌وانجیروانواع میوه های‌خشک وروده‌ٔ انباشتهٔ گوشت وخاویار وزبان گاو و گوشت خوك ببستند؛ اما گوشت خوگ‌را باید پنهان ودرخفا خورد بجهة اینکه درمذهب ترکها خوردن آن سخت ممنوع است واگر ببینند خیلی صدمه‌میزنند. همچنین چند مشگ‌از شرابهای خوب پر کردند وروغن زیتون وصابون داهم فراموش نکردم که اعراب را از اهدای آن ممنون کنم زیرا که هیچ هدیه وتعارفی به آنها آنقدر لذت نمیدهد.

روز عید نوئل (میلادمسیح) کاروان ازحلب حرکت کرد، امامن‌دوروز بعدازآنها براه افتادم زیرا که میدانستم سه چهارروز در محلی که‌تاحلب نصف روز راه است توقف خواهند کرد واغلب اعضای کاروان خصوصاً کاروانباشی درآنجا چادر زده بودند وبعلاوه مسیو دوبرمون کنسول فرانسه خواهش کرده

بود که دوروز هم نزد او بمانم ووقتیکه حرکت کردم دو نفر بدوی که از اهل مملکت هستند همراه من کرد که مرا بکاروان برسانند. شب سوار اسب شده براه افتادم واول طلوع آفتاب بکاروان ملحق شدم درصورتیکه درشرف حرکت و مشغول عیش وخوردن و نوشیدن بودند. این کاروان مرکب بوداز قریب ششصد شتر وچهارصد نفرمرد از آقا و نوکر فقط کاروانباشی سوار اسب بود زیرا برای تعیین محل اردو و آب بایستی جلو برود ودایم در تاخت و تاز باشد، سایرین همه سوار شتر بودند بجهة اینکه درمسافرت ازصحرای کبیر عربستان گاهی سه منزل آب یافت نمیشود واسب نمیتواند مثل شتر تحمل عطش کرده طاقت بیاورد.

این که گفتم من سوار اسب شده بکاروان ملحق گردیدم باید دانست که در تمام خاك عثمانی فقط دراسلامبول وازمیر وحلب محض رعایت تجارت و اغماض، فرنگیها اجازه دارند که اسب در طویله خود نگاه دارند و سوار آن بشوند خواه برای رفتن بشکار خواه بجهة کارهای شخصی واین اجازه وآزادی درحلب ازاسلامبول وازمیر هم بیشتر است، اما درشهرهای دیگر مثل دمشق و سعید و قاهره غیر از کنسولهای ملل که اشخاص رسمی هستند هیچ فرنگی جرأت نمیکنند سوار اسب بشود وچون قاهره شهر بسیار بزرگیست در آنجا اجازه دارند که فقط یك الاغ نگاهدارند یا کرایه کرده سوارشوند زیرا که دراغلب معابر ومیدانها الاغ بسیار برای آسایش عمومی هست که کرایه میدهند.

روز دیگر اول طلوع فجر کاروان حرکت کرد مقارن ظهر رسیدیم بمحلی که در آنجا سه چاه بود، هریك بفاصله پانصد قدم دور ازیکدیگر و آب آنها بسیار تعریف داشت وچون دیگر آب خوبی تامدتها یافت نمیشد تمام مشگهای کاروان را پر کردند. چهار ساعت بعد ازظهر رسیدیم بجائی واردو زدیم که ابداً آب یافت نمیشد.

روز بعد نزدیك ظهر باز بدوچاه دیگر که آبشان هیچ خوب نبود رسیدیم فقط شترهارا از آن آب دادند، آن روزرا فقط همان قدر راه رفتیم ودر همان جامنزل کردیم زیرا که میخواستند جهازهای شترهارا وارسی کنندو ببینند پشت حیوانهارا زخم نکرده باشند وبارها را سبك وسنگین نمایند که بشترها صدمه وارد نیاید. یك کشیش ازسلسلهٔ کارم دوشوسه ازاهل ناپل موسوم به پر کارلوس دراین کاروان بود که میرفت در بصره وایران وهندوستان به

کلیساهای سلسله خودشان سر کشی نماید. آن شتری که او سوار بود سخت مجروح شده بود بجهة اینکه علاوه برخود کشیش که خیلی قطور و سنگین بود چند مشک شراب ومقداری هم آذوقهٔ محرمانه در توی کجاوه خود جای داده و بار بیچاره شتر را فوق الطاقه سنگین کرده بود. این کجاوه ها شبیه بقفسی که بطور نیم دایره روی آنهارا ازمشمع پوشانده و برای خانمها پارچه های قشنگ وو پوش آنها میکنند هستند ودر زیر آنها یك قسم جعبه یادولا بچه دارد که بسته میشود واسبابهای خیلی لازم سفررا در آنجا میگذارند. دولنگهٔ کجاوه را اهم جفت کرده بدریك شتر میکنند ودرهریك از آنها یکنفر براحت میتواند بنشیند واگر یك لنگه کجاوه بیشتر نباشد بجای لنگه دیگر یك عدل بار تجارتی می بندند که دروزن با آن لنگه تعادل نماید چون شتر آن کشیش ازسنگینی بار مجروح شده بود کاروانباشی با کمال ادب باو گفت محمولات زیادی رااز کجاوه خارج کرده بارشتر دیگر نماید آقای کشیش راضی نمیشد، هرقدر دلایل اقامه کردند وار او تمنی وخواهش نمودند بخرجش نمیرفت تااینکه فرط لجاجت او کاروان-باشی را متغیر ساخت وبنای تندی راگذارد و کشیش هم بغضب آمده تهدید کرد که مراجعت بحلب نموده به کنسول شکایت نماید حقیقة هم براه افتاد اگرچه باو گفتند بمنزل نخواهد رسید وخطر هلاکت و کشته شدن درپیش خواهد داشت اعتنائی نکرد وپیاده بطرف حلب حرکت نمود؛ عربی ازاهل قافله از روی ترحم بتعاقب اورفت که مراجعتش بدهد اما نتوانست باو برسد و از نظرش مفقود شد زیرا که ازشدت غضب آقای کشیش پروبال درآورده بود وباتمام قوا طیران مینمود بعداز یکساعت آن عرب مراجعت کرد بدون اینکه ازحال او برای ماخبری آورده باشد نزدیك غروب آفتاب دیدیم یکنفر پیاده وتنها ازطرف حلب میآیدوقتیکه نزدیك رسیدمعلوم شد آقای کشیش است که در راه حواسش بجا آمده ملتفت خطراتیکه مااورا متذکر شده بودیم شده وبهتر آن دیده بود که بکاروان رجعت نماید، اگرچه مسن بود امابرای اینگونه مسافرت هابنیهٔ محکمی داشت. وقتیکه نزد من آمد چون مراازخود دراین مبحث عالمتر تصور میکرد باوحالی کردم که حق بجانب کاروانباشی بود وکار برضایت طرفین اصلاح شد دراثنای سفر من هرخدمتی که درقدرت داشتم باین کشیش کردم واوهم بمن اظهار کمال اعتمادرامینمود در بصره یکساعت قیمتی ازمن خواست که گویامیخواست باامیر بصره هدیه بدهد ومن هم از اومضایقه نکردم. وعده کرد که قیمت آن رااز گفا

برای من بفرستد وحقیقة تخلف وقصور نکرد .

چون دوروز درصحرا راه پیمودیم قبل از آنکه دورتر برویم شرح آنرا مختصراً بیان خواهم کرد دردوسه لیو دوراز حلب صحرای کبیر شروع میشود که بعداز این بجای خانه فقط چادر باید دید . ازطرف جنوب شرقی درطول فرات دامنهٔ این صحرا تابصره امتداد می یابد تا بساحل خلیج فارس برسد و ازطرف جنوب کشیده میشود تاسلسله کوهی که آنرا ازعربستان سنگلاخ وعربستان آباد منفصل وجدا مینماید . این صحرا تقریباً تمامش جلگه های شن زار است ، بعضی جاهاشن نرمتر ازجاهای دیگر است وتاباران نبارد وشن هاراسخت نکندعبور از آن بسیار اشکال دارد . خیلی بندرت اتفاق میافتد که دراین صحراها تپه یا دره بنظر برسد تادر آنجا آبی یافت بشود یاتیغستان و گون زاری که به‌مصرف طبخ برنج برسد ، زیرا درتمام صحرا جنگل و بیشه وجود ندارد که از آنجا بتوان تحصیل هیزمی کرد و آن مقدار قلیل چوب وذغال‌هم که از حلب مقدور میشود که‌حمل نمایند بیش ازهشت تاده روز کفایت نمیکند . باید ملاحظه کرد که ازاین ششصد شتری که در کاروان فقط پنجاه شترمال‌التجاره حمل داشتند، ازقبیل‌ماهوت ضخیم و بیشتر پارچه های سیاه و آبی رنك که اعراب خیلی استعمال میکنند ، باقی شترها تمام آذوقه ومایحتاج زندگی بارشده بودند وباز برای همچو سفری که عبور لاینقطع ازصحرائیست که بهیچوجه لوازم حفظ جان در آن یافت نمیشود زیاد نبود بلکه کم بود . درپانزده روز اول صحرا نوردی آب ندیدیم مگر یکدفعه دوروزاول و بعد هم گاهی‌هرسه روز فاصله یکمرتبه روز بیستم حرکت ازحلب کاروان رسید بسر دوچاه آب وهمانجا اردوزدیم . آب آن چاه ها خوب بود ، مسافرین خوشوقت شدند از اینکه آنجالباسهای چرك را بشویندو کاروانباشی خیال‌داشت در آنجادوسه‌روز اطراق کنیم، اماخبری که‌همانشب بما رسید مجبورمان کرد که‌قبل‌ازطلوع‌صبح‌حرکت نمائیم برای اینکه ازملاقات مضری اجتناب کرده باشیم . بمحض‌اینکه ترتیب طبخ غذای شب رادادیم چاپاری باسه نفرعرب جمازه سوار رسیدند ، آن چاپار مژده فتح بغدادرا بحلب وسایر شهرهای مملکت میبرد ، درسرچاه مکث کردند که شتران خودرا آب بدهند . کاروانباشی و بعضی از بزرگان قافله برای آنها قدری میوه خشك و چندتا انار بردند که خیلی باعث خشنودی آنها شد و محض دلسوزی ورأفت بما خبر دادند که چارپایان بنهٔ خداوندگاراعظم همه خسته و مانده شده‌اند واگر بما

مصادف شوند شترهای مارا خواهند گرفت و بما نصیحت کردند که بزودی از قلمرو شهر آما که درساحل فرات واقع است دور شویم و الاامیر آن ناحیه اگر خبردار شود میفرستد مارا توقیف می نماید. کاروانباشی ازشنیدن این خبر سه ساعت بعداز نصف شب کاروان راحرکت داد و راه سمت جنوب طرف راست را پیش گرفته خودرا بطرف مرکزصحرا رساندیم.

هشت روز بعد بسر سه چاه وچند خانه رسیدیم ودر آنجا خرما برای خریدن پیدا کردیم و بعضی ازمسافرین هم نان پختند. دوروزدر آنجا اطراق کردیم که آب برداریم ومیخواستیم حرکت کنیم که ناگاه سه نفر سوارمسلح رسیدند وآنها ازطرف امیرآن ناحیه آمده بکاروانباشی حکم کردند که قافله راتوقف بدهد که امیرمیخواهدآنهارا ببیند، سه روز باکمال بی‌صبری منتظرمقدم امیر شدیم تابالاخره آمد. کاروانباشی بارعایت رسوم مملکت بسلام اورفت یعنی باتحف وهدایای‌معمولی یك توپ اطلس نیم توپ ماهوت ارغوانی با دودیگ خیلی بزرك ازمس که مخصوص پختن پلواست واین دیگ‌هارا برای بصره میبرد این هدایا باید خیلی مطبوع طبع امیرواقع‌شده باشد بجهة اینکه نظیر آن دیگها درآشپزخانه خود اویافت نمیشد معذلك اظهار عدم رضایت کرد و گفت باین تعارفات قلیل قناعت نمیتواند کرد وعلاوه چهارصداکو پول نقدهم تقاضانمود، باین جهت هفت‌هشت روز دفاع کرده از ادای این مبلغ تحاشی وامتناع نمودیم بالاخره درمقابل زور باید تسلیم شد وجه رادرمیان قافله قسمت کرده‌هرکس چیزی بقدرقوهٔ خود داد تاچهارصداکو باامیرتقدیم کردیم، پس‌ازدریافت تنخواه بزرگان قافله را به پلو مهمان کرد وخرما وعسلی هم‌ضمیمه نمود ووقت حرکت هم پنج شش گوسفند پخته بکاروانیان انعام فرمود.

سه روز بعداز وادع باآن‌امیر رسیدیم بچند خانه که از آجر آفتاب پز بنا شده بودند و آنجا دوچاه آب دیدیم. درتمام صحرا خصوصاًدراین نواحی جنوبی بهیچوجه چوب برای‌سوخت یافت نمیشود، دربعضی جاهافقط بوته‌و گون هست که بمصرف طبخ برنج میرسدآب این چاه‌ها بقدری تلخ بود که شترها هم نتوانستند بخورند، باوجود این مامشگهارااجباراًپر کردیم زیراکه تماماًخالی شده‌بودند بخیال اینکه بوته و گونی پیدا کرده آب رابجوشانیم‌شاید تغییرطعم بدهد وبتوان برنج‌راباآن طبخ نمود اما صحت‌این مثل‌را عیناً مشاهده کردیم که میگویند چیزی که خودش بهیچ نمی ارزد چیزدیگرخوبی از آن نمیتوان ترتیب

داد ، این آب ها یك بار سنگین بی مصرفی شدند هم برای شترها وهم بجهة آدمها. ازاین دوچاه که ابداً بکارما نخوردند گذشتیم تاشش روز دیگر آب ندیدیم. باسه روز گذشته و نه روز یکه سابقاً گفته بودم کـه شترهای مـا آب نخوردند ، هرچنداین حیوانها درعطش خیلی طاقت دارند امادررنج وعذاب بودند ، همینطور آدمها نیزازعطش بیتاب شده بودند . بعدازنه روز بالاخره رسیدیم به ناحیهٔ تپه وماهورهای پست و بلندی داری که سه لیو امتداد آن بود ، در آن میانه سه تپهٔ بودند که درپای هریك بر کهٔ آبی بزرك واقع شده بود ، شترها که ازنیم لیوفاصله بوی آب حس کردند درحرکت سرعت داده بنای یورتمه رفتن را گذاردند که سبك دویدن آنها است و باجماع گله وار داخل بر که ها شدند وآب رافوراً غلیظ و گل آلود کردند که اگرمشکهار را ازآن پـرمیکردیم همهٔ مشکها ضایع و خراب میشدند . بنابراین کاروانباشی و معتبرین قافله مصمم شدند که سه روز درآنجا اطراق بشود تامسافرین لباسها وپارچه های چرك خودرا بشویندو آب نیزصاف بشود که بتوانیم برای راه ذخیره برداریم و بعلاوه بسیارمحظوظ شدیم که دراطراف آن بر که ها ودامنهٔ آن تپه ها بوته و گون بسیار یافتیم که برنجها راطبخ کنیم ؛ باخودمان قدری کشمش وزردآلوی خشک و بادام حضوراً بجوشانیم ، بجهة اینکه وقتی ازآن امیرعرب سواشدیم دراین نه روز غذا ومأکول گرمـی بدهان ما نرسیده بود . چیز دیگری که بیشتر مایه لذت وشادی بود پختن نان تازه بود که باتشریفاتی بعمل می آمد ، یك گودال گردی در زمین حفر میکنند بعمق یك پا ودائره دورش هم سه پا بیشتر نیست ، ازآن بوته و گون ها درآن ریخته وآتش میکنند وروی آن ریك میریزند و بقدری آتش میدهند که ریگها سرخ و بدنه آن گودال خوب داغ میشود آن وقت یك پارچهٔ چرمی را که هم بمنزله میزاست وهم سفره پهن کرده آرد را روی آن خمیرمینمایند ، زیرا که درآن صحرا ظرف دیگری برای خمیر کردن بدست نمی آید، همین که خمیر حاضرشد گودال رااز ریگ وخاکستر پاك میکنند وخمیررا در آن گودال ریخته ریگهای سرخ را دو باره روی آن بر گردانیده و بحال خود میگذارند که از شب تا صبح بهمان حرارت گودال وریگهای داغ پخته شود. نانی که ازآن گودال بیرون میآید خیلی خوشمزه وخوب میشود ، چیزی که هست بطول دوانگشت کلفتی آن و تقریبـاً ببزرگی نانهای قندی است که نانواهای ماشبهای عید برای خانه های مشتریهای محترم خودمیفرستند .

دراین اوقاتیکه در کنار آن سه برکه اطراق داشتیم من تفریح میکردم وبشکار خرگوش و کبك که در آن محل بسیار داشت میپرداختم . بهترین خوراك‌هائیکه در تمام آن خط راه خوردیم همانهائی بود که از آن کبکها ترتیب دادیم. باید دانست درصحرا هرجا چوب برای سوخت پیدا بشود در کنار آب‌ها میتوان بعضی از حیوانات پیدا کرده عیش شکم را راه انداخت ازقبیل آهو-خرگوش کبك ، خاصه خرگوش که گاهی ازمیان دست و پای شترها میدوند وشتربانها باچوب دست آنهارا صید میکنند اما بدون سوخت شکار لذتی ندارد وفقط تفریحی بچشم میدهد ولی شکم از آن حظی نمیبرد .

شب حرکت مشکهارا از آب برکه‌ها که خوب صاف شده بود پر کردیم آب‌های برکه ها آب باران است که درماه اکتبر و نوامبر میبارد ودر گودالها و اراضی پست جمع شده تولید مردابهای بزرك میکنند ولی دراول تابستان خشك میشود ، اما کاروانباشی که دیدنه روزمابه بی آبی گذرانیدیم مصمم شد که خط حرکت را ازطرف جنوب تغییر داده مستقیماً خط جانب مشرق را پیش بگیرد واگرتا دو سه روز باز بآب نرسد راه را بسمت شمال شرقی منحرف نماید که خود را به فرات برساند، دوروز بعداز حرکت و تغییر خط راه ازمیان دوتپهٔ کوچك عبور کردیم که در آنجا باز برکهٔ بزرگی پر از آب یافت شد که در کنار آن دوعرب باعیال واطفالشان و گله‌ زو گوسفند منزل کرده بودند ومیگفتند بطرف موصل میروند آنها بما راه خوبی نشان دادند که ازآب دچار عسرت نباشیم وحقیقتاً از آن ببعد تارسیدیم به بصره هردویاسه روز یك مرتبه بآب میرسیدیم .

پنج روز بعد از آنکه از آن دو خانوادهٔ عرب جداشدیم بقصر بزرك عالی رسیدیم که تمام آن ازآجر پخته بناشده بود چنین بنظرمیآمد که سابقاًدر آن ناحیه کشت وزرع زیادمیشده‌است واین آجرهاازکاه پخته شده باشند، زیرا که از بیست لیو اطراف ابداً بوته وگون یایك پارچه چوب وجود ندارد هر آجری نصف پاعرض وطول وشش اصبع قطر دارد. این عمارت مرکب است ازسه حیاط وهریك ازآنها دارای بناهای متعدداست که بطور طاقهای دوطبقه ساخته شده اند اگرچه این قصر وبنای بزرك هنوزسالم و بی‌عیب است‌اما کسی درآن سکنی ندارد واعراب جاهل عوام که بکلی ازسوابق ایام بی‌خبر ندنتوانستند بمن بگویند که بانی آن که ودرچه عصر وزمان بوده است وهمچنین عجائب بسیار دیگررا که ازآنهاسئوال میکردم ومیل داشتم چیزی بفهمم وسبب اطلاع من

بشوند نمیتوانستند جواب بگویند. درجلو این عمارت یك دریاچه و قناتی دیده شد که خشك بود، کف آن قنات وطاق آن همه از آجر بود وعقیدهٔ اعراب این بود که این مجرائیست که برای آوردن آب از فرات ساخته‌شده بود، امامن‌دراین خصوص نمیتوانم رائی بدهم وعقیدهٔ اظهار بکنم ولی همین قدر تعجب مینمایم که چطورممکن است ازاین همه مسافت آب باین‌جا آورده باشند زیراکه از آن نقطه تارود فرات بیست‌لیومسافت دارد.

از این قصر راه شمال شرقی‌را پیش گرفته بعدازچهارروزراه رسیدیم بقصبهٔ کثیفی که سابقاً کوفه (!) نام‌داشته‌اماحالا بمشهد علی(ع) معروف‌است‌وقبر مطهرعلی(ع) دامادمحمد (ص) درآنجا میان مسجدی که چندان قشنگ نیست واقع شده است. معمولا چهار مشعل دراطراف آن میسوزد و چندین چراغ هم بالای قبر روشن است که ازسقف آویخته شده‌اند. اگر چه ایرانیهاعلی (ع) را خیلی محترم میشمارند اما ندرتاً بزیارت قبر اومیآیند زیراکه برای وصول به آن‌محل ناچار بایدازبغداد عبور نمایند وچون بغداد درتصرف خداوندگار اعظم‌است‌درآنجاازهریك زوار هشت‌پیاستر دریافت‌مینمایند واین فقره‌مخالف میل شاه عباس‌بود که رعایای‌او به ترکها باج بدهند، باین جهت توجه‌ایرانیها را اززیارت قبر علی(ع) بطرف مشهد معطوف کرد که‌درمیانهٔ راه‌تبریز بقندهار واقع‌شده‌است وبرسلاطین‌اخلاف شاه عباس هم شاق وناگوار شد که به‌رعایای خود اجازهٔ رفتن بزیارت قبرامام‌خود علی(ع) رابدهند زیرا آن باجیراکه خداوندگارازرعایای آنهامیگرفت برای‌خود یك نوع‌خفت وتوهین میپنداشتند، علت اصلی که ایرانیها بزینت وتجملات‌این مسجد نپرداخته‌اند وخودشان هم کمتر بآنجا میروند اینست، علاوه‌بر آن مشعلها وچندچراغی که متصل درآنجا روشن است دونفرملا هم‌نشسته برسم معمول قرآن میخوانند. در این قصبه سه چهارچاه آب هست که آبشان تقریباً شوراست ونهرخشگی هم دیده میشود که میگویند شاه عباس حفر کرده بود تاآب فرات رابکوفه بیاورد. در این آبادی غیرازخرماوانگوروبادام که به قیمت گران بما میفروختند چیزدیگر پیدانکردیم، وقتی که‌زوار به آنجا میآیند که خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد وچیزی برای تغذیه پیدا نمیکنند شیخ دستور میدهدبرنجرا درآب ونمك‌جوشانیده قدری هم‌روغن روی آن‌نثارمیکنند ووقت ظهرمیان آنهاتقسیم‌می‌نمایندوچون درحوالی کوفه (!) ابداً مرتعی برای پرورش‌حشم‌وجود ندارد گوشت بهیچوجه پیدا نمیشود وبدتر

ازهمه اینکه چوب برای سوخت بهیچوجه بدست نمی آید .

وقتی که از کوفه حرکت کردیم بعدازدوروزراه یك روز سه ساعت بظهر مانده دیدیم دونفر جوان نجیب زادهٔ عرب رسیدند که یکدیگر را سلطان خطاب میکردند ، آنها دو برادر بودند یکی بسن سیزده سال ودیگری هفده و چون هنوز اردوی ما برقرار بود آمده نزدیك چادرهای ما چادرخودرا برپا کردند ، چادرهای آنها ازماهوت ارغوانی اعلا ودارای اطاقهای متعدد بودند ویکی از آنهادرزیرپوش بزرك یك اطاق دیگری داشت که ازمخمل قرمز بود ویراقهای پهن نقره بآن دوخته بودند همینکه داخل چادر خود شدند کاروانباشی مارفت که بآنها سلامی بگوید منهم بااورفتم . چون شنیدنددرقافله فرنگی همهست ازمن سئوال کردند که آیا تازهٔ دارم که بآنها بفروشم من جواب گفتم چیزیکه قابل ایشان باشدندارم باورنکردندوبکاروانباشی حکم دادند که همهٔ صندوقهای مراآورده درحضور ایشان بازکنند ، دروقت بارکردن صندوقها میرآخوریکی ازآنها نزدیك ایستاده غدغن کرد که احدی ازگماشتگان آنها نزدیك صندوقها نیایند که مبادا ازاسبابهای ماچیزی تلف ومفقود شود ، راست است که شغل و حرفهٔ اعراب غالباً دزدی است اما مردمان صحیح و درست هم میان آنها مثل همهٔ ملل اروپائی یافت میشود . من یك نقاش جوانی همراه خود برده بودم که اوچند فقره پردههای صورت خوب ازدورنما وغیره داشت ازجمله چند صورت زنهای فواحش جمیله که نیم تنه ساختهشده بودند این دوآقای نجیب فقط بیست قطعه ازآن صورتهارا برداشتند که خیلی خوششان آمده بود منخواستم آنها را مجاناً بایشان تعارف بدهم اماآنها اصرارکردند که حتماً قیمت بدهند خاصه آن برادر کوچکتر که سخیطبع تر بنظرمیآمد ؛ من یك نفرجراح همراه داشتم کهدندانهای آن برادر کوچکتررا که کثیف وخراب شده بودند پاك کردهوبا سوهان تراشیده واین فقره بیشتر مایهٔ تفریح ومسرت خاطر اوشد ، دراین اثنا غذای آنهارا طبخوحاضر کرده بودند برای کاروانباشی ومنوهمراهانم بهترین اغذیه خودرا فرستادند . کاروانباشی نیم توپ ماهوتارغوانی ودوتوپ پارچه زری طلاونقره به آنها نیاز کرد ، بعدازصرف غذا که رفتیم باآنهاوداع نمائیم سلطان جوان نزدیك آمده به اصراردوازده دوکااز بابت قیمت صورتها بمن دادوهمینکه برگشتیم بمیان کاروان ومنزل خودمان دوجعبهخرمای بسیاراعلیهم برای منفرستادند که بعدازحرکت ازحلبمن خرما بهآن خوبی دیگر ندیده بودم .

نصف شب آن‌دو شاهزاده حرکت کرده ازسمت شمال راه‌فرات را پیش گرفتند ماهم اندك زمانی بعداز آنها براه افتادیم و ازهمان سمت فرات ولی ازجانب مشرق حرکت نمودیم. پس ازچهارروزراه پیمودن یکی ازبزرگترین امرای عربستان که ازسمت جنوب به شمال میآمد درراه باماتلاقی نمود، این امیر شخصی بود بسن پنجاه سال خوش قیافه وخوش بنیه و صاحب بیست و پنج الی سی‌هزار سوار بود ولی از قراریکه شنیدیم بقیهٔ سوارهای اوچندروز قبل جلورفته بودند وعجالتاً بیش‌ازدوهزار نفر همراه‌خود نداشت و درعقب این دوهزار نفرپنجاه شتر کجاوه‌های زنها بارشان‌بود، روپوش کجاوه‌ها همه‌ماهوت ارغوانی باریشه های‌ابریشمی بودند و ازآن‌میان شش زوج کجاوه بر سایرین تفضل داشتند، ریشه های‌روپوششان گلابتون بود واطرافشان راخواجه‌سرایان احاط‌، کرده بودند. اعراب درمسئله زنهاشان مثل ترکها وایرانیها حسود و متعصب نیستند این کجاوه های حرمخانه راازطول خط کاروان ماعبوردادند بدون اینکه مثل ایران وعثمانی مارادور کنند یامجبورمان نمایندکه روهارا برگردانیم. خلاصه دریك ربع‌لیودورتر درهمان‌جائیکه که سه چهار برکهٔ‌آب بود وماخیال داشتیم محض راحتی آنجااردو بزنیم آنهااردوزدند وما راازآن منزل خوب محروم نمودند. این امیرعدهٔ زیادی اسبهای خوب داشت، بسیاری بازین ویراقهای مجلل قیمتی‌اما بعضی‌هم بدون زین و لجام بودندکه سوار با یك‌چوب نازکی بهر طرف که میخواست اسب راحرکت میداد و درسر تاخت هم غیرازیال‌اسب دستگیرهٔ نداشت وهمان یال راچسبیده درشدت تاخت‌اسب را نگاه میداشت. بعضی از این اسب ها قیمتهای خیلی گزاف دارندچنانکه جای دیگر بشرح آن خواهم پرداخت وچیز قابل ملاحظه اینکه آنهاراهرگز نعل نمیکنند و میتوانند بیست وچهارساعت آب نخورند ودر عطش تاب بیاورند.

کاروانباشی ملتفت شدکه ازچنك یك همچو امیر مقتدری مفت نمیتوان در رفت پس‌بخیال هدیه ونیازی که بشود باوتقدیم کرد افتاد، یکی از تجار ازاسلامبول یکدست زین ویراق قشنك قیمتی آورده بود که قلتاق ورکاب ودهنهٔ آن تماماً بانقرهٔ کلفت سنگین زینت یافته وبعلاوه یك کیش (جای تیر) قلاب دوزی که‌پر ازتیر بود ویك‌سپر بسیاراعلا که همه‌روی‌هم‌رفته تاهزارودویست لیور قیمت‌داشتند؛ کاروانباشی یکتوپ ماهوت ارغوانی وچهار توپ زری طلا و ابریشم وشش

توپ زری نقره و ابریشم هم بر آنها افزوده نزد امیر فرستاد که باو پیش کش نمایند اما امیر از قبول آنها امتناع نمود و اظهار کرد که خیلی ممنون میشود اگر ما دویست هزار پیاستر به او داده در عوض مسکوک لادن دریافت نمائیم در صورتیکه برای ما تکلیف شاق نباشد زیرا که لادن در آن ممالکی که ما مسافرت میکنیم همه جا رایج است . چون این معاوضه همه فایده‌اش برای امیر بود و بجهة تجار هیچ صرفی نداشت بنای تحاشی و اشکالاترا گذارده سخت امتناع نمودند ولی بعد فکر کرده دیدیم این شخص قادر توانا میتواند همهٔ ما را اسیر بلکه هلاك نماید و مجبور اًمان آنرا گرفته قرار گذاردیم که نصف آنچه او خواسته بود بدهیم و خلاص شویم ، اگرچه در اول اظهار کرده بود که هدیه و تعارف قبول نخواهد کرد ولی چون دید تمام آنچه را خواسته بود داده نشد زین و یراق و سایر هدایا راهم که اول برای او فرستاده شده بود تصرف کرد شاید اگر دویست هزار پیاستررا داده بودیم این اشیاء را رد میکرد ، خلاصه دو روز طول کشید تا این پولها شمرده و با ترازو کشیده شدند و در این مدت امیر برای معتبرین قافله بقدر کفاف مأکولات و لوازم زندگی میفرستاد ، وقتی هم که خواستیم حرکت کنیم دوازده زنبیل خرما و چهار شتر جوان که هریك تا چهل اکو ارزش داشتند برای ما تعارف فرستاد.

پس از دو روز دیگر راه پیمائی بشیخی رسیدیم که در میان اعراب رئیس قانون را باین اسم میخوانند که با کمال خوشحالی و سعادت قطعهٔ از عربستان را طی کرده بطرف مکه میرفت ، دستگاه او مرکب بود از دوازده شتر. این شیخ شب را باما بسر برد و یکی از نوکرهای او که ده روز قبل از تیر تفنگی سخت مجروح شده بود جراحتش را جراح من مرهم گذاشت و بعضی دواها داد و شب او را در چادر منزل دادند بدین واسطه شیخ از ما فوق العاده رضایت حاصل کرده خشنود شد و شب برای ما مجموعهٔ بزرك پلو فرستاد و صبح هم وقت حرکت یك گوسفند نیاز کرد ، کاروانباشی ماهم برای او چهار زرع ماهوت ارغوانی فرستاد.

روز بعد اتفاقی که قابل ذکر باشد روی نداد اما روز دیگر ش بیك امیر دیگر مصادف شدیم که بیست و پنجسال داشت از طرف فرات می آمد که به سمت عربستان آباد برود ؛ پانصد اسب سوار و سیصد شتر همراه داشت که شترها همه زن بارشان بود . فرستاد که از حال کاروان تحقیقات بعمل بیاورد همینکه فهمید فرنگیها هم در این قافله هستند و یکنفر جراح دارند از کاروانباشی خواهش کرد که قافله را ببرد در آن محلی که او اردو خواهد زد پیاده کند قبول اینخواهش

برای ما زحمتی نداشت و مارا از خط راهمان دور و منحرف نمیکرد ، اگر چه ما خیال نداشتیم که آن روز را اینقدر راه برویم اما حسن اتفاق شد و در آن محلی که او ما را دلالت کرد بهترین آبهای صحرای عربستان واقع شده بود. همینکه چادر امیر برپا شد جراح مرا احضار نمود من هم با او رفتم که ببینم تفصیل چیست و با جراح چه کار دارند : در روی بازوی چپ زخمی بیزرگی یك اکو داشت که هر سال در موقع معین عود میکرد و مدتی او را زحمت میداد و باز خشک میشد پرسید که آیا این جراحت معالجه پذیر هست یا خیر جراح من گفت علاج آن محال نیست بشرط اینکه دواهای لازمهٔ او را بدست بیاورند و چون دو روز دیگر تا بصره راه داشتیم گفت شاید آن دواها را در بصره بتوانم پیدا کنم و اگر جراح گفته بود البته علاج میکنم و شرط داشتن دواهای لازمه را ضمیمه نمیکرد جراح من از دستم در میرفت و امیر بدون تعارف او را همراه خود میبرد و چنانچه فوراً گفت پانصد اکو باو بدهند که ادویهٔ لازمه را خریداری کند . من بتوسط جراح باو پیغام کردم که این دواها اینقدرها قیمت ندارند اگر پیدا کردیم قیمتش را میدهیم بعد شما بما خواهید داد ، امیر از این جواب بسیار خوشوقت شد و عربی از خواص خود را همراه ما به بصره فرستاد که دواها را خریده با جراح بخدمت او مراجعت نماید عرب با ما به بصره آمد و سه روز هم در آنجا ماند، ما برای اینکه خود را بطور خوشی از چنك او خلاص کنیم هر روز او را برداشته همراه میبردیم به دکاکین دوافروشی و بعضی دواهائیکه یقین داشتیم در آنجاها یافت نمیشود اسم میبردیم و میگفتند نداریم ما هم این مسئله را بهانه قرار دادیم بعد از سه روز او را بخدمت امیر پس فرستادیم و با کمال افسوس اظهار داشتیم چون در بصره این ادویه پیدا نشد مراجعت جراح بی دوا فایده و نتیجهٔ نداشت بالجمله روز بعد از جدا شدن از امیر مجروح باز تمام راه ما از میان صحرای غیر مسکون و خشکی بود ، اما روز دیگر که شصت و پنجم و روز آخر مسافرت ما در صحرای کبیر عربستان بود در بین راه دیوارهای بلند و در طرفین جاده آثار ابنیهٔ مخروبه و بقیه خانه های خرابه بنظر رسید که دلالت میکرد بر اینکه در قدیم شهر بزرگی بوده است .

بالاخره به بصره رسیدیم که شرح آنرا بضمیمه بغداد در موقعی که راه فرات را پیش خواهم گرفت برشتهٔ تحریر خواهم آورد. آن کشیش مسافر که در اول فصل ذکری از او رفت مطلقاً راضی نمیشد که من بهرجا که میرسم جز در منزل کشیشان سلسلهٔ کارم جای دیگری منزل نمایم ، بناچار سه روز در آنجا منزل

نموده پس از آن در شهر برای خود و همراهانم خانه هائی گرفتم. از فردای ورود به بصره شروع کردیم با فرنگیهای مقیم آنجا تجدید عیش وشادی که در تمام بلاد خط راه برای مژده تولد پادشاه فرانسه شروع واقدام شده بود. کشیشان کارم و کشیشان اگوستان با اینکه دستهٔ اول ایتالیائی ودستهٔ دوم پرتغالی بودند قصور نورزیدند از اینکه هر کدام علیحده در کلیسای خود برای این جشن به تلاوت قداس شریف وسایر مراسم شادی بپردازند و شب همهٔ ما باتفاق صرف شام نمودیم، ولی کشیشان شرابهای اعلی داشتند که کشتی‌های پرتغالی از گوا برای آنها آورده بودند.

در ایام اقامت من در بصره که قریب سه هفته طول کشید سفیر کبیری ازطرف مغول کبیر (پادشاه هندوستان) بآنجا وارد شده، این شخص برای تهنیت فتح بغداد باسلامبول نزد خداوندگار اعظم رفته از آنجا مراجعت کرده بود؛ اعلیحضرت سلطان اسبهای خیلی خوب باو تعارف داده بود بعلاوه ساعتی که از روی صنعت کامل ساخته شده وقوطی آن تمام از یاقوت وزمرد مرصع شده بود. چون سفیر کبیر هندوستان هنوز ساعت ندیده بود خواست آنرا کوك کند ازطرف مخالف پیچ داد فنر آن پاره شده وچون این ساعت هدیه ویادگار خداوندگار اعظم بود فوق العاده مایه تالم خاطر سفیر شد وچون عقیدهٔ آنها اینستکه هر فرنگی از تمام علوم بصیرت دارد فرستاد از کشیشهای کارم خواهش کرد که ساعت اورا اصلاح نمایند بجهة اینکه میترسید اگر در مراجعت بهندوستان آن ساعت را بی عیب بپادشاه خود نشان ندهد سرش درمعرض خطر خواهد بود، کشیشان که سررشته ازساعت نداشتند ولی شنیده بودند که من از آن بی اطلاع نیستم ازمن تمنی وخواهش کردند که ساعت سفیر را تعمیر نموده رفع عیبش را بکنم و گفتند که اعتبارات سفیر بکار ایشان خواهد خورد. من همیشه به صنعت ساعت سازی بسیار شوق و میل داشتم، واغلب اوقات یك ساعتی را باز کرده همهٔ چرخ و اسبابش را ازیکدیگر جدامینمودم ودوباره سوارمیکردم برای اینکه درممالکی که ساعت سازیافت نشود بتوانم رفع عیب ساعتهای خودم یا آنهائیرا که برای تعارف و بخشیدن همراه داشتم بنمایم، بنابراین باکمال مساعدت بخواهش آن کشیشان کارم تسلیم شده یك فنر بساعت سفیر کبیر انداختم سفیر مطلع شد که این کار را من کرده ام اگرچه برای من کار بسیار سادهٔ مختصری بود اما برای سفیر فوق العاده دارای اهمیت شد وزیاده ازاندازه امتنان حاصل کرد وچون

شنیده بود که من خیال مسافرت ایران وهندوستان را دارم اصرارداشت که مرا همراه خود ببرد وقرارداد های خیلی آبرومند بمن تکلیف کرد ،اما من نمی - توانستم قبول کنم ، آن وقت مردم دروحشت بودند که مبادا خداوندگار اعظم بفتح وتسخیر بصره اقدام کند زیرا که اوهمیشه در نظرداشت که این شهرمتمول پر ثروت راصاحب شود اماقبل ازاینکه بغداد رافتح نماید نمیتوانست باین مقصود نایل گردد . کشیشان کارم واکوستان ازمن خواهش کردند که ازسفیر کبیر تمنی کنم که یك امان نامهٔ ازصدراعظم عثمانی برای آنها تحصیل کند که اگر ترکها بصره رافتح نمایند کلیسا وخانه آنهامحفوظ بماند. من هم مضایقه نکرده ازسفیر خواهش نمودم او هم نامهٔ بصدراعظم نوشت ومقصود کشیشان رابعمل آورد اما خیال ترکهاصورت نگرفت بجهة اینکه شنیدند پادشاه ایران حرکت کرده پیش می آید وبعلاوه اینکه فصل بارندگی شروع میشد که جنگ و اردو کشی غیر ممکن بود تابحدی که هشت روز بعدازآن خداوندگاراعظم مجبورشدمحاصره را ازشهر بغداد بردارد .

ازخوبی اسبهای عربی درفوق اشاره کردم بعضی ازآنها هست که قیمت خیلی گزاف برمیدارد چنانچه سفیر کبیر هندوستان چندرأس خریداری کرد که برای هریکی سه هزاروچهارهزار وشش هزار اکو پول داده بود(شش هزار اکو هیجده هزارفرانك حالیه میشود) ویکی ازآنها که خیلی اعلی بود تاهشت هزار اکوابتیاع میکرد ندادند، صاحب اسب میگفت ازده هزار اکو کمتر نخواهد داد ، سفیر آن یکی رانخرید وپس داد . بعدازآنکه بمملکت خود مراجعت کرد وآن چند اسب را به مغل کبیرتقدیم نمود بسیار مستحسن واقع شدند . سفیر حکایتاً نقل کرد که یك اسب دیگر بود که از همهٔ آنها بهتر وقشنگ تر بود اما صاحبش به هشت هزار اکو نداد وحتماً ده هزار اکو میخواست پادشاه هندوستان بسیار متغیر شد وبسفیر کبیر خودسخت ملامت کرد که برای یك تفاوت مختصر خریداری یك اسب را برای متمول ترین پادشاهان آسیا مضایقت کرده بودواورامغضوب کرد وبرای همیشه از حضورخود دور وبیکی ازبلاددوردست تبعید کرد و فوراً بانگلیسهای مقیم بصره نوشت که آن اسب را خریداری کرده برای او بفوریت بفرستند پس ازآنکه قیمت اسب راداده وآنرا خریده فرستادند بدبختانه در برامپور میانهٔ شهر صورت وآگره اسب تلف وسقط شد یابه واسطهٔ تغییر آب وهوایابه علت تغییر علوفه وخوراك ازمیان رفت .

این قسمت را تا فراموش نکرده‌ام باید بنویسم درمدتی که در بصره توقف داشتم دومرتبه ملخ به آنجا آمد و بقدری زیاد بود که شرح آنرا نمیتوانم داد، گو یا ابر سیاهی روی آسمان را پوشیده و هوا را بکلی تاریک کرده بود . هرسال معمولا چهار پنج مرتبه ملخ از بصره میگذرد و باد آنها را بآن طرف فرات برده درصحرا میریزد که همانجا تلف میشوند اگر این ملخها نگذرند و درخاک کلده فرود بیایند بچهیوجه آبادی باقی نمیگذارند . درطول ساحل خلیج فارس ازاین ملخ ها بسیار است و دکاکین مخصوص هست که آنهارا با روغن سرخ کرده برمسافرین عرضه میدارند . وقتی کشتی ها وارد هرمز میشوند درفصل ملخ درآنجا این دکانها فراوانند و بسیاری هستند که این خورش ملخ را دوست میدارند. یك روز محض کنجکاوی و تجسس یکی ازاین ملخ‌ها را که شش اصبع طول داشت شکمش را پاره کردم، هفده بچه ملخ درشکمش یافتم که همه حرکت میکردند ، ازاین موضوع میتوان فهمید که این خزنده تاچه اندازه کثیرالولاده خاصه درممالك گرمسیر است.(۱)

اغلب اوقات ازهرمز کشتیهای متعدد پرازخرما برای بنادرخلیج فارس بار گیری میشود که دراین مکانها نه نان و نه برنج میخورند من با صاحب یکی از این کشتیها قراردادی بسته شرط کردم که کشتیرا بیش از نصف بار گیری نکند زیرا که معمولا زیاد بارمیگیرند وهمینکه انقلابی دردریا پیداشد مجبور میشوند قسمتی ازمحمولات کشتی را بدریا بریزند تا باقی مانده را سالم بمنزل برسانند .

ازبصره تامصب رود فرات بیست محل آب شیرین شمرده میشود که همهٔ آنها را به برکهٔ بزرگی که درآنجاست داخل کرده حفظ مینمایند زیرا که در آن نواحی اراضی سخت ومحکم است و آبرا نگاه میدارد . ما هفت روز تمام منتظر باد شدیم تا بالاخره باد مساعدی وزیدن گرفت ودرچهل وهشت ساعت ما را به بندر ریك برد . برای رفتن بایران باید دراین بندر پیاده شد ، مگر کسیکه بخواهد مستقیماً تاهرمز برود. در بندر ریك غیراز چهار پنج کلبه محقر ماهی گیران چیزی یافت نمیشود واین کلبه‌ها عبارت است ازدو پارچه چوب بست که ماهی گیران با خانواده خود زیر آن منزل میکنند؛ در این محل الاغ زیاد میاید که خرما بار بگیرند وچون اسب ویابو، یافت نمیشد مجبور شدم برای خود وهمراهان وبارهایم ازآن الاغها کرایه نمایم .

---

(۱) تاحال شنیده نشده که ملخ بچه بزاید و نمیدانیم گفتار تاورنیه را بچه تعبیر کنیم درحالیکه همه میدانند که ملخ تخم میگذارد .

شش روز درراه بودیم تابکازرون رسیدیم ، این ناحیه تمامی کوهستان است ، بعضی قطعات بیشه وجنگل هم دارد ، امادر امتداد این راه قریه و کاروانسر ابداً یافت نمیشود ، هرشب باید چادرزد . بعضی جاهای این راه بسیار مصفا است ، از کنار چندین نهر آب باید گذشت وقمری در آنجا زیاد دیده میشود و من خیلی از آنهارا شکار کردم ومقداری را بجای مرغ لای پلو گذاردیم ومقداری را هم بجای سیخ بترکه های درخت کشیده کباب کردیم زیرا سیخ نداشتیم ؛ برای آذوقه ذخیره خوبی از برنج وروغن وآرد داشتیم من هرشب دستورمیدادم نان تازه بسبك صحرا می پختند .

کازرون شهر کوچك بدبنائیست و کاروانسرای کثیفی دارد که مسافرین ابداً رغبت نمیکنند در آنجا منزل نمایند . از کازرون تاشیراز پنجروزراه است وتمام ازمیان کوه های سخت میگذرد واز بسیاری نقاط آن بدون همت علی قلی خان حاکم شیراز که شرح حالش رابعد خواهم گفت عبور غیرممکن بود ؛ این شخص درایران خیلی شهرت وهمهمه پیدا کرد ، اغلب نقاط این راه را ساخته و کوهرا تراشیده و بعضی جاها بواسطه یك پل دوقطعه کوه را بهم اتصال داده است که حالامیشود عبور کرد. دروسط این کوهها شکاف بزرگیست که بیك جلگه میرود که پانزده الی بیست لیو مساحت محیط آنست وسکنه آن تمام یهودی هستند و به بافتن پارچه های ابریشمین اشتغال دارندو برای ماشراب بسیارخوبی آوردند که من تا شیراز از آن ذخیره داشتم . در تمام این کوهستان ها مگر چادر ایلات وصاحبان رمه واحشام که تابستانها از کلده میآیند همچکس دیده نمیشود ، وآنجا برای استنشاق هوای خنك وتحصیل مراتع سبز وافر آمده اند .

شرح شیرازرا وقتیکه براه ازاصفهان به هرمز رسیدیم بیان خواهم کرد دراین جا به همین قدر اکتفا میکنم که بگویم بعدازآنکه چهارروزدرشیراز درمنزل کشیشان کارم توقف کردم اسب گرفته بطرف اصفهان حرکت نموده نه روزه بآنجا رسیدم . اراضی میان شیراز واصفهان مرکب از جلگه و کوهسار و قطعات مزروع وقطعات لم یزرع است . در سه منزلی شیراز از کوه ماین عبور میشود ، ماین شهر کوچکی است وچیز قابل ذکری ندارد ، دومنزل بعدازآن بجلگهٔ ایالت کوشکزار که ایلخی مادیانهای شاه ایران در آنجا است میرسند ، روز بعد به ایزدخاص رسیدیم آنجائیکه نانش بهتر ازهمه جای ایران است، چنانچه درجای دیگر هم گفته ام این جاشهر کوچکی است که روی قطعهٔ کوهی واقع شده و یك

کاروان‌سرای خیلی خوبی دارد ورودخانه کوچکی از پای شهر میگذرد و درهٔ وسیعی را که تمام زراعت گندم است مشروب مینماید و آن نان معروف از همین گندم پخته میشود.

از ایزدخاص سه‌روز باصفهان رسیدیم.(۱)

اول کاریکه کردم قلوب فرانسویهای خودمان را ازمژدهٔ تولد پادشاه پراز شادی ومسرت نمودم وهمه به‌اجماع رفتند وپادشاه ایران را ازاین واقعه آگاه کردند، آنوقت شاه‌ایران شاه صفی نوادهٔ شاه عباس کبیر بود، چون‌مقدم تمام فرنگیهائیکه بایران میآمدند گرامی بود محتاج نبودند که مثل‌خاك عثمانی برای جشن گرفتن اجازه تحصیل نمایند، چندنفر ارامنه که‌در فرانسه مسافرت کرده بودند درفراهم کردن اسباب جشن و شادی بافرانسویها کمك و شرکت نمودند، آتشبازیها کردند وچند روز مجامع عیش و شادی بطول آنجامید. پس از آن روزی که بملاقات شاه‌ایران رفتیم بمن گفت شنیدم برای‌پسری که خدا به پادشاه فرانسه داده است بسیارشادی کرده اید! دریادداشتهای هندوستان خود خواهم گفت که من این خبر خوش ومژدهٔ مهم‌راتا کجا بردم ودرهرایالت آن مملکت بزرگ بچه وضع و ترتیبی پذیرفته شد.

---

(۱) ازایزدخاص تا اصفهان دوازده منزل راه است و معلوم نیست مصنف چگونه دو روزه این‌راه راطی کرده‌است شاید فراموش کرده و یا در اصل کتاب اشتباهی رخ داده است.

فصل چهارم

شرح راه اصفهان از بین النهرین و آشور که راه سفر سوم مصنف است

من در ششم دسامبر ۱۶۴۳ از پاریس بعزم سفر سوم آسیا حرکت کرده به لیکورن رفتم و با سفاین هلاندی راه مشرق را پیش گرفتم. آن کشتی که من سوار بودم بیک کشتی جنگی بیشتر شباهت داشت تا بکشتی تجارتی و حامل سی و پنج عراده توپ بود؛ کاپیتان و توپچی آن هم شخصاً بسیار رشید و دلیر بودند. از بغاز مسین که چهار روز در آنجا مقابل شهر لنگر انداخته توقف کرده بودیم گذشتیم و از مرمره عبور کرده به اجماع وارد دریای اژه شدیم در آنجا کشتیها شروع به جدا شدن از یکدیگر کردند که هر کدام راهیرا که مقصودشان بود پیش بگیرند، آن کشتی که من در آن بودم مستقیماً سمت مشرق را در پیش گرفت که بطرف اسکندریه برود. تا آنوقت دریا نوردی ما بسیار مساعد بود. اما آنجا بواسطهٔ تصادف بیک کورسر در دماغهٔ شرقی جزیرهٔ کاندی چند ساعتی دوچار تأخیر شد. (کورسر کشتی دزدان دریائی رامینامند) تمام شب را باد مساعد داشتیم همین که روز شد ماخود را در یک لیو مسافت آن کورسر یافتیم، دریا ساکت شده بود و کشتی کورسر بزرك بنظر میآمد و از قراریکه ما استنباط کردیم دارای چهل و پنج عراده توپ بود. یکمرتبه دو قایق بزرك توپخانهٔ بطرف ما راندند که بتیررس توپ بما نزدیك شوند، ماهم که خودرا قوی تر از آنها تصور نمیکردیم کوشش مینمودیم که هرچه آنها جلوتر میایند خود را عقب بکشیم اما هر قدر پارو میزدیم و هر قدر قایق توپخانه ما که جلوتر رفته بود با تمام قوا شلیك میکرد نمیتوانستیم راه زیادی به پیمائیم و کشتی های کورسر بیشتر جلو میآمدند. بعد از یکساعت و نیم زحمت و کوشش همین که دیدند نزدیك تیررس توپهای ما رسیدند و متوجه خطر شدند بخیال عقب نشستن افتادند، اما توپچی ما که مدتی بود بدقت قراول میرفت چهار پنج تیر بطرف آنها انداخت که یکی خورد باطاق کشتی و چند نفر از آنهارا هلاك کرد و آنها هم چند تیر بطرف ما انداختند که از بالای سر ما کمانه کرد و بما آسیبی نرسانید؛ دراین اثنا یکی از ملاحان ما که بالای دکل دیدبانی میکرد فریاد بر آورد که یك کشتی از طرف جنوب میآید یکمرتبه دیدیم کورسرها بطرف آن کشتی بر گشتند و ما خوشحال شدیم بجهة اینکه عدد

آنها سیصدچهارصد نفر بود وهمه مسلح وجمعیت ماخیلی کم بود، آنها اگر بما نزدیک‌میشدند اسباب زحمت فراهم میاوردند و مامجبور میشدیم به کثرت عدد تسلیم‌شویم.

این بود سر گذشت بحر پیمائی مااز لیکورن تا اسکندریه که باخوشی وشادی بآنجا رسیدیم واز آنجااسب گرفته باآدمهای خود ازهمان راهی که سابق‌شرح داده ام بحلب رفتیم. در بیستم‌فوریه کاروان میخواست ازحلب‌حرکت کند ومن‌هم‌حاضر بحرکت‌شده بودم‌اما کشیشان کاپوسان باصرارازمن‌خواهش کردند که درمسافرت تاخیر کنم تادونفراز کشیشان سلسلهٔ آنها که بایستی همان چندروز ازقاهره بیایند برسند؛ چون‌اجزای قافله‌تقریباً‌همه‌مسیحی بودند برای‌من آسان‌تر بود که آنهارا ازحرکت منع نمایم‌تااگراکثرشان ترک میشدند وچون کارناوال‌هم نزدیک‌بوداغلب آنها بدشان نمیامد که این ایام‌رادرحلب بگذرانند وقبل‌ازحرکت عیش کاملی بکنند.

آن دونفر کشیش کاپوسان هم روز یکشنبهٔ آخر ایام کارناوال به‌حلب واردشدند واین آخرین‌روزی‌است که‌قبل ازایام‌پرهیزارامنه گوشت میخورند؛ فردای آن‌روززاهم‌به آنها مهلت ومجال دادیم که کارهای خود رامرتب نمایند وروزسه‌شنبه باکاروان براه افتادیم، این‌کاروان مرکب بوداز‌اسب و قاطر وعددشان بسیصد بالغ میشد.

٦ ماه مارس ١٦٤٤ از حلب باتفاق آن دو کشیش کاپوسان حرکت کردیم، یکی‌ازآنهاهنوز دراصفهان زنده است و پررفائیل نام دارد که مکرر ذکراوخواهدآمد ودیگری که‌پرعوض نام‌داشت درشهرصورت هندوستان وفات کرد ومن برای اودستوردادم قبری‌باسنك کتیبهٔ‌درست کردند. شخصی‌هم‌ازاهل ونیز‌درقافلهٔ ماموسوم به دمینگو دوسانکتیس بود که بعد شرح‌حال اورا بیان خواهم‌کرد که‌خالی ازمزه نخواهد بود.

ازحلب به‌بیر که بایدازفرات عبور کرد٤روز بااسب‌راه‌است وزمینهائی که ازآن میگذرند‌اغلب خوب وحاصلخیز‌است وزراعت میکنند. شب را در آراه‌کوئی‌که قصبهٔ کوچکی بایك کاروانسرا است منزل کردیم.

روزهفتم باران شدیدی مارا مانع شد که ازراه‌معمولی برویم و بقصبهٔ تل‌بشار برسیم ناچار یك‌لیوراه رامنحرف کرده رفتیم، که‌درآنجا غاری که گنجایش سه هزاراسب راداشت بود؛ این غار اغلب آرامگاه بدویان وایلاتی

است که در آن حول وحوش بسبك اعراب زندگی میکنند ومنزل دیگری جز شکاف سنگها یا کلبه های موقتی ندارند . این غار تدریجاً حفر شده ودرمیان آن حجرات کوچکی دیده میشود که مثل اطاق کنده شده است . کاروانباشی ماازترس اینکه مبادادر آنجادام یا کمینگاهی باشد احتیاط بعمل آورده ازجلورفت که بدقت آنجا را وارسی نماید وچون غاررا خالی یافت مارا برده شب در آنجا منزل داد . صبح هشتم مارس دوباره همان راهی را که بواسطهٔ باران از آن دور افتاده بودیم پیش گرفته به مزارع که قریهٔ بدون کاروانسرائی است رفته ومنزل کردیم . در این خط راه چیزیکه قابل ذکر باشد دیده نشد فقط میگوییم که نزدیك غار که درمیان آن کوه واقع شده آبهای خوب یافت میشود وسابق بر این در آنجا قصر و قلعه بوده است که هنوز آثار آن هویدااست واز بالای کوه ازهرطرف تانظر کار میکند جلگه دیده میشود که بواسطهٔ نهرهائیکه ازفرات منشعب شده آبیاری و کشت وزرع میشوند . تمام نهرهائی هم که ازحلب تابیر دیده میشوند ازهمان شط فرات جداشده اند که آن صحرارا زراعت نمایند .

روز چهارم ازحلب که روز نهم مارس بود بکنار فرات رسیدیم ، چون بیر آن طرف رودخانه واقع شده وتمام مال التجاره را گاهی دریکروز نمیتوان بار گرفت ودر آن طرف رودخانه کاروانسرای بزرك محکمی است که درب مظبوطی دارد ، تجار ومال التجاره در آنجا منزل میکنند واگر آن کاروان سرا نمیشد ازشرارت وسرقت بدویها آسودگی نمیداشتند .

ازروی شط فرات بتوسط طراده های بزرك عبور میکنند وهمین که بآن طرف ساحل رسیدند رئیس گمرك بااجزای خود آمده بارهارا میشمارند واسامی تجار صاحبان آنهارا ثبت میکنند. قافله وارد شهر که بشکل آمفی تآتر در دامنهٔ کوه سختی بناشده نمیشود بلکه از کنار شهر ازراه سخت بدی میروند در کاروانسرائی که بالای کوه واقع شده منزل مینمایند .خارج کاروانسرادراطراف کوه چندین حجره ازسنگ تراشیده بیرون آورده اند ، هروقت کاروانسرا ازمسافر پر شود وجا کم بیاید در آن حجرات هم منزل میکنند. نزدیك غروب گمرکچی میآیدوحقوق خودرا دریافت میدارد ، برای هربار یابویاقاطر دوپیاستروحال آنکه بارقاطری خیلی زیادتر وسنگین تر ازباریابواست وبرای هرحیوانی که آذوقه باردارد نیم پیاستر حق اخذ مینماید ، اما برای چارپایان سواری چه اسب چه قاطرچیزی مطالبه نمیکنند . بیر یا ریجون چنانچه خود اهالی مینامند شهر نسبةً بزرگیست

وچنانچه گفتم در دامنهٔ واقع شده پائین دامنه در کنار فرات قلعه و قصری بنا شده ومینماید که بسیار قدیم است ، طول آن باندازهٔ نصف شهر اما عرضش خیلی کم است واستحکام ومحل دفاعی هم ندارد مگر یك برج که روی رودخانه را دور میزند و به هشت یا نه لولهٔ توپ مسلح است . در مرتفع ترین نقاط شهر قصری هست که حاکم در آنجا منزل دارد ، حاکم این شهر یك آقااست اما بعضی‌ها هم اورا پاشا خطاب میکنند ، قشون او عبارت از دویست جان نثار و چهارصد سپاهی است . شهر مثل اغلب شهرهای عثمانی بدساخت است اما لوازم زندگانی ازهرقبیل فراوان است ، نان خوب شراب خوب میوه های اعلی واقسام ماهیهای خوب در آنجا فراوان است .

روزدهم مارس بعداز یازده ساعت راه در اراضی ابتدای بین النهرین که دردوساحل شط فرات ودجله امداد دارد وحالا دیار بکر مینامند داخل شدیم. شب بشارملی رسیدیم ، که قریه خوبیست ویك کاروانسرا باحمامهائی که در اطرافش ساخته شده دارد ، درفاصله‌دو تیررس تفنك کوه منفردی دیده میشود که بسایرجبال اتصال ندارد مثل منت مارتر نزدیك شهرپاریس ، اطراف آن کوه تمام جلگه است ، بالای قلهٔ آن یك قلعهٔ بناشده‌است که دویست نفر سپاهی در آنجا ساخلوهستند زیرا که اشرار اعراب گاهی ازفرات‌عبور کرده دراین نواحی تاخت وتاز مینمایند . درسنهٔ ۱٦۳۱ یکی ازصدراعظم های عثمانی که برای گرفتن بغداد رفته وبه مقصود نایل نشده بلکه بسیاری ازقشون خداوندگاررا هم بکشتن داده بود و ازجان خود میترسید که باسلامبول مراجعت نماید چون ازدوستی سربازان خود اطمینان داشت خیال کرده بود که دراین کوه پناه جسته درقلهٔ آن قلعهٔ بنانماید و ازخطراتیکه برای خود تصورمیکرد درامان ماند و جای شك و تردید هم نیست که اگر میتوانست این خیال را به‌انجام و قلعه را باتمام برساند صاحب بین‌النهرین میشد واسباب‌زحمت برای‌خداوندگار فراهم میکرد زیرا که برای رفتن بحلب چه‌از تبریز چه‌از موصل وچه از بغداد بایدناچار ازشارملی عبور کرد واین قلعه راملاقات نمود ومسافرینی که‌طالب آب و آذوقه باشند راه دیگری ندارند مگراینکه خود را به مخاطرهٔ عبور از صحرای کبیر بیندازند ، اماصدر اعظم بیچاره همین که‌قلعه رابارتفاع مدافعه‌رسانید واطراف کوه و کاروان سرارابا دیوار محکمی محصورساخت که بیست پاقطروسه تواز (شش زرع) ارتفاع آن بوده که غفلتاً بتوسط همان اشخاصی که بیشتر طرف

وثوق واعتمادش بودند و خداوندگار آنهارا یا به تهدید یا بنوید فریفته بودخفه شد و کارش باتمام نرسید .

فردا که یازدهم مارس بود بعد از ده ساعت راه پیمودن بمنزل اورفا رسیدیم که در آنجا کاروان معمولا هشت تاده روز اطراق میکند ، بجهة اینکه مکاریهائیکه قاطرویابو کرایه میدهند اغلب اهل این‌جاهستند وحالا که بخانه ووطن‌خودرسیده اند هر کس کاری‌دارد که باید انجام بدهد . مادر کاروانسرائی که ازشهرسیصدچهارصد قدم فاصله داردوسمت شمال واقع شده منزل کردیم . وقتی که جمعیت زیاد باشد میتوان درغار هائیکه نزدیك هستند بفراغت منزل نمود ، گمر کچی فوراً میآید و بارهارامیشمارد اما باز نمیکند ، اگر کسی کیسه یا جوال کوچك سر بسته داشته باشد باید گمرك نصف باررا بدهدوالا باز میکنند، اگر شامل متاع تجارتی باشد گمر کش‌را دریافت میدارند .

اورفا شهر پای‌تخت بین‌النهرین است ومیگویند درهمان جائی بناشده که حضرت ابراهیم منزل داشته است واوس قدیم درآنجا واقع بوده است که بعقیدهٔ اهالی محل اقامت پادشاه آباکاروس بوده است وهنوز خرابه و آثار قصرسلطنتی درآنجا دیده میشود ؛ میگویند ازقصر آن پادشاه فرستاد صورت حضرت‌مسیح‌را آورده مملکت وقشون خودر براوعرضه داشت که اورادرمقابل یهودیها که میدانست دشمن اوهستند دفاع نمایند . در تواریخ ارامنه میگوید آباکاروس ازملت آنها بوده وآنها ازهمان وقت مسیحی شده اند و بتوسط حواری که حضرت مسیح بعداز زنده شدن خود برای آن پادشاه فرستاد غسل تعمید یافتند . آن قصر طوری‌خراب نشده که چیزی ازآن‌پیدا نباشد ، یك تالار بزرك وسه چهار اطاق قشنك وآثار نقاشی بسبك موزائیك هنوز درآن دیده میشود . من بواسطهٔ تجسس و کنجکاوی هرچه غرائب وآثارقابل تماشا دراین شهر بود همه رادیدم: اول‌مرا بردند بسر دریاچهٔ که مثل انبارماهی زنده میماند وسر چشمه آن در زیرمسجد عمدهٔ آن شهر که میگویند بافتخار حضرت ابراهیم بناشده واقع شده است ، ارامنه آنجا میگویند درآن نقطه حضرت ابراهیم‌قبل ازآنکه مشغول قربان کردن پسرخود شود بزمین افتادو نماز کرد وازز یرزانوی او دوچشمه‌آب جوشید که آب‌آن دریاچه ازهمان است ، اطراف آن دریاچه تمام سنگ تراشیده است ودریاچه پراست ازماهی که انسانی راکه درکناره راه میرود تعاقب میکنند وبرای آنها خورده نان‌میاندازند و کسی جرأت ندارد

که به آن ماهیها متعرض بشود زیرا که ترکها آنهارا بسیار محترم میشمارند و ماهی ابراهیم مینامند واطراف آن دریاچه را بعرض بیست قدم فرشهای قشنگ، میگسترند و آب آن دریاچه جاری و بهمه شهر متفرق میشود ، بعد برودخانه کوچکی که اززیر حصار شهر میگذرد میریزد ، اما آن غاری که آن دوچشمه از آن خارج میشود هیچ کس با کفش نمیتواند داخل آن بشود، هر که باشد در وقت دخول باید پا را برهنه نماید وفرنگیها خیلی باشکال وزحمت میتوانند داخل آن بشوند امامن با آن دو کشیش کاپوسان بهرقسم بود وسیله دخول بآنجارا پیدا کردیم و کنجکاوی برای من به قیمت شش پیاستر تمام شد . همچنین آن کلیسائی را که میگویند سنت آلکسیس هفده سال درزیر طاق درگاه آن بطور مجهول و پنهانی منزل کرده بود که از شراعادی ایمن باشد دیدم ، آن کلیسا دروسط قبرستانی واقع است که در بلندترین نقاط شهر است وارامنه آنرا متصرفند ، اما کلیسای عمدهٔ آنها در یکربع لیو دور از شهر است که سنت افرم اورا بنا کرده وقبر خوداوهم در آنجا است . کتاب انجیل بزرگی بخط ارمنی در آنجا دیدم ، قبر سنت افرم در مغارهٔ زیر کوه واقع شده که روی آن نمازخانهٔ کوچکی بنا کرده‌اند که همیشه سه چهار چراغ در آن روشن است وهفته‌ٔ یکمرتبه قداس شریف آنجا تلاوت میشود . بعضی مغاره های دیگر هم دراطراف آن هست که قبور ارامنهٔ دیگر در آنها می باشد وبسیار قدیم هستند . شهر اورفا درسطحهٔ حاصلخیزی بنا شده که کشت وزرع در آن بسیار میشود وتاچشم کارمیکند ازسمت مشرق امتداد یافته است ، باغهای قشنگ بسیار درنزدیك باروی شهر آباد شده ونهرهائیکه ازخارج ساخته‌اند آب بآنها میرسانند . شراب خوب هم در آنجا به عمل میاید ، وکسلیهٔ ترتیب معاش وزندگانی دراورفا ازهمهٔ خاك عثمانی بهتر وفراوانتر است . درمدتیکه من مجبور به توقف دراورفا شده بودم هرروز در آنجا بشکار سار و دراج مشغول میشدم و کلیهٔ آن نواحی شکار بسیار دارد . دیوار وباروی شهر از تخته سنك است ودارای برجهای چند وسردیوار کنگره دارد واین فقره دلالت میکند که فرانسویها در بنای آن مداخله داشته اند ؛ اما داخلهٔ شهر عبارت است ازخانه های کوچك بدساخت که اغلب هم خراب شده است . اراضی مخروبه دراورفا بسیار دیده میشود وهمین سبب شده که شهر صورت صحرا را پیدا کرده‌است.

حکومت شهر باپاشائیست که بریکصدو پنجاه نفر جان نثار و ششصد نفر سپاهی ریاست دارد . چون بوجود سوار بیش از پیاده محتاج است بواسطهٔ

اعرابیکه اغلب اوقات خاصه وقت درو در آن جلگه مشغول تاخت وتاز هستند .
بالاخره اورفا یکی از آن سه شهریست که تیماج خوب به عمل میاورند چنانچه
در کتاب اول درضمن شرح توکات بیان کردم واین بواسطهٔ آب این شهرهااست
که برای عمل آوردن پوست اختصاصی دارد ؛ تیماج زرد دراورفا ، آبی در
توکات ، قرمز دردیار بکر بهتر از تمام نقاط عثمانی ساخته میشود .

روز بیستم ماه مارس از اورفا حرکت کرده بعداز شش ساعت راه به
قریه کثیف بدی که کاروانسرایش هم بکلی خراب شده بود رسیده اردوزدیم؛
این منزل امتیازی که دارد چشمه آب خوبیست ، دیگرهیچ ندارد وبرای خوردن
هم چیزی پیدا نمیشود .

روز بیست و یکم نه ساعت راه رفتیم تا بمحلی که مغاره و حفره های
متعدد داشت رسیدیم ، در آنجا اردوزدیم . این مغاره ها خیلی عمیق و درمدخل
آنها غرفه ها مانند سوراخهائی بمثل اطاقهای کوچك هستند، ازقرارمعلوم سابقاً
سکنه آن ناحیه دراین مغاره ها منزل کرده رمه وحشم خودرا در آنها جای
میدادند . در گودال سنگها آب باران جمع شده بود . بقدر یك لیو تماماً از
میان تخته‌سنگها بایستی عبور کرد و امکان نداشت که‌سوار اسب بتوان گذشت
کار بسیارخطرناکی بود .

روز بیست و دوم بعداز یازده ساعت راه پیمائی باز بمغارهٔ که از پای
آن رودخانه‌ای جاری بود رسیدیمو بآب‌زده ازرود گذشتیم‌وهمانجااردوزدیم.
در طرفین مغاره های بزرك دیگری یافت میشود که مسافرین در آنجا ها
منزل میکنند وسکنه آن ناحیه همه قسم لوازم زندگانی برای انسان و حیوان
بآنجا میاورند . گمرکچی ها که درقلعه بفاصله دویاسه لیواز آن مغاره منزل
دارند بآنجا آمده برای هربار قاطر یابابو دوپیاستر و نیم حق گمرك دریافت
می نمایند .

کیسه های مسافرین را هم باز کرده وارسی میکنند که مال التجاره
پنهان نکرده باشند . دروسط راه امروز خرابه و آثار شهری‌دیده میشود که
سکنه آن فرار کرده اند وبقدر یکربع ساعت ازمیان قبرهای سنگی باید عبور
کرد که دروسط آن صلیبی نصب کرده اند که روی آن بخط ارمنی چیزی‌نوشته
شده است .

روز بیست وسیم یازده ساعت راه پیمودیم و آمدیم درواداکاردن منزل

گردیم، که قصبهٔ بزرگی بوده اما بکلی مخروبه شده و چیزی در آن نمانده مگر پل خیلی طولانی که از سنگ و بسیار خوب ساخته شده است و بواسطه آن از یکرودخانه که در موقع طغیان خیلی عریض میشود عبور مینمایند. دهاتی‌های آنجا که منزلشان منحصر است به شکافهای سنگها برای مسافرین مرغ و دوغن و پنیر وسایر ماکولات میاورند و به قیمت ارزان میفروشند.

روز بیست و چهارم نه ساعت راه رفتیم و در قریه موسوم به کارا منزل گردیم که درروی تپه بنا شده است. قافله در کاروانسرا منزل کرد اما من و آن دو کشیش در خانه یك مسیحی منزل گرفتیم. سکنه تمام این قریه نصرانی هستند مگر چند خانوار ترك که بر آنها حکمرانی مینمایند، چون هنوز چند ساعتی از آفتاب باقی بود صاحب خانه مارا برد به کلیسا که در تابت مازون آنجا بود یعنی کشیش که برای کاری موقتاً باین قریه آمده بود؛ این جا کلیسای فقیری بود، چهار پارچه چوب بلند کرده یکدو پارچه تخته کثیف روی هم انداخته اسمش را محراب گذارده بودند، هیچ زینتی جرئت نمیکنند بآنجا بیاورند حتی بعداز ختم نماز و دعا آن پارچه رنك شده بی‌قیمتی را هم که در آنجا میگسترند جمع کرده همراه میبرند بجهة اینکه اول ترکی که از آنجا میگذرد اگرهوا خوب نباشد درب کلیسارا کنده اسب خود را میان کلیسا می بندد، محراب و منبر وهر چه بدستش بیاید میسوزاند و اگر اتفاقاً اسبابی هم در آنجا بیابد میبرد.

از کلیسا که بیرون آمدیم کشیش مارا بیك خانه دهاتی که منزل داشت برد تا در آنجا صرف شام نمائیم اما اگر خودمان از خارج تهیه نکرده بودیم بایستی مثل ایام پرهیز بگذرانیم، خاصه شراب که فرستادیم از قریه دیگری که تا آنجا یك لیو. فاصله داشت و سکنه آنهم نصرانی بودند آوردند.

در قریهٔ که ما منزل گردیم دریاچهٔ دیده شد که دور آن تمام سنك تراشیده بود که از کلیسا های مسیحی بیرون کشیده و از قبرهای آنها برداشته در اطراف دریاچه کار کرده بودند، در روی یکی از آن تخته سنگها هنوز خطش باقی بود و خواندیم که متعلق به قبر یك اصیل زادهٔ نرمان، کاپیتان پیاده نظام بود کشیش بما گفت که در تاریخ نوشته است وقتی که عیسویها صاحب و مالك شامات بودند فرانسویها مدتها در این نواحی اقامت داشتند واین ناحیه عبارت از جلگه وسیعی است که قریب بیست لیو طول آن است و در همه جای آن بخوبی میتوان زراعت کرد، اگر ظلم ترکها و تاخت و تاز اعراب نمیشد ولی این دو فقره سبب

شده که بیچاره عیسویها در کمال عسرت وذلت زندگی میکنند .

روز بیست وپنجم بعد ازهشت ساعت راه بیك قریه موسوم به کوسه سر که درآنجا هیچ کاروانسرائی یافت نمیشود رسیدهاردو زدیم . سه دیر بزرك بفاصله یك لیودوراز یکدیگر دراین ناحیه بوده که ترکهادوتای آنهارا خراب کرده فقط برجهای کلیسای آنرا باقی گذارده اند ولی سیمی تمام وبی عیب باقی است که آنرا مسجد کرده اند ، دراطراف آن دکاکین ساخته ودر وسط چشمه آب قشنگی دارد .

روز بیست و ششم درکوسه سر اطراق نمودیم برای این که حقوق گمرکی دیار بکررا که دردو روزراه فاصله واقع است دراینجا باید داد وآن عبارت از دوپیاستر وربعی برای‌هریك بار مال‌التجاره است .

مارون شهر کوچکی درروی کوهی است با حصار وباروی محکم‌ودر دولیو فاصلهٔ کوسه سرواقع است ، چشمهٔ آب خوبی دارد که از میان قلعه وقصر آن بیرون میاید ، این قلعه درسمت شمال روی یك بلندی بنا شده که بتمام شهر مشرف است . یك پاشا درآنجا حکومت میکنند که دویست نفر سپاهی وچهارصد نفر جان‌نثار دارد . شهرمارون مسقط الرأس خانم‌ماآنی جیوار ویازن اول پطردلوال است که بواسطهٔ مسافرتهای نامی‌خود معروف‌است ومن درسفر چهارم‌خود برای دیدن آنشهر رفتم‌ودرمراجعت بکوسه سر گمرکچی هارا دیدم که بارهای مال‌التجاره راوارسی میکردند وهمینکه فهمیدندفرنگی دراین قافله‌هست هرنفری شش پیاستر سرانه‌ازمامطالبه‌نمودند امابعدازتحاشی وامتناع مفصل وتهدیدهائی که اگر به همان حقوق معمولی گمرك اکتفا نکنند به اسلامبول وسفیر کبیرفرانسه شکایت خواهم‌نوشت وتجار ترك هم که درقافله بودند طرفداری ازما کردند ، بالاخره هرنفری سه‌ربع پیاستردداده ازشرآنها خلاص ودوباره باهم دوست شدیم وشب برای‌ما محرمانه شراب خوب فرستادند وخواهش کردند به احدی نشان ندهیم . قبل‌از حرکت‌از کوسه سر باید‌بگوئیم که قریه بزرگیست وسکنهٔ عمدهٔ آن مسیحی هستند ، ارامنه بزبان خود عبادت واعمال مذهبی را بجامیآورند و نصرانی‌ها بزبان کلدانی ، نصرانیها دو کتاب انجیل بزرك حجم‌دار به زبان کلدانی بمن نشان دادند که روی پوست گوساله نوشته شده و حروف بزرك اول آیات ازطلا ولاجورد بود و بنظر بسیار کهنه وقدیمی‌میامد ، کشیش آنها میگفت یکی از آنها نهصد وسی‌وهفت‌سال است نوشته

شده ، اما تاریخ آن دیگری از سیصدوهفتاد و چهارسال قدیمتر نبود . همینکه نماز و آداب عبادت ختم میشود کتابهارادرجعبه گذارده زیرزمین پنهان میکنند. من خواستم آن جلد کهنه تررا دویست پیاستر خریداری کنم اما جرأت نکردند بفروشند بجهة اینکه متعلق بکلیسا بود وحق نداشتند تصرف مالکانه در آن نمایند.

روز بیست وهفتم بعدازنه ساعت راه به قراسرا که سابقاً شهر بزرگی بوده رسیدیم ومسلماً سکنهٔ آنهم مسیحی بودند بجهة اینکه شش هفت کلیسای خرابه در آنجا دیده میشد که برج وزنگهای ناقوس آنها هنوز سالم بودند. این کلیسا ها بقدر کفایت دور از یکدیگر بناشده اند ودرسمت شمالی یکی از آنها گالری قشنگی است که منتهی میشود بدرب کوچکی که از آن داخل یك راه پلهٔ میشوند که قریب یکصد پله و هریك ده اصبع ارتفاع دارد ، وقتی داخل قسمت پائین این کلیسا میشوند کلیسای بزرگتری بااطاق مرتفع تری دیده میشود که بنای آن بروی چندین مجردی استواراست واین بنا بطوری ازروی استادی و صنعت بناشده که درطبقهٔ زیر روشنائی بیشتر ازطبقهٔ بالا است ، امابواسطهٔ مرور ایام چندین پنجرهٔ آن باخاك پوشیده ومسدود شده است. محراب آنرا ازسنگ کوه بیرون آورده اند ودرطرف راست آن اطاقی دیده میشود که روشنائی آن بواسطه چند پنجره است که ازسنگ در آورده اند ، بالای سردر کلیسای فوقانی یك تخته سنگ بزرك حجاری نصب شده که در روی آن حروفی چند منقوش است که نمیتوان فهمید چه خطی است وچه نوشته اند. درشمال همان کلیسا دو آب انبار بزرك درزیرزمین ساخته شده که هر کدام چهارصدو پنجاه قدم طول دارد ، بادو طاقی که روی چندین مجردی ایستاده وبرقرارشده اند ، هرسال آن آب انبارها را از آبیکه ازکوه مجاورسرازیر میشود ورودخانه تولید مینماید پرمی کنند . دریکربع لیودوراز این کلیسا هشتصد نهصد قدم میان کوه و سنك خاراسرازیر میرود که دردوطرف حجرات کوچك ازسنگ بیرون آورده اند ودر بالای هرحجره صلیبی حجاری شده ودرمیان هریك ازحجرات یك میزویك نیم تخت وجائی شبیه بتخت خواب بطول قامت یك انسان ازسنگ حجاری کرده اند ودرمنتها الیه این خط حجرات تالار بزرگی نیز ازسنگ دیده میشود که دور تادوراز سنگ نیم تخت مانند صفه برای نشیمن تراشیده شده است وسقف آن صاف ومسطح است نه بشکل طاق و گنبدواز وسط سقف سوراخی کنده شده است تابالای کوه وچون ازآن سوراخ روشنائی بتالارداده نمیشود گمان میرود که آن سوراخ را

برای این ساخته اند که اگر درمیان تالار آتشی برای طبخ افروخته شود دودش از آنجا خارج گردد یا شاید برای بادگیر و جریان هوای خنك ساخته شده باشد چنانچه نظیر آنرا دردهات و آبادیهای سواحل خلیج فارس دیده ام ؛ بالای درب این مغارهٔ آخری درسنك تصویر آتشی راحجاری کرده‌اند که چند نفر آدم در میان شعله آتش نمایش میدهند . در بالای یکی ازمرتفعترین آن‌جبال قریه کثیفی واقع است که از آنجا برای قافله تحصیل آذوقه مینمایند ، اماقبل‌از آنکه کاروان برسد چند نفر از تجار جلومیروند و ازشبانان آن اطراف تحقیق مینمایند که در آن‌غارهادزدان مخفی نشده باشند زیرا که غالباً آن نقاط پناه‌گاه ومأمن‌دزدان است . در ۱٦۳۸ سلطان مراد که برای‌محاصرهٔ بغداد میرفت ازهمین مکان‌عبور کردهم برای تماشای آثار وخرابه های آنجا وهم برای خراب کردن‌قلعه که در دولیو فاصله قراسراواقع وهمیشه‌محل اختفا ومأمن دزدان بودوهمان وقت‌چهار منزل این راه را که پراز سنگ بود و اسباب زحمت عابرین میشد پـاك کرده سنگهارا درفاصله های معین تل نمودند که برای نمایندگی جادهٔ بزرك علامت خوبی است وپل قشنگی هم برای عبور ازرودخانه بنا کرده وعبورخداوندگار ازاین ناحیه برای مسافرین خیلی مفید ومساعد اتفاق افتاد .

روز بیست‌وهشتم پس ازهشت‌ساعت‌طی‌طریق به نصیبین‌رسیدیم که‌سابقاً نیسی بیس میگفتند . درنزدیك جاده بمسافت دوسه‌ساعت‌راه یکقسم دیری‌واقع است که اطاق کوچکی است درمیان یك چهاردیواری ودرب مدخل آن‌بقدری کوتاه است که تقریباً باید بروی شکم افتادوداخل شد . من درسفر چهارم از همین راه تابه موصل رفتم ، چند نفر یهودی که در قافله مـابودند بزیارت آن دیررفتند زیراکه بعقیدهٔ آنها الیاس پیغمبر در آنجا مدفون‌است. صحرائی که ازکوسه سرتانصیبین‌امتداد یافته بسیاروسیع‌است وروزاول‌در آنجا هیچ گیاهی دیده نمیشودمگر پیم پرنل که بوته آن بقدری کلفت میشود که یکپاونیم قطر پیدا میکند روز بعد تمام صحراپراست ازبرك بزرك سبزی که پیاز آن ببزرگی تخم غاز میشود . انواع گلهای زرد وقرمز وبنفش هم بااقسام مختلفه‌لاله‌رنگارنك ونرگس ساده وفوردارد ؛ بطور کلی اراضی بین‌النهرین حاصلخیز نیست ، کمتر نقاطی‌یافت میشود که باقوت صنعت ونیروی دهقانی بتوان آبادومزروع کرد .

نصیبین تنها سایهٔ ازنیسی بیس قدیم‌است که باقی‌مانده‌وحالا فقط قریه بزرگی محسوب میشود کـه سکنهٔ‌آن اغلب مسیحی ارمنی ونصرانی هستند .

کاروان مادر نیم لیو دوراز آبادی درمیان قبرستانی که متصل بکلیسای ارامنه است اردو زدند ، اول طلوع فجر صدای آواز بگوش من رسید ، برای تجسس برخاسته بکلیسا رفتم،دیدم یك کشیش ارمنی بالباس رسمی وعصای پیشوائی که ازچوب ساده بود باجمعی از کشیشان کوچك وجماعتی از ارامنه مشغول نماز جماعت وقداس شریف هستند . آن دو نفر کشیش کاپوسان هم همراه من بودند همین که چشم آنها بفرنگی افتاد بعداز اتمام نماز نزدیك ما آمده بنای مهربانی را گذاردند وخواستند دیدنی های آن محل را بمانشان بدهند ، مارا درزیر کلیسا بردند ومقبرهٔ سن‌ژاك اسقف نصیبین را بمانشان دادند. درقبرستان آنها سنگی دیده شدکه یك پا قطر وشش پاطول دارد ، روی آن چند شمع مومی و چند شمع پیه نصب کرده بودند ،معلوم شد که این بیچاره ها درموقعی که حاجتی دارند یادر ناخوشی این شمعها رابطور نذر آورده روی آن سنگ روشن میکنند و عقیدشان این است که آن سنگ پایه مجسمهٔ یکی از مقدسین بوده است که اصل مجسمه راتر کها شکسته وبرده‌اند وحالا همان‌احتراما تیرا که بایستی بآن مقدس بکنند باین سنگ مینمایند . درروی آن سنک عده‌ای ازحروف رومن هم دیده میشود اما قریب بمحوشدن است و نمیتوان چیزی از آن خط استنباط نمود که این مجسمه را بافتخار چه کسی نصب کرده بودند . در نیم‌لیو از نصیبین سمت مشرق رودخانه قشنگی میگذرد که برروی آن‌پل سنگی ساخته‌شده‌است . دربین راه آثار دیوارها وطاق بزرگی دیده میشود که دلالت میکند براینکه شهردرقدیم تاکنارآن رودخانه امتداد داشته است . در دوتیررس تفنگ دور ازپل تخته سنگ بزرگی دیده میشود که نصفش زیرخاك پنهان‌است‌وچند کلمه بخط لاتینی روی آن‌خوانده ومعلوم میشود که این‌سنگ روپوش قبریك‌جنرال قشونی بوده که‌اهل فرانسه بوده است اما‌اسم جنرال معلوم نمیشود زیرا بمرور ایام محو شده است . همان کشیش میگفت سابقاً اعراب مر آمده شهر نصیبین رامحاصره کرده بودند ، یك شب غفلة قشونی ازمگس های کوچك پیداشدندو بطوری باسب وآدم صدمه زدند که مجبور شدند محاصره راترك کرده فرار نمایند ، ماسه روزدرآنجااطراق کرده آذوقهٔ تاموصل راکه پنج منزل دور از نصیبین است تهیه نمودیم زیراکه تمام‌آن طول راه صحرای خالی از سکنه و آبادی است ، آب درآن خط یافت نمیشود مگردردوچاه آنهم بسیار بداست و گاهی بعضی شبانان بنظرمیرسند که درچادرمنزل دارند .

روز اول ماه آوریل از نصیبین حرکت کرده بعداز یازده ساعت راه رسیدیم بکنار نهر آبی اردوزدیم شبانانی آمده برای ما مرغ آوردند.

روزدویم ده ساعت پشت اسب بودیم تا رسیدیم بقریه خرابهٔ که هیچ خوردنی در آنجا یافت نمیشود ناچارهمانجامنزل کردیم.

روز سیم بعد از سیزده ساعت راه پیمودن رسیدیم نزدیك چشمه کثیفی منزل کردیم که آب آن فقط برای اسبها خوب بود.

روزچهارم بعداز ده ساعت راه رسیدیم نزدیك رودخانهٔ کهٔ آثار پل خرابه وقلعهٔ مخروبه دیده میشد وهمانجا اردوزدیم.

روز پنجم بایستی پانزده ساعت راه رفت تارسید بموصل که نزدیك شهر نینوای قدیم واقع است. موصل شهری است که ازخارج قشنگ بنظر می آید ودیوار وباروی سنگی دارد اما داخل آن تقریباً تمام مخروبه است، چیزی ندارد مگر بازارهای کوچك کثیف ویك قلعه وقصری که درساحل دجله بناشده ومحل اقامت پاشاست. خلاصه هیچ چیز دیدنی در موصل یافت نمیشود واهمیت آن فقط برای عبور تجاراست خصوصاً اعراب واکراد که در آشور قدیم که حالا معروف بکردستان است سکنی دارند وزراعت زیاد وتجارت بزرگی ازمازودرآنجا میشود. در شهر موصل چهارقسم سکنهٔ مسیحی منزل دارند یونانی ارمنی نصرانی مارونیت. کاپوسانها در کناردجله خانهٔ کوچکی داشتند، چون به خیال توسعهٔ آن افتاده بودند پاشاقدری خسارت بآنها وارد آورد، آنها هم بکلی آن خانه را ترك کردند. شهرموصل بواسطهٔ یك پاشا حکومت میشود که دوهزار نفر استعدادقشونی دارد، نصف جان نثار ونصف سپاهی. دو کاروانسرای کثیف بیشتر ندارد وچون هردوی آنها پرازجمعیت شده بودمن دستوردادم چادرم رادر میدان اغذیه فروشی روبروی کاروانسرازدند وآنجامنزل کردیم. کاروانباشی ما که موسوم بخواجه صفر وازملت ارامنه است وتولدش در اصفهان شده چون مکرر بموصل رفته بود وباصاحب کاروانسرا آشنائی داشت دواطاق در کاروانسرا برای خود دست و پا کرد، چون میل نداشت که مثل ما چادر بزند برای اینکه شب‌ها مجبور بکشیك کشیدن وپاسبانی امتعه خود نباشد.

اماروز بعد پشیمان شدزیرا در آنجائی که امنیت کامل تصورمیکردند برخلاف هیچ امنیت نیافت، بااین که شبها کاروانسرارادر نهایت استحکام میبندند، ما باکمال چابکی وطراری دست برد کاملی بکاروانباشی وارد آمد. چون بیش

ازدوسه روز خیال نداشت در آنجا توقف نماید بارهای مال التجاره خود را پهلوی حجره اش روی هم چید اماملتفت نبود که یکطرف کاروانسرا بحصار شهر اتصال دارد . شب چند نفر ازدزدان عمداً داخل کاروانسرا شده همانجاخوابیدند ومیان آن همه جمعیت خیلی مشکل است که دزدرا ازاهل قافله تمیز وتشخیص داد، نصف شب همدستان این دزدها ازدیوار باروی شهر بالا آمده از بالای دیوار طنابی که قلابی بسرش بسته شده بود بپائین آویختند، عده ای که در کاروانسرا بودند چند بار بطناب بسته بالا دادند وبالائیها بارهارا باز کرده هرچه بهتر ونفیس تر بودازمیان آنهاسوا کرده بیرون کشیدند وچیزعمده که سرقت کردندبسته های پوست خز بود وازده هزار اکو خز معادل یکهزار اکوسرقت کردند ؛ چهار لنگه باررا بالا کشیده بودند که پنجمین رها شد و باصدای مهیبی بپائین افتاد ، یکی از نوکرهای کاروانباشی بیدارشد و کاروانسرا راازفریادهای دزد پر کرد، همه مردم بیدار شده بطرف اسلحه خود دویدند ماهم که بیرون کاروانسرا ازیر چادر بودیم چند تیر طپانچه وتفنگ خالی کردیم . صدای تفنگ وهمهمه بگوش پاشارسید ، باچند نفرجان نثار بیرون آمد وهمینکه فهمید قال وقال از کدام طرف است بما پیغام فرستاد که تیراندازی راموقوف کنیم که اینک خود او بکمک خواهد رسید .

پاشا آمد وهرچه آن شب وروز بعد تفحص وتحقیقات بعمل آوردند اثری ازدزد واموال مسروقه بدست نیامد .ازقرار معلوم پاشاهم بسهم وقسمت خوداز آن اسباب های مسروقه نایل شد یابواسطه همدستی که قبل ازوقت بادزدها داشته یا بجهت اغماض وچشم پوشی که بعداز انکشاف در باره آنها معمول ومنظور کرده است .

قبل از آنکه برای دیدن نینوای قدیم ازرودخانه عبور نمائیم باید شرح رودخانه فرات ودجله واختلافات مجاری وآبهای آنهارا بطور کلی آنچه دیده ام بیان نمایم . آب شط فرات بنظرمن قرمز وبطیء الجریان تر ازدجله آمد ، آب دجله مثل رودخانه لوار فرانسه سفید رنگ است .

طول جریان فرات نسبت بدجله امتداد بیشتری دارد ودر کتاب اول شرح سرچشمه های آنرا ذکر کردم ودردنباله روزنامه خود بازمکرر موقع خواهم یافت که ازوضع این دورودعظیم مفصل تربیان نمایم .

عجالةً ازروی دجله بوسیله پل قایقی عبور کرده میروم که آثار حزن انگیز

وخرابه های شهریرا تماشا کنم که درسوابق ایام دارای اشتهار عظیم بوده و حالا هیچیك از آثار عظمت وجلالت سابق اوباقی نمانده است .

نینوا که درساحل دست چپ دجله سمت آشور بناشده بود حالا بجز آثار بی ترتیب دیوارهای کهنهٔ که تقریباً بقدر یك لیو درطول رودخانه امتداد یافته اند نیست ؛ مقدار کثیری طاق های سرداب وزیرزمین غیرمسکون در آنجاها دیده میشود که معلوم نیست زیر آن طاق‌ها منزل اهالی بوده یا بالای آنها، مرتبه‌های فوقانی هم ساخته شده بود که بعد خراب شده ، چنانچه درخاك عثمانی در اغلب دهات دیده میشوند که باینصورت ساخته شده اند. درنیم لیو دورتر ازدجله تپه کوچکی دیده میشود که چند خانه دراطراف ومسجد قشنگی روی آن ساخته شده واعتقاد اهالی این است که یوحنای نبی در آنجا مدفون است وبقدری آن مقام را محترم میشمارند که هیچ مسیحی‌را نمیگذارند بآنجا داخل بشود ، مگر خیلی محرمانه و بادادن تنخواه ومنت زیاد. من با آن دو کشیش کاپوسان بهمین ترتیب بآنجا داخل شدیم ولی بایستی منتظر شب بشویم که درتاریکی کسی مارا نشناسد ودروقت دخول هم مجبوراً برسم مملکت کفش‌هامانرا کندیم وپابرهنه داخل شدیم . دروسط مسجد قبری دیده میشود که روی آن ازیك قالی ایرانی ابریشمی ونقره باف پوشیده شده ودرچهار گوشه قبر چهار شمعدان برنجی با چهارشمع مومی گذارده بودند ، بعلاوه چندین چراغ وتخم های شترمرغ که ازسقف آویخته بود. جماعتی ازاعراب هم درخارج مسجد دیده شدند ، دو نفر درویش هم درداخل مسجد مشغول تلاوت قرآن بودند .

درخارج شهرموصل باندازه یك تیر رس تفنك سمت شمال غربی دیر بزرگی دیده میشود که مخروبه شده ودیوار بلندی دارد که بیشتران هنوز سرپا ایستاده ونریخته است .

ماهشت یاده روزدرموصل ماندیم و بالاخره باتهیه کامل وشادماتی براه افتادیم. اما حکایت شیرینی درباره‌ٔ شخصی ازاهالی و نیز که ازحلب داخل قافله ما شد برای خوانندگان دارم که دراین فصل بذکر آن نمیپردازم تا قدری نفس کشیده خستگی خودرا رفع بنمایند ودرفصل دیگری دنباله مسافرت از نینوا تا اصفهان راباآنچه برماواردشد بشرح بیان نمایم.

فصل پنجم

دنباله همان راه از نینوا تا اصفهان و داستان یك سفیر کبیر موسوم به دومینسیگو دوسانتیس

پس از عبور از دجله در سه چهار ساعت فاصله از نینوا اردو زدیم که منتظر تجاری بشویم که تازه میخواهند داخل قافله ما بشوند. این راهی که ما میخواهیم پیش بگیریم راه معمولی نیست که بایران میروند، این راه هم نزدیکتر است وهم از مزاحمت وخسارت گمرك دورتر، زیرا که کاروان پنجاه وهشت روزه از حلب باصفهان رسید. در ساحل رودخانه تا آنجائی که ما اردو زدیم در تمام طول راه آثار خرابه وابنیه اتصال داشت ومعلوم میشود شهر نینوای قدیم درهمین محل ومکان بوده است.

دو روز نزدیك همان مسجد ومقبره یوحنا بعقیده ترك ها اردو داشتیم و یکی از تجار معتبر کرد را برای ما کاروانباشی منتخب کردند وحال آنکه اکراد مردمان دزد شروری هستند وشخص باید درمقابل آنها همیشه خودرا بپاید ومراقب ونگران اسباب وزندگی خود باشد، اما بایستی پلتیکی بکار زد، چون بایستی از مملکت آنها عبور کنیم که همان آشور قدیم و کردستان امروزی باشد وزبان اهالی این نواحی زبان ولهجهٔ مخصوصی است. دوروز اول از چندین نهر آب عبور کردیم که همه از کوهستان میآمدند وداخل دجله میشدند. منزل اول مادر صحرای خشگ صاف نزدیك نهر آبی بود، منزل دویم کنار رودخانه بزرگی اردو زدیم که ازجبال سمت شمال سرازیر شده در جنوب بدجله داخل میشود، اسم این رود بحروس وآبش تند است وانواع واقسام ماهی های خوب دارد که یکی از آنها غزل آلا است، کاروان دوروزه ازاین رودخانه عبور کرد بجهة اینکه قایق در آنجا ابداً نبود وچوب های بلند نازك را پهلوی هم بسته پنج شش تای آنهارا روی هم وصل کرده مثل عراده واهالی بزبان خود کیکت (کلك) مینامند. این چوب بست هارا مربع میسازند ودرزیر هریك بقدر یك صد جلد ز باد کرده نصب مینمایند که خود چوب بست از سطح آب بالاتر بایستد وتجار هم هرچه نمد وفرش دارند روی آنها پهن میکنند که اگر سنگین بشود و باب بنشیند امتعه تر وخراب نشود، آنوقت بارهای مال التجاره راروی آنها چیده از آب

بآن‌طرف رودخانه میبرند. درچهار گوشه (کلك) چهارچوب بلند نازك وصل میکنند که بمنزلهٔ پاروهستند وحال اینکه درمقابل تندی آب چندان اثری ندارد، تاعرض رودخانه‌را طی نمایند بیش‌ازچهارصدقدم نشیب‌رود رامجبوراً طی‌مینمایند وپائین‌تراز نقطهٔ که بار کرده بودند بساحل میرسند، خاصه‌وقتی که تازه‌بارندگی شده باشدو همین که بآن‌طرف ساحل رسیدند باید باقوت آدم کلك را ببرند تامحلی که باید بار بگیرند، پس‌از آنکه بارها بخشکی رسیدند کلکهارا از آب بیرون میکشند ومشگهای جلد بز را اززیر آنها برمیدارند وخود چوب بست‌را بارقاطر نموده حمل مینمایند. اما برای گذراندن اسب ها و قاطر و الاغ هااز رودخانه شبانان بدوی وایلات که درجبال مجاور منزل‌دارند بمحض‌اینکه قافله باچند سوار می بینند فوراً میایند در کناررودخانه که آنهارااز آب بگذارنند، لباس آنها منحصراست بیك کیسه پارچه یاپشم بز، همینکه میخواهند از آب بگذرند آن کیسه رااز بدن خود بیرون آورده مانند عمامه بسرمی پیچیند وهر کدام یك چند پوست بز باد کرده زیرشکم‌خود می بندند، دوسه نفرازچابکترین آنها روی دوسه‌تا از بهترین اسب های‌لجام دارسوارشده اول ازجلو بآب‌منزنند باقی آنها هم‌سایر اسب ها وقاطرهارا پیش کرده درآب میرانند وبنای شنا را میگذارند بایك دست‌دم حیوان راگرفته بادست دیگر شنا میکنند واگریکی‌از آن حیوان هارا ضعیف بیابند یك مشك بادکرده زیرشکمش میبندند که در حرکت باو کمك نماید بااین اشکال که باید از رودخانه عبور کرد یك قافله که پانصد ششصد مال دارد البته بیش از یك روز باید معطل بشود تا خود را بآن سمت آب برساند.

خلاصه همینکه تمام قافله بابارومال بسلامت از رودخانه گذشتیم مدت سه روز از راه بدی طی مسافت نمودیم. روزاول اسب‌ها دایم تازانو از آب میگذشتند، روزدویم وقدری از روزسیم رااز‌صحرای‌خشك بی آبادی راه‌پیمودیم که‌فقط قدری‌علف برای‌اسب‌ها وقدری‌بوته‌و گون برای‌طبخ برنج بزحمت بدست آوردیم. بعدازآنکه‌این راه بپایان‌رسید بررودخانهٔ‌دیگری‌رسیدیم که ضرب بزرك نام‌داردواز‌آن‌رودخانه‌بواسطهٔ پل سنگی بیست ونه‌چشمهٔ عبور کردیم. میگویند اسکندر کبیر این پل‌راساخته است که قشون خودرا از آن عبورداده به جنگ داریوش ببرد. دریك ربع لیو فاصله ازآن پل ازسمت شمال غربی دورودد‌یگر باهم مخلوط شده بدجله میریزد. از آن پل گذشتیم رسیدیم بشهر کسه که

موسوم بشیراز ول که روی بلندی واقع ودارای سه برج است و پاشائی در آن حکومت میکند و بایستی پیشکش وتعارفی باو بدهیم تا بگذارد قافله از آنجا رد شود. دوروز در کنار نهر آبی اردوزدیم، بعداز یك روز میان کوهستان سخت خشگی راه پیمودیم که آب ابداً نیافتیم، اما روز بعد داخل جلگه قشنگی شدیم که درخت های میوهٔ بسیار داشت واین دشت آربل است که اسکندر قشون داریوش رادر آنجا شکست داد وقریب پانزده لیو مسافت است وچندین نهر آب آنرا مشروب مینماید و نزدیك بوسط آن جلگه کوهی است که نیم لیو محیط آنست و پراز بهترین درختهای بلوط است ودرقلهٔ آن آثار قصر مخروبهٔ دیده میشود که همه علامات آن دلالت میکند براینکه بنای بسیار عالی بوده است. اهالی آنجامیگویند داریوش در آن قصر منزل داشت، وقتی که امر بجنك اسکندر کرد. درسه لیو فاصله سمت شمال نزدیك کوهی باز آثار دوقصر دیگر باچندین خانه دیده میشود که میگویند وقتی داریوش شکست خورد قسمتی از زنهای او در این قصر ها بودند وآن قصور درنقطه خوش منظری بناشده اند. اززیر آن کوه نهر وچشمه آبی خارج میشود که نیم لیو پائین تر رودخانه بزرگی تشکیل میدهد که قابل سیر کشتیهای بزرگست وبحر کت مارپیچی میرود طرف جنوب دراطراف جبال جنوبی دوزده در دوروز مسافت از نزدیك شهر کوچك شیرازول میگذرد که در آنجا پل سنگی نوزده چشمهٔ دیده میشود وسه پل دیگر هم نظیر آن داشته است که شاه عباس کبیر بعدازفتح بغداد آنهارا خراب کرد. شهر شیراز ول قسمی دیگر بناشده که شباهت بسایر شهرها ندارد، تمام بنای آن ازمیان سنگ کوه تراشیده وکوه کنی شده بمساحت ربع لیو وهمه جا پرتگاه است، وبرای رفتن بخانه‌ها باید ازده یا پانزده یا بیست، گاهی کمتر گاهی بیشتر پله‌ها بالارفت که همانطور ازسنگ خارا تراشیده شده اند وخانه های آن درو پنجره ندارد، یك تخته سنك مثل درب آسیا بجای درب هرخانه نصب شده که شب می غلطانند درب را بسته راهرا مسدود مینمایند وروز میغلطانند درب باز میشود. در بالای خانه‌ها میان سنك کوه زاغه هائی کنده اند که اهالی گله وحشم خودرا درآنجاها جای میدهند وهمه این هادلیل است براینکه این شهر برای مدافعه ازحملات وتاخت وتاز اعراب بدوی بین‌النهرین بناشده است.

درشب عید پاك مابشیرازول رسیدیم وسه روزدرآنجاماندیم تاخستگی ایام پرهیز راکه همه باتفاق درکمال سختی نگاه داشته بودیم رفع نمائیم. روز

عید پاك دستور دادم در کنار چشمهٔ که آب آن غلیان کرده ببالا میجوشد فرشی گسترده آن دو کشیش کاپوسان را بصرف غذادعوت کردم ، اما چون آنها خواهش کرده بودند که منتظر بشوم تا ایشان نماز عید واعمال افطاریه را بجا بیاورند من درانتظار بی تاب شده لقمه نانی بدهان گذارده گیلاس شرابی هم ریخته قدری از آب آن چشمه مخلوط کرده نوشیدیم ، دیدم شراب لب ترش شده است ، مثل اینکه آب معدنی داخل آن کرده باشند ، گیلاس دیگری هم خوردم که بعداز چندلحظه آثار برهم‌خوردگی درمعدهٔ خود احساس نمودم و کارمنجر به لینت کاملی شدواین‌دو گیلاس شراب و آب بقدر یك مسهل قوی اثر بخشید. برای اینکه یقین حاصل کنم که این اثر ازهمان چشمه است بیکی از نوکرها گفتم‌در گیلاس شراب آن دو کشیش هم قدری از آن آب داخل کند ، در بین غذاخوردن آقایان کاپوسان هم دچاراثر آن آب شدند ولی چون بیش ازیك گیلاس‌از آن نوشیده بودند کمترعمل کردند ، این چشمه در کناررودخانهٔ که موسوم است بآلتون‌سویا رودخانه طلا اززمین جوشیده بالا میآید ودرسه‌منزلی بغداد بدجله داخل میشود فردای آن‌روز بقریهٔ کثیفی که‌سرحد خاك عثمانی‌وایران است‌رسیده منزل نمودیم وروز بعد که روز پنجم حرکت ازنینوا بود مقدار کثیری از میان باتلاقها و آبهای گرم که حد فاصل دوممملکت امپراطوریست گذشتیم ؛ در این مدخل خاك ایران کوه بلندی دیده میشود که پرازدرخت بلوطومازو است که کاروان کمتر ازچهارساعت نمیتواند تا بالای آنکوه صعود نماید ، در اثنائی که از کوه بالا میرفتیم تابقله برسیم صدای چند تیر تفنك بگوش ما رسید ، نتوانستیم حدس دیگری بزنیم مگر اینکه اهالی همان قریه که ما ازآنجا براه افتاده بودیم بشکار خوکهای وحشی و آهو و بزکوهی که درباتلاق های کوه وفور دارند آمده‌باشند . بزوتکه درآن نواحی گله گله حرکت‌می نمایند وبخاطرم آمد که اهالی آن قریه نمیخواستند هیچ‌چیز بما بفروشند‌مگر اینکه ما درعوض قیمت سرب وباروط بآنها بدهیم و کاروان باشی بما قدغن کرده بود که سرب وباروط بآنها ندهیم‌مبادا که برضد خودمان استعمال‌نمایند وقتی که صدای تیر تفنك زیاده ازاندازه که برای شکار بتوان تصور نمود تکرار پیدا کرد سبب تردید وحیرت ماشد که آیا چه باشد وخودرا بحالت‌دفاع مهیا کردیم واگر ازترس مخاطراتی که منتظرما بودند نمیشد بسرعت حرکت

میافزودیم ، چنانچه بعداز آن اطلاع حاصل نمودیم. خلاصه از کوه عبور کرده داخل جلگه شدیم که بسیار مصفا وقشنگ بود و نهرهای آب متعدد در فضای آن ازیکدیگر تقاطع می نمودند. نزدیك غروب چادر هایمان را بپا کردند و دیگر ازهیچ چیز ترس ووحشتی نداشتیم زیرا که داخل خاك پادشاه ایران شده بودیم و درآنجا باکمال امنیت مسافرت مینمایند. نوکرهارا فرستادیم بچادرهای دهاتیها که درآن حول وحوش بودندتابرای ما تحصیل آذوقه بکنند، اما هرچه نان آوردند همه نان بلوط بود و این بیچاره ها سکنهٔ آن ناحیه خوراکشان منحصر بهمین است واین بلوط ها بدرشتی گردو های ما هستند، من درسفر دیگر یکشاخه ازاین بلوط که سی عدد بلوط وبیست وسه عدد مازو داشت بحلب برای کنسول خودمان سوقات بردم.

اراضی که ماازآن عبورمیکردیم قسمت عمدهٔ مملکت آشور قدیم و کردستان امروزیست و حاکم آنجا سلیمان خان نام دارد. سابقاً اشاره کردم که درحلب شخصی از اهل ونیزموسوم بدومینیسیکو دوسانتیس داخل قافلهٔما شد که‌شرح حال اورا نزدیك اصفهان که رسیدیم ذکر خواهم نمود، این‌شخص از طرف پاپ وامپراطور وپادشاه لهستان وجمهوری ونیز نامه های اعتبار برای پادشاه ایران داشت ومادامیکه درخاك عثمانی بودیم ابراز نمیکرد که کیست وبکجا وبرای چه کار میرود ، اما همینکه از خاك عثمانی خارج شده بایران رسیدیم دیگر ازچیزی نمیترسید ورسمیت خودرا اظهار کرد وخود را سفیر کبیر ونیز نامید . ازآن جلگه که ماازدو زده بودیم دوروز مسافت‌داشت تا بقصبهٔ بزرگی که درآنجا قلعهٔ ازآجرآفتاب پخته بناشده بود برسیم ودرآن قلعه نایب الحکومه‌حاکم کل ایالت منزل داشت واین نایب الحکومه دوهزار نفر سوار برای حفظ آن‌سرحد درزیر حکم خود دارد . قلعه درطرف راست‌سمت جنوب درسه ساعت‌فاصله ازجاده بزرك واقع‌شده‌بود؛ کاروانباشی موافق‌معمول ازجلورفت که بنایب الحکومه ازرسیدن کاروان اطلاع بدهد و بگوید از چه قبیل اشخاص وچه قسم مال التجاره درآن قافله هست ، سفیر کبیرونیز چنانچه بعد خواهم گفت آدم کوچك پستی بود وهیچ برازندگی بمقام منیع سفارت کبرا نداشت ، درهندوستان جزو خدام کوچك کلیسا بود و بعد پاپ اورا برتبه اوکی ارتقاء داده بود . من ازروی تکالیف ومحض‌احسان وخیرات‌خودرا مجبورمیدیدم که هما نطوری که درمواقع دیگر از کیسه خود باو همراهی کرده بودم دراین

موقع ملاقات با نایب الحکومه هم ازدادن نصیحت خوب باو کمکی نمایم. اگرمساعدت من و آن دو کشیش کاپوسان نمیشد، اواغلب دچار عسرت وزحمت میبود وباو گفته بودم هر وقت لازم داشته باشد مترجم مرا با خود برده رفع احتیاج نماید، اماخیلی تعجب میکردم که چندین پادشاه بزرك وپاپ وجمهوری عاقلی مثل ونیز همچوشخص بیقابلیتی را برای چنین مقصود بزرگی که آن وقت آنقدر اهمیت داشت نامزد کرده بسفارت کبری معین نمایند. خداوندگاراعظم قشون خودرا بجزیرهٔ کاندی برده بود وسلاطین ودول‌مسیحی تدبیری بخاطرشان رسیده بود که پادشاه‌ایران رامحرك شوند که بااواعلان جنگ بکنند و این‌سیل وطوفان راازعالم مسیحیت منحرف کرده بطرف دیگر برگردانند واین سفیر کبیر برای انجام این مهم عضیم آمده بود، من باو نصیحت کردم که از ورود خودبنایب الحکومه اطلاع بدهد که اوهم بسلیمان خان حکمران کل ایالت خبر بفرستد وسلیمان خان هم برسم معمول مملکت بپادشاه ایران راپورت نمایداو از من برای این نصیحت شکر گذاری نمود وخواهش کرد که مترجم خودرا نزد او بفرستم من هم با کمال میل اورا فرستادم. مترجم جوانی بود ازاهل بغداد که شش زبان حرف میزد و بی عقل هم نبود. قدری بعد از نصف شب کاروان براه افتاد، کاروانباشی ومترجم‌من‌راه قلعه نایب‌الحکومه‌راپیش گرفتند که شب بیایند دراردوی منزل گاه بمالحق شوند امامراجعت نکردند مگر فردای آن روز درحالیکه نایب فرمانده‌قلعه باآنها بود وازطرف رئیس خود ازسفیر کبیر ومن دعوت‌نمود که قبل ازحرکت بمنزل‌اورفته باوی‌صرف‌غذا نمائیم، امااز آن دو کشیش کاپوسان دعوت‌نکرده‌بود بجهت‌اینکه باو گفته‌بودند که آنها کسالت ونقاهتی دارند، ولی خوراکی ومایحتاج دیگر برای آنها فرستاده‌بود که بآن نیازمند نبودند، زیراکه مملکت پرازانواع نعمت است. ایلاتیکه دراین‌نواحی زیرچادر تعیش میکنند درورود قافله همه قسم لوازم زندگی برای مسافرین میآورند وازهرحیث آنهارا بی نیاز می‌نمایند، چه ازبابت محصول رمه وحشم وچه ازانواع شکارها که دراین مملکت وفوردارد.

سفیر کبیر ومن ومترجم وچندنفر ازتجارارمنی که‌قدری ایتالیائی‌حرف میزدند باتفاق نایب فرمانده قلعه براه افتادیم، بعدازسه ساعت راه پیمودن از میان کوهستان وجنگل دروسط راه صدای صوت وصفیری بگوشمان رسید که ندانستیم‌چه صدائی‌است، نایب فرمانده که تعجب مارادید مارا ازطرف آن‌محل

صدا برد دیدیم ماری بکلفتی ران انسان ودوازده پا طول سرش درمیان دو شاخه درخت گیر کرده و بواسطه درد و تألم فریاد میکند واین صدای صفیر ازاو بود پس از کوهستان داخل جلگه قشنك مصفائی شدیم که فرمانده قلعه در آنجا زیر چادر منتظر ما بود . چادرخودرا در کناررودخانه زیرچند درخت گردوی سایه افگن زده وخودروی قالی ابریشمی نشسته بود ، همین که مارادید برخاست وبا کمال ادب وانسانیت سلام کرد وخوش آمدورود گفت واظهارداشت البته شاه عباس آقای من بسیارخوشوقت ومحظوظ خواهدشد ازاینکه سلاطین مسیحی سفیر کبیری نزد او فرستاده اند ومن فوراً ورود شمارا بسلیمان خان حکمران کل ایالت خواهم نوشت واوهم بسمت حکمرانی کل مکلف خواهد بود که بپادشاه اطلاع بدهد ودرحال مشغول نوشتن شد ؛ دراثنائی که او تحریر میکرد برای ما میوه های تازه و مرباهای خشك تر و خربوزه های پارساله که ازشدت تازگی مثل آن بود که همان دقیقه از بوته چیده اند آوردند، بعداز آنکه از نوشتن فارغ شدفوراًچاپاری روانه کرد که مکتوب را بحکمران کل برساند و بچاپار سفارش نمود که بداروغه عرض راه بگوید که دروقت عبور آذوقه ومایحتاج ما واسبهامان رابرساندتاما نزد سلیمان خان برسیم . بعدازرفتن چاپارفرمانده قلعه شروع ببعضی سؤالات از بابت جنك خداوندگار باونیز وعدهٔ قشون بری و بحری عثمانی وکشتیهای جنگی وتجارتی آنهاکرد ماهم برحسب اطلاعاتیکه داشتیم باوجواب گفتیم ؛ دراثنای صحبت سفرهٔ آوردند وروی همان قالی که مانشسته بودیم پهن کردند و انواع پلوهاو گوشتها وغذاهائیکه بسبك مملکت بسیار خوب وعالی تدارك شده بودروی سفره را مستور داشتند ومامشغول صرف غذا شدیم . درضمن شرابهای بسیارخوب بما نوشانیدند اماخود فرمانده شراب ننوشید وقتی که ازسرسفره برخاستیم ساعت یازده یعنی یك ساعت بنصف شب مانده بود ، بافرمانده وداع کرده از میزبانی وی تشکر نموده مرخص شدیم. دراثنائی که ما غذامیخوردیم اسبهای ما راهم مواظبت کرده خوراك داده بودند ، همینکه ازچادر بیرون آمدیم آنها رازین کرده وحاضریافتیم ، همان نایب فرمانده که آمده مارادعوت کرد بازهمراه ماآمدکه ما را بقافله برساند ، سه ساعت بعداز نصف شب بکاروان که همه خوابیده بودند رسیدیم وماتمام آن روزرا در همانجا توقف کردیم که برای راه آذوقه تهیه وذخیره نمائیم وببعضی دهات اطراف آدم برای تهیه شراب فرستادیم زیراکه ازمحل اردوی ما تاشهر (سننده) که محل اقامت حکمران کل است

چهارروز راه وتمام در کوه‌های سخت است وسکنه آن منحصر است بایلاتی که اهالی ترکمان مینامند وسالی شش ماه بارمه واحشام خود آمده برای علفچر در کوهستان این نواحی منزل مینمایند. همینکه گماشتگان ما از تحصیل آذوقه فراغت حاصل نموده مراجعت کردند ساعت ده یعنی دوساعت قبل از نصف شب کوچ کردیم، نایب فرمانده وشش نفرسوار از دهات نزدیك حاضر کرده بما گفت من حکم دارم که بیایم شمارا تاشهرسنیرن(سنه یا سنندج) خدمت حکمران کل برسانم.

روز بعد درمیان چند تپه نزدیك چادرهای همان ایلات اردوزدیم. این همانجائی بود که فرمانده قلعه بتوسط چاپار پیغام فرستاده بود که داروغه ازما پذیرائی نماید، داروغه قاضی ورئیس یکقریه است، اما این یکی رئیس چندین خانوار بود که بعضی‌ها دربین النهرین وبعضی درعربستان سکنی داشتند. تمام مردم ایلات صاحب حشم هستند که بهیچوجه درخانه و آبادی منزل نمیکنند و منازلشان زیر چادراست ودرسختی خودرا بارمه واحشام خود بشکافهای کوهها میکشانند چه شکافهای طبیعی وچه مصنوعی که بدست انسان برای منزل کردن ساخته شده است. بمحض اینکه پیاده شدیم چهار نفر پیرمرد خوش سیما آمده ما را یعنی مرا باسفیر کبیر بردند بچادر داورغه که چادر بسیار بزرگی بود، مثل چندین اطاق که دروسط تالار آن واقع شده وازقالی‌های ممتاز پوشیده شده بود مارا روی تشکها نشانده اول چپق باتوتون بهریك داده بعدآب آوردند که پای خودرا بشوئیم یك ساعت بعدغذا که عبارت بوداز پلو و گوشتهای خوب بحد افراط آوردند، نصف شب که خواستیم از آنجا کوچ کنیم خواستم هدیهٔ بپسر داروغه بدهم پدرش بسیار متغیرشد و گفت برای ما گناه بزرگیست که ازمهمانهای پادشاه تعارف وهدیه قبول کنیم، خاصه غربائیکه ازممالك بعیده میآیند.

روز بعد رفتیم تا بمحلی در میان چند تپه که گل زنبق بالوان مختلف زمین صحرارا پوشانیده بود رسیدیم وهمانجا اردوزدیم. گل زنبق سفید میان آنها نبود، یکقسم بنفش رنك قشنك بود که درمیان هر برك گل خطوط قرمز کشیده شده بود ونوعی دیگر سیاه خوشرنگ بود که نفیس تر از آن گونهٔ دیگر است. شکل وترکیب این گلها مثل زنبق های ماست، اما خیلی درشت و بانزده روز شاداب میماند. آبیکه پیاز این زنبق خصوصاً جنس سیاه رنك در آن جوشیده باشد برای امراض ودردهای آلات تناسلی بهترین معالجات است.

خواستیم شبانه حرکت کنیم که صبح بسنه برسیم، آن صاحب‌منصب خواهش کرد که تامل کنیم تاحگم حاکم کل برسد. چند ساعت بعد دیدیم مرد خوش نمائی که بنظر عرب میآمد امافارسی حرف میزد ازطرف سلیمان خان آمد که بسفیر کبیر تهنیت وتبریکی بگوید ومراسم استقبال را بجا بیاورد وآن شخص ما را تا باغی نزدیك شهر برد که درآنجا برای سفیر کبیرچادری افراشته بودند ودر همان باغ منزلی‌هم بکشیشان کاپوسان دادند. سفیر کبیر ترجمان‌مرا نزدحکمران فرستاد که‌احوال‌پرسی بنماید،ساعت‌حرکت‌رسید حاکم‌شش نفر کاپیتان‌سوارهای خودرا فرستاد که سفیر کبیر را نزد او ببرند وسفیر پیوسته ازمن خواهش‌میکرد که با اوهمراهی نمایم. خانهٔ حاکم یکی از قشنگترین خانه های ایران است، خود حاکم دریك گالری که بباغ مشرف بود نشسته بود زمین آن گالری از فرشهای ابریشم‌وطلا مفروش بود ودر کناردیوار تشکهای بزرك زری از همان جنس وصل بیکدیگر انداخته بودند. بعدازآنکه خان حکمران قدری ازامور اروپاصحبت کرد نهارآوردند که‌انواع واقسام گوشتها وماکولات برسم‌مملکت داشت، اما شراب بماندادند عوض‌آن شربت آب انار صرف کردیم. قند هم پهلوی شربت بود هر کس میل‌داشت درشربت خود میانداخت زیرا که ترکها (مقصودش ازلفظ ترك مسلمانان است) عقیده شان این است که قندو شکر نفخ وضرر بعضی مشروبات را رفع میکند. مدت طولانی صرف‌غذاطول کشید زیرا که درایران رسم است یك نفر که سیرشد و ازسر سفره برخاست یك نفر دیگر آمده بجای اومنشیند ومشغول خوردن‌میشود وصاحب سفره باید تامل و حوصله نماید که چند طبقه ازپی یکدیگر صرف غذانمایند، بعدسفره را تماماً برمی‌چینند. دربین غذا یك حرکت بی‌ادبانهٔ ازسفیر کبیر سر زد که ازعجله و دست‌پاچگی اوناشی شد؛ درایران قاشق طلاونقره مثل اروپا استعمال نمیکنند قاشق های چوبی بلند دارند که ازدور کارمیکنند. در سر سفرهٔ خان حکمران دریك قدح چینی عمیقی که غذای خودرامدتی گرم نگاه‌میدارد وقسمی‌خوراکی بود که سفیر کبیر ازدورقاشق خود رادراز کرده از آن مطبوخ پرنمود و غفلتاً بسر کشید، آن خوراك داغ بود وسفیر نتوانست تاب بیاورد پس‌ازآنکه قدری بخود پیچید وصورت را باشکال مختلفه نشانداد ناچار لقمه را بمیان‌مشت‌خود برگردانده باحضور جمع درسفره ریخت.

بعداز پنجروز اقامت درسنه کاروانباشی خواست کوچ نماید ما هم از

حرکت بسیار خوشحال بودیم ، من بادو کشیش باسفیر کبیر همراهی کرده بمنزل خان حکمران رفتیم که بااو وداع نمائیم ، سفیر کبیر یك ساعت و یك زوج طپانچه بخان تعارف داد ، شب که سفیر بچادر خود بر گشت خان هم درعوض یك اسب قشنگ و یك کرهٔ دوساله برای سفیر هدیهٔ فرستاد ، روز بعد سه ساعت بعداز نصف شب کوچ کرده راه همدان راپیش گرفتیم که تاسنه سه روز مسافت دارد.

همدان یکی از بزرگترین ومعتبرترین شهرهای ایران است ودر پای کوهی واقعشده که اززیر آن چشمه های بسیار بیرون آمده تمام آن ناحیه را مشروب مینماید . اراضی همدان بسیار حاصلخیز است و گندم و برنج بحدافراط بعمل میآید که بهمهٔ ایالات مجاور آن حمل میکنند ، بهمین جهت عقیدهٔ جمعی بر آن است که تمالك بغداد برای پادشاه ایران هیچ فایده ندارد زیرا که نگاهداری وحفظ آن متضمن مخارج گزاف است ؛ ازهمدان مایحتاج زندگانی سایر ولایات وایالات مجاور هم بیرون میآید که دیگر محتاج محصول بغداد نیستند ؛ اما بغداد برای خداوندگار که مالك بین النهرین و کلده وسواحل رودخانه ها است و برای اعراب دشمنان ایران خیلی مفید است بجهة اینکه در آن ولایت همه چیز فراوان وارزانست ، اگر پادشاه ایران مالك آن باشد دهاتیها نمیدانند محصول واجناس خودرا بکجا ببرند بفروشند اماوقتیکه درتصرف عثمانیست دهات و آبادیهای بین النهرین وسواحل دجله وفرات بازار امتعه ومحصول آنهامیشود .

ماقریب ده روز درهمدان اطراق کردیم ، بواسطهٔ اینکه متصل باران میبارید و کاروان نمیتوانست حرکت بکنند ؛ در این مدت جمعی از تجار معتبر متمول بدیدن ما آمدند ، خصوصاً بعضی از عیسویهای بابل که هرسال بـرای تجارت بهمدان واصفهان میآیند ازملاقات ما بسیار محظوظ میشدندزیرا دیدند مارا درغل وزنجیر تسلیم پاشای بغداد نکردند ، بجهة اینکه قبل ازورود مـا شنیده بودند که پاشای بغداد بپاشای کرکوك و بیك قراسو که حاکم سرحد عثمانی بود حکم فرستاده بودند که مارا دستگیر نموده غل زده نزد او بفرستند . معلوم شد آن صدای تیر وتفنك که مادر کوه شنیدیم و تصور شکارچی نمودیم اشخاصی بودند که مارا تفحص وجستجو مینمودند تادستگیر کرده ببغداد ببرند واگر این بلیه برما وارد میشد بواسطهٔ وجود سفیر کبیر ونیز وغمازی وبد ذاتی یك یهودی ربیع نامی بود که ازحلب داخل قافله ما شد ؛ ربیع میخواست خود را بعید میوه بندان یهود که نزدیك بود برساند ، چون ما تا اصفهان راه

زیادی در پیش داشتیم ممکن نبود برای عید باصفهان برسیم باینجهت از نینوا از ماسواشد ورفت که برای میوه بندان ببابل که نزدیکتر بود برسد و برای خود شیرینی و تکمیل جشن عید رفت بپاشا اطلاع داد که در قافله ما چند نفر فرنگی هستند که بجاسوس و فرستادهٔ جمهوری و نیز بدربار پادشاه ایران شباهت دارند بجهت اینکه یکی از آنها مثل سایر تجار مال التجاره بهیچوجه ندارد و بنهٔ او منحصر است بسه صندوق که شامل اسباب های نفیس میباشند زیرا که سفیر کبیر چند مرتبه محض خود نمائی یا بی احتیاطی صندوقهارا با حضور بعضی از مسافرین باز کرده لباسهای اطلس وزری و آئینه هـای ونیزی واشیاء نفیسهٔ دیگر را بهمه نشان داده بود وربیع که همهٔ آنها را دیده بپاشا گفته بود که این اسباب هارا برای هدیه و تعارف پادشاه ایران ودرباریان او آورده است وحقیقة وقتی که ما ازخاك عثمانی خارج و بایران داخل شدیم این سفیر همهٔ اسرار خود را آشکار کرده وآنچه درصندوقهـای خودداشت واضح وآشکا به همه کس نشان داده بود . این شخص بهیچوجه لیاقت و شایستگی مقام سفارت کبری را نداشت بقدری در همه مواقع خودراممسك ودنی طبع ظاهر میساخت که مایهٔ خفت وخجالت بود ، هروقت نوکر وملازمین خان یاحاکمی ازطرف آقای خود برای اوهدیه وتعارفی میآوردند ابداً دست بکیسهٔ خود نمیبرد که یك انعامی به آنها بدهد من بایستی همیشه دنائت اورا جبران کنم وازجیب خود آنچه راکه او نمیداد بدهم درصورتیکه افتخارات واقدامات همه متعلق باو بود همین فقره مرا مصمم کرد که ترجمان خودرا با آن دو کشیش کاپوسان باووا گذارده خود کناره گرفته علیحده مسافرت نمایم . پس ازچندروز توقف درهمدان راهنمائی برداشته باسه نفر نوکرراه اصفهان را پیش گرفتم ، ازهمدان با اسب نه‌روزه باصفهان میتوان رفت درصورتیکه قافله بواسطهٔ تأنی در حرکت هیجده روز میرود .

چون خیال توقف طولانی دراصفهان نداشتم ومیخواستم بزودی بطرف هندوستان مسافرت نمایم هلاندیها نگذاردند که منزل علیحدهٔ بگیرم واصرار کردند که درخانه آنها منزل نمایم . ناظر کل ورئیس دربار پادشاه چون شنیده بود که من بااین سفیر کبیری که واردخواهد شد هم‌سفر بودم ازمن خواهش کرد که شرح اخلاق وعادات اورا برای وی حکایت نمایم اما من برای حفظ شرافت اروپائی خودمان نخواستم دنائت ورذالت اوراشرح بدهم چنین وانمود کردم که بااوچندان انس و رابطهٔ نداشتم شب قبل از ورود سفیر کبیر ناظر کل بتمام

فرنگیهای مقیم اصفهان ازطرف پادشاه اعلام کرد که فردا باید باستقبال سفیر کبیر بروید وهمه اطاعت کرده رفتیم وواردش کردیم واول اورا بباب علی که متصل است بعمارت شاه بردیم ؛ رسم است که سفرا اول باید بسلام آن دربروند، بواسطهٔ یك سنگ مرمر سفید خرپشتی که بمنزلهٔ پله آن دراست ومیگویند آن سنگ را سابق برین ازعربستان ومحل سکنای آن امام آورده اند . باید پا را بلند کرده بآن طرف سنگ گذارده وازروی آن رد شد بدون این که دست بدان بساید واگر دست بآن سنگ بزنند بزرگترین گناه است . پس از گذشتن از آن سنگ داخل گالری ودهلیزی میشوند که دریکطرف آن چندین اطاق بنا شده که محل بست وتحصن مقصرین وجنایت کاران است ، خود پادشاه هم نمیتواند کسی راازبست آنجا عنفاً بیرون بکشد . یك پادشاه که تازه بسلطنت جلوس میکند باید برود وازروی آن سنگ رد بشود بدون اینکه دستش را بدان لمس نماید واگر محض غفلت دست بدان بزند چهار نفر مستحفظ که درآنجا ایستاده اند جلو آمده باخشونت اورا ردمیکنند . رئیس تشریفات خواست سفیر و نیز را بمنزلی که ازطرف پادشاه برای سفراء برحسب شأن آن پادشاهی که آنها را میفرستند معین میشود برده جای بدهد وپذیرائی نماید وچون شهرت کرده بود این سفیر ازطرف سه پادشاه بزرك ویك جمهوری مقتدری فرستاده شده منزل اورا خیلی عالی معین کرده بودند اما خودسفیر اظهار تشکر نموده خواهش کرد که اجازه بدهند درخانه یکی ازاهالی ونیز موسوم بپیطرو بانطالت که در اصفهان مقیم بود منزل نماید ؛ رئیس تشریفات قبول کرده او را بخانهٔ پیطرو برده منزل داد . اگرچه صاحبخانه تدارك نهار مفصلی دیده بود اما نهار دولتی را هم برای سفیر بهمان خانه بردند . وقتی که سر نهار نشسته بودیم من محض تجسس و کنجکاوی خواستم بدانم چند قسم زبان در آن مجمع حرف میزنند واهل چندزبان درآنجا حضور دارند بدون اینکه بعضی اززبانهای فرعیه ایالتی وایالاتی مملکتی را بحساب بیاوریم بسیزده زبان اصلی در آن محضر تکلم میشد: زبان لاطینی زبان فرانسه آلمانی انگلیسی هلاندی ایطالیائی پرتغالی فارسی ترکی عربی هندی شامی ومالائی که زبان علمی ومذهبی سواحل رود هند وتاچین وژاپن واغلب جزایر مشرق زمین است مثل لاطینی دراروپا . مثلا مطلبی که درزبانی عنوان میشد دنباله‌اش رادیگری بزبان خود میگرفت ودرزبان سیم یاچهارم ختم میشد ، زیرا که بواسطهٔ این اختلاط ملل متنوعه هیچ

ترك یا ارمنی نبود که بسه چهار زبان تکلم ننماید.

ادب وانسانیت ایرانیها خیلی زیاد است، رئیس تشریفات بسفیر کبیر گفت اگر خوراك وطبخ ایرانی موافق سلیقه وذائقهٔ شما نیست من از اعتمادالدوله حکم دارم که پول بدهم شما بمیل وذائقه خودتان بدهید غذا تدارك وطبخ نمایند (اعتمادالدوله در ایران بمنزله وزیر اعظم است درعثمانی سفیر کبیر که فوق العاده لئیم وخسیس بود با کمال خوشحالی این تکلیف را پذیرفت و دوساعت بعد یك کیسه پنجاه تومانی برای او آوردند که معادل است با هشتصد اکو. تمام فرنگیها از دنائت این سفیر کبیر خجل و آزرده خاطر شده ازدوراو پرا کندند واورا بحال خود گذاردند که بتنهائی غذای خودرا طبخ نماید واز آن ببعد غذاهای او چندان گرم نبود واغلب بحاضری قناعت میکرد که عبارت بود از یك شلغم یا یك پیاز زیرا که تا این درجه دردنائت وذلت پرورش یافته بود، چند روز بعد بسلام شاه رفت واعتبار نامه های خودرا تقدیم کرد وچنانچه سابقا ذکر شد یك نامهٔ از پاپ داشت یکی از امپراطور یکی از پادشاه لهستان ویکی از جمهوری ونیز (مقصود از امپراطور گویا اطریش است که آن وقت امپراطور کل آلمان بود). سه نامه آخری بسیار خوب پذیرفته شدند بجهة اینکه مهرهای طلائی داشتند کاغذها قشنگ ودارای زرو برق بودند، هما نطور که باید بسلاطین خاصه پادشاهان آسیا نوشت، اما نامه پاپ را بتحقیر دریافت نموده بکنار انداخت زیرا که مهر آن مانند مهرهای بار تجارتی ازسرب و کاغذش ساده بود. پادشاهان ایران در این گونه موارد ودرموقع تشریفات بسیار دقیق هستند ومیخواهند هرچیزی درنظر دارای جلوه واهمیت باشد والاحمل بتحقیر وتوهین میکنند وهمانطور بتحقیر می پذیرند. این سفیر دومنیسیکودوسانتیس خیلی بهتر بود اگر تنهاخودرا بسمت ایلچی ومأمور معرفی میکرد ومقام سفارت کبری راپست نمیکرد وبخود نمیبست که نتواند ازعهدهٔ تکالیف آن برآید چنانچه یك سفیر کبیر حقیقی که چندی بعداز لهستان باصفهان آمد بااعمال ورفتارعالی خود تمام حیثیت و شئون او را تکذیب نمود وتمام فرنگیها باستقبال اورفتند ورئیس تشریفات اورادرعمارت دولتی منزل دادوهمان تکلیف راهم باو کرد که اگر خوراك وطبخ ایرانی موافق سلیقهٔ شما نیست پول داده شود، اوجواب گفت خوراك مطبخ پادشاه ایران هر چه باشد مایه شرافت وافتخار است والاا گر بنای خوردن طلا میشد آقای من پادشاه لهستان سی قاطر طلا بار کرده همراه من میفرستاد و اینگونه اشخاص

را باید سلاطین عیسوی برای سفارت دول آسیا انتخاب کنند خاصه برای ایران که مردمانش خیلی باهوش و عاقل و در امور سیاسی سر آمد تمام رجال مشرق زمین هستند.

بالجمله برای این که داستان سفیر ونیز را بپایان برسانم باید ابتدای آنرا بانتهایش ملحق نمایم و در چند کلمه صورت و قیافه این شخص را معرفی بکنم: یکی از اهالی هندوستان که شخص عاقلی بود مذهب عیسوی اختیار کرده داخل رتبه کلیسائی شده بود و برم رفت که تحصیلات مذهبی را که در هندوستان شروع نموده بود بتکمیل برساند. دررم طرف التفات ومنظور نظر عنایت پاپ شد و اورا بمنصب دیگر نایل کرده مأمور هندوستان نموذ؛ مینسیکو دوسانتیس هم دررم بود و داخل خدمت و نوکری دیگر هندی شد و با او بهندوستان رفت. دفعه اول من اورا در هندوستان ملاقات کردم که در کمال فلاکت بود بعد از چندی مراجعت به ونیز کرد که قبل از مسافرت در آنجا بهیچوجه اعتباری نداشت وچنین وانمود کرد که از تجارت آسیا ربط و سررشته کاملی دارد. بعضی مردمان متفرقه مقداری مال التجاره باو دادند که در آسیا بفروش برساند آنها هم تماماً در پرت سعید بواسطه انقلاب وطوفان دریا غرق شدند و او بادست خالی وفلاکت بهندوستان و شهر گوا مراجعت نمود و آنجا از یك دارالاعانه هشت اکو برای مخارج دریافت کرد. بعد از چندی بازحمت زیاد خودرا باصفهان رساند و با پرریکوروی کشیش ژزوئیت آشنائی پیدا کرد و باتفاق آن کشیش بلهستان رفتند ودر دربار راهی پیدا کرد وبنای لاف زدن را گذارد که در آسیا چنین وچنان اطلاعات حاصل کرده وازاوضاع ممالك شرقی خصوصاً ایران بصیرت کامل دارد. پادشاه لهستان فریب گزافه گوئی اورا خورده این مأموریت را برای دربار ایران باو داد وامپراطور هم بسرمشق لهستان رفتار کرد جمهوری ونیز هم بآنها پیروی نمود واین سه دولت برای اینکه بسفارت او اهمیتی بدهند پاپ را نیز با خود متفق ساختند اما این مینسیکو دوسانتیس وامثال او که بدون سرمایهٔ عقل و کفایت قبول چنین مأموریت مهمی را میکنند عوض اینکه کاررا موافق دلخواه انجام بدهند اسم آن سلاطینی راکه ازطرف ایشان مأمور میشوند مفتضح کرده بانواع بدنامی‌ها آلوده میسازند وخودرا قرین خفت وتحقیر می نمایند. همان طور که کشیش ژزوئیت پرریکوروی که بدون حکم بالاترهای خود بسمت میسیونر به پورت سعید رفت وبیك جوان تاجری ازاهل مارسیل که همراه او بود وسه چهارهزار اکو سرمایهٔ تجارت داشت چنین وانمود کرده بود که بواسطهٔ

اعتبارات من تو شخص بزرگی خواهی شد و باین وسیله کیسهٔ او را خالی میکرد وقتی که بگوا رسیدند بدون اینکه بتواند کاری صورت بدهد و پرتغالی‌ها که غیراز هم‌وطنان خود کشیشی ازملت دیگر قبول نمی کنند عذر او را خواستند و او مجبور شد که باصفهان برود وچون ممر معاشی غیراز دسیسه کاری و آنتریك نداشت خودرا باین وسیله بدربار نزدیك کرد و بپادشاه ایران که جوان و خوشگل بود تکلیف نمود که مادموازل درلئان دخترعم پادشاه فرانسه را برای او تزویج نماید باین بهانه ومستمسك درنزد پادشاه ایران تقربی حاصل کرد وبرای او وظیفهٔ خوبی مقرر نمود و بعضی هدایا وتعارفات باوداد ، وقتی که مادموازل درپاریس از جسارت و دیوانگی آن کشیش اطلاع حاصل نمود کاریکه کرد این بود که باتفاق اشخاصیکه این حکایت را برای او نقل کردند بسیار خندیدند .

اما سفیر کبیر ونیز جرئت نکرد که ازخاك عثمانی عبور نموده باروپا مراجعت نماید بجهت اینکه میدانست درمملکت خداوندگار در کمین او هستند. اعتمادالدوله که میخواست ازشراوخلاص بشود ازیکی ازسفرای کبارمسکو که از اصفهان بمملکت خود مراجعت میکرد خواهش نمود که ونیزی را در جزو همراهان خود ببرد ؛ سفیر مسکو که باقتضای ادب نمیتوانست خواهش صدر اعظم ایران را رد نماید ناچار قبول کرد واورا باخود برد اما وقتیکه خواستند سوار کشتی شده ازدریای خزر بحاجی ترخان بروند مسکوی بونیزی گفت که بیش از این نمیتواند او را باخود ببرد ، آن بدبخت مجبور شد که باصفهان مراجعت نماید واز آنجا بهندوستان وشهر گوا برود که پرتغالیها تفضلا از آنجا اورا سوار کشتی کرده بلیزبون رسانیدند و بالاخره بونیزرفت و در آنجا عوض پذیرائی شایانی که باید ازیك سفیر کبیر بعمل بیاورند نزدیك بود مجلس سنا بواسطهٔ عدم رضایت ازطرزانجام دادن مأموریت او رابمجازات سخت برسانند .

فصل ششم

در بیان راهی که مصنف در سفر چهارم آسیا پیش گرفت برای اینکه از پاریس به هرمز برود. دریانوردی از مارسیل به اسکندریه

برای سفر چهارم آسیا مصمم شدم واز پاریس باتفاق مسیو واردیلیر پسر مسیو ژارون در ۱۸ ژوئن ۱۶۵۱ حرکت کردم. روز ۲۹ ژوئن بلیون رسیدیم واز آنجا قایقی گرفته بسمت آومینیون رهسپار شدیم ودویم ژوئیه وارد آنجا شده اسب گرفتیم وروزششم بمارسیل رسیدیم چون در آنجا وسایل مسافرت بسمت مشرق زمین فراهم نبود تا ۲۵ اوت توقف نمودیم که روز عید سنت لوئی بود، آنگاه سوار یك کشتی موسوم به سنت کریستین که در تحت فرماندهی کاپیتن کلر اهل مارسیل بود شده بسمت جزایر راندیم. روز ۲۶ چون باد از شمال غربی میوزید بادبان کشیده روز ۲۷ و ۲۸ راهم باهمان باد دریا نوردی کردیم اما چون باد ضعیف و بعد شمال شرقی شد روز ۲۹ و ۳۰ تازه جزیره ساردین بنظر ما ظاهر گردید.

روز اول سپتامبر هم همان راه راپیش گرفتیم ولی چون باد خیلی ملایم بود چندان طی مسافت نمیکردیم. روزدویم سپتامبر در اول طلوع آفتاب خودرا درساحل غربی ساردن به ۶۰ میل فاصلهٔ خشکی یافتیم که آنجا بکلی باد ایستاده وهوا بی حرکت بود، در آن اثنا دیدم یك کشتی بعجله وسرعت پارو میزند وفرار میکند نزدیك ظهر باز بادشمال غربی وزیدن گرفت وماراه خود را تعقیب نموده روز سوم بساحل افریقا جزیره موسوم به کالیسا رسیدیم.

روز چهارم جزیره زامینو را که درمحاذی تونس واقع است ملاقات کردیم وحوالی غروب به دماغهٔ کاپ بن که شمالی ترین دماغهٔ های افریقا است وارد شدیم. روز پنجم جزیرهٔ پانتالاریا وسواحل سیسیل بنظر درآمد. روز ششم از جزیرهٔ گز وروزهفتم از قلعهٔ بهمین اسم گذشتیم وچون باد ازسمت مغرب منحرف شده بود نتوانستیم بجزیرهٔ مالت برویم. دریا را از طول پیش گرفته تمام روز راراندیم، نزدیك غروب یك شوالیهٔ که کاپیتن بندر بود با قایقی نزدیك کشتی ما آمده تذکره های مارا گرفت، نصف شب باد بسمت مشرق وزیدن گرفت

ومارا بطرف بندرراند وروز ۲۸ چهار ساعت بعداز نصف شب ماداخل بندر شدیم وآن روز روز عیدمولوحضرت باکرهٔ مقدسه بود. ساعت هفت کاپیتن بندرمارا اجازه داد پیاده‌شدیم ورفتیم بتماشای جشنیکه هرسال در چنین روزی میگیرند بشادی وشکرانهٔ اینکه درهمچوروزی ترکها محاصره را ازاین شهر برداشتند وترتیب جشن آنها ازاین قرار است:

صاحب اختیار اعظم میرود بکلیسای سنت ژان وتمام صاحب منصبان صلیب کبیر بالباسهای رسمی کماندور که‌مخصوص رتبهٔ ایشان است ویك‌قسمت عمده ازشوالیه‌ها درمعیت اوهستند. همه‌دهقانهای جزیره وشهریهای آنهامسلح حاضر هستند که باآن‌شوالیهٔ که بقصر آورنی برای آوردن شادروان ملی‌میرود همراهی نموده جزوتشریفات بشوند. آن شوالیه ملبس است بلباسی‌ازمخمل قرمز که درجلو وعقب آن صورت صلیب همان درجه قلاب دوزدی شده است. شادروان‌را بدوش و کلاه‌مخصوص آنرا برسر گذارده ویکی‌ازغلام‌و پیشخدمتهای صاحب اختیار اعظم درپهلوی‌اودریك دست‌قمه‌ودردست دیگر خنجری که هردو دراعلی درجه زینت هستند وامپراطور شارلکن آنهارا بنشان صلیب کبیر نیاز کرده حرکت مینماید. این غلام پیشخدمت برادرزاده پاپ اینسان دهم بود، بااین تشریفات میروندتا میرسند بدرب کلیسا؛ درآنجاسربازها واهل شهر که محض تشریفات جلوبصف میرفتند ایستاده راه را میگشایند که شوالیه باآن غلام پیشخدمت حامل‌اصلحه بگذرندوداخل کلیسا بشوند، همین‌طور باتفاق‌میروند تاجلو محراب وشوالیه سه مرتبه تعظیم میکند وته چوب شادروان را بر روی زمین میگذارد بعدبطرف صاحب‌اختیار اعظم برگشته‌همان طور سه‌مرتبه تعظیم می نماید و میرود طرف راست صندلی صاحب اختیار میایستد. غلام پیش‌خدمت هم طرف چپ صندلی ایستاده قمه وخنجر راراست نگاه میدارد دراین اثناتلاوت قداس شریف وانجیل با نغمات موزیك شروع میشودصاحب اختیار اعظم‌قمه وخنجررا از غلام پیشخدمت گرفته دردست خود نگاه میدارد وبعدازآنجام نماز وقداس‌شریف دوباره باو رد مینماید. وقت برخاستن باز شوالیه با شادروان همان احترامات وقت ورودرا تجدید میکنند، آنوقت‌تمام زنگها بصدادرمیآیند وتوپخانه شلیك میکند وسربازها سه‌مرتبه باجماع شلیك تفنك مینمایند پس از انجام قداس شریف صاحب‌اختیار اعظم از کلیسا باهمان‌تشریفات بیرون‌میرود ومشایعین که وارد‌شده بودندبعلاوه تمام عمال کلیسائی واسقف ها باپیاده نظام

جلو او افتاده منظماً بطرف نتردام دولاویکتوار (۱) بهیئت دستهٔ مذهبی حرکت می نمایند . دراثنائیکه در آنجا توقف میکنند باز پیاده نظام یك مرتبهٔ دیگر شلیك تفنك می نماید که توپخانه شهر و تمام توپهای سفاینی که در بندر لنگر انداخته اند جواب میدهند . پس از آن بهمان نظم و ترتیبی کـه آمده بـودند بسنت ژان مراجعت میکنند ، آنگاه پیاده نظام شادروان را بقصر اوورنی بـاز میبرند و صاحب اختیار اعظم بهمراهی کماندورها و شوالیه ها بعمارت سلطنتی خود مراجعت مینماید . (۲)

روز نهم درمالت اطراق کرده تمام روز را بتماشای قلعه و استحکامات آنجا پرداختیم که توپهای بسیارخوب برای حفظ و دفاع دارد .

روز دهم بعمارت صاحب اختیار رفتیم که دریکی از تالارهای آنجا بـا حضور خود او وجمعی ازحاملین صلیب کبیرغلام پیشخدمتها مشغول مشق کردن بودند و مشق آنها عبارت بود ازجست وخیز واستعمال اسلحه و نیزه که فقط سالی یکمرتبه درحضور صاحب اختیار نمایش میدهند و بعداز اتمام مشق چندین مجموعه ازهمه قسم مربا وشیرینی برای آنهامیاورند .

روز یازدهم بتماشای قورخانه وذخیره رفتیم ، بمن اطمینان میدادند کـه درآنجا برای تجهیز ۱۵ الی ۲۰ هزار نفر همه اسلحه ولوازم حاضر وموجوداست ، خیلی مرتب ومنظم بود و بسیار خوب نگاه‌داشته بودند .

روز دوازدهم ببازدید مریضخانه رفتم که در آنجا بهمهٔ شوالیه‌هـای مریض ازفقیروغنی درظروف نقره ماکول ومشروب میدهند .

روز سیزدهم بتماشای محوطهٔ شهر قدیم رفتیم . روزچهاردهم استحکامات وقلعه راازطرف خارج تماشا کرده بعد بسیاحت دیر کاپوسانها رفته روزهـای

---

1 - Notre - Damme de la Victoire

۲ــ صلیب کبیرمالت قدیم ترین نشانهای نظامی ومذهبی کاتولیك است که درجنگهای صلیب ایجاد شده ودرجات دارد رئیس آن نشان گراند مترمالت بود یعنی صاحب اختیار اعظم ودر زیر نظرخود شوالیه ، کماندور افیسیه دارد . شوالیه های مالت مادام‌العمر نبایدزن‌اختیار نمایندواو نیفرم یعنی لباس رسمی مخصوص دارندا ین نشان خیلی افتخارات و احترام دارد اگرچه هنوزهم برقرار است .

اما از ۱۷۹۸ میلادی تغییرات در آن پیداشده که بایدرجوع بتاریخ آن کردشرحش ازوظیفهٔ ماخارج است .

بعد تا نوزدهم سوار قایق شده در اطراف جزیره گردش نمودیم .

روز بیستم دوساعت بعد از نصف شب بادبان کشیده با بادغربی وجنوب غربی براه افتادیم . آن بادرا تاروز بیست ودوم هم داشتیم اما غروب بیست ودوم تغییر وشدت کرد ، جنوبی وجنوب غربی شد ، بهمین جهت روز بیست وسوم ساحل جزیره مره بنظرما درآمد ، حتی بقدری نزدیك شدیم که اراضی ناوارن را شناختیم . نزدیك مغرب شهر کرن را دیدیم که در آنجا تجارت بزرگی از روغن زیتون میشود ودرسنهٔ ۱٦٤٥ قشون عثمانی از این شهر حرکت کرده بطرف جزیره کاندی رفت.

بیست وچهارم مقارن نصف شب باد شرقی وشمال شرقی برخاست و دماغهٔ ماتاپان که متعلق بمره وجنوبی ترین نقاط اروپااست وحاشیهٔ جزیرهٔ سریگو از نظرما گذشت . درسریگو سه کشتی دیدیم که متجاوز از سه ساعت از عقب ما تاخت میکردند ، تصور کردیم کورسر ودزدان بحری هستند، اما چون دیدند که کشتی ما بهتر وتند روتر از آنهااست مارا ترك نمودند .

روز بیست وپنجم بطرف کاندی نزدیك شده بیست وششم یکی ازجبال آن جزیره که موسوم است بجبل کاملیر وقسمتی ازدماغه‌های آن بنظر درآمدند که بسمت جنوب نگاه میکردند .

روز بیست وهفتم نزدیك صبح پنج کشتی دیده شد که دوتای آنها قریب شش ساعت مارا دنبال کردند وچون باد آنها برما فایق بود ماخط حرکت را منحرف کرده بسرعت ازطرف جنوب راندیم همینکه دیدند بمانمی رسند پی کار خود رفتند پس از آنکه از نظر ناپدید شدند ما دوباره خط راه خودرا پیش گرفتیم .

از روز بیست وهفتم تااسکندریه دریارا پر از تخته سنگ یافتیم و این بواسطهٔ زلزلهٔ بود که چندی قبل درجزیرهٔ سانتورینی پدید آمدو نصف آن جزیره راخراب کرد ومیگویند این حادثه بعلت معدن گوگردی که درخاك آن انباشته بودو آتش گرفت روی داد ، که سبب هلاکت هفتصدو پنجاه نفر ازسکنهٔ آن گردید، چه آنهائی که زیر سنگ وخاك مانده وچه آنهائی که از وحشت تلف شدند وآنهائی هم که باقی ماندند همه رنگشان مثل ذغال سیاه شده وبخاری که ازدهنه کورهٔ آن بیرون میآمد تنها اهل جزیره راسیاه نمیکرد بلکه تااسلامبول اثر بخشیده هرچه نقره در آنجا بود سیاه کرده بود وصدای آن زلزله‌راتاازمیر

شنیده بودند.

بیست وهشتم یك کشتی دیده شد اما بما کاری نداشت وبراه خود رفت واز نظر غایب شد. بیست ونهم اول طلوع صبح جزیرهٔ قبرس ظاهر شد راهرا بطرف شمال بر گردانیدیم که به بندری که میخواستیم برسیم اما اسایش دریا مانع شد. پنج ساعت بعدازظهر باد شرقی و جنوب شرقی برخاست ومارا بخط راه خود انداخت. در نصف شب در روشنائی مهتاب یك کشتی بنظر رسید، چون خط حرکت خود را تغییر نمیداد وتصور کردیم دزدان بحری هستند برای دفاع حاضر شدیم اما همیکه نزدیك آمد شناختیم که یك کشتی یونانی بود که به اسکندریه میرفت.

روز سی‌ام چون دریا آرام بود تاظهر پیش رفتی نکردیم، از ظهر باد شرقی وجنوب شرقی برخواست وماخودرا باآن بطرف خشگی کشانیدیم.

روز اول ماه اکتبر چهارساعت قبل ازظهر بمقابل له سالین که یکی از بنادرقبرس‌است‌رسیدیم، وکونسولهای مادرآنجا اقامت دارند.

روز دوم بخشگی پیاده شده بدیدن کونسول فرانسه رفتیم که ما را بخوبی پذیرفت ازاحوال بعضی عیسویها که درآنجا دیدم سئوال کردم که چه طور زندگی میکنند وازعهدهٔ ادای خراجی که خداوندگار از تمام تبعه عیسوی خود اخذ میکند چگونه برمیایند جواب گفتند باکمال زحمت وعسرت، بجهت اینکه دراین جزیره پول پیدا نمیشود ونمیتوانند ازهیچ ممری دخلی بکنند، و بهمین جهت از سه چارماه قبل تابحال بیش از ۴۰۰ نفر عیسوی محمدی‌شده‌اند که از ادای خراج و جزیه معاف گردند. خداوندگار هرسال از رعایای عیسوی خودهرقدرهم فقیر باشند سری ۶ پیاستر مطالبه میکند امابسیاری‌هستند که یکصدالی یکصدو پنجاه پیاستر هم میدهند واز سن۱۸ سالگی ادای خراج بر هرعیسوی تعلق میگیرد. اگرچه من شك ندارم که مسافرین وسیاحان شرح احوالات جزیره قبرس را بتفصیل نوشته اند اما این‌فقره مانع نخواهد بود که منهم اطلاعات خودرا که هروقت از آنجا گذشته تحصیل کرده ام بنویسم:

جزیره قبرس یکی ازمعتبرترین جزایر محیط مدیترانه است و از همه جزایرآن بسمت مشرق متمایل تروآن‌راممملکت پادشاه نشین مینامند، و دور تادورآن ۱۵ میل مساحت دارد، عرض‌آن مختلف‌است‌همه‌جامساوی ویکسان نیست، شکل‌آن تقریباً مثلث‌است اما اضلاع‌آن غیرمتساوی ودارای چندین دماغه

است که عمده آنها سانت اپی فانیو نام دارد ، که بطرف مغرب نگاه میکند و دیگر دماغه کات که بجنوب ممتد میشود ودماغه دی یگر گا که درجنوب شرقی ودماغه کرماشی تی که سمت شمال ودماغه سنت آندر که در آخرین نقطه شرقی جزیره واقع است . بنادر عمده آن له سالین یالارنکا است که در آنجا کونسولهای فرنگی اقامت دارند ، چنانچه درفوق ذکر شد . دیگر بندر پافوو بندر سرین یاسرین لی است ۰ لنگرگاه فاماکواست برای کشتیهای بزرك هیچ مصرف ندارد ، فقط قایقهای کوچك میتوانند در آنجا داخل شوند ؛ ونیزیها سابقاً در آنجا سدی برای حفظ کشتیها ساخته بودند ، اماحالا بکلی خراب شده است .

بندر سرین آنجائی است که کشتیهای بزرگی که از قهرمانی و پایاس هیآیند بآنجا داخل میشوند وهمچنین پاشا وحکام جزیرهٔ که ازاسلامبول میآیند بمحل حکومت خود بروند آنجا پیاده میشوند وشهر نیکور معمولا محل اقامت حکومت است . این شهر تقریباً دروسط جزیره واقع شده وسابقاً خیلی بزرگ بوده است چنانچه بقیه وآثار حصار وباروی قدیم آن گواهی میدهد .

ونیزیها در آن استحکامات وقلعه بندی کردند اما خندق و خاکریزش موافق نقشه باتمام نرسیده است ؛ حصارهای داخلی شهر که جدیداً کشیده شده خوب وبرای مدافعه مستحکم است .

این شهر سه دروازه دارد : یکی ازطرف مشرق که موسوم است بدروازه فاماکواست ویکی ازسمت مغرب که دروازه پافو نام دارد وسیمی ازجانب شمال که دروازه سیرین مینامند . شهر باصفا وقشنگی است ؛ ونیزیها در آنجا عمارات بسیار عالی بنا کرده‌اند ، اما ترکها هرروز بخیال یافتن دفینه آنهارا خراب میکنند وسنگهای آنهارا میفروشند که مردم خانه‌های جدید بنا نمایند. ترکها کلیسای سنت‌صفی را متصرف شده‌اند تامسجدعمده خودرا در آنجا قرار بدهند وهمچنین کلیسای دیگری راتصاحب کرده‌اند که متعلق بسلسله سنت آکوستان بود . یونانیها در آنجاچهار کلیسا و فرنگیها دو کلیسا دارند که یکی متعلق به کاپوسانها است که میسیونر فرانسوی هستندودیگری بسو کالانها تعلق دارد که میسیونر ایطالیائی میباشند . کلیسای فرانسویها موسوم بسنت ژاك و کلیسای ایطالیائیهاموسوم به سانتاکرس است . ارامنه‌هم کلیسای قشنگی دارند که درایام استیلای فرنگیها دیر دختران تارك‌دنیا موسوم بکاروسیا نابود واین مسئله هنوزهم درروی قبرهای صحن کلیسا آشکااست که صورت دخترها را

روی سنگها حجاری کرده‌اند ، خصوصاً صورت یك نفر قسیسه که عصای قسیسی
دردست دارد وخطوط دورسنگ هم بحروف فرانسویست . محل شهر دروسط
جلگه جزیره است که بسیار مصفا وخوش آب وهوا وحاصلخیز میباشد و آب در
آنجا وفوردارد وطول شهر بیش ازعرضش است وسابقاً نه میل مسافت دور
آن بوده است اما ونیزیها که خواستند آنرا استحکام بدهند کوچکش کرده
محیطش را سه میل قرار دادند ، وبقدری ازهرحیث متناسب وقشنگ بود که
معروفترین مهندسین وقتی که سلطان سلیم خان دویم قشونی بفرماندهی مصطفی
پاشا صدراعظم خود بانجا گسیل کرد آنرا بهترین قلاع نظامی دنیا تشخیص دادند.

فاماگوست یکی ازشهرهای بندری این جزیره ودرسمت مشرق واقع
وقلعه نظامی عمده آنست وخیلی خوب نگهداری کرده اندوقصرداخلی آن بشکل
ارك ساخته شده است . ترکها کلیساهای عیسوی را مسجد کرده‌اند وعیسویها
اجازه ندارند در آن شهر بمانند ومنزل نمایندفقط مجاز هستند که روزهاداخل
شهر شده درآنجا دکان داشته باشند وشبها دکاکین خودرا بسته بمنازل
خود که دردهات مجاور است مراجعت نمایند . حکومت شهر با بیگی است که
از تبعیت حاکم جزیره خارج است ومجبور است که برای حفظ سواحل خود کشتی
مخصوص داشته باشد .

سیرین شهردیگر این جزیره وخیلی کوچك است واستحکام دفاعی هم
ندارد واغلب حصار وباروی آن خراب شده‌است ، یك قلعه بحری دارد که خوب
ساخته شده وهمیشه عده قشون در آنجا ساخلو میدهند . درسلیو فاصله اینشهر
دیر خوبی متعلق بیونانیها واقع شده که قدری بسبك فرانسوی ساخته اندودر
ساحل دریا حجرات چندی دارد که آنجا ماهی‌های خوب صید مینمایند . درتمام
صحرای مجاور آن زراعت پنبه میکنند که عایدی عمدهٔ دیر منحصر بهمانستو
درسمت شمال جزیره قلعه غیرازسرین نیست زیرا که بیشتر بسط ووسعت جزیره
از طرف مشرق وجنوب است که در آن دوسمت علاوه برفاماگوست قلاع لهسااین
ولیمی سو ویافو واقع شده اند . سکنه جزیره اغلب یونانی هستند خاصه در
دهات ، وزن ومرد بسبك ایتالیائی ملبس میباشند ، مردها کلاه فرنگی بسر
میگذارند وبقدریکه مقدورشان است عادات ورسوم خودرا حفظ مینمایند .
تجارت قبرس پنبه کتانیست که بهترین اقسام پنبه مشرق زمین است وقدری هم
ابریشم اما خوب وفراوان نیست . جزیرهٔ قبرس طبعاً حاصلخیز است اما بقدر

کفایت سکنه وجمعیت ندارد که همه جا را زراعت بکنند. حوائج زندگانی از قبیل نان و گوشت و پنیر وشراب ولبنیات در آنجا ارزان است و روغن زیتون بقدریکه برای مملکت لازم است میگیرند اما شراب بقدری فراوان است که برای تجارت بممالك مختلفه حمل مینمایند و بهترین شرابش از انگور دامنه جنوبی کوه المپ است که حقیقة نوشیدن آن لذت میدهد. در سه ماه اول شراب اندازی طعم شیرین گوارائی دارد اما بعد که کهنه ترشد تغییر طعم داده قوی و تند میشود. صحرائیکه مابین نیکوزی وفاماگوست واقع است همان است که بیشتر پنبهٔ قبرس از آنجا بدست میآید. دراطراف بافو ولیمی‌سو هم مقدار کثیری پنبه زراعت میشود، محل عمدهٔ نوغان ابریشم در قریهٔ موسوم به سیت راست که از رودخانه کوچکی مشروب میشودو آب آن ازچشمهٔ ونوس میآید که در امتداد آن چندین آسیا بناشده و محل دخل عمدهٔ پاشای قبرس است. در چند قریهٔ دیگر هم مابین لیمی سو وپافو ابریشم بعمل میآورند که ازجمله قریهٔ موسوم بهچی‌سوپی است که در آنجا قنوات حفر کرده آب را در اطاقها وانبارها جاری نموده اند و در آنجا سابقاً قند میساخته‌اند، اما همهٔ آنها حالا درشرف خرابی هستند. بعدازآنکه جزیرهٔ قبرس بتوسط ترکها از تصرف ونیزیها خارج شد پاشائی که بحکومت آنجا فرستاده شده بود یك صحرای نیشکر را داد آتش زدند. نزدیك شهرلیمی‌سو مجاور ساحل دریا باغ بسیار قشنگی ازدرخت‌سرو دیده میشود که شتی‌مینامند، این باغ بسیار بزرك وشامل خانه وعمارت‌عالی ونارنجستان بسیار قشنگست ویکی ازمتمولین اهل ونیز آنرابنا کرده که‌قبرس راخیلی دوست میداشت ودرآنجا ملك وزمین زیاد خریداری کرده بود که‌هنوز هم‌دراملاك او پنبه زراعت میکنند. دردماغهٔ که‌بسمت جنوب شرقی نگاه میکند برجی برای دیدبانی وحراست جزیره ساخته شده که باسم همین باغ شتی نامیده میشود.

در جزیرهٔ قبرس یکنوع مرغ کوچکی شبیه بدراج بحد وفور صیدمیشود، خصوصاً دردامنهٔ کوه موسوم بسانتاکرس، درماه سپتامبرواکتبر. این‌مرغها برای خوردن یکنوع تخم علفی که در این جزیره میروید بمقدار فراوان بآنجا میآیندودهاتیهای اطراف درصحرا کمه‌هامی‌سازندو برای‌صید آنها کمین‌مینمایندو دامی ازترکه های نازك درست میکنند وبوسیله آن دامها این مرغها راصید مینمایند، اما باید هواسرد باشد والا اگر بادجنوب بوزد نمیتوان بآنها دست

یافت . بعضی ازسالها مقدار کثیری میگیرند وبعضی سالها کمتر واین مرغها یکی ازلذیذترین اغذیهٔ اهالی ونیز است ودرایام کارناوال باید درمهمانیها و جشن ها مجموعه‌های بزرك از این طیور بشکل مخروطی مملو نموده در سر سفره بیاورند ونهایت مراقبت رادارند که هرسال مقدار کثیری از آنهاخریداری کنند . برای حمل باین ترتیب تهیه مینمایند که بعداز آنکه آنها راپر کردند درآب ریخته دوسه جوش میدهند آنگاه بانمك وسر که درچلیکها ریخته مملو مینمایند وحمل میکنند ودروقت خوردن آنها را میان دوظرف ریخته روی‌دیك میگذارند . گوشت آنها بقدری چرب است که‌از خودشان سس بعمل میآیدو گاهی تایك‌هزارچلیك ازاین طیوراز قبرس بونیز حمل میشود واگر این تجارت نمیشد بیچاره عیسوی های قبرس رنك پول‌را نمی‌دیدند .

درروی کوه سانتاکرس کلیسائی هست که بهمان اسم کوه نامیده میشود واهالی میگویند سنت هلن در مراجعت از بیت‌المدس یکپارچه ازچوب صلیب حضرت مسیح‌را برای‌عیسوی های قبرس هدیه آورده‌وآنها این کلیسا را بیادگارآزادی آن شاهزاده خانم بناکردند وبعداز آن عیسوی‌های قریهٔ‌لعورا آن چوب را از این کلیسابر داشته بکلیسای خود بردند . من خود آن چوب را درکلیسای لعورا دیدم که ببزرگی کف دست است که درقابی بشکل صلیب آنرا محفوظ داشته بودند.

مملکت پادشاهی قبرس یك‌آرشوك دارد وسه سوفراکان ؛ آرشوك به اسم شهر نیکوزی ملقب‌است که‌فاماکوست ومره وتمام دهات وآبادی‌های حول وحوش تابع‌آن هستند . محل اقامت آرشوك‌دریك لیو دور ازنیکوزی است که عایدات عمده اش ازآنجا حاصل میشود . چند سال است کلیسای‌آنجا را بسیارمزین کرده ومحراب آنرا باطلا رنك نموده اند . آرشوك قضاوت مرکز جزیره ونواحی شرقی آن را شخصاً خوداداره میکنند وسه سمت دیگر شمال وجنوب ومغرب را به‌سه نفراوك واگذار کرده است .

نه این جا ونه درجای دیگر از مذهب یونانی ها شرحی ذکر نمی کنم بجهت اینکه شنیده‌ام دیگران مکرر ومتعدد نوشته‌اند وتفصیل آن بقدر کفایت برهمه کس معلوم است ، اما همین قدر میگویم که آنها بسیار مقید وپابست عادات وتشریفات قدیمه خود هستند وادعیه والحان مذهبی آنها همه با تغنی و موزیك است وغالباً نمازهای جماعت ایشان بسیارطولانی است ، دریکشنبه ها

واعیاد یك یادوساعت بعداز نصف شب بیدار شده برای نماز صبح بکلیسا امیروند برای این کار یك شاگرد یایك خادم کلیسا بدرب خانه‌ها رفته دق‌الباب نموده ومردمرا بیدار میکنند وبزبان خودشان فریاد میکشند که (ای عیسویها بروید بکلیسا) مردها وزنهای پیر که بیشتر درد دین دارند ازرفتن قصور نمی ورزند اما دخترها وزنهای جوان ازترس ترکها شب جرئت نمیکنند ازخانه بیرون بیایند فقط برای تلاوت قداس شریف صبح حاضر میشوند.

هفت یاهشت قریه در قبرس هست که سکنه آن مارونیت هستند که از کوه لبنان آمده اند ومیان خودشان درخانه عربی حرف میزنند، اما بااهالی جزیره یونانی تکلم می نمایند ومقلدمذهب رومن هستندو کلیسای مخصوصی دارند که بآزادی در آنجا اعمال مذهبی خودرا بزبان کلدانی بجامیآورند.

هوای قبرس چندان سالم نیست وبقدری ملخ در این جزیره زیاد است که بعضی سالها تمام زراعت گندم راسبز میخورندوهمه باغات را خراب میکنند؛ وقتی که هوا گرم میشود ملخ ها بصورت انبوه ودسته جمعی بلند میشوند که مانند ابرسیاهی روی آسمان را تاریك می نمایند، اما همین که بادشمال بنای وزیدن را میگذارد همه آنهارا بطرف دریا برده هلاك می نماید.

در قبرس سه قسم و سه رنك خاك پیدا میشود: خاکستری سیاه- قرمز وزرد، اهالی و نیز بمقدار کثیراز اقسام آن برای رنك آمیزی بنا وعمارت وغیره حمل می نمایند.

یك معدن‌زاج وسرب هم در آنجاهست که همان سنك‌موسوم بداميانتوس باشد، میگویند قدما یك علم سری میدانستند که این سنك را تبدیل به پنبه میکردندو آن را ریسمان کرده یکقسم پارچه از آن ترتیب میدادند که در آتش نمی‌سوخت‌ولی‌چرکش پاك وسفید میشد وهندی‌ها جسد سلاطین خودرادر کیسه‌ای از آن پارچه پیچیده بآتش میانداختند، کیسه نمیسوخت ولی بدن مرده خاکستر میشدوهمان کیسه رابا خاکستردردخمه که برای قبر آنهامقررشده بودمیگذاردند.

هروقت پاشای قبرس بخواهد بدیدن قلعه فاماگوست برود قبل‌از وقت به بیك که حاکم مقتدر آنجااست خبر میدهد، آن وقت بسته باجازهٔ بیك است که اورا برفتن اجازت بدهد یا مضایقت نماید ومکرر اتفاق افتاده است که بیك رخصت نداده است. علی جرجی پاشا که پیرمرد خوش سیمائی بود و یك صدو دوسال داشت از نیکوزی در تخت روان نشسته با دویست نفر سوار بطرف

فاماگوست حرکت کرد ، نیم لیو به قلعه مانده حاکم نایب خود را با یکصد سوار باستقبال او فرستاد که باو خیر مقدم گفته تا قلعه وی را همراهی نمایند ، اما فوراً تخت روان پاشارا احاطه کرده بتصرف خود در آورده ملازمین پاشارا از آن دور کردند واجازه ندادند که بیش ازهشت یاده نفر ازصاحب منصبان مخصوص او در نزدیکش بمانند ، بااین ترتیب اورا تا قلعه برده در آنجا با شلك توپ احترامات شایان از او بعمل آوردند وحاکم لازمه تشریفات را از خوردنی و آشامیدنی فراهم کرداما اجازه نداد که پاشا شب را در آنجا بیتوته نماید. بعداز بازدید قلعه وصرف نهار باز اورا باهمان تشریفات بردند بآن نقطه که صبح باستقبالش رفته بودند وخود مراجعت کردند وچون شب نزدیك بودو پاشا نمیتوانست بشهر برسد درقریه یونانی‌ها شب راماند صبح بشهر رفت .

این بود باختصار آنچه را ازحالت حالیه جزیره قبرس ملاحظه وسیاحت کردم حالا دنباله راه خودرا گرفته باسکندریه برویم که از آنجا چندان دور نیستیم.

سیم ماه اکتبر سه ساعت بعداز نصف شب ماباباد غربی وشمال غربی بادبان کشیده براه افتادیم ، نزدیك ظهر فاماگوست را بنظر درآوردیم اما چون درایام توقف درقبرس بما گفته بودند که بواسطه جنك عثمانی با ونیز ممکن نیست بگذارند ماداخل قلعه فاماگوست بشویم بخیال نزدیکی به آن نیفتادیم . ازقراریکه ازدور ملاحظه کردیم قلعه محکمی است وتسخیر آن اشکال دارد ولی از ترتیب داخله آن نمیتوانم چیزی بنویسم .

روز چهارم اول طلوع سواحل شامات راکه مثل دماغه کانژر وخلیج آنتیوش است دیدیم. نزدیك غروب رسیدیم به لنگرگاه اسکندریه و فوراً ویس کونسول ما قاصد معمولی خودرا که عبارت از دو کبوتر بود بحلب فرستاد اما بواسطه تاریکی هوایکی ازآنها برگشت ، فقط یکی از آنها بمقصد رسید . شب را درمنزل ویس کونسول انگلیس شام خورده خوابیدیم ، آن وقت ویس کونسول هلاند درآنجا نبود وامورات هلاندی ها را ویس کونسول فرانسه انجام‌میداد .

روز پنجم ویس کونسول‌خودمان مارامهمان کرد وباتفاق ویس کونسول انگلیس تدارك مسافرت مارا تاحلب دیدند ، اسبهای خوب پیدا کرده بسرعت طی طریق نموده روز هفتم بحلب رسیدیم .

از هفت اکتبر تاآخر دسامبر تقریباً سه ماه درحلب اطراق کردیم .

اگر میان اعراب واکراد جنك نمی بود زودتر حرکت میکردیم ، اکراد که سکنه آشور هستند اغلب خودشان واسب هایشان باشنا ازدجله گذشته رمه واحشام اعراب راپیش کرده میبرند، مدت قلیلی قبل هم دوقافله رادزدیده بودند، درمیان یکی از آنها که ازحلب حرکت کرده بود سه نفر پرتغالی ویك نفر فرانسوی بودند که بگوا میرفتند ، وبکلی لخت وعریان شدند . بیست وهشتم دسامبر اسب های سواری خودرا راندیم که بموصل یا نینوا برسیم . روز سی ویکم چهارساعت بعد از نصف شب بکاروان ملحق شدیم که آنروز را بیش ازچارپنج ساعت راه نرفته بود ، تقریباً منازل همانها بود که درسفرسیم شرح داده ام بدون اینکه حادثه ناگواری پیش آمده باشد .

دویم فوریه بموصل رسیدیم وپانزده روز آنجاماندیم بجهت اینکه میخواستیم از دجله عبور نمائیم بایستی منتظر بشویم که (کلك) یا قایق های سبك مملکتی حاضر بشوند . ماچهار کلك لازم داشتیم زیرا که جمعیتمان زیاد بود واهالی محل ازاین کلك هاهمیشه حاضر ندارند . هروقت مسافرومال التجاره برسد باندازهٔ که لازم باشد ساخته وحاضرمیکنند . روز قبل از ورود ما چند کلك حرکت کرده بود اما آنها ازدیاربکر میآمدند و قورخانه و آلات حرب برای بابل میبردند .

من باید شرح و نقاشی این کلك ها راکه سابقاً بدان اشاره کرده ام باتمام برسانم . این کلکهارا ازچوب های نازك بلند می سازند مثل یك گاری متزلزل ، امابايد دانست که آن چوب ها گرد نیستند وبشکل مربع میباشند وخود کلك هم یك مربع سی وشش پائیست و کف آنرا دورویه وآستردار درست میکنند از ترس اینکه مسافرین ومال التجاره تر نشوند ؛ مثل این است که دو کلك را بفاصلهٔ دویا سه پا روی هم سوار کنند ، اما برای اینکه پاروزن ها جائی داشته باشند آن کلك زیری دوپا از هرطرف وسیع تر وبزرگتراز بالائی است بطوری که دراطراف یك محل عبور کوتاهی ایجاد میشود و درزیر آن مشگهای چند باندازه وتناسب کلك پراز باد کرده نصب میکنند ، زیر بعضی از کلك هاکه بزرگتر یا بارش بیشتر است تاسیصد مشك هم می بندند اما آنکه من داشتم یکصد و پنجاه مشك باد کرده داشت ، این مشگها از پوست بزاست که آنرا خیگی میکنند وهرصبح وشام آنهارا بمراقبت باد میکنند وخیلی دقت دروارسی آنها بکار میبرند که بواسطهٔ تصادف باسنگهای تیز یاشاخه چوب

ترکیده یاسوراخ نشده باشند ، واگر یکی سوراخ و ضایع شده باشد فوراً عوض مینمایند . کلك ماسی نفر مسافر وشصت کین تال بوزن حلب مال التجاره بار داشت که مساوی است بـاسی و سه هزار لیور وزن پاریس وما درروی یک همچو تخته پاره وخس وخاشاکی دردجله تا بابل آب پیمائی نمودیم .

فصل هفتم

دنباله راهی که مصنف درسفرچهارم آسیا پیش گرفت خاصه حرکت دردجله از نینوا تا بابل

روز پانزدهم فوریه ازموصل بیرون آمـده بعدازشش ساعت پارو زدن بیك قریه آب گرمی که در فاصلهٔ یک تیر تفنك دوراز دجله واقع است رسیدیم وشب رادر آنجا خوابیدیم. بیماران بسیاری از اطراف برای معالجه آنجا جمع شده بودند وماتاصبح بایستی خود را پائیده کشیك بکشیم ولی چون باید در کناررودخانه روی مربع هائی که صاف و تسطیح کرده اند خـوابید نتوانستیم بخوبی ازعهدهٔحراست خودبر آئیم ، اعرابی که ازمیان دوآب شنا کرده برای دستبرد میایندولحاف ازیك تاجرولباس یك ترکی راکه لخت شده بآ ب گر م رفته بود ربوده در رفتند ، همین که ملتفت واقعه شدند هر کس اسلحهٔ خودرا برداشت دوسه تیر تفنك هم خالی کردیم وهمانوقت ازچند نقطه قر یه صد ا ی قارقار دسته های مرغابی شنیده شد که داخل رودخانه میشوند واینها اعراب بودند که صدای اسلحه فرارشان داده خودرا بآب میریختند که باشنافرار کنند.

روز شانزدهم بعد از آنکه پاروزنهای ما پنجساعت کار کردند رسیدیم بسدی که از این ساحل دجله بساحل دیگر کشیده شده بود ودویست پا عرض آن سد بود وآب رودخانه دروقت عبور از آن تولید آبشاری میکرد به قطر بیست بغل یابازو وبنای آن ازتخته سنگهای بزرك شده که مرور ایام آنها را سخت ویکپارچه کرده است . اعراب میگویند بانی این سد اسکندر کبیر بوده ومیخواسته است رودخانه را برگرداند وبعضی دیگر را عقیده اینست که داریوش بانی آن بوده است که عبورقشون مقدونیه را از آنجا ممانعت نماید . بالجمله ما همگی ازکلك بیرون آمدیم وبایستی بارهای مال التجاره را بیرون آورده به پشت اسبها وگاوهائیکه اعراب برای ما آورده بودند تایك لیو

دور از آن مکان حمل کرد .

عبور از این سد موضوع کاملا تماشائیست ، زیرا که کلك که از این طرف سد با آب رد شده از یکصدو بیست پا ارتفاع به آنطرف سرازیر میشود وازمیان امواجی که روی تخته سنگها جوشیده و کف میکنند عبور میکند و بواسطه آن مشگهای باد کرده محفوظ مانده روی آب می‌ایستد وآدمهائیکه باکلك همراهی میکنند خودرا به یکچوب باریکی که به شکل نیمدایره خم‌شده می بندند درحالتیکه پاروهای خودرا هم بآن بسته اند از ترس اینکه امواج آنها را نبرد ، این جمله خالی از غرابت نیست . درخصوص همین سد بود که از بابت تجارت حلب گفتگو کردم که مطلقاً عبورسفاین راازدجله ممانعت‌مینماید .

کلك ما ازسد سرازیرشده رسید بآن نقطهٔ ساحل که منتظرش بودیم ومجدداً بارهای مال التجاره را بار کرده درهمان نقطه کنارساحل‌شب رامنزل نمودیم وبایستی تاصبح بدقت کشیك بکشیم بجهت‌اینکه وقتی اعراب ببینند روی کلك دوسه نفر آدم بیشتر نیست‌وتجارهم که‌درساحل‌ونزدیک‌هستند خوابیده اند میآیند طنابهای کلک‌را بریده پاره میکنند که کلک بمیل‌آب حرکت کند و خودشان بامشگهای باد کرده که‌زیرشکم بسته‌اند شنا کرده وآنراتعاقب‌مینمایند وهرقدر زورشان برسد از بارها بیرون کشیده بسرقت میبرند .

روز هفدهم بعداز سه ساعت راه‌رسیدیم برودخانهٔ‌ذاب که‌ازطرف کلده داخل دجله میشود . درنیم‌لیو بالاترازاین رودخانه قصر وقلعه آجری قشنگی دیده میشود که روی تپهٔ بناشده است ولی چون‌غیر مسکون بوده شروع بخراب شدن کرده است . دراین روز مادوازده ساعت روی آب بودیم وشب در جائی منزل کردیم که نزدیک جنگل و بیشه واقع شده بود ، چوب زیادی بریده‌تاصبح آتش بسیاری افروختیم . بواسطهٔ اینکه دراین نقطه‌اغلب اوقات شیرهای متعدد دیده شده که دراین بیشه‌ها منزل مینمایند گاهی تیرتفنگی هم‌خالی‌میکردیم .

روز هیجدهم بعداز سیزده ساعت پارو زدن درساحل رودخانهٔ طرف خاك‌آشور منزل کرده خوابیدیم . آنشب اعراب برای ما لبنیات وکرهٔ تازه آوردند ، ازآن طرف دجله مشگی بزیر شکم بسته و مشگ دیگرپرازاشیائی که میآورند روی سر گذارده باشنا باین طرف میآیند و درعوض این اجناس پول دریافت نمی کنند باید توتون یانان بیسکوئیت وفلفل بآنها داد .

روز نوزدهم بعداز چهارساعت آب پیمائی برودخانهٔ آلتوم سو یعنی

رودخانهٔ طلا که ازجبال مد میآید رسیدیم ومن درمراجعت ازتبریز بحلب وعبور ازدجله بمسیاسه روز درساحل این رود راه پیموده‌ام ، آب آن بسیار خوب است واز طرف آشور داخل دجله میشود .

در این محل چشمه های بسیار اززمین میجوشد که از آنها بیتوم و آبهای گرم گوگردی بیرون میآید ، تمام آن روزمادرساحل رودخانه یااعراب یااکراد رامیدیدیم که دررفت وآمد هستند ؛ اعراب ازطرف بین‌النهرین و اکراد از طرف آشور رفت وآمد میکردند . این دوطایفهٔ باهم جنگ دارند وطرفین در کمال نظم حرکت میکنند ، جوانها باتیروکمان وعده‌ای باتفنگ از جلو میرفتند بسیاری از آنها نیز نیزه کوتاهی داشتند ، زنهاودخترهاواطفال کوچك باگله‌های گاو و گوسفند وعدهٔ زیادی شتراز دنبال آنها و پیرمردها از عقب همه حرکت میکردند . طرفین چه اعراب وچه اکراد هر کدام سه‌چهار نفرسوار بالای بلندی‌ها برای دیدبانی میفرستادند وبمحض اینکه موقعی بدست میآوردند که خودراغفلة بسر دشمنان خود بریزند بتعجیل اسب و آدم باشنا از رودخانه میگذشتند بشرحی که‌جای دیگر ذکر کرده‌ام وبرای حمله بدشمن حاضر میشدند. چون مامیل نداشتیم بااین اشخاص تصادف کنیم نوزده ساعت بی دربی روی آب پساروزدیم که از آنها اجتناب نمائیم . روز بیستم یازده ساعت روی دجلهٔ راندیم وشب درقریهٔ موسوم بتکریت منزل کردیم که درساحل بین‌النهرین واقع است ؛ قصر وقلعهٔ نیمه خرابی در آنجا دیده شد که هنوز چند اطاق قشنگ آباد دارد وازطرف شمال ومشرق رودخانه برای آن قلعه بمنزلهٔ خندق است اما از سمت جنوب و مغرب خندق عمیقی دارد که ازتخته سنگهای بزرك ساخته شده است ، اعراب میگویند که سابقاً این قلعه محکم ترین قلاع الجزیره وبین النهرین بوده است اگرچه درنزدیك آن دوتپهٔ بلندی واقع شده که برقلعه‌مشرف وسر کوب است . عیسویها دریک ربع لیو دور ازشهر منازل مخصوص داشته اند که آثار خرابه کلیسا و بقیه برج ناقوس آن هنوز دلالت بر عظمت بنامیکند.

روز بیست و یکم بعد از سه ساعت راه بقریهٔ درساحل آشور رسیدیم که موسوم بود به‌امت‌النشور باسم آن کسیکه در آنجا مدفون است و اهالی اورا مقدس میشمارندوجمعیت زیاد برای زیارت بآنجا میآیند ، آنروزدوازده ساعت روی دجله بودیم وشب درساحل رودخانه خوابیدیم .

روز بیست ودویم بعداز دوساعت پاروزدن بنهری درطرف بین‌النهرین

رسیدیم که مخصوصاً برای آبیاری املاك واراضی ازدجله سوا گرده اند وتا محاذی بغداد میرود و درآنجا دو باره داخل دجله میشود آنجا پیاده شده از طرف کلده قدیم پا بخشکی گزاردیم زیرا چند نفر ترك که همراه ما بودند خواستند بروند در آن نزدیکی درمسجدی که موسوم بسامره است نمازوزیارت بخوانند. این سامره درنیم لیو دور ازرودخانه واقع شده است وبسیاری از محمدی‌ها(ص) بزیارت آنجا میآیند ، خصوصاً هندی‌ها وتاتارها ومیگویندچهل نفر از پیغمبرها وائمهٔ آنها درآنجا مدفون هستند. وقتی فهمیدند ما عیسوی هستیم بهیچوجه حتی بادادن پول هم راضی نشدند که ما در آن مسجدقدم بگذاریم ، درپانصد قدمی این مسجد برجی دیده میشود که خیلی بادقت هندسی بنا شده است دوراه پله ازطرف خارج دارد که بدور آن چرخیده بالا میروند یکی از آنها بیشتر ازآن دیگر ببدن بسرج فرورفته است ، اگراجازهٔ نزدیك رفتن داشتیم شرح جزئیات آن‌را بهتر مینوشتم اما ازدور همین قدر دیدم که بنای آن از آجر است وبایدهم خیلی قدیم باشد. درنیم‌لیو دورازآنجا آثار سه‌درگاه ودروازه دیده میشود که بنظر میآیند درقدیم مدخل قصروعمارت بزرگی بوده است وبعضی قرائن هم براین دلالت میکنند که درآن محل درقدیم شهر بزرگی وجود داشته زیرا که بمسافت سه‌لیو درطول کنار رودخانه متصل آثارخرابه و علامات ابنیه پدیداراست. آن روز دوازده‌ساعت روی آب بودیم وشب برحسب معمول خودمان در ساحل دجله خوابیدیم.

روز بیست وسیم چون فقط برای تهیهٔ غذا پیاده شدیم بیست ساعت‌تمام روی آب میراندیم ولاینقطع دردوطرف رودخانه کلبه‌های محقر از شاخه‌های نخل میدیدیم که درآنها اشخاصی که باچرخ آب از رودخانه میکشیده املاك و اراضی اطراف را مشروب مینمایند منزل دارند وآن روز رودخانه دیگری هم‌دیدیم موسوم بعدوان که ازطرف کلدهٔ قدیم آمده داخل دجله میشود.

روز بیست وچهارم بیست ودوساعت متوالی درآب راه پیمودیم بدون اینکه ازکلك فرود بیائیم وعلت این بود که تجار تمام پول‌واغلب مال‌التجارهٔ خود را ازکلك خارج کرده بدهاتیکه برای فروش حبوبات ومأکولات خود به بغداد میروند میسپارند آنها هم باکمال امانت میبرند بهرجاکه بایدمیرسانند واین کاررا تجار برای این میکنند که صد پنج گمرکی راکه باید در بغداد بپردازند ندهند من‌هم بعضی ازامتعهٔ خودرا بآنها سپردم و درکمال خوبی از

گمرک گذرانده‌اند و برای حق‌الزحمهٔ خود بچیز کمی قناعت مینمایند.

روز بیست و پنجم چهار ساعت بعد از نصف شب ببغداد رسیدیم که بعبارت اخری بابل هم میگویند. معمولا در ساعت شش دروازه‌ها را باز میکنند و گمرکچی‌ها میآیند بارهای مال التجاره را وارسی مینمایند حتی اشخاص را هم تفحص میکنند، اگر چیزی در نزد آنها پیدا نکنند آنها را اجازهٔ رفتن میدهند واگر برعکس متاعی که مورد نظر گمرك است در بدن مسافر بیابند آنها را بگمرکخانه برده ثبت آن اشیاء را برداشته باز آنها را مرخص میکنند وتمام مال التجارهٔ که روی کلکها بار شده داخل گمرکخانه میشود و تجار بعد از دو سه روز رفته پول گمرکی که باید میدهند و بارها را دریافت میدارند واین کار در کمال نظم بدون همهمه و صدا صورت میگیرد.

من یکمرتبهٔ دیگر در ۱۶۳۲ باز ببغداد رفته بودم و آن وقت بیش از پنج روز در آنجا نماندم اما این مرتبه که روزنامهٔ آن را مینویسم بیست روز تمام در آنجا توقف کردم وهمهٔ این ایام را بسیاحت آثار وغرایبی که در آن شهر وجود دارد پرداختم ودرخانهٔ کشیشان کاپوسان منزل کرده بودم.

اگرچه ببغداد معمولا بابل هم میگویند اما درحقیقت از بغداد حالیه تا محل بابل قدیم که شرح آن را بعد ذکر خواهم کرد مسافت بسیار است و بغداد فعلی که محل جنگهای متوالیهٔ عثمانی وایران بوده است اکنون از اینجا مینویسم:

بغداد شهری است که در ساحل دجله از طرف ایران واقع شده و از بین النهرین بواسطهٔ همین رود منفصل گردیده است، و در سی وسه درجه و پانزده دقیقه ارتفاع قطبی واقع است. مورخین عرب میگویند بنای بغداد در سنهٔ ۱۴۵ هجری مطابق ۷۶۲ مسیحی بدست یکی از خلفای آنها موسوم به المنصور بوده است و آن را دار السلام یعنی خانه صلح و آسایش، و بعضی میگویند بغداد باغ داد است بمناسبت اینکه باغ وچمنی در آنجا بوده است که بیك عابد منزوی داده شده که معبد خود را در آنجا بنا کرد و بفارسی گفتند باغ داد و این اسم برای او ماند. در چهل یا پنجاه سال قبل که در این شهر پی و شالوده کاروانسرائی را که میکندند سرداب کوچکی پیدا شد که نعش کشیشی را با لباس کشیشی بدون عیب در آنجا یافتند که مجمره برای تنجیر و مقداری کندر در پهلوی او بود ودرهمان محل هنوز چند اطاق متعلق با هالی کلیسا باقی بود که دلالت میکرد براینکه آنچه چندین مورخ عرب نوشته‌اند که در محل بغداد

حالیه درقدیم دیر بزرك وچندین خانه منازل عیسوی‌ها بوده صحت داشته است .
شهر بغداد قریب یکهزارو پانصد قدم طول وهفتصد هشتصد قدم عرض داردو
محیط آن تقریباً سه میل یا قدری بیشتر میشود وحصارشهر تمام از آجر است
ودر بعضی نقاط مهتابی وار وسعت پیدا میکند و برجهای بزرك دارد که بشکل
باستیان ساخته شده اند ودرروی همه آن برج ها قریب شصت لوله توپ هست
که گلوله بزرگترین آنها بیش از پنج یا شش لیور وزن ندارد ، خندق دور
شهرعریض است وده دوازده زرع عمق دارد . چهار دروازه بیشتر ندارد سه
عدد آن ازطرف خشکی ویکی درسمت رودخانه که روی آن یك پل سی وسه
چشمه بناشده و فاصله هر چشمه با چشمه دیگر باندازهٔ عرض یك کشتی است .
قصر وقلعه درداخل شهر نزدیك یکی از دروازه‌ها درطرف شمال واقع است،
قسمتی از آن درساحل رودخانه بنا شده‌ودیوار سادهٔ دارد که درچند موضع آن
وسعت داده شده وبچندین برج مزین است که روی آنها قریب یکصد و پنجاه
لوله توپهای کوچك گذارده اند که‌هیچ کدام قنداق ندارد ، خندق آن کم‌عرض
است وعمقش هم بیش از پنج شش زرع نیست و دم دروازه آن بهیچوجه پل
متحرك ندارد . ساخلو آن‌عبارت است‌ازسیصد نفر جان نثار که درتحت ریاست
آقائی هستند . حکومت باپاشائی است که معمولا رتبه وزارت دارد ، خانه او
در طول رودخانه واقع شده و درظاهر بی جلوه نیست . همیشه ششصد هفتصد
سوار برای اجرای احکام خود حاضر دارد . آقای دیگری هم هست که بر
سیصد نفر سپاهی رئیس است . یك قسم سوارهٔ دیگر هم دارد که جین جیدلر
میگویند یعنی مردمان‌صاحب جرئت (باید جنگجولر) باشد که عددشان معمولا
سه هزار نفر است ، نصف در شهر و نصف دردهات اطراف درتحت ریاست دو
نفر آقا هستند . کلیددروازه های‌شهر و پل‌را بآقای دیگری سپرده اند که‌دویست
نفر جان نثاردارد‌و ششصد نفرهم پیادهٔ دیگردرزیرفرمان آقای مخصوص وقریب
شصت نفر هم توپچی دارد که فرمانده آنها شخص لایقی است موسوم بسینور
میکائیل که فرنگی بحساب میرود ، اگرچه درجزیرهٔ کاندی متولد شده است؛
این شخص درسنه ۱۶۳۸ وقتی که خداوندگار سلطان مراد بمحاصره بغداد
میرفت داخل خدمت او شد وبخت واقبالش همراهی کرد و بزودی بغداد را فتح
نمود اما جهة عمدهٔ فتح بغداد شلیك توپهای سینورمیکائیل نبود بلکه شورش
وانقلابی که مقارن همان وقت‌در داخل‌شهر روی داد سبب فتح گردید وتفصیل

آن از این قرار است :

خانی که درسابق فرمانده شهر بود و درمقابل محاصره دفاع میکرد اصلا ارمنی وموسوم بصفی قلیخان بود ومدتی فرماندهی بعهدهٔ او بود ودومرتبه با قشون ترك جنگید و پای ثبات فشرده نگذارد آنها ببغداد دست بیابند اما پادشاه ایران یکی ازسوگلی های خود را بجای او برای فرماندهی قشون بغداد فرستاد واو زمان قلیلی قبل از اینکه شلیك توپخانه ترك شروع شود وارد شهر شده بود صفی قلیخان که خودرا معزول دید مرك را برخفتی که برای او تدارك کرده بودند ترجیح داد ، باحضور صاحب منصبان با قشون خود زن و پسرش رااحضار وسه گیلاس پرازرهر آورد وبآنها گفت اگر مرادوست میدارید دلیل محبت خودرا آشکار نمائید وباکمال فتوت وهمت باتفاق من بمیرید آنگاه هر کدام یك گیلاس زهررا سر کشیدند وهرسه بزودی بدرود زندگانی گفتند ، قشون حاضر که حاکم قدیم خود را دوست میداشتند از این واقعه دردناك متالم شده و چون میدانستند خداوندگار خیال دارد بایورش و شلیك توپ شهر را بگیرد آنها نخواستند بهیچوجه از خان جدید اطاعت نمایند ، فوراً سربشورش برآوردند وباترکها معاهده کردند که شهررا تسلیم کنند مشروط براینکه به آنها اجازه داده شود بااسلحه وبنه واثقال خود بیرون بروند ، ترکهاقبول کردند ولی نقض عهد نمودند ؛ پاشاها بخداوندگار چنین صلاح بینی کردند که محض تضعیف دشمن خود پادشاه ایران تمام قشون شهررا از تیغ بگذرانند وچنین کردند ، بیست ودوهزار نفر راطعمهٔ شمشیر نمودند ، ترکها خانهٔ کشیشان کاپوسان را ضبط کردند اماسینور میکائیل توپچی باشی واسطه شدوخانه را بآنها رد نمودند ، کشیشان محض حق شناسی بفرانسه بپرژزف نوشتند که از کاردینال ریشیلیو خواهش کند که ازپادشاه فرانسه حکم نجابت برای سینور - میکائیل دریافت دارد واین شخص تابحال درحمایت کشیشان باقیست ومکرر مانع شده است که آنهارا ازشهر خارج نمایند .

حالاازحکومت سیویل یاشرعی بغداد صحبت بداریم : فقط یکنفرقاضی وزئیس دراین شهرهست که همه کارهارا بایدصورت بدهد حتی باجرای تکالیف مفتی هم بپردازد ، بایك شیخ الاسلام یادفتردار کهجمع آوری مالیات وحقوق خداوندگار بعهدهٔ اواست . پنج مسجد در این شهر دیده میشود که دوتای آنها قشنگ وعالی هستند و گنبد های بزرك دارند که از آجرهای براق بارنگهای

مختلف (کاشی) پوشیده شده اند. ده کاروانسرادارد که همه بدساخت هستند باستثنای دوتای آنها که نسبه راحت هستند. عموماً شهر بغداد خیلی بدساخت است وهیچ بنای خوبی در آن دیده نمیشود مگر بازارها که همه طاقی هستند بعلت اینکه اگر سر پوشیده نمیشدند تجار از شدت گرما نمیتوانستند در آنجا اقامت نمایند، حتی روزی دوسه مرتبه باید آب بپاشند وجمعی از فقرا برای اینکار اجرت دریافت مینمایند. شهر بغداد شهر تجارتی است امّا نه آنطوری که در اوقات مالکیت پادشاه ایران بود زیرا که بعداز غلبه ترکها بسیاری از تجار معتبر کشته شدند، باوجوداین جمعیت متصل ازاطراف بآنجا میآیند چه برای تجارت وچه محض زیارت تمام اشخاصی که شیعه وپیرو علی هستند عقیده شان اینست که علی در بغداد مسکن داشته است وبعلاوه وقتی که میخواهند از راه خشگی بمکه بروند مجبورند که از بغداد عبور نمایند وپاشا ازهر نفری چهار پیاستر دریافت میکند. باید دانست که در بغداد دوقسم محمدی هستند یکی را رافضی مینامند یعنی فاسد العقیده ودیگری را حافظ شریعت میخوانند که درهمه عادات واعمال با اهالی اسلامبول مساوی هستند. رافضیها نمیخواهند بهیچوجه باعیسوی بلکه باسایر محمدیها هم اکل وشرب نمایند مگر باسختی وناراحتی واگر مجبور بشوند که با آنها دریکظرف بنوشند یا با آنها مس نمایند فوراً خودرا شست وشومیدهند، زیرا که عقیده شان اینست که نجس شده اند. سایر محمدی ها اینقدر دقیق ووسواسی نیستند وباهمه کس معاشرت وصحبت واکل وشرب مینمایند.

در ۱۶۳۹ بعد از فتح بغداد بدست خداوندگار یك یهودی در بازار ازیك سقای رافضی آب خواست، سقا گذشته از ندادن آب یهودی را چند فحش ودشنام میگوید یهودی شکایت نزد قاضی میبرد قاضی میفرستد سقارا بامشگ وظرف آبش حاضر میکنند اول کاسهٔ آب او را گرفته بیهودی میدهند پس از آنکه یهودی نوشید خود قاضی هم از همان ظرف آب میخورد آنگاه سقا را بچوب بسته تنبیه می نماید و درزیر چوب باوحالی میکند که ما همه محمدی و عیسوی ویهودی بنده ومخلوق خداهستیم بااینجهت حالا عقاید موهومهٔ خود را چندان ظاهر نمی کنند، بااینکه عمده سکنهٔ بغداد رافضی هستند من از عقاید مذهبی آنها صحبت نمیدارم بجهت اینکه باسایر محمدی ها خیلی کم فرق دارند وانگهی دیگران بطور مشروح نوشته اند فقط نکته خاصی که در عزاداری و

تشییع جنازهٔ آنها دیده ام در اینجاذکر می نمایم :

وقتی که شوهر میمیرد زنش سررا برهنه و گیسوان را پریشان کرده صورتش را به ته دیك مالیده‌سیاه میکندو باکمال قوت بهوا برجسته حرکاتی ظاهر میسازد که برای‌خنداندن مناسب‌تراست تا کریاندن ، تمام اقوام ودوستان وهمسایه ها در خانه مرده جمع شده ودر کناری‌حلقه زده منتظر حرکت جنازه میشوند. اما زنها بهم چشمی ورقابت یکدیگر هزار قسم‌میمون بازی درآورده بصورت میزنند فریاد میکشند ، مثل زنهائیکه شدت مستی اختیار از دستشان ربوده باشد ، بعد یکمرتبه دونفر زن دو دایره بدست گرفته شروع بنواختن میکنند وهمه زنها با آهنك دایره شروع برقصیدن مینمایند ، دراین اثنا یکی از آن میان که بنغمات غم انگیز عادت دارد بصوت بلندی بنای تغنی را میگذارد وسایر زنها بااو هم‌آهنك شده بطوری فریاد میکشند که ازمسافت خیلی بعید صدای آنها شنیده میشود آن وقت دیگر تسلیت اطفال میت کار بیهوده است زیرا که بطوری بی اختیار بنظر میآیند که گویا هیچ چیز نمیشنوند و مجبور هستند که مثل دیگران رفتار کنند والا مورد طعن وملامت میشوند که پدر خود را دوست نمیداشتند. وقتی که نعش را میبرند دفن نمایند جمعی ازگدایان با علم‌وبیدق های هلال وستاره که بچوبهای بلند نصب کرده اند دسته‌وار حرکت کرده آهنگی بالحن محزون تغنی میکنند ، زنها در وقت تدفین حضور ندارند زیراکه آنها اجازهٔ بیرون رفتن ندارند مگر شبهای جمعه که مجازند بفاتحه اهل قبور بروند ؛ چون موافق قانون شوهر مجبوراست که شبهای پنجشنبه‌یا جمعه بازن‌حلال خود هم بستر بشود زنهاهم صبح جمعه بحمام رفته خودراشست‌و شو داده مقدار کثیری آبهای معطر بسر وبدن خود میریزند . گاهی هم اجازه دارند که برای دیدن اقوام خود بروند اما اگر از شهر عبور نمایند باید خود را ازسر تاپا درمیان پارچه مانند کفن پنهان کنند که فقط در محاذی چشمها دوسوراخ دارد که بواسطه آن پیش پای خودرا میبینند و باین شکل هیچ زنی در کوچه شناخته نمیشود حتی شوهر زن خودرا نمی شناسد . مجملا باید دانست که در ایران زنها تمام عمر را درخانه میمانند مگر آنهائیکه خیلی فقیر هستند. وسواره بیرون نمیروندو برای شناختن وتمیز دادن زن نجیب از فواحش علامت آشکاری هست که زن نانجیب وقت سواری پای خودرا درحلقه رکاب میکند اما زن نجیب درست‌حتماً پارا درتسمه بند رکاب میگذراند . زنهای بغدادبرسم

معمول خودشان لباسهای خیلی عالی وبسبك قشنك وزیبا میپوشند امادر نظرما چیزی مضحك دارند که از استعمال جواهر ببازو و گوش اکتفا نمی کنند، یك گلوبند هم بدور صورت نصب نموده منخرین بینی را سوراخ کرده حلقه های جواهر بدان میآویزند. اما زنهای عرب وسط بینی راسوراخ کرده حلقه بزرگی ازآن میگذرانند وآن حلقه را ازطلا بکلفتی یك قلم ولی مجوف میسازند که سبك باشد زیرا که بعضیها آن حلقه هارا بقدری بزرك درست میکنند که یك مشت از میان آن میگذرد وبعلاوه اطراف چشمهارا از یك نوع سیاهی رنك میکنند که خوشگل تر بشوند وگاهی زن ومرد همه ازآن سیاهی درچشم میکشند ومیگویند قوهٔ باصره راازحدت آفتاب حفظ مینماید.

حالا باید از عیسوی های بغداد گفتگو نمائیم: سه قسم مسیحی در آنجا هست یکی نصرانی است که کلیسای مخصوص دارند، دیگر ارمنی وژاکوبیت که از خود کلیسا ندارند وبرای عبادت بکلیسای کاپوسانها میروند وکشیشان آن سلسله امورات مذهبی آنهارا اداره مینمایند. عیسویها اغلب برای زیارت بیك بقعه که دربع لیو دوراز شهر واقعست و میگویند بمقدسی که موسوم است بخضر الیاس میروند وبرای دخول بآنجا باید مبلغ جزئی بترکها که متولی و کلیددار آنجا هستند نیاز کنند. در دوروز فاصله شهر قریه کثیف و کلیسای مخروبه واقعست که میگویند سنت سیمون وسنت ژود درآنجا شهید شده مدفون هستند هروقت یك عیسوی میمیرد همه عیسویان بتشییع جنازهٔ او رفته بعد از تدفین بخانه میت مراجعت نموده نهار درآنجا حاضر است واز واردین بخوبی پذیرائی مینمایند، روز دویم هم برای ترحیم بسر خاك میروند ولی روز سیم باز درسر قبر تهیه نهار میکنند، گاهی یکصد الی یکصدو پنجاه نفر صرف غذا مینمایند وهمچنین تشریفات روز هفتم وپانزدهم وسی ام وچهلم هم در کار است زیراکه احترام اموات را خیلی منظور دارند واغلب باید برای او طلب آمرزش بنمایند واین رسومات برای فقراء فوق العاده مایه پریشانی وخانه خرابی میشود زیراکه میخواهند باغنیاء تقلید کنند وازعهدهٔ نمیتوانند برآیند بنابراین بطوری دچارآلودگی میشوند که هروقت بخواهند قرض خودرا بدهند وخراج دولتی را ادا نمایند مجبور میشوند که اطفال خود را بترك ها بفروشند که کمکی برای تأدیه قروض آنها بشود.

[illegible] سال عدهٔ کثیری ازاطراف برای

زیارت قبر یزقل نبی میآیند که دریك روز ونیم فاصله از شهر واقع است.
خلاصه از وقتی که بغداد بتوسط سلطان مراد فتح شده است عدد جمعیت آن از پانزده هزار نفر تجاوز نمی کند و همین دلیل است که شهر بـاندازهٔ وسعتش سکنه ندارد.

حالا باید قدری ازعقاید عامه درخصوص برج بابل صحبت بدارم اگر چه بغداد را بابل هم میگویند اما از محل اصلی بابل تا بغداد سه لیـوی سنگین بل متجاوز مسافت دارد پس بنا براین در یك روزونیم فاصله ازدمـاغه بین‌النهرین بمسافت متساوی‌میانه دجله‌وفرات که از هرطرف ده میل ابطالیائی مسافت دارد تل خاك بزرگی دیده میشود که هنوز آنرا نمرود مینامند، این تل میان صحرائی‌واقع شده و از خیلی دور نمایان است، عقیدهٔ عوام این است که برج بابل همین است اما بیانات‌اعراب درخصوص آن که آقار کوف (عقـرقوف) میخوانندش بنظر صحیح‌تر میآید؛ اعراب میگویند این بـرج بتوسط یکی از امرای عرب بنا شده که درموقع جنگ چراغی در بـالای آن نصب میکرد که رعایای خودرا جمع آوری نماید بهرحال شرح آن برج در آن وقتی که من دیدم ازقراری است که ذکرمیشود: اطراف برج قریب سیصد قدم میشود اما ارتفاع قدیم آن را نمیتوان بسهولت حدس زد زیرا که خیلی ازآن خراب شده و ریخته است وآنچه باقی است بیش از هیجده یابیست تواز (چهل‌زرع) ارتفاع ندارد بنای‌آن ازآجز پخته نیست وازخشت‌است که درآفتاب خشگیده است وهرخشتی ده اصبع شاه عرض وطول‌وسه اصبع قطر دارد و وضع بنا از این قرار است که اول یك طبقه نی خورد کرده مخلوط باکاه گندم بقطر یك اصبع و نیم ریختـه روی آن هفت طبقه خشت چیده ودرفاصلهٔ هرطبقه باز قدری کاه پاشیده انـد روی آن باز بهمان اندازه نی‌وکاه پهن کرده شش طبقهٔ دیگر خشت ورویآن باز نی وکاه‌ریخته پنج طبقه خشت کار کرده انـد، همین طور درهرطبقهٔ یك خشت کاسته‌اند تاببالا برود. خیلی مشگل است شکل عمارات را حدس زدزیرا که ازهمه طرف خراب‌شده وریخته است‌اما باز بشکل مربع بیشتر میتوان تشبیه کرد یامدور ودر بالاترین نقطه که باقی مانده است دریچه و سوراخی دیده میشود که نصف پای مربع دهنهٔ آن است که شاید برای بیرون کردن آب یـا چوب بست ساخته شده باشد، این است تمام اطلاعاتی که من از بابت این بنای معروف ببرج بابل میتوانم بدهم که بهیچوجه بزحمت رفتن ودیدن ارزش ندارد

زیرا موافق شرحی که موسی در تاریخ ژنز از برج بابل برای مادانه است هیچ احتمال نمیرود که این آثارهمان برج بابل قدیم بوده باشد .

فصل هشتم

دنباله همان راه از بغداد تا بصره و شرح مذهب عیسویان سنت ژان

روز پانزدهم ماه مارس قایقی گرفتیم که از بغداد ازروی دجله تا بصره برویم این رودخانه درزیر بغداد بدوشعبه منشعب میشود یك شعبه ازطول مملکت قدیم کلده میگذرد وشعبهٔ دیگر بسمت دماغهٔ بین النهرین جاری میشود ودرمیانهٔ این دوشعبه جزیرهٔ بزرگی تولید میگردد که نهرهای کوچك چندی ازمیان آن عبور وتقاطع می نمایند .

وقتی که ما به محل انفصال دوشعبهٔ دجله رسیدیم آثار یك بنائی دیدیم که مثل محیط وحصار شهری بود که یك لیو سنگین دور آن بوده باشد . بقیه وآثار حصاری که دیده شد بقدری عریض بود که شش گاری یا گالسگه بیك صف ازروی آن میتوانستند عبور نمایند وبنای آن از آجر پخته بود که هر آجر ده پاعرض وهمان قدرطول وسه پا قطر داشت مورخین محلی میگفتند که خرابه‌های قدیم بابل آنجا بوده است .

ما آن شعبه دجله را که بطرف کلده میرود پیش گرفتیم از ترس اینکه بچنك اعراب نیفتیم ، زیرا که آنوقت با پاشای بغداد جنگ داشتند برای اینکه نمیخواستند مالیات بخداوندگار بدهند .

ماده روزدرراه از بغداد تا بصره بودیم ولی تمام مدت را درمیان قایق گذراندیم وهمانجا طبخ میکردیم وهمانجا میخوابیدیم هیچ قدم بخشکی نگذاردیم هرجا قریهٔ بنظرمان میرسید نوکرهارا میفرستادیم که آذوقه لازمه بقیمت ارزان خریده میآوردند . اسامی دهاتی که درساحل این شعبهٔ دجله دیدیم از این قرار است آمارات (باید عمارت باشد) که یك قلعه خشت و گلی داشت - ساتارات با یك قلعه خشتی - منصوریه که قصبهٔ بزرگیست - مغار - غراز وجرنو ودراین قریه آخری دجله وفرات یکی میشوند ، درآنجا سه قلعه دیده میشود یکی در نقطه تلاقی دورودخانه که از آن دوی دیگر مستحکم تراست ومحل اقامت پسر امیر بصره است

که حاکم آنجا بود ، دویمی درطرف کلده وسیمی سمت عربستان واقع است . اگرچه در آنجا حقوق گمرك را منظماً دریافت میدارند اما اقلا بدن اشخاص را جستجو نمیکنند . دراین حوالی رودخانه را گل وباتلاق گرفته وحرکت قایق بسختی میشود با اینکه تابصره بیش از پانزده لیوراه نبود ، مادر هفت ساعت رسیدیم درتمام اراضی واملاك واقعه میان بغداد و بصره را مثل هلاند سد بندی کرده‌اند ومسافت مابین این دوشهر قریب یکصدوشصت لیو میشود . این ناحیه یکی از بهترین قطعات ممالك متصرفه خداوندگاراست، همه‌جا چمن‌های بزرك ومراتع بسیار عالی وسبز وخرم است وعده کثیری احشام و رمه خصوصاً اسب و گاومیش در آنجا تغذیه وچرامیکنند حمل گاومیش‌ماده دوازده‌ماه‌طول میکشدو بقدری کثیراللبن میشود که‌هرروز تابیست ودو پینت شیرمیدهند، دراین نواحی بواسطهٔ کثرت‌شیر گاومیش بقدری‌روغن‌زیاداست که‌در بعضی ازدهات‌ساحل دجله تا بیست الی بیست وپنج قایق دیدیم که پراز روغن کرده بسواحل خلیج فارس برای فروش‌حمل‌می کردند چه‌سواحل طرف ایران وچه طرف‌عربستان.

در وسط راه بغداد وبصره چند تاکوشك مانند چیزی بنظرمان رسید که درمیان چمن‌ها کناررودخانه برپاشده‌اند ازقایق پیاده شده بتماشای آنها رفتیم که ببینیم چه چیزاست نزدیك که رسیدیم معلوم شد چادر ودستگاه یك دفترداری است که ازاسلامبول آمده است تامالیات وحقوق خداوندگاررا در این نواحی اخذ نماید ، من بدیدن او رفته چهارزرع ماهوت انگلیسی و یك طپانچه جیبی باوهدیه دادم اوهم باکمال ادب وانسانیت برای من دو گوسفند، دوازده مرغ ومقداری برنج وروغن فرستاد وخیلی‌ممنون شدکه مدتی نزد او توقف کردم درضمن صحبت بمن میگفت گاومیش ازنر وماده سری یك پیاستر وربع درسال بایدمالیات بدهد ، ازبغداد تانزدیك غرنو هرسال بیش ازیکصد وهشتاد هزار پیاستر ازبابت مالیات گاومیش عایدخداوندگارمیشود ـ بعلاوه مالیات اسب که سری‌دو پیاستر ومالیات گوسفند که سری‌ده سوبول فرانسه‌است واگررعایا و دهاقین تقلب نمیکردند بیش ازپنجاه هزار پیاستر علاوه بر دخل حالیه فایده میبردیم . پس‌ازوداع بادفتردارصاحب قایق ماکه هوای‌شب‌رامساعد وقشنك دیده وخطری هم‌دررودخانه تصور نمیکرد تمام شب را به پاروزدن‌امر کرد وصبح بیست وپنجم مارس‌رسیدیم بغرنو. این یك قلعهٔ خوب محکمی‌است که درمحل اتصال وتلاقی دورودخانه دجله وفرات واقع شده و طرفین آن دو

قلعهٔ کوچك هم بنا کرده‌اند که معبررا خوب حفظ ودفاع مینماید ، درقلعهٔ بزرك پسر امیر بصره را ملاقات کردیم که حاکم این ناحیه بود گمرکخانه هم درهمان قلعه واقع است . اگرچه قایق هارا بدقت وارسی کردند امانسبت بخودمان با کمال ادب رفتار نمودند واشخاص راجستجو نکردند چون درمیان دوپوش قایق ممکن است پارچه های ماهوت وغیره پنهان کرد گمرکچیها سیخهای بلند دارند که ازاین طرف فرومیکنند از آن‌طرف بیرون میرود. صورت مال التجاره‌را دردفاتر ثبت میکنند اماوجه گمرك را نمیگیرند دربصره بعدازآنکه امتعه را با صورت دفتر غرنو تطبیق کردند حقوق گمرك رادریافت میدارند .

همان روز وقتی داخل شدیم بنهریکه ازفرات منشق شده وببصره میرود رئیس هلاندیها راملاقات کردیم که برای امور تجارتی در بصره اقامت دارند خیلی بما مهربانی کردند در یك قایق قرمزپوشی نشسته روی رودخانه تفرج میکرد باهم به بصره رفتیم ومادامیکه درآنجا اطراق واقامت‌داشتیم نگذارد که برای‌خودمان سوای منزل اومنزلی بگیریم . چون من‌دوسفر ببصره رفته ام یکی در ۱۶۳۹ که سی‌ودوروزویکی هم این سفر که چهارده روز در آنجا توقف کرده‌ام‌میتوانم‌بعضی اطلاعات صحیح‌ازوضع‌وحالت‌این‌شهر بنظر قارئین برسانم:

بصره واقع است درسمت عربستان صحرائی دردولیو فاصله ازخرابه های‌شهری که قدیم تردن نام داشت ودر صحرا واقع بود و هنوز هم یك نهر آجری که آب فرات رابدان شهر میبرد درآنجادیده میشود ، خرابه و آثار آن گواهی میدهند که یك شهر بزرگی بوده است واعراب میروند آجرهای آنجا را ببصره آورده میفروشند وازآنهاپی وشالودهٔ خانه بنا میکنند. شهر بصره‌نیم لیودوراز فرات واقع شده که‌اعراب بزبان خودشط‌العرب مینامند یعنی‌رودخانه عربستان اهالی بصره یك نهری بطول نیم‌لیو حفر کرده آب‌فرات‌را بشهرمی-برند وقایقهای یکصدو پنجاه تن باربراهم‌ازآن نهر میتوانند بشهر ببرند.در منتها الیه این نهر قلعهٔ ساخته اند که کسی عنفاً داخل‌آن نهر نشود . دریا در پانزده‌لیوفاصله ازشهرواقعست‌اماجزرومد تا پانزده لیو آنطرف شهرهم‌تجاوز کرده از قلعهٔ غرنوهم میگذرد ،تمام اراضی آن ناحیه بقدری پست است که‌اگر سدبندی درتمام طول دریا نمیشد اغلب همهٔ آن ناحیه دچارمخاطرهٔ غرق شدن میبود ، آن سد بیش‌ازیك‌لیو طول دارد وازتخته سنگهای بزرك بناشده وبه طوری سنگهارا بهم جفت گیری کرده اند که امواج دریا باتمام قوتی که دارند

نمیتوانند آسیبی بدان وارد بیاورند. قریب یکصد سال قبل بصره باعراب صحرا تعلق داشت که بهیچوجه تجارتی باملل اروپائی نداشتند واین مردم بخوردن خرمای خود که در آن نواحی وفور دارد قناعت میکردند چنانچه در تمام طول خلیج فارس ازدوطرف همین رسم معمول است واز بصره تارودهند وبمسافت ششصد لیو همانطور ازساحل عربستان تامسقط اهالی طبقهٔ پست هیچ نمیدانند نان و برنج چیست وفقط ازخرما وماهی شور که درباد میخشگانند زندگی منیمایند. ماده گاوهای آنها ابداً سبزی نمیخورند اگرچه برای چریدن آنها را بصحرا میفرستند ولی درآنجاهم چیزی موافق طبع خود نمی یابند مگر بعضی بوته و گونها که بهیچوجه آنهارا سیر نمیکند، هرروز صبح قبل ازرفتن بصحرا و عصر بعدازمراجعت بایك قسم خوراکی که مرکب استازکله ماهی و هستهٔ خرما جوشانیده آنهارا تغذیه مینمایند.

ترك ها بصره‌را باجنگ‌ازاعراب گرفتند اماچون آنها متصل دراطراف شهر مشغول تاخت وتاز شده هرچه بدستشان میافتاد میربودند ترکها بستوه آمده با آنها عهد نامه بستند که صحرا تایك لیو بشهرمانده درتصرف اعراب باشد وشهر متعلق بترکها بماند ویك پاشا برای حکومت آنجا گذاردند امااین معاهده طولی نکشید که نقض شد زیرا که دروسط شهر بصره یك قلعهٔ ترك ها بنا کردند وساخلو ازقشون ترك درآنجا گذاردند ولی سکنهٔ شهر که اعراب بودند زیر بار این استیلا وتفوق نمیرفتند باینجهة اغلب با سربازهای ترك دست ویقه میشدند اعراب بدوی هم بکمك شهریها آمده قلعه پاشارامحاصره می نمودند واین معامله اغلب تکرار می‌یافت وموافقتی که سب اطمینان باشد میان طرفین حاصل نمیشد تااینکه یك پاشائی که موسوم به ایوب پاشابود وبحکومت بصره مامور شده بود برای اینکه خودرا اززحمت خلاص کند حکومت خود را فروخت بیکی ازمتمولین اهل بصره بمبلغ چهل هزارپیاستر وآن حاکم جدید اسم خود را افراسیاب پاشا گذارده عدهٔ کثیری‌قشون گرفته بنظم شهر پرداخت وبزودی خودراازقید تبعیت ترکها خلاص کرده امیربصره نامید. این افراسیاب پاشا جد حسین پاشائی است که‌درمسافرت من دربصره‌حکومت‌داشت آن‌پاشانی که حکومت خودرا فروخته بود بمحض رسیدن باسلامبول بقتل رسیداماپاشای جدید بهیچوجه تمکین ازخداوندگار نکرد وپادشاه مستقل مملکت شد ولی از وقتی که سلطان مراد بغدادرا گرفت امیربصره برای اینکه بابابعالی خصوصیت

وارتباطی داشته باشد گاهی بعضی تحف وهدایا برای خداوندگار میفرستد، اغلب هدایای اوعبارت است از اسب های عربی که در آن ناحیه نژادی خیلی عالیست. پادشاه ایران شاه عباس کبیر وقتی که هرمز را گرفت یك قشون بزرگی بـه ریاست امامقلیخان حاکم شیراز برای تسخیر بصره گسیل کرد امیر بصره که درخود تاب مقاومت باقشون پادشاه ایران نمیدید بااعراب بادیه متفق شد وقرارداد ند که سد کناردریارا ازچند موضع خراب کنند تا آب صحرارافرا گیرد همین کار راهم کردند دریا بایك شدتی داخل مملکت شده پانزده لیو تا بصره و بیش از چهارلیوهم از آنطرف بصره تجاوز کرد اینواقعه مقارن شد بارسیدن خبرفوت شاه عباس بقشون ایران آنها هم که خودرا ازاطراف محصور آب دریا دیدند فوراً محاصره را از بصره برداشتند ، یکی از توپهای خودراهم کنارشهر گذاشتند که من درمسافرتهای بصره آن توپ را خود بچشم مشاهد کردم، این جریان آب سبب شد که اغلب باغات واراضی یاازحاصل افتادند یابعلت شوری آب دریا که در آنجاها باقی ماند کم حاصل شدند . امیر بصره بااغلب ملل خارجه دوستی وخصوصیت میکنند وهرکس بآنجا بیاید خوش آمده است آزادی درآنجا بقدری کامل ونظم وامنیت باندازهٔ زیاد است که شبها در کمال خاطرجمعی می شود درتمام شهر گردش کرد ، هلاندیها هرسال بآنجا آمده ادویه میآورند ، انگلیس هاهم تجارت فلفل ومیخك میکنند . اما تجارت پرتغالی ها بکلی موقوف شده کشیشان اکوستان هم که ازآن ملت بودند ازآنجارفته اند هندیها هم پارچه و نیل وازسایراقسام امتعه ببصره آورده میفروشند خـلاصه اغلب درآنجا تجـار اسلامبول وازمیر وحلب ودمشق وقاهره وسایر بلاد عثمانی جمع شده مال التجاره هندی خریده بشترهای جوانیکه درهمانجا خریداری میکنند بار کرده بولایات خود حمل مینمایند زیرا که اعراب بادیه هم شترهای خودرا ببصره آورده تجارت بزرگی می کنند . آنهائیکه ازدیار بکر وموصـل وبغداد وبین النهرین وآشور برای خرید ببصره میآیند مال التجارهٔ خودرااز روی دجله حمل مینمایند اما با زحمت زیاد ومخارج گزاف زیراکه برای کشیدن قایقها غیراز آدم وسیلهٔ ندارند وآنهاهم درروز بیش ازدولیوونیم نمیتوانند راه بروند واگر باد مخالف باشد بهیچوجه نمیتوانند حرکت بکنند بنابراین از بصره زودتر ازشصت روز ببغداد نمیتوان رسید وگاهی دیده شده که بیش ازسه ماه درراه بوده اند . حق گمرك دربصره پنج درصد است اما گمرکچیها حتی خود امیر باندازهٔ رعایت حال تـجار

را میکنند که درحقیقت امر بیش ازچهاردرصد ادا نمی نمایند این امیر بصره به طوری درمحاسبه و تعدیل جمع خرج خود ماهر است که هر سالی سه ملیون لیور پس انداز میکند عایدات عمدهٔ اوازچهار چیز است پول مسکوك اسب شتر نخل خرماخصوصاً این فقرهٔ آخری که دخل گزاف دارد وسرچشمه اصلی ثروت اواست تمام آن نواحی ازمحل اتصال دورودخانه تا کناردریا که سی لیو مساحت دارد پراست از نخل خرما واحدی جرئت نمیکنند دست بیکدانه خرما بزنند مگر اینکه مالیات آنرا که عبارت است ازهردرختی سه چهارلارن معادل نه‌سو پول فرانسه اداکرده باشد. اما دخل اوازمسکوکات ازاینراه است که تمام تجاریکه وارد بصره میشوند مجبورند هرقسم پولیکه همراه دارند بضرابخانه امیر برده سکه آنهارا تغییرداده بصورت لارن در بیاورند واینکار هشت در صد برای او دخل دارد امافایدهٔ ازاسب چون اسبهای بصره ازحیث قشنگی وطاقت بهترین نوع تمام اسبهای دنیااست ومیتوانند بدون آب وخوراك بلا فصل راه بروند خصوصاً مادیانها لذا بقیمت گزاف بفروش میرسند. ولی مسئلهٔ نخل خرما یك مسئله غریبی است زیرا برای عمل آوردن آن اسرار ورموزات در کاراست که شباهتی بسایر اشجار ندارد، باید درزمین گودالی کند و دویست و پنجاه الی سیصد هسته خرمارا بترتیب درآنجا چید بشکل مخروطی که منتها بیك دانه هسته خرما میشود و تیزهاشان بایدطرف بالاباشد وبعد روی آن خاك ریخت تادرخت بروید. اغلب اهالی میگویند که چون نخل خرما نرو ماده دارد بایدهر نری را نزدیك ماده کاشت تامیوه بدهد والابار نخواهد داد اما بعضی ها میگویند این کار لازم نیست فقط کفایت میکند که ازشکوفه درخت نر گرفته از بالای شاخه درشکاف درخت ماده بگذارند واگراینکار رانکنند دانه های خرما به نصف درشتی طبیعی که رسید نارس بزمین میریزد.

در بصره هم مثل بلاد عثمانی یك قاضی هست که اموعدلیه راجع باو است امااو باید مطیع احکام امیرباشد که فرمانفرمای مقتدرمملکت است. سه قسم عیسوی در آنجادیده میشودژاکوبیت ـ نصرانی ـ عیسوی سنت‌ژان، سلسله کارم دوشوسه ایطالیائی هم یکخانه در آنجا دارد سلسله اکوستان پرتغالی نیز خانه داشت اما چنانچه سابق اشاره کردیم بعدازآنکه ملت آنها ترك تجارت بصره را کردند آنهاهم از آن شهر رفتند.

عیسوی های سنت‌ژان عددشان در بصره زیاداست همینطور درشهرها

و آبادیهای مجاور آنجاچون بعضی رسوم مخصوص درمذهبُ آنها هست مجبورم که بعضی از اصول آئین آنهارابرای قارئین شرح بدهم .

اول از اصل و نسب آنهاشروع میکنم :موافق کشفیاتی که درمدت اقامت بصره بعمل آورده‌ام عیسویهای سنت‌ژان درقدیم درساحل رودخانه ژوردن ساکن بودند همانجائیکه سنت ژان با باپتیست حضرت مسیح را غسل تعمید دادواین اسم ازاین مأخذبآنها مانده است ، وقتی که محمدیها فلسطین را فتح کردند با اینکه محمد(ص) بدست خود نوشته وتوصیهٔ مساعدی باین عیسوی‌ها داده بود که هیچوقت درصدد اذیت و آزار آنها بر نیایند وشایدهم اگر بواسطه آن توصیه نبود یکنفراز آنها باقی نمیماندند اما بعدازفوت این پیغمبر ۰۰۰ جانشین‌های او خواستند این ملت راابطال نمایند کلیساهای آنهاراخراب کرده کتابهایشان را سوزانده منتها درجهٔ ظلم‌را درباره آنها بعمل آوردند باینجهة آنها هم‌مجبور شدندکه وطن خودرا ترک کرده بین النهرین و کلده رفته اقامت جستند و یک مدتی درتحت تبعیت پاطریارش بابل بودند وحالا قریب یکصدوهشتاد سال‌است که ازاوسواشده آمده درایران وعربستان‌سکنی گرفته‌اند واسامی شهرهائی که منزل آنهااست ازقراری‌است که من‌محض کنجکاوی تحقیق نموده‌در این‌یادداشت خود ثبت کرده‌ام سوتر (شوشتر) دسپول(دزفول) رومز (رامهرمز) بیتوم‌مونو اندکان خلف آباد آدوزا (هویزه) دقادرش یادرك ماسکل گومار کاریا نوس بصره انظرزك یازش لزا کلیة در شهر یا دهی که رودخانه نداشته باشد مسکن نمی گیرند و چندین نفراز کشیشان آنها بمن اطمینان دادند که عیسوی-های‌این آبادی ها که ذکرشد قریب بیست‌و پنجهزار خانوارمیشوند بعضی‌تجار میانشان یافت میشود امااغلب صنعت گرهستند مثل زرگر نجار چلنگر.

اما عقیده‌آنها پراست ازافسانه واشتباهات بزرك ، ایرانیها و اعراب آنهارا صبی میخوانند یعنی اشخاصی که مذهب خودراترک کرده ومذهب دیگر اختیارنموده اند (۱)وآنها درزبان خود خودراهندای ژانیا می نامند یعنی حواریون سنت‌ژان ویقینشان‌این است که‌عقیده‌و کتاب ورسوم خودرا ازسنت‌ژان اخذکرده‌اند سالی یکمرتبه یك عیدی میگیرند که پنجروز طول میکشد و در ظرف این مدت دسته دسته نزد کشیش های خود میروند از بزرك و کوچك تعمید سنت‌ژان راتجدید مینمایند وهرگزجزدررودخانه غسل تعمید نمیکنند و

---

(۱) مترجم گوید صبی مخفف صائبین است که معنی لغوی آن ترک مذهب کردن و بمذهب دیگر داخل شدن است .

آن هم باید فقط درروز یکشنبه باشد. قبل‌ازرفتن برودخانه‌طفل‌رابکلیسامی‌برند که کشیش بعضی ادعیه بروی سراو میخوانند از آنجا مولود جدید را با جمعی زن ومرد برودخانه برده همه حاضرین باتفاق کشیش تازانو داخل آب میشوند آنوقت کشیش مجدداًازروی کتاب بعضی دعاهاخوانده پس ازآن سه مرتبه‌آب به بدن طفل میریزد و هردفعه این عبارت‌راتکرار میکند (بسم براد الرحی قدمین‌آخرین من حال‌لحبت الی کلی‌خرالق) یعنی باسم خداوند اول و آخرین دنیا وبهشت بزرگترین خالق‌همهٔ اشیاء (۱) بعدازآن کشیش بازازروی کتاب مشغول خواندن‌دعامیشوددرحالیکه پدرخوانده طفل اورادرآب فروبرده بیرون میاورد پس‌ازانجام عمل همه باجماع بخانه پدر طفل میروند که معمولا درآنجا تهیه ضیافت وجشنی دیده‌شده. وقتی که بآنهاایراد کنند که غسل تعمید شما ناقص است بجهةاینکه اسم اب وابن وروح‌القدس راذکر نمیکنید مهملی درجواب میگویند وهیچ دلیل صحیحی اقامه نمی‌نمایند و بهیچوجه اطلاعی از اسرار تثلیث مقدس ندارند فقط اعتقاد آنها بامحمدی‌هااینست که عیسی‌مسیح روح و کلام پدر ابدیست. کوری و بی‌بصیرتی‌این بیچاره‌ها باندازه ایست که جبرئیل راپسرخدامیدانند که‌ازنور بوجودآمده اما نژاد ابدی و الوهیت‌عیسی مسیح‌را نمیخواهند قبول نمایند، بااینکه اقرار میکنند که اوخود را به صورت بشر درآورد که ماراازذلتی که بواسطه معاصی دچارشده‌ایم نجات بخشد، و معتقدند که عیسی در شکم باکرهٔ مقدس بدون مباشرت انسان پیدا شد، اما میگویند بواسطه‌آب چشه مخصوصی بود که‌ازآن نوشید. ونیز معتقدند که‌اورا یهودیها بدارزدند واوروزسیم زنده‌شد وروحش بآسمان رفت اما بدنش که از خاك بود درزمین ماند. آنهاهم مثل محمدیها همه این عقاید را فاسد میکنند و میگویند وقتیکه‌یهودیها خواستند اورا بدار بزنند عیسی غایب شد وسایه‌خود را بجای خود گذارد وهمه‌آن ظلم وستم وعذاب ها بسایه اووارد‌شد و یهود تصورمیکردند خود اوست.

اما درمسئله خون و گوشت عیسی که درنان وشراب تجسم یافته وقتیکه میخواهند تشریفات ورسوم‌آنرابعمل بیاورند آردآن نان‌را ازشراب‌وزیت‌خمیر میکنند و آب در آن خمیر نمیریزند و میگویند چون بدن حضرت عیسی

---

(۱) عین عبارت مصنف این بود که نقل شده ولی معنی فارسی آن معلوم است که عبارت عربی صحیح آن چه باید باشد ــ مترجم

مرکب از گوشت وخون بوده وشراب کاملا نمایندهٔ آن است کفایت میکندو آب باخون مناسبتی ندارد ، ودلیلی هم که اقامه میکنند این است که حضرت عیسی وقتیکه باحواریون غذای آخررا صرف فرمود فقط شراب استعمال کردند اما اینکه زیت داخل خمیر مینمایند برای این است که علامت شکر وسپاس از نعمت هدایت وایمان ومتذکر وجوب احسان درراه خدا وذوی القربی گردد . برای انداختن شراب ، انگور درآفتاب خشکیده را که بزبان خود زبیب می نامند گرفته آب برویش ریخته ومیگذارند چندروز بماند واز آن شراب میسازند و ازهمان شراب درموقع تشریفات کلیسائی مصرف مینمایند وجهة اینکه از کشمش شراب میاندازند اینستکه برای آنها آسانتر است که اقلا از این مشروب داشته باشند تا هیچ شراب نداشته باشند زیراکه ایرانیها خصوصاً اعرابیکه در آن نواحی برآنها استیلا دارند بایشان اجازهٔ خوردن و تحصیل کردن شراب نمی دهند واز نزدیك بسختی مراقب آنها هستند. درمیان طوایفی که پیرو دین محمد هستند هیچ یك باندازهٔ ایرانیها واعراب وحوالی بصره مخالفت باسایر مذاهب وادیان ندارند . بالجمله کلمات وعباراتیکه دربین ادای رسوم نان وشراب ذکر می کنند منحصر است ببعضی ادعیه مفصل شامل مدح وتشکر خدا ونان وشراب راهم بتذکر عیسی تقدیس مینمایند بدون اینکه از بدن وخون او ذکری بکنند . میگویند چون خداوند از نیت ما آگاه است مذاکرهٔ آن لازم نیست پس از انجام تمام این تشریفات ورسوم کشیش یك قسمتی از آن نان را برداشته صرف می- کند وباقی را میان حاضرین تقسیم مینماید .

اما درخصوص اوك و کشیشان آنها هروقت یکی از آنها بمیرد اگر پسرداشته باشد بجای پدر بکشیشی منتخب میشود واگر پسر نداشته باشد یکی ازاقوام نزدیك اوراکه لیاقت واطلاع درعلوم مذهبی بیشتر داشته باشد بجای او برقرار می نمایند، اشخاصی که باید قسیسان را منتخب کنند ادعیه بسیار خوانده بان اوك یا کشیش تازه میدمند. اگراین جدیدالانتخاب اوك باشد بعداز آنکه منتخب شد برای اینکه بخواهد کسی راکشیش بکند باید شش روز روزه بگیرد و دراینمدت متصل مشغول خواندن ادعیه ودمیدن باشد وآن کسی که میخواهد کشیش بشود نیز همین کاررا باید بکند . اینکه گفتم پسر یك کشیش جانشین پدرمیشود کافی است برای اینکه قارئین بدانند کشیش هاهم مثل سایر مردم زن میگیرند وهیچ فرقی باسایر عامه ناس ندارند جزاینکه اگر زن

اولشان بمیرد نمیتوانند زن دیگر تزویج نمایند مگر اینکه باکره باشد . کسی که بمقام کشیشی میرسد باید از نژاد کشیشان ومادرش هم وقتی که زن پدر او شده حتماً باکره بوده باشد . تمام کشیشان آنها گیسوان بلند وصلیب کوچکی بگردن دارند .

ترتیب عروسی ومزاوجت آنها ازاینقرار است که تمام اقوام ومهمانها باتفاق داماد بخانه عروس جمع میشوند کشیش بزرك هم حاضر است ودختر درزیر یك عریشه یاکوشکی مینشیند، اوك نزدیك او رفته سئوال میکند آیا آیا باکره هستی اگر دختر اقرار به بکارت خود نمود دوباره باوقسم میدهد همینکه او قسم خورد اوك بمجمع حضار بر گشته زن خودرا باچند نفرزن دیگر که دراین قبیل امورخبره هستند میفرستد که دختررا وارسی نمایند پس از آنکه زنها متقاعد شدند زن کشیش آمده درمجمع قسم یاد میکند که عروس باکره است آنوقت اوك باتمام حاضرین بکنار رودخانه رفته عروس وداماد رامجدداً غسل تعمید میدهند بعداز آنکه همه بطرف خانه مراجعت میکنند نزدیك خانه در اندك مسافتی همه گی میایستند داماد دست عروس راگرفته هفت مرتبه از آن نقطه که جمعیت ایستاده تا بدرب خانه رفته برمیگردند، اوك هم کتابی دردست گرفته متصل ازعقب آنها میرود ودعامیخواند پس از آنکه همگی داخل خانه میشوند عروس وداماد رفته زیرعریشه می نشینند درحالیکه شانه‌های آنها بیك دیگر چسبیده است واوك بازدعائی خوانده سه مرتبه سرهای آنهارا بهم میزند بعد یك کتابی که راجع بغیب گوئی است (تقویم) بیرون آورده بازمیکندوساعت‌وروز سعدی برای زفاف معین نموده بآنها اطلاع میدهد، اما اگر زن اوك در موقع وارسی عروس راباکره نیابد اوك ممکن نیست در آن مجمع حضور بهم‌رساند دراینصورت اگرداماد هم بمزاوجت راضی باشد مجبوراست یکی از کشیشان سادهٔ کوچك را بیاورد که مراسم عقد ونکاح را بپایان برساند ، درمیان آن‌ها خیلی ننگ است اگر عاقد کشیش بزرك نباشد واگر عاقد کشیش کوچك سادهٔ باشد دلیل اشکاریست که عروس باکره نبوده است وچون درپیش آن‌ها برای دختر گناه بزرگیست اگرشوهر کند وباکره نباشد همان کشیشهای کوچك هم خیلی باشکال راضی میشوند که عقد راجاری کنندوازروی مجبوریت برای اجتناب ازواقعات ناگواراین کارا قبول مینمایند مباداعروس یاعروس وداماد بواسطهٔ اجبار بروند محمدی بشوند، وحکمت اینکه قبل ازوقت دختر راوارسی میکنند

اینستکه حق داماد راحفظ کنند که فریب نخورد ودختر غیر باکره رابجای باکره تزویج ننماید وهمچنین ازدخترهاهم جلوگیری کرده باشند. بعضی از این مسیحیها هم دوزن دارند واخلاق عمومی مملکت در آنها اثر کرده است.

حالا درخصوص عقیدهٔ آنها در باب خلقت دنیا صحبت بداریم: اعتقادشان اینست که جبرئیل وقتیکه خواست بحکم خدا دنیارا خلق کند سیصدوسی وشش هزار عفریت را واداشت زمین راطوری حاصلخیز کردند که صبح دانه راکاشته عصر حاصلش را برمیداشتند وهمان ملك رسم کاشتن تخم وغرس اشجار رابه آدم آموخت وهمینطور سایر مایحتاج بشری را وبعلاوه همان ملك، زمین را بهفت طبقه وآسمانهارا بهفت طبقهٔ هریك رامیان دیگری قرارداد وهر طبقهٔ زمین ازیك فلزی خلق شده است، ازطرف مرکز که حساب شود اول آهن دویم سرب سیم ارن که فلز مرکبی است ازمس وبعضی چیزهای دیگر چهارم لتون که آنهم فلزی است مرکب ازمس وروی پنجم نقره ششم طلا وهفتم خاك است که شامل همه فلزات دیگر میباشد واسباب حفظ بنی نوع انسان است، برخلاف سایر فلزات که سبب فنا وزوال جنس بشر هستند. وهمچنین معتقدند که روی هر آسمانی آب وخورشید میان یك کشتی روی آب شناور است ودکل آن کشتی یك صلیب میباشد وعدد کثیری ازاطفال وملازمین نزدیك سفاین خورشید وماه هستند که آنهارا میرانند وعلاوه یك کشتی دیگری است که ملکی موسوم به باکان درآن نشسته ازطرف خدا مأمور است که بماه وخورشید سرکشی کند وببیند مستقیم حرکت نموده ازعهدهٔ تکالیف خود برمیآیند یانه.

درخصوص آخرت ونشاهٔ دیگر عقیده شان این است که غیرازاین دنیا یك عالم دیگری که مسکون است ازملائکه ودیو یافرشته وعفریت وارواح نیکوکاران وبدکرداران ودرآنجا شهرها وخانها وکلیساها وجود دارد، وحتی ارواح خبیثه هم کلیساها دارند که باالحان وتغنی وآلات موزیك مشغول نماز ودعا هستند ومثل این دنیا اکل وشرب مینمایند، وقتی که کسی بحالت نزع می‌افتد ومیخواهد بمیرد یك عده لایتناهی از دیو وعفریت باروٴسا وسرکردهای خود آمده سیصدوشصت نفرازمعتبرین آنها در بالین محتضر حاضر هستند وبمحض اینکه روح قالب راترك کرد اورا ببیك جائی میبرند که پراست ازمار وشیر وببر وسك وشیاطین. اگر آن روح متعلق بشخص بدعمل گناهکاری بوده است آن حیوانات اورا پاره میکنند واگر برعکس روح آدم صحیح العمل صالحی بوده

وباقرب رحمت خدا مرده است ازروی تمام آن حیوانات سبع ردشده تا بپیشگاه محضر خداوندمیرسد که درتخت وسریر سلطنت خود نشسته باوزرایش مشغول محاکمه مخلوق هستند ودوملك ایستاده پیوسته اعمال مردم‌را در ترازو وزن می نمایند وهر کس حسناتش سنگین تر ازسیئاتش باشدفوراً اورا بمحضر خداوند داخل مینمایند ، وهم میگویند ملائکه وشیاطین نرو ماده دارند وتوالدوتناسل میکنند وجبرئیل پسرخداست که از نور بوجود آمده است واویك دختر دارد که اسمش صورت است وآن دختر دوپسردارد وجبرئیل سر کرده و رئیس چندین فوج شیاطین است که بمنزلهٔ اقماراوهستند ودرتنبیه گناهکاران باوکمك می‌نمایند و این اقمار درهمه جای شهر میدوند که ببینند اگر آدم بیکار یامرتکب معصیتی پیدامیکنند برحسب مأموریت خود اورا بسختی کیفر بدهند . اماعقیدهٔ آنها درخصوص مقدسین ومعصومین اینستکه حضرت عیسی دوازده نفرحواریون بجای خود باقی گذارد که بروند مردم را موعظه‌وهدایت نمایندوحضرت باکرهٔ مقدس‌رازندهٔ جاوید میدانند ومیگویند او نمرده است ودردنیاسیروگشت میکند ولی کسی جای اورا نمیدانند وبعدازحضرت مریم سنت‌ژان (یحیی)رابزرگترین مقدسین آسمان دانسته پس‌از آن ذکریا وزوجه‌اش الیزابت‌راازهمه بزرگترمی شمارند وبرای آنها معجزات خیلی بزرك خارق عادت ذکر میکنند ومیگویند فقط آنهاازمعانقه سنت ژان رابوجودآوردند وبعدازآنکه بزرك شد اورازن دادند واوصاحب چهار اولاد شدکه همه ازآب‌رود ژوردن بعمل آمدند، بااین ترتیب که هروقت میل بداشتن بچه میکرد ازخداوند درخواست مینمود فوراً یك طفلی ازمیان آب آن رودخانه بحکم خدا برای او بیرون میآمد وآن بچه‌را بزن خود میسپرد وتکلیف زنش فقط این بود که طفل‌راشیر بدهد و، میگویند سنت ژان باجل طبیعی وفات کرد امابحواریون خود گفت که بعدازمردن نعشش را بدار زدند که شبیه حضرت عیسی بشودکه قوم نزدیك اوبود و وفات او در شهر فوستر روی داد ، بدنش را دریك تابوت بلور که ازغیب حاضر شد دفن کردند ومقبرهٔ اودریك خانهٔ معینی نزدیك رود ژوردن‌واقع‌است .

صلیب رابسیارمحترم میدارند واغلب علامت صلیب را بسروسینهٔ خود بادست رسم میکنند اماخیلی دقت مینمایندکه ترکها نبینند وملتفت این‌حرکت آنها نشوند حتی درموقع نماز واجرای رسوم مذهبی هم بدرب کلیسای خود قراول ونگهبان میگذارند که ترکها واردنشوند و بصلیب آنها بی احترامی

نکنند واین مسئله حقیقتة یك ظلم و بی اعتدالی فاحشی‌است . وقتیکه صلیب را در کلیسا زیارت کردندچون عمداً دوپارچه ساخته‌اند که بسهولت بتوانند نهان کنند پارچه هاراازهم سوامیکنند وباز وقتی که اعمال مذهبی شروع می‌شود آنهارا بروی هم سوار مینمایند وسبب اینکه صلیب را آنقدر محترم میدارند اینستکه یك کتابی درمیان خود دارندموسوم بدیوان در آن کتاب ازجمله‌چیزهای غریبی که نوشته شده یکی اینست که هرروزصبح زود ملائکه صلیب رادرمیان آفتاب وماه نصب مینمایند ونور آنها بواسطهٔ صلیب است ویك افسانهٔ دیگر هم نظیر آن میگویند که در آن کتاب صورت دوسفینه کشیده‌شده یکی موسوم است بخورشید یکی بماه ودرهریك از آن دوسفینه یك صلیبی پرازنگوله‌های کوچك نصب شده که بدون آن خورشید وماه از روشنائی محروم و سفاین غرق میشدند .

اعیاد عیسویهای سنت‌ژان از اینقرار است : یکی درزمستان که سه روز طول دارد وبافتخار پدر اولیه ما درخلقت دنیا گرفته میشود ویکی درماه اوت که آنهم سه روز وموسوم‌است بعید سنت ژان وسیمی همان عید پنج روزه است که تجدید تعمید مینمایند وذکر آن درفوق گذشت . روز یکشنبه رامحترم میدارند ودر آن‌روز هیچ کار نمیکنند ، صوم و روزه بهیچوجه ندارند وبکفاره گناهان نمیپردازند ، کتاب قانون هیچ ندارند اماکتابهای دیگر بسیار دارند که پراست از سحر وجادو وبواسطهٔ آنهاتصورمیکنند که کشیشان آنها هرچه بخواهند میتوانند بکنند واجنه وشیاطین مطیع اوامرایشانندودیگرعقیدهٔ آنها اینست که تمام‌زنهانجس هستند ونباید داخل کلیساشوند .

درمیان خود یکنوع جشنی دارند که جشن مرغ مینامند وخیلی بدان اهمیت میدهند و آن مخصوص است بکشیشانیکه ازدختری متولد شده باشند که باکره شوهر کرده باشد ،وقت کشتن مرغ کشیشی که باید مباشرت نماید لباس معمولی خودرا بیرون‌آورده لباس مخصوصی که برای اینکاراست پوشیده یك پارچهٔ سفیدی بکمر می بندد وقطیفهٔ بدوش میاندازد آنگاه مرغرا گرفته در آب فرو میکند که شسته و تطهیر بشود پس رو بطرف مشرق ایستاده با کاردی سرمرغرا بریده آنقدر بادست نگاه میدارد که خونش‌تمام خارج بشود ودر آن مدتی که خون از گلوی مرغ جاریست کشیش چشمهارا باحالت خلسه به آسمان دوخته وبزبان خود این عبارت راتکرارمیکند« بنام خداکه‌این گوشت

راهر کس میخورد نافع شود» برای گوسفند هم همین تشریفات در کاراست اول محل ذبح را تمیز و آب پاشی میکنند پس از آن باشاخه های درخت آنجا را مفروش مینمایند وجمع کثیری درموقع کار حاضر میشوند مثل اینکه یك قربانی عظیم رسمی باشد وقتی که از آنها سئوال میشود چرامردمان متفرقه غیراز کشیش اجازهٔ کشتن مرغ راندارند فقط جواب میگویند بآنها نباید اجازه داده شود و نمیتوانند هیچ دلیل دیگری ذکر نمایند. ذبیحه ترکها و کلیهٔ غذاهای مطبوخ آنهارا نمیخورند مگر اینکه مجبوریت بزرگی درکار باشد ، بقدری نسبت به ترکها کینه وعداوت دارند که ازظرفی که آنها آب نوشیده باشند آب نمیخورند واگریك ترکی از آنها آب بطلبد بعدازرفتن اوآن ظرف را که درآن باو آب داده‌اند فوراًمیشکنند که مبادا دیگری آنرا استعمال کندو نجس بشودو کشیشان آنها برای اینکه بغض وعداوت ایشان را نسبت بترکها زیادتر کنند بعضی مهملات برضد مذهب آنها درقلوب اطفال وجوانان ازطفولیت جای میدهند که قابل ذکر وترجمه نیست.

اما درباب رستگاری خودشان میگویند همهٔ ما آمرزیده ورستگاریم و نقطهٔ اتکاء ودلیلشان هم اینستکه وقتی جبرئیل بامر خدا دنیارا خلق کرد خدا را مخاطب ساخته نطق نمود : بارالها دنیاراانیك بفرمان تو بنا نمودم ودراین کارمن ورفقای من بسیارزحمت کشیدیم تااین کوههای بااین ارتفاع رابلند کردیم که گویا سر آنها بآسمان رسیده نگهبان وستون آسمانها هستند. که میتوانست بدون زحمت و کارزیاد این رودخانه‌ها رامیان کوهها حفر نموده راهرا بـرآن آبهای عظیم بگشاید وهرچیزیرا درجای خود برقرار نماید؟ وبعلاوه‌ای خدای بزرك بکمك بازوی قادر توانای تو مااین دنیارا بطوری کامل وبی منقصت برپاکردیم که انسان برای آسایش خود چیزی تصور نمیتواند بکندجزاینکه درآنجا بیابد ، حالا عوض خوشحالی ومسرتیکه بایداز کار باین بزرگی حاصل کرده باشم درخود غم وغصهٔ بسیاری احساس مینمایم. خداوند از جبرئیل سبب غم وغصهٔ اورا سئوال میکند جبرئیل میگوید ای‌خدای من ای پدرمن سبب غصهٔ مرا که میپرسی اینستکه بعدازاین همه زحمت وساختن دنیای باین خوبی‌وکاملی پیش بینی میکنم که جمع کثیری یهودی وترك‌وبت پرست و کفاردیگر که‌دشمن نام توهستند ولیاقت اینراندارند که ازمیوهٔ زحمات مابخورند دراین دنیا پیدا خواهند شد، خداوند باکمال رأفت بجبرئیل میگوید ای فرزند غصه‌وغم مدار

دراین دنیائیکه تو بنا کردهٔ عیسویهای سنت ژان خواهند آمد که دوستان من خواهند بود وهمه آمرزیده ورستگار نند جبرئیل را حیرت دست داد با تعجب ازخدامی‌پرسد چطور آیا ممکن است در میان آن عیسویها گناهکاری پیدا نشود که دشمن تو باشد خداوند درجواب میگوید چرا اما درروز محاکمه صالحین آنها از طالحین ایشان شفاعت میکنند باین وسیله گناهان همه آمرزیده و جمیعشان رستگار میشوند !!!!.

قبل‌از آنکه‌شرح مذهب‌این عیسویهای سنت ژان را بپایان برسانم باید این نکته راهم بگویم که آنها بچه اندازه ازرنك آبی نیلی نفرت دارند به درجهٔ عداوت دارند که دست بدان نمیزنند وجهتی که ذکرمیکنند اینستکه بعضی از یهودیها درخواب دیدند که هاتفی بآنها میگوید که شریعت شما بواسطهٔ غسل تعمید سنت ژان باطل خواهد شد وقتی سایر یهود ازاین رؤیا مطلع شدند همینکه دیدند سنت ژان تهیه تعمید حضرت عیسی رامیبینند بشدت برآشفته‌مقدار کثیری نیل آورده دررودخانهٔ ژوردن ریختند وآب آن تامدتی کثیف ونجس بود وباین وسیله نزدیك بود تعمید حضرت‌عیسی رابتعویق بیندازند اماخداوند قبل ازآنکه نیل برودخانه ریخته شود بتوسط ملائکه ظرفی ازآسمان فرستاد از آب ژوردن پر کرده بآسمان بردند و درموقع تعمیدحضرت عیسی آن‌ظرف راباآب فرود آوردند وسنت ژان باآب حضرت مسیح را تعمید داد بعدازآن خداوند رنك نیلی رالعنت ونفرین کرد .

این بود آنچه من ازمذهب عیسویهای سنت ژان تحقیق کردم ؛

فصل نهم

دنبالهٔ همان راه از بصره تا هرمز

روز دهم آوریل از بصره برای بندر لنگه حرکت کردیم (۱) و بجهة این مسافرت طراده مخصوص گرفتیم زیرا چنانچه درفوق ذکر کردم قایق هائیکه خرما بار میگیرند معمولا بارشان بقدری سنگین است که در موقع انقلاب وطوفان دچارخطر میشوند. قبل ازاینکه بالاتر برویم باید بگوئیم که خروج ازرودخانه بصره بواسطه شن وماسه که رودخانه‌راپر کرده است بسیار پرزحمت وخطرناك است حتی در امتداد خلیج بعضی قطعات هست که کشتی رانی در آن فوق العاده دچارزحمت و وحشت‌میشود. در دوساحل خلیج که ایران را ازعربستان جدامیکند مردمان فقیری سکنی دارند که حرفه و شغلشان‌منحصر است بماهی گیری خاصه سکنهٔ ساحل عربستان که بسیار مفلوك و بی بضاعت هستند. دریك سفری که ازشهر صورت هندوستان بهرمز میآمدم فصل‌مساعد نبود مجبورشدیم بطرف دماغهٔ رأس القات برانیم برای اینکه ازهوای‌محیط عربستان استفاده نمائیم ‌حتی‌المقدورا نزدیك بخشگی حرکت میکردیم و سکنهٔ بیچاره‌آن ساحل هرروز مقداری ماهی تازه وشور که بیشتر آنهاسه چهارپا طول‌داشتند برای‌ما میآوردند هرچه اصرار میکردیم که پول نقدبآنها بدهیم قبول نمیکردند درعوض فقط برنج ازمامیخواستند. کاپیطن کشتی‌ما بر عسرت آنها ترحم آورده خواست از برنجهای خوب بآنها بدهد قبول نمی کردند از برنجهای قرمز پاك نکرده (شلتوك) که درقفس مرغها دیده بودند می-خواستند وحال آنکه آن برنج مخصوص مرغ وخوك است که آنها را خوب ربه میکنند و گویا برای این از آن برنج‌طلب میکردند که‌درشت‌تر بودوزیادتر میتوانستند داشته باشند. یکروز شش هفت قایق ازاین ماهی گیرها نزدیك کشتی ماآمده همه داخل کشتی شدند وماهی‌های خوب بسیارهم‌آورده‌بودند، درمیان آنها اطفال و پیرمردهم بودند درحینی که برنج خوب آورده بآنهانشان میدادند که درعوض ماهی بایشان بدهند بعضی‌ازآنها پشت بطرف قفس‌مرغها

---

(۱) دراول کتاب همه‌جا بجای بندرلنگه کنگو نوشته‌است ولی آن محلی که‌ذکر کرده همین بندرلنگه است.

کرده ازعقب دستهارا داخل قفس میکردند که یك مشت از برنجهای قرمز بربایند ملاحان میخواستند آنهارا ممانعت نمایند اما کاپیطن که شدت فقر و عسرت آنهارادید باشاره گفت بگذارید هرچه میخواهند بکنند در صورتی که بآن ترتیب ممکن نبود بیش‌از دو کیلوشلتوك بتوانند درمشتهای خود بگنجانند. من ازفقر وفلاکت آنها برقت آمدم از کاپیطن خواهش کردم که یك کیسهٔ سی چهل لیوری بگیرم میان آنها تقسیم نمایم همینکه این کار را کردم بآنها گفتم امشب بروید غذای خوبی بخورید یکی از پیر مردها بمن گفت هر گز!هر گز! ما اینهارا در کمال دقت حفظ میکنیم که برای مریض یامهمانی وعروسی بزرگی بمصرف برسانیم . ازهمین فقره شدت فقر وعسرت این اعراب معلوم می‌شود. نمیدانم چرا این قطعهٔ عربستان را عربستان خوشبخت‌مینامند؟ اگرتمام نقاط آن همین طور باشد بدبخت ترین قطعات دنیا محسوب میشود .

درخلیج فارس چندین جزیره واقع شده که مهمترین آنها بحرین است که هرسال درآنجا صید مروارید میشود ودرجای دیگر بشرح آن خواهم پرداخت ، درتمام این جزیره آب بسیار بداست وبوضع بسیار غریبی تحصیل آب شیرین میکنند اشخاصیکه میخواهند آب خوب داشته باشند غواص‌مخصوص دارند که صبح میروند بقدر دوسه تیررس تفنك وسط دریا دورازجزیره آنجا بقعر دریا رفته وچند کوزه سفالین از آب پر کرده سرشان را محکم می بندند و ازته آب بالا میآیند وآن آب بسیار خوب و گواراست ودر هیچ جای دیگر آن آب پیدا نمیشودمگر نزدیك همان جزیرهٔ بحرین ، من این فقره رادر تمام اسفارم تحقیق کرده‌ام ، وباز از چیزهائیکه قابل ذکراست اینستکه دردماغهٔ کمرین وطول سواحل کرماندل ومالابار که‌هیچ آب شیرین یافت نمیشود وآنجا مثل بعضی از نقاط هندوستان رسم ندارند که دریاچه بسازند وازآب باران پر کنند وقتیکه آب دریا بجزر عقب می نشیند زنها کوزه های خود را برداشته هرقدر بتوانند بآب نزدیك شده شنهای باتلاق کنار دریا را حفر کرده ازآب میان شن باظرف کوچکی برداشته کوزه هارا پرمیکنند وآن آب شیرین و گواراست . درکنار دورودخانهٔ که ماازمملکت پیشاور گذشتیم قبل‌از آن که به معادن الماس برسیم نیز همین کار را میکنند چون آب آن رودخانه هاشورو ناگواراست .

از بصره تامصب فرات بدریا جزیرهٔ کوچکی است که درآنجالنگر

میانداز ند ومنتظر باد مساعد میشوند ، ماچهارروز آنجا ماندیم واز آنجا تا بندر لنگه چهارده روز مسافت داشت. بیست‌وسیم آوریل رسیدیم بلنگه، اقامت در لنگه برای تجارخیلی بهتراز هرمز است هم بواسطهٔ سلامتی هوا وهم بعلل دیگر که بعد ذکر خواهم کرد . اما جهة اینکه لنگه در این خصوص از هرمز سبقت نیافته اینست که ازلنگه تا لارراه خیلی بدوسخت واغلب جاها بی آب است فقط شتر میتواند از آنجا عبور کند ، برای اسب مسافرت غیر ممکن است اما راه هرمز تالار قابل تحمل است وچندان سخت نیست . مادوروز در بندر لنگه توقف کردیم در آنجا یك تحصیل دار پرتغالی بنابرقراردادی که با شاه ایران دارند نصف حقوق گمرکی راازمال‌التجاره دریافت میدارد، آنشخص پرتغالی باماخیلی بمهربانی رفتار نمود ونگذاشت جای‌دیگر منزل کنیم مارادر خانهٔ خود پذیرفت وغذاهای خوب بما داد .

باید دانست کشتی‌هائیکه داخل‌خلیج میشوند تاازهرمز ببصره بروند باید حتماً ملاحان مملکتی وبومی استخدام نمایند که درخلیج بلدیت داشته‌باشند وآنها هم همیشه آلت امتحان قعر دریارا در دست دارند که کشتی راازتصادف باگل ولای ممانعت نمایند زیرا که همه جای آن پراز گل وماسه است .

روز سی‌ام آوریل قایقی گرفته بجانب بندرعباس روان شدیم‌دوساعت بعدازظهر بادبان کشیده براه افتادیم رسیدیم بجزیرهٔ کشمش (قشم) در ساحل آن دریگقریه سه چهارساعت توقف نمودیم .

قشم جزیره ایست بفاصلهٔ پنج شش لیو دورازهرمز و سه لیو مساحت دورآن است وازحیث حاصلخیزی برتمام جزایر مشرق زمین تفوق دارد . در سایر جزایر گندم وجو بعمل نمیآید امادرقشم بحد افراط میروید اگرمجاورت قشم نمی بود زندگانی درهرمز خیلی سخت میشد بجهت اینکه علیق وعلوفهٔ اسبها را غالباً ازقشم بهرمز حمل مینمایند .

یك چشمهٔ آب شیرین خوب درقشم هست وایرانیها برای محافظت این جزیره از استیلا وغلبهٔ پرتغالیها که آنوقت‌مالك هرمز بودندیك قلعهٔ در آنجا بنا کرده اندزیرا که درآن‌جزیره که‌شرحش‌را بعدذکرخواهم کردآب دیگری یافت نمیشود مگرآب باران که درآب انبارها جمع میشود وآن هم چون روی زمین شور میبارد ناچار طعم بدی پیدا میکند که گوارا نیست ، اماآب انبار-های بندرلنگه خیلی بهتراست ویکی ازمحسنات لنگه برای اقامت تجار همین

است چنانچه گفتم اگر آن شش روز راه بدلار نبود لنگه برای مرکز تجارت ترجیح میداشت.

خلاصه جزیرهٔ قشم را هلاندیها درسنهٔ ۴۲-۱۶۴۱ ی برای اختلافیکه در خصوص تجارت ابریشم با پادشاه ایران حاصل کرده بودند محاصره نمودند و تفصیل آن از این قرار است:

وقتیکه سفرای دوك دوهلشیتن بایران وارد شدند هلاندیها تصور کردند که آنها برای خرید ابریشم آمده وخیال دارند هرچه ابریشم هست خریداری نمایند باین جهت آنها قیمت ابریشم را که ۴۲ تومان بود به ۵۰ تومان ترقی دادند بعداز آنکه سفرا رفتند هلاندیها از قول خود عدول کرده نخواستند بیش از ۴۴ تومان بدهند شاه ازاین خلف قول مکدرشد وحکم کرد که آنها هم نباید مال التجاره خود راقبل از ادای حق گمرك در ایران بفروشند زیرا که تا آن وقت هلاندیها در ازای تجارت ابریشم ازدادن گمرك معاف بودند. همینکه شاه رامصمم دیدند آنها هم مصمم شده معبر هرمز را گرفته تجارت را مانع شدند وجزیره قشم را محاصره نمودند بخیال اینکه بکلی متصرف بشوند. اما از ابتدای ماه آوریل تا آخر سپتامبر حرارت هوا درهرمز بقدری شدید وتحمل ناپذیر است که کشتیهائیکه باید درآنجا رفت و آمد بکنند ملاحانی که متصل آلت امتحان ومیل بلندی دردست داشتند که گل ولای قعر دریارا که خیلی کم عمق است امتحان نمایند ازشدت حرارت بیحال شده بدریاافتاده هلاك میشدند بهمین جهت خیلی ازملاحان آنها تلف شدند و ناچار ترك این عزیمت رانمودند بالاخره بادادن مبالغ گزاف تعارف وهدایا ببزرگان دربار ایران موفق شدند باینکه ابریشم رااز قرار ۴۶ تومان خریداری نمایند.

لارك یك جزیرهٔ دیگری است که بهرمز ازقشم نزدیکتر است وسکنه ندارد، مسیو هیلبراند فرماندهٔ هلاندی درآنجا کنار یك مردابی باغی ساخته بود که بز ومیش وسایر شکارهای جزیره آمده درآن مرداب آب می خوردند وبقدری زیاد هستند که ما دریك روز ۴۵ بز ومیش شکار کردیم، همچنین مرغ وگوسفند هم درآنجا نگاهداشته زیاد کرده وآن محل را برای تفرج و تفریح خودو دوستانش جای خوب قشنگی ساخته بود.

از قشم بطرف هرمز بادبان کشیدیم و روز دیگر که اول ماه می بود دوساعت قبل ازظهر بآنجارسیدیم آن فرمانده هلاندی فوراً فرستاد بنه وبار

مارا بدون ادای وجه از گمرکخانه آوردند ، مادر بصره اشیاء نفیس قیمتی خود را دریك صندوق گذارده بمهر کاپیطن هلاندی رسانیده بودیم و روی آن باسم فرمانده هلاندی مقیم هرمز نوشته شده بود ، این مهر وعنوان سبب شد که گمرکچی ها تصور کردند این امانت متعلق بکمپانی تجارتی هلاند است که در ایران ازادای حقوق گمرکی معاف هستند .

هلاندیها درمدت توقف مادرهرمز کمال مهربانی رانسبت بمامرعی داشتند تفصیل این شهر را وقتی که از اصفهان به هندوستان خواهم رفت شرح خواهم داد .

دریانوردی درخلیجها کلیة خطرناکتر ازدریاهای بزرك است بجهة اینکه درموقع انقلاب وتلاطم ، امواج کوتاه تر وسریعتر رفت وآمد میکنند و کشتی نمیتواند عرض آب را بپیماید ودرخلیج فارس مخاطره ازسایرخلیج ها هم زیادتراست زیرا که درچندین نقطه عمق دریا خیلی کم است وعده کثیری زبانه های خاك داخل آب شده پیش آمده وروی آنهارا آب پوشانیده ولی عمقی ندارند وبهمین واسطه کشتیهائیکه داخل این خلیج میشوند باید مجبوراً از هرمز یا بندر لنگه ملاحان بومی استخدام نمایند تا بصره وهمچنین از بصره تا هرمز .

این ملاحان بومی فقط همان ماهی گیر هاهستند که دراین خلیج بواسطه عادت وممارست بلدیت و مهارتی دارند وتمام نقاط خطرناك آنرامیشناسند .

ساحل خلیج ازطرف ایران تمام صحرای خشك شن زار وبی آب است وازآن نمیتوان عبور کرد ومحال است ازخشکی بتوان ازبصره بهرمزمسافرت نمود ، تجار بسیار خوشوقت میشدندا گرمیتوانستندیك راهی ازساحل عربستان پیدا کنند که تا مسقط بروند زیرا ازآنجا بسهولت میتوان یك کانالی بطرف سند یادیو یاصورت که سه بندرمعتبر هندوستان هستند حفر نمود . درآن موقعی که میان شاه ایران وهلاندیها درخصوص قیمت ابریشم اختلاف و کدورت حاصل شده بود امیرودانا که یکی از امرای عربستان است وشرح حال اورا در کتاب آخر ذکر خواهم کرد بعدازآنکه مسقط را از تصرف پرتغالیها خارج کرد رفت بهرمز وبهلاندیها تکلیف نمود که ازیك راه نزدیك خوبی ازخشکی آنها راازمسقط ببصره ببرد وتجار بصره که برای تجارت ادویه بهرمز وبرای معاملهٔ مروارید به القطیف میروند کمال میل راداشتند که آن راه دایر بشود ، امیر

حاضرشده بود که شتر برای حمل مال‌التجاره تامسقط بدهد وامیر مسقطهم تا القطیف شتر برای آنها تهیه نماید اما هلاندیها ملاحظه کردند که اگر این تکلیف امیر را قبول کنند باید باشاه ایران بکلی قطع روابط بنمایند و این فقره برای آنها مستلزم خسارت گزاف میشد بنا براین از حسن مساعدت امیر ودانا تشکر نموده و باوحالی کردند که قبول این تکلیف برای آنهامضر وغیرممکن است .حقیقتاً هم در آن مدتی که کدورت مسئلهٔ ابریشم درمیان بود شاه ایران بهلاندیها فهمانده بود که رعایای او بسهولت میتوانند از ادویهٔ آنها صرف نظر نمایند زیرا که درمملکت او بعضی نباتات یافت میشود که در تندی وحرارت بافلفل ومیخك برابری مینمایند . هلاندیها که سالی پانزده شانزده صد هزار لیور (سه کرورویکصد هزار لیور) ادویه درایران میفروختند وعوض ابریشم میخریدند صرفه‌وصلاح خودرا ندیدند که شاه ایران رابرنجانند وازهرمز بروند ودرمسقط برقرار بشوند بهمین جهت بکلی ازخیال آن راه جدید منصرف شدند وحال آنکه آن راه بسیار راحت وخوب میشد وشرح آن راه را مختصراً از این قرار مینویسم :

از بصره میرفتند به‌القطیف که یکی ازشهرهای ساحلی عربستان خوش بخت است ونزدیك آن صید مروارید میشود که تعلق بامیر القطیف دارد چنانچه درمقابل آن جزیرهٔ بحرین مرواریدش بشاه ایران متعلق‌است .

از قطیف میرفتند بمسقط که یك شهر دیگر عربستان ومحل اقامت یك امیر دیگراست وازمسقط بودانا که شهر خوبی است ودرملتقای دورود کوچك واقع است که کشتی در آنها سیر کرده بدریا میروند و بعدازیکی شدن موسوم بمعاصور میشود . در ودانا گندم هیچ بعمل نمیآید مقدار قلیلی برنج زراعت میکنند ، اما میوهٔ آن بسیار است خصوصاً آلو وبه‌وبه های آنجامثل به های ماگس نیست ، آنهارا مانند سیب میخورندوخربوزه های بسیارخوب ومقدار کثیری انگور دارد‌وچون سکنهٔ یکی ازمحلات بزرك شهر یهودی‌هستند امیر بآنها اجازهٔ‌شراب انداختن میدهد . ازودانا تاخلیج‌دوطرف ساحل پر از نخل خرماست وخرما خوراك معمولی مردم است زیرا که‌قوه و بضاعت‌خریدن گندم وبرنج را ندارند و باید از راه دور بیاورند که‌خیلی گران تمام میشود.

از ودانا تامسقط ۱۵ لیو راه بیشتر باقی نمی‌ماند اگر چه خریطه‌های جغرافیائی که اغلب صحیح نیستند میان این دوشهر خیلی زیادتر مسافت نشان

میدهد . امیر ودانا وقتیکه برای مذاکره‌راه بهرمز آمده بود برئیس کمپانی هلاندی مسیو کنستان یك مروارید گرد غلطان غیر حاجب ماورا نشان داد که ۱۷ عباس وزن داشت که مطابق است با ۱٤ قیراط و ۷ اکتاو ، درتمام نقاط مشرق زمین که صید مروارید میشود وزنشان عباس است ویك عباس ۷ اکتاو قیراط میشود . چون مسیو کنستان بامن خیلی دوست بوداز امیرخواهش کرد که آن مروارید را بمن نشان بدهد اوهم مضایقت ننمود ومن بادقت وفرصت آنرا تماشا کردم ، ازهرمز که بهندوستان رفتم حاکم صورت‌ازمن پرسید که آیادر جزایر ایران صحبت یك همچو مروارید راشنیدی گفتم نه تنها شنیدم بلکه خوب بچشم آنرا دیدم. سال بعد که میخواستم ازصورت حرکت کنم برای وداع نزدحاکم رفتم موضوع‌مروارید بخاطرش آمدبمن گفت‌درمراجعت بهرمزاگر بتوانی آن مروارید را تا ٦۰ هزار روپیه برای من خریداری کن منهم بمجرد ورود بهرمز یك عربی رامخصوصاً ازطرف‌رئیس کمپانی هلاندی نزدامیرودانا فرستادم و ۳۰هزار پیاستر که ٦۰هزار روپیه میشود باوتکلیف کردم که آن مروارید را بمن بفروشد او جواب گفته بود چند نفر ازسلاطین آسیا تابحال مشتری آن شده وخیلی زیادترازاینها باوداده اند قبول نکرده‌است وکلیة‌خیال فروش آنرا ندارد .

مرحومهٔ ملکه‌آن دوطریش یك روز یك مرواریدی ازهمین جنس و طبع بمن نشان داد که بشکل گلابی بود اماشش هفت قیراط بیشتر وزن نداشت.

فصل دهم

مسافرت پنجم مصنف و سرگذشت ۴ نفر فرانسوی

در ٤ سفر سابق من از چهار راه مختلف مسافرت نمودم که شرح هر یك را گویا بقدر کفایت ازروی صحت نوشته باشم حالا باید ازدوسفر آخر صحبت بدارم که ازهمان راه سفر دویم رفته ام یعنی ازازمیروتبریز باصفهان.

درسفر پنجم ماه فوریه ١٦٥٧ ازپاریس حرکت کرده بمارسیل رفته‌از آنجا یك کشتی کوچك گرفته بسمت لیکورن روان شدیم صبح زود بادبان کشیده بعدازظهر بیك کشتی گورسر (دزدان بحری) مصادف شدیم که ما را تعاقب کرد ولی مابزور پاروخود را بساحل رسانیده دربندرگاه کوچکی میانهٔ سیوتات‌وتولون قدم بخشکی گذاردیم . من هرچه جواهر داشتم باخودبرداشته فقط اجناس سنگین‌راکه بازقریب ۲۵ الی ۳۰ هزارلیور ارزش داشت در کشتی باقی گذاردم نه من نه سایر رفقایم راضی نشدیم که دوباره سوار کشتی بشویم ازترس اینکه بچنگ دزدان بحری نیفتیم اسب پیدا کرده کرایه نموده از خشگی بمارسیل مراجعت کردیم و کشتی کوچك ماکه یك نفرازملازمین من‌در پهلوی آن بارهامانده بود فرداصبح خودرابخطر انداخته بادبان کشیده وبه طرف لیگورن مراجعت نمود ولی روز دویم بدون هیچ حادثه بکمك بادمساعد بلیگورن رسید - بعدازرسیدن بمارسیل یك کشتی انگلیسی دیدیم که‌ازاسپانیا مراجعت میکرد که بلیگورن برود برای اینکه‌آن کشتی‌را مجبور کنیم که کار های خودرا زودترصورت داده هروقت مامیل بحرکت داشته باشیم حاضرباشد من وبارون داردیکیر ودوپسرمسیو نیبوت بیگلربیکی میدلبرغ ٤٠ میستول‌روی هم کرده درکیسه ریختیم وبکاپیطن کشتی انگلیس نیاز نمودیم . درروز بعداز ورودآن کشتی بادبان کشیده براه‌افتادیم - تامحاذی ماس باد مساعدی‌میوزید امادرآن نقطه تغییر کرد ومامجبور شدیم که خود را بجزیرهٔ کرس نزدیک نمائیم وبرویم درعقب جزیرهٔ لاگرگن که جزیره کوچکی‌است درسه لیومسافت لیگورن لنگر بیندازیم . ٤روز درآنجا توقف کردیم اما با خوف ووحشت ، زیراکه دزدان دربائی اغلب ازمیان‌این دوجزیره رفت وآمد میکنند ولی از حسن اتفاق وخوش بختی دراین چهارروز ابداً باآنها ملاقات نکردیم .

در این اثنا باد مساعد شد و ما در ٤ ساعت بلیگورن رسیده و در آنجا توقف نموده مجبور شدیم که یك قرنطینی بدهیم زیرا که شهر مارسیل متهم بیك مرض مسری شده بود، اما توقف ما طولی نکشید درموقعیکه کشتی مشغول تدارك سفر مشرق زمین بود من رفتم به پیز، چندروزی نزد گراندوك ماندم که لاینقطع میل داشت ازمسافرتهای خود برای او حکایت نمایم و بعدازمراجعت من به لیگورن لطف کرده برای من میوه وپیز وسوسیون و شرابهای خوب فرستاد،دوروز قبل ازحرکت دوباره به بینیر رفتم که باحضرت والاوداع بنمایم کاردنیال دومدیسی ازمن پرسید که شراب فلرانس راچگونه یافتم جواب گفتم من ورفقایم بقدری‌ازآن خوشمان آمد که تمامش راصرف کردیم وبرای‌سفرمان هیچ باقی نماند کاردنیال تبسمی کرد و گفت میفهمم چه میگوئی‌وهمان وقت تقریرمرا بگراندوك تکرار کرد وقتیکه بلیگورن مراجعت کردیم حضرت والا شش‌صندوق کوچك‌و کاردینال دوصندون ازهمان شراب باز برای من‌فرستادند بااینکه بهمهٔ اهل کشتی ازآن‌سهمی دادم بازمقداری باقی‌مانده بود که‌درازمیر بقونسول فرانسه نیاز کردم .

ماازلیگورن با ۷ کشتی ماکولات کنسروحرکت کردیم دو کشتی از آن برای ونیز یکی برای اسلامبول یکی برای حلب وسه تابرای ازمیر معین شده بودند من خود سوار یك کشتی هلاندی شدم رسیدیم به مسین و تاازمیر حادثهٔ برای دریا نوردی مارخ نداد اما قبل‌از آنکه از ازمیر بطرف تبریز حرکت کنیم باید سر گذشت چهارنفر فرانسوی را برای قارئین حکایت کنم که اسباب مزید بصیرت ایشان از عادات واخلاق ترکها وایرانیهاخواهدشد .

در انتظار حرکت کاروان که پنج شش هفته طول داشت بودم وشنیده بودم یك یهودی متمول جواهر فروشی از اهل اسلامبول چند عدد مروارید درشت خوش طبع قشنگ قیمتی برای فروش دارد واین بهترین متاعی استکه برای هندوستان میشود حمل کرد ، یکی‌از آدمهای خودم‌را که‌ازاین قسم‌معاملات مهارت وسررشته داشت برای خریدن آن مرواریدها باسلامبول فرستادم یک جوان اصل زاده ازاهل نرماند موسوم به دورویل،اورا درازمیر ملاقات کرد و باوی همسفرشد وآنها درهمان کشتی که مسیو دولاهی‌سفیر کبیر فرانسه و زنش را باسلامبول میبرد سوارشدند ؛ آن جوان‌اصلزاده دوسه هزار دو کادر کیسهٔ خود داشت وآدم بی‌عقل کم جرئتی نبود چنانچه ازقیافهٔخوب‌او پیدا بود اما

شاید رفتاراو با وضع آن مملکت که خیلی حزم وخود داری میطلبد تناسب نداشت . او ازخدمت روسها خارج شده داخل خدمت و نیز یهـا در گانـدی گردیده بود اما چون در آنجـا آن شغلیکه مطابق میل او بود باوداده نشد مصمم رفتن بایران گردید . درآن مدتیکه در اسلامبول بود یك بازی بسر یك یهودی درآورد که نزدیك بود اورا دچارمخمصه وزحمت بزرگی بکندوتفصیل آن از این قراراست .

یهودیها که هرگز موقع استفاده‌رادرمعاملات ازدست نمیدهند پیوسته بملاقات آن آدم میآمدند وچون معاملهٔ آنها درخصوص مرواریدها سرنگرفت بجهة اینکه قیمت گزاف برای آنها تعیین کرده بود هرروز جواهرات مختلفه نزد اومیآوردند که شاید چیزیرا پسندیده‌از ایشان خریداری بکند، آن اصلزاده هم بایهودیها آشناشد ویك روزیکی ازآنهارا که نسبت بسایرین متمول تـر فرض میکرد بکنار کشیده باو گفت چون خیال مسافرت هندوستان را دارم‌می خواهم معادل ٤هزار دوکا مروارید خریداری نمایم وازآن یهودی خواهش کرد که برای اوپیداکند واظهارداشت که نصف قیمت مروارید نقـد و نصف دیگررا مال‌التجاره بدهد ودوهزاردوکای طلا به‌یهودی نشان داد که میخواست آنهارا باچشم بلع نماید .

چند روز بعد یهودی آمد چند عدد مروارید قشنك وچند قطعه زمـرد آورد که بسهولت درقیمت آن موافقت حاصل نمودند زیرا که اصلزاده خیالش فقط استهزاودست انداختن یهودی بود، دومرتبه دوهزار دوکارا درآورده به یهودی نشان داد واوتصور کرد که مشتریراخوب مغبون کرده است وبنا کرد به شمردن دوکاها مثل اینکه متعلق بخودش شده باشد،آنوقت نصف دیـگر را که بنا بودمال‌التجاره بدهدمطالبه کرداصلزاده گفت مال‌التجارهٔ من خیلی نفیس است ودوهزاردوکا زیادتر ارزش دارد اماچون باتو قرارداده بـودم بهمـین مبلغ بتو واگذار مینمایم یهودی اصرار کرد که آن متاع نفیس را باو بنمایـد اصلزاده گفت متاع من یك تب ونوبهٔ چهاریك است که سالهااست دارم آنرا به طیب خاطر بتو تسلیم مینمایم، آن یهودی که خیلی متمول بود ودربـاب عالی اعتبارات فوق‌العاده داشت از این مزاح بطوری برآشفت که نزدیك بود قال ومقال بزرگی برپـاکند وچون اصلزاده گفته بود بایران وهندوستان مـیروم ممکن بود یهودی اورا درنزد ترکها جاسوس معرفی کند وبلای سختی بسرش

بیاورد، اماچون یهودیها بدون کمك فرانسویها تجارتشان پیشرفتی ندارد و محتاج بآنها هستند چند نفر تجار فرانسوی میان افتاده گفتند این اصل زاده یك نوع جنونی دارد و کاررا نوعی اصلاح کرده بسکوت گذرانیدند. فرستادهٔ من هم چون دید که یهودیها خیلی گران فروش هستند وباآنها نمیشود معامله کرد بدون اینکه چیزی خریداری کند مراجعت نمود و آن اصلزاده که میترسید بالاخره یهودیها اسباب زحمتی برایش فراهم کنند بیشتر محرك گماشتهٔ من در مراجعت شد وبایکدیگر بر گشتند.

برای اینکه زودتر داستان سر گذشت آن اصلزاده ورفیق سفرش راذکر نموده بحکایت دو نفر فرانسوی دیگر از خانوادهٔ نجیب بپردازم که در بابلچه بلائی بسرشان آمد ازذکر خیلی ازواقعات که چندان لزومی در این حکایت ندارد صرف نظر می نمایم.

آن اصلزاده دورویل نام بعد از مراجعت به‌ازمیرقایق کوچکی گرفته رفت به قبرس وازآنجا بحلب ودرآنجا تدارك خود را دید که ببابل وازآنجا بایران برود. چند روز قبل ازورود دورویل به حلب دو نفر فرانسوی به آنجا وارد شده بودند یکی موسوم به نرت بود ودیگری به هوتن واین دو نفر چهار صندوق پراز جواهر بدل داشتند که همه راسوار کرده پارچه ها ساخته بودند وخیال داشتند درایران از فروش آنهادخل گزاف حاصل کنند. ازمارسیل به سعید وازسعید بدمشق رفته درآنجا شنیدند که توپچی باشی که‌درفصل سابق ذکرش گذشت ببغداد خواهد رفت آنها هم خواستند درمعیت او ببغداد بروند.

قارئین باید بخاطر بیاورند که این توپچی باشی همان است که درفتح بغداد بسلطان‌مراد کمك کرده‌وخداوندگار بپاداش خدمات‌اودردمشق یك تیولی باو داده بود که سالی بیش از ٤ هزاراکوعایدی داشت ورسم ومعمول اواین بود که هرسال درآن فصلی که امکان داشت پادشاه ایران بمحاصره بغداد برود سه چهارماه ببغداد میرفت، وقتیکه هوا تغییر میکرد وایام بارندگی می رسید وموقع قشون کشی میگذشت بدمشق مراجعت مینمود وعادتاً ۲۵ الی ۳۰ نفر سوار همراه خود برداشته ازصحرای عربستان راه را میان بر کرده ۱۸ یا ۲۰ روزه ببغداد میرسید. اعراب هم مسبوق بودند درراه آذوقه وعلوفهٔ اورا حاضر میکردند واوخیلی‌خوشوقت میشد. اگرازفرنگیها کسی نزد اومی‌رفت وخواهش میکرد که اورا ازآن راه نزدیك تر ببغداد ببرد چون این کاربرای

او فایده ومنفعت داشت وهمیشه یك هدیه و نیاز خوبی باو میدادند میذیرفت.

آن دو نفر فرانسوی هم نزد اورفته خواهش کردند که بااو ببغداد بروند اوهم قبول کرد آما گفت رفتن من دوسه ماه طول دارد باید صبر کنید تاموقع آن برسد آنهاهم پذیرفتند و بین طرفین موافقت حاصل شد، اما بعد از هفت هشت روز دیگر یك نفر ازاهل مارسیل که ازعیسویت مرتد شده واسلام اختیار کرده وسپاهی شده بود بآنها اشنائی پیدا کرد وبآنها راهنمائی نمود که شمارا از راه معمولی بین النهرین میبرم بطوری که هنوز توپچی باشی از دمشق حرکت نکرده شما در دربار ایران باشید.

بدبختانه آنها هم باین نصیحت گوش داده مخفیانه اسب و لوازم سفر خود را فراهم آورده بی صدا از دمشق حرکت نمودند بدون اینکه توپچی باشی مطلع بشود. پس از آنکه توپچی باشی ازرفتن آنها خبرشد باوجود آن محبت ومهر بانیهائیکه نسبت بآنها کرده بود چنان خشمگین شد که مصمم گردید انتقام این مخالفت آنهارا بکشد. فوراً یکی ازملازمین عرب خود را از راه صحرا بسرعت روانه کرد که بپاشای بغداد بگوید دو نفر فرانسوی وارد خواهند شد باید آنهارا دستگیر نماید زیرا که ایشان دردمشق بودند ومن از قراین احوال آنها همچو فهمیدم که قطعاً جاسوس هستند واخبار منافی صرفه و صلاح خداوندگار برای پادشاه ایران میبرند وتمام نشانی وعلامات وقیافه وقد و قامت آنهارا برای پاشا پیغام کرد.

آن دو نفرفرانسوی باسپاهی رسیدند به حلب وآن سپاهی مرتد مصمم شده بود که دراورصا یك بازی برای آنها دربیاورد زیرا که معمولا چندروزی برای تهیهٔ آذوقه درآنجا اطراق می نمایند، سپاهی خائن رفت به پاشا خبرداد که دونفرفرانسوی آورده‌ام که بنظر جاسوس میایند، همین کفایت میکرد برای اینکه پاشا آنهارا گرفته حبس کند واموالشان را هم ضبط نماید. اول به ۸۰۰ پیاستر پول نقدیکه داشتند دست اندازی کرد، اما پول طلا نیز در لباسشان دوخته بودند که پیدا نشد ودست نخورد. واضح است سپاهی هم سهمی از غنیمت برگرفت واین فقره باید اسباب بصیرت وتجربهٔ مسافرین بشود که ملتفت باشند درخاك عثمانی باچگونه اشخاصی هم سفر شده قدم براه می گذارند.

چند روز بعد یکی ازنوکرهای کونسول فرانسه از حلب باورصا آمد

که بمعمول همه ساله برای خرید پشم بایروان و تبریز برود ، شنید این دو فرانسوی که آقای اودرحلب آنقدر احترام نسبت بآنها میکرد درحبس هستند، رفت و پاشا راملاقات کرد و گفت اینها فرانسوی هستند و بایران برای رفتن به هندوستان مسافرت میکنند که این خورد وریزهائیکه همراه دارند ودرهندوستان مشتری فراوان دارد بفروش برسانند .

خلاصه از شدت اصرار و التماس فرانسویها را خلاص کرد اما ۸۰۰ پیاستر از بابت مخارج حکومت ازمیان رفت و بهیچ وسیله ممکن نشد که هیچ چیز از آن را استرداد نمایند .

چون سپاهی مرتد بعداز گیرانداختن آنها بدمشق مراجعت کرده بود این دوفرانسوی هیچکس را نداشتند که بزبان مملکت مانوس باشد بهتراز نوکر قونسول کسیرا پیدا نکرده باو متوسل شدند واین خود علامت خوشبختی آنها بود که بواسطهٔ همراهی بانوکر قونسول ازخیال رفتن ببغداد منصرف شدند والا بنا بر اجازه واعلام توپچی باشی پاشای بغداد هم برای آنها تدارک خوبی دیده بود . نوکرقونسول ازراه تبریز آنها را بایروان برد حتی همراه آنها تااصفهان هم رفت اما باندازهٔ زحمت وخدمتش باو تلافی نکردند و جبران ننمودند .

حالا باید بذکر سر گذشت آن اصلزادهٔ نرماند بپردازم که دچار انتقامی شد که توپچی باشی برای آن دونفرفرانسوی ذخیره وتدارک کرده بود . سه چهار روز بعد ازرفتن آن دونفر ازحلب دوروبل با رفیقش بآنجا وارد شدند وچون چندین سفارشنامه از قونسول وتجار معتبر برای ایران گرفته بودند بختشان یاری کرد بیش از هفت هشت روز معطل نشدند که کاروانی بطرف بابل حرکت نمودو آنها هم رفتند ، بمحض اینکه کناردجله از کلیت پیاده شدند مامورین پاشا بخیال اینکه آنها همان دونفری هستند که توپچی باشی نوشته بود ایشان را گرفته نزد پاشا بردند تمام اسبابها و کاغذهای آنهاراهم ضبط کردند . پاشا فرستاد کشیشان کاپوسان را حاضر کرد که کاغذهای آنهارا بخوانند وبرای او ترجمه نمایند ولی چون بکشیشان اطمینان نداشت یك طبیبی از اهل سیسیل که درخدمت اوبود وخزانه دار خودش راهم که از عیسویهای اسرای جنك کاندی بود برای خواندن کاغذها احضا کرد امانه کشیشان ونه طبیب وخزانه دار هیچکس آن عبارات کاغذهارا که ممکن بود بجهت محبوسین مضر واقع شود به پاشا حالی نکردند باوجود این آنهارابرده دریك طویلهٔ پراز

کثافت حبس کرده وهر روز تهدیشان مینمودند که اگر حقیقت را اقرار نکنند بدم توپشان خواهد گذارد زیرا که حقیقتاً پاشا آنها را مقصر میدانست و با نچه توپچی باشی نوشته بود سخت باور کرده یقین حاصل نموده بود ولی چون توپچی باشی هم بایستی ببغداد بیاید وهرروز انتظارش را داشتند کشیشان کاپوسان وحتی خود قاضی ترک از پاشا استدعا کردند که مجازات آنهارا تاخیر نماید تا توپچی باشی برسد و ببینند اینها همان اشخاص هستند واشتباه نشده باشد تا آن وقت حکم عادلانه جاری سازد، پاشا هم نتوانست خواهش حقهٔ آنهارا رد کند لذا آن بدبختها ۲۲ روز در آن زندان کثیف ماندند تا اینکه توپچی باشی رسید و بدیدن پاشا رفت و پاشا باو گفت آن دو نفر فرانسوی را که نوشته بودید دستگیر وحبس کرده ام اما حالا چون ازراه رسیده وخسته هستید فردا درخصوص آنها حرف خواهم زد و آنهارا خواهید دید.

فردا که مجلس آراسته شد فرانسویها را حاضر کردند با اینکه رنگ موو قامت آنها شبیه بود بآن علاماتی که توپچی باشی نوشته بود، اما چون سیمای آن دو نفر که کینهٔ ایشان را بدل گرفته بود خوب در نظرش مجسم شده بود به توپچی باشی گفت اینها آن دو نفر نیستند که من نوشته بودم، پاشا متغیر شد و تصور کرد توپچی باشی اورا دست انداخته یا بعداز ورود بغداد خیال او نسبت بآن دو نفر فرانسوی مساعد شده، غضب آلوده اورا مخاطب ساخته و گفت این تغییر حال فوری از کجا برای تو دست داده ؟ آیا این همان رنگ مو نیست که تو در کاغذ نوشته بودی؟ آیا یکی از اینها مسن ودیگری جوان نیست چنانچه نوشته بودی ؟ یقین دیشب کشیشان کاپوسان بتو تعارفی داده اند که امروز قول خود را تکذیب نمائی ، توپچی باشی که اعتبار اتش در بغداد از پاشا کمتر نیست ازاین حرف بر آشفت بالاخره قاضی بمیان افتاد محبوسین را مرخص کردند شرط اینکه بایران نروند وراه بصره را پیش گرفته مستقیماً بهندوستان رهسپار شوند وهمینطور شد. اماچون درهر کاری باید حق پاشا برسد دورویل قبل از حرکت از بغداد یک قسمتی از آن دو کالا را که بیهودی اسلامبول نشان داده بود تسلیم گماشتگان پاشا کرد و بطرف هندوستان رفت.

پس از آنکه دورویل با رفیقش بهندوستان رسیدند ببنگاله رفت واز نواب میری اچملا سپهسالار قشون مغول کبیر دیدن کرد و بتوسط انگلیسهائیکه با آن نواب سروکار داشتند باو معرفی شد انگلیسها باو گفتند که این دو نفر

فرانسوی میل دارند داخل خدمت و جزو قشون شما بشوند نواب گفت علاوه براینکه آنها زبان مملکت مارا نمیدانند از سبك وطرز جنگیدن ما بی خبرند ازقیافه وسیمای آنها چنین استنباط میکنم که بنیهٔ آنها اقتضا نمیکند که در روزهای اردوکشی تمام را بیك چپق توتون وآب ویك مشت برنج بتوانند قناعت نموده بیك پارچهٔ سادهٔ که هم عمامه وهم چادر وهم پناه گاه آنها باید بشود در این هوای فوق العاده گرم مملکت بسازند.

دورویل همینکه دید درهندوستان برای او امیدواری نیست باصفهان رفت شاید در آنجا شغل و کاری پیدا کند، انگلیسها اورا درمنزل خودپذیرفته بناظر ورئیس کل دربار اطلاع دادند که یك اصلزاده فرانسوی تازه وارد شده که بسیار دلیر است وازعلم جنك بصیرت دارد. گویا پیش آمد امور بحال دورویل مساعد بود بجهة اینکه بدربار ایران خبر رسیده بود که چند کشتی دزدان بحری دردریای خزر پیداشده که اغلب در گیلان ومازندران دست برد میزنند، ناظرجواب گفت اولین موقع را از دست نخواهم داد که ورود این اصلزاده رابعرض شاه برسانم وهمان طوریکه وعده داده بود بوعده وفا کرد آن وقت شاه عباس دویم پادشاه ایران بود.

در آنوقت در دربارایران یکی ازپادشاهان پیر گرجستان توقف داشت که بیش از ۸۰ سال ازعمرش گذشته بودپس از آنکه مکرر پادشاه‌ایران‌اورا احضار کرده و نیامده بوده بالاخره بوعده اینکه اولاد اورا بتخت سلطنت گرجستان خواهد نشانید بزیرکی وچابکی اورا باصفهان آورده بود و برای اینکه اورا مشغول کند درتمام عیش ولذاید خود اورا شریك کرده بود با خود بشکارش میبرد درمجالس عیشش حاضر میشدودقیقهٔ بی او نمیتوانست بسر ببرد اما باهمهٔ آن نوازشها بالاخره آنچه را که با وعده داده بود وفانکرد. سه چهاروز بعدازآنکه انگلیسها ورود دورویل رابدربار اطلاع داده بودند یك روز شاه درمصاحبت پادشاه گرجستان گرم عیش و شادی بود و دماغی داشت ناظر موقع را مساعد یافته بعرض رسانید که یك فرنگی تازه‌باصفهان وارد شده که انگلیسهادر بارهٔ اوچنین وچنان میگویند، شاه فوراً باحضار اوفرمان داد دورویل باتفاق مترجم انگلیسها بدربار آمد پس از آنکه آداب تعظیم وتکریم را بجاآوردشاه از ناظر پرسید درخصوص این فرنگی چه شنیدهٔ؟ ناظر جواب گفت شنیده‌ام درقشون فرماندهی داشته است. شاه عجالتاً بهمین اندازه‌جواب

قناعت کرد از نیم ساعت دیگر از ترجمان انگلیسها سئوال نمود که تو درخصوص این فرنگی چه شنیدهٔ ؟ ترجمان گفت من شنیده‌ام بطوریقین که او همیشه فرمانده یکهزار نفر بوده است .

پادشاه باز مدتی بصحبت دیگر مشغول شد بعد غفلتاً بترجمان حکم کرد که ازخود او بپرسد که در دول عیسوی چه شغل و منصبی داشته است ؟ دورویل جواب داد که کاپیطن کمپانی کارد مخصوص پادشاه انگلیس بودم که عده آن ۲۰۰ نفر بود از این جواب دورویل شاه غضبناك شد و باچشم خشم آلودهٔ بطرف ترجمان نگاه کرد و گفت ای سك تو بمن گفتی او فرمانده یکهزار نفر بوده وحال آنکه خودش اقرارمیکند که فقط بیك دسته ۲۰۰ نفری ریاست داشته. حالا ازاو بپرس برای چه باین مملکت آمده است ؟ دورویل گفت ازوقتی که پادشاه انگلیس آقای مرا کشتند من دیگر نتوانستم درخاك عیسوی ها توقف نمایم آمده ام که شاید درممالك بعیده این غم وغصه را کم کم فراموش نمایم

شاه از شنیدن این بیان دورویل بیشتر از بیش خشمگین شده نگاه غضب آلودی بطرف او کرد و گفت چطورممکن است که تو رئیس کارد مخصوص یك پادشاهی بوده باشی که تورا بخدمت خود شرافت داده وخودت وتمام تابین وزیردستانت برای مدافعهٔ اوهلاك نشده تاقطره آخر خون خود را نداده باشید پس تو قابل زنده ماندن نیستی ، آنگاه بناظر خطاب کرد و گفت این شخص را درجای خاطر جمعی نگاهدار که فرار نکند . ناظر فوراً اطاعت کرد و او را فرستاد درخانهٔ خود حبس نمودند امادر باره او بمهربانی رفتارمیکرد همه قسم غذای خوب باو میدادند فرنگیها هم برایش شراب میفرستادند وازهر بابت آسوده بود .

باید دانست که درایران رسم است درحق کسیکه شاه او راغضب کرده حبس نموده است هیچکس نباید شفاعت بکند و احدی جرئت این کار را ندارد فقط ترحم وعفو ملوکانه بخیال خلاصی او بیفتد اما بدبختی دورویل بیچاره این بود که شاه نمیتوانست بیاد او بیایدزیراکه وقتیکه شاه امر بحبس اومیداد قدری مست بوده و بکلی اورا فراموش کرده بود بالاخره بعداز ۲۲ روز خواجه سرایان بالتماس وخواهش یك فرنگی کلوردموسین نام که اسلحه سازدربار واغلب با آنها درعیش و نوش شریك بود خودرا بخطر انداخته صحبت دورویل راباشاه بمیان آوردند . شاه فرمان داد که فرداصبح دورویل بحضور بیاید برحسب معمول

خلعتی باو داده مرخصش کردند وازهمان وقت او باروپا مراجعت کرد ومن در آمستردام ملاقاتش نمودم.

حالا برمیگردیم بداستان آن‌دو نفرفرانسوی که دربغداد دورویل بجای آنها گرفتارشده بود ونوکر قونسول فرانسه ازحلب آنها را باصفهان آورد: چون آنها شنیده بودند که من جواهرات خوب بشاه ایران نشان داده ام و او متجاوز از ٤٠ هزارا کو ازمن‌خریداری کرده است درایام توقف من‌دراصفهان خجالت کشیدندکه آن سنگهای بدل خودرا عرضه بدارند ، هفت هشت روزبعد از رفتن من رفتند امتعه قشنك خودرا بناظر ارائه داده خواهش کردندکه بنظر شاه برسانند.

ناظر بمشاهده آن سنگهای بدل برآشفت وغضب آلوده بـآنها گفت شما درحق پادشاه ایران چه تصور میکنید ؟ اوهرگز از اینگونه مـزخرفات خریداری نمیکند زیراکه برای خریدن جواهر اصل پول بسیار دارد و اگر رعایت‌فرانسوی‌بودن شما نمیشد که پادشاه ماآن ملت رادوست وچندین‌نفراز آنهارا جزومستخدمین خود دارد هرآینه شمارا درعـوض این‌جسارت‌تنبیه می کردم واین امتعهٔ شما را درهم میشکستم.

آن دونفر فرانسوی باین ترتیب بـاکمال خجالت رانده شدند و چون دیدند دراصفهان راه امیدی برایشان باقی نمانده مصمم شدندکه به هندوستان بروند،درهرمزسوار یك کشتی هلاندی شدند که بجانب ماسی پاتان در ساحل رود کرماندل میرفت. چهار پنج روز بعد مسیوهوتن دردریا وفات کردوآن دیگری نرت نام هم ناخوش شدکه تاآخرعلیل بود ، چون همیشه درکشتیهای هلاندی ملاحان فرانسوی یافت میشوند یکی ازآنـهارا بپرستاری او گماشتند اما اوچندان ازروی وفا ودرستی باوخدمت نکرد زیـرا کـه درشدت مـرض کمربندش راکه پرازپول اسپانیولی بود دزدیدکه باوهم وفانکرد چنانچه بعد خواهم گفت. کشتی بخشکی‌رسید بماسی پاتان، فرمانده‌هـلاندی فوراً فـرستاد کشیشان کاپوسان‌را خبردادکه بیایندیکنفرفرانسوی‌مریض‌را بمنزل خود ببرند آنهاهم آمده اورا بردند ۸ روز بعد درخانهٔ آنها وفات کرد.

آن ملاح فرانسوی که کمربند اورادزدیده بود خواست ازوجوه آن استفاده نماید ،چند فقره پیستول اسپانیولی درمیخانه‌ها خورد کرد چون از حدواندازهٔ اوخارج بودطرف سوء ظن واقع‌شدکه شاید ازآن فرانسوی‌مریض

که مامور پرستاریش بود دزدیده باشد . این مسئله چون بسمع فرمانده هلاندی رسید ملاح را حاضر کرد واورا باقرار آورد وتمام پیستولها را پس گرفت به استثنای دوسه عدد که خرج کرده بود وجواهرات بدل آنهارا هم بقیمت صحیحی بفروش رسانیدند . از آنطرف کشیشان کاپوسان هم تمام اموال آن شخصی را که در خانهٔ آنها مرده بود آورده تسلیم فرمانده هلاندی کردند تجارت خانهٔ هلاندی بدقت تمام کلیهٔ آن نقدینه را بآمستردام فرستاد وازآنجا باکمال امانت ودرستی بپاریس روانه کرده تسلیم مسیو شاندلیه وکیل پارلمان که شوهر خواهر ووارث عمده مسیو هوتن بود نمودند .

این تنها شاهدی نیست که میتوانم درخصوص ترتیب صحیحی که در تمام مشرق زمین از بابت حفظ اموال غربا مقرراست ذکر نمایم ، ازاهل هرمملکتی که باشد ودرخاك عثمانی یا ایران یا هندوستان بمیرند بههمین رویهعمل میشود ، زیراکه این اموال اگربدست محمدیها بیفتد باکمال دقت درمحلی ریخته درش را مضبوط می بندندوقفل ومهر میکنند واگرهم امتعهٔ باشدکه ضایع وخراب بشوند باز ممکن نیست دست بزنند مگراینکه وارث صحیح حقیقی آن حاضر شود وبااسناد وشهادت نامه های صحیحه صدق وراثت خودرا ثابت بنماید .

واگر آن اموال باداره انگلیسها وهلاندیها وارد شود صورت صحیحی ازآن برداشته بوارث اطلاع میدهند ودرنهایت امانت ودرستی بآنها میرسانند. من شك دارم ازاینکه دراغلب جاهای اروپای مادراینگونه مواقع آنقدردرستی وامانت بعمل بیاورند .

این بود سرگذشت چهار نفرفرانسوی که می تواند برای قارئین اسباب تجربه ومزید بصیرت ازعادات واعمال غریبی که درمیان ترکها وایرانیها و هندیها روی میدهد بشود .

حالا برگردیم بازمیر که من مدتی آنجا منتظر کاروان بودم که بجانب ایران مسافرت نمایم ؛ همه چیز برای حرکت حاضر شد وبسمت تبریز روان شدیم . شرح این راه را مفصلا نوشته ام دراین سفرهم اتفاقیکه تازگی داشته وقابل ذکر باشد روی نداد ، فقط باید بگویم وقتیکه بتوکات رسیدیم چون هوا بشدت گرم بود راه معمولی راازطرف شمال ترک کرده راه کوهستان را پیش گرفتیم که سایه دارتر وخوش هواتر بود . درخیلی جاها برف می دیدیم وترشك خوب وفراوانی داشت . در قلهٔ بعضی ازاین کوهها صدف گوش ماهی

مثل کنار دریا یافت میشود واین ازغرائب است.

از ارضروم بقارص واز قارص بایروان آمدیم؛ خان حاکم آن وقت درشهر نبود بواسطه گرمی هوا بکوهستانهای یك منزلی شهر رفته بود. نایب الحکومهٔ او بمن گفت ازادب بدوراست که شما بایروان بیائید واین راه مختصر راطی نکرده بملاقات خان نروید، من هم بنصیحت او پیروی کرده دریک دره ودامنهٔ که هنوز برف داشت رفتم وخان را درچادرخود ملاقات نمودم. در آنجاهائیکه برف شروع بآب شدن کرده بود گلهای قشنك فراوان روئیده بود. در این محل زمستان وتابستان باهم جمع شده بودند. خان از من وهمراهانم پذیرائی شایانی بعمل آورد؛ در چادری از مخمل ارغوانی قشنگ مارا منزل دادند ودرمدت ده روز که آنجا بودیم نهار وشام مارا از مطبخ مخصوص خان میآوردند. دوروز اول برای اینکه ثابت کند مسلمان متدینی است شراب بما نداد، اماوقتیکه ملتفت شد برای مامشگل است بی شراب زندگی کنیم سوار فرستاد از جاهای نزدیك دوقسم شراب خیلی اعلی برای ما آوردند؛ در این چند روز خربوزه های خوب وانارهای اعلی بما خورانیدند، ومن اغلب روزها بشکار مشغول بودم بعضی چیزهاهم بخان فروختم امانخواستم اشیاء خیلی نفیسم را باو نشان بدهم زیراکه میخواستم اول شاه آنهارا ببیند.

باید دانستکه هرمطاعی راکه بیك خان حاکم ایالتی نشان میدهند دیگر نمیشود خود رابخطر انداخته آن چیز را بنظر شاه رسانید بجهة اینکه شاه از همهٔ واقعات اطلاع حاصل میکند وبه منیت واحترم او برمیخورد چیزیراکه اول بغلامان او ارائه داده باشندوبعد از نظراو بگذرانند. نه تنهامال التجاره ومتاع وا میخورد بلکه آن تاجر هم خطرات بدی رادرانتظاردارد ویك مسئله ناگوار دیگر هم برای تاجرهست وآن اینستکه هر شیئی نفیسی راکه شاه دید دیگر کسی آنرا بخیال تقدیم بشاه خریداری نمیکند زیراکه جرئت نمیکنند چیزیرا که او دیده است باو پیشکش نمایند.

وقتیکه از ایروان رد میشوند هروقت بخواهند میتوانند از قافله جدا شوند زیرا بمحض ورود بخاك ایران دیگر برای مسافر خطر ناامنی در پیش نیست. چون شنیده بودم خان گنجه آدمی است که پانزده یابیست هزار اکو جواهر خریداری خواهد کرد قسمتی از جواهر اتم را برداشته بادونفر از نوکرهایم بطرف گنجه روان شدیم اما درمنزل اول پشیمان شده تغییر نیت دادم؛

یکی بواسطهٔ بدی وسختی راه که تمامش را بایستی ازمیان کوههای سخت و پرتگاه عبور کرد ودیگر بهمان ملاحظهٔ که ذکر کردم وممکن بود نشان‌دادن جواهرات بخانهای عرض راه اسباب بی مرحمتی شاه بشود. فردا از وسط راه برگشته درنخجوان بسایر رفقای خود و قافله ملحق شدم که استراحت کرده درصدد حرکت بسمت تبریز بودند. از تبریز تااصفهان تازه ای روی نداد که قابل ذکر باشد. در اصفهان نزد شاه رفته طرف التفات واقع شدم و٦۲ هزار اکو جواهر باو فروختم، باسایرامتعهٔ نفیسه ویك خلعت افتخاری هم بمن داد. چون درسفر ششم شرح آنرا خواهم نوشت در اینجا خاطر قارئین را از مکررات خسته نمیکنم.

کتاب سیم

شرح سفر ششم و آخر مصنف و راههائیکه میتوان برای رفتن ایران و عثمانی از آیالات شمالی اروپا پیش گرفت و یك تعرفهٔ مخصوص ازچندین مملکت مجاور دریای سیاه و دریای خزر

فصل اول

سفر ششم و آخر مصنف از حرکت پاریس تا پیاده شدن از کشتی در ازمیر

۲۷ نوامبر ۱۶۶۳ بعزم سفر ششم مشرق زمین از پاریس حرکت کرده باتفاق ۸ نفر اجزاء باشغلهای مختلفه که لازم داشتم بلیون رفتم. معادل ۴۰۰ هزار لیور مال التجاره ازجواهرات وزرگریهای اعلی واشیاء نفیسه بخیال پادشاه ایران ومغول کبیر همراه برداشته بودم. درلیون یك آئینه فولاد ریخته خریدم که مدور وکاس بود وقریب دوپاو نیم طول داشت وخاصیت غریبی داشت؛ وقتی که آنرا مقابل آفتاب میگذاردند اگر یك اکو پول سفید رو بروی آن در نقطه انعکاس اشعه آفتاب قرار میدادند، دریك لحظه آنرا ذوب میکرد وصور اشیاء متقابله را طوری بسرعت بیرون میداد که اگر یك قمه مقابل آن نگاه می داشتند چنین بنظر میآمد که یك قمه دیگر از آن بیرون میآید. شب اگر یك شمع درمقابل آن میگذاردند از ۲۰۰ قدم فاصله میشد کاغذ را قرائت کرد. خلاصه این بهترین قسم ازاین اختراع بود ودر بین راه هم مراقب بودم که اگر چیز تازهٔ غریبی ببینم خریداری نمایم که بتواند مطبوع طبع این دو پادشاه بزرك آسیائی بشود که بشرافت مرحمت آنها نایل شده بودم، خاصه عم مغول کبیر که بامن در هر کاری بواسطهٔ اشیاء نفیسه نادری که دراسفار قبل باو فروخته بودم همراهی و مساعدت میکرد.

ازلیون بمارسیل رفتیم ودر آنجا ده روز منتظر کشتی شدیم که به لیگورن برویم. دهم ژانویه ۱۶۶۴ بادبان کشیده براه افتادیم. کشتی ما متعلق به ژان فلور بود که درمیان صاحبان کشتی بهچابکی وسرعت معروف بود وبهمین جهت اسم کشتی اوراهم بواسطهٔ تند روی پستیلون گذارده بودند. چون راه را بسرعت وسعادت طی کردیم صبح روز دیگر کشتی بزرگی بنظر

درآوردیم که بطرف جزایر سنت مارگریت میرود . چون در دریا دوست پیدا نمیشود ویك کشتی هم درجلوما مشغول فرار بود ماهم همان کاررا کرده خودرا بیك بندرگاه کوچك محقری موسوم ببندر آگائی دولیو دورتر از فرژوس رسانیدیم که فقط یك قلعهٔ بد ودوسه خانه داشت . نزدیك ظهر در آنجا پیاده شدیم و برخلاف انتظار باغی دیدیم که بسیار قشنك وخوب نگاهداوی شده بود . خیابانهائی از درخت نارنج ولیمو داشت که در بحبوحهٔ زمستان آنجارا مثل بهار وتابستان سبزوخرم کرده بودو بعلاوه بعضی تزئینات بسبك و نمونه ایطالیا که همسایهٔ آن است داده شده بود که بصفا وجلوهٔ آن می افزود . چهارساعت بعدازظهر بساحل مراجعت کردیم دیدیم کشتی بزرگی بسرعت بطرف همان بندر میآید ، از ناخدا صاحب کشتی خودمان پرسیدیم که این کشتی از کیست ؟ او باحالت اضطراب ووحشتی جواب داد که آقایان فرن در تولون این کشتی را مسلح کرده اند که از کشتیهائیکه بطرف ایطالیا میرود بعنف یارضا حقی دریافت دارند . چون کشتیهای مارسیل نخواستند این حق را بدهند درحالتیکه آمده درشهر خودشان از آنها مطالبه میکردند ، این کشتی مارا در این جا دنبال کرده است . من فوراً حدس زدم که حالا یك زدوخورد وقال ومقالی در خواهد گرفت لذا نزدیك رفته جعبه راکه بناخدا داده بودم نگاه دارد از او گرفتم . نفیس ترین جواهرات من درآن جعبه بود قسمتی را درلباس خودم پنهان کرده و قسمتی را هم بعجله بیکی از نوکرهای خود دادم بخیال اینکه اوازمن جدا نخواهد شد . جاداشت که من بترسم از این که درمیان زدوخورد کشتیها خسارت بزرگی بمن برسد ؛ خیال کردم که بهتراین است بروم دریك کشتی ژانواز (اهل ژن) که نزدیك کشتی مالنگر انداخته بود بجهت این که کشتی فرن از اوادعا وطلبی نداشت . فوراً در این خیال مصمم شده از کشتی خودمان جستن کردم که داخل آن کشتی دیگر بشوم اما درست ملتفت فاصله میان این دو کشتی نشده عوض اینکه داخل آن کشتی بشوم داخل دریا شدم و درآن همهمه وداد وفریاد قطعاً کسی بخیال خلاصی من نمیافتاد وغرق میشدم اگر خوشبختانه طنابی بدستم نیفتاده وگره آنرا نچسبیده بودم ، یکی از نوکر های من که مرادرآن خطر دید فوراً بکشتی ژانوار جسته وباتمام قوا بخلاصی من کوشید وبازحمت زیاد مرا یاری کرد تا خود را ببالا کشیدم . درآن اثنا کشتی فرن پیوسته بکشتی ما نزدیك میشد تابحدي که وصل بیکدیگر شدند

و کاپیطن آن کشتی برای ترسانیدن ناخدای ما فریاد میکرد که اگر تسلیم نشوید همه را هلاك خواهم کرد . چون دیدند که کشتی ما خیال تسلیم شدن ندارد چندین تفنگ بطرف آن شلیك کردند ، یکی از ملاحان ما نزدیك دکل کشتی مجروح شد و سه روز بعد مرد . یك تیرهم بکفل پسر ناخدا خورد که جلد را خراشید ورد شد . دو گلوله هم بکلاه ناخدا رسید که قدری اسباب تعجب او شد . باوجود این جرئت را ازدست نداد وباچابکی وتردستی کشتی خود را به حرکت آورده میان دو کشتیهای ژانوار که درآن خلیج لنگر انداخته بودند جای داد واین تدبیر بموقعی بود برای اجتناب ازخطریکه لاعلاج بدان دچار میشد ، زیراکه کشتی فرن کهخواست اورا تعاقب کند درمیان طنابهاو بادبان های چندین کشتی گیر کردواو بخیال خلاصی خود افتاد وبازحمتی خودرا کنار کشیده بزور ازخلیج خارج شده عرض دریارا پیش گرفت ، باد مساعد بود بسرعت ازنظر کشتی فرن غائب شده روز دیگر بمناکو ودوروز بعد خود را بژن رسانید .

اما من درکشتی ژنوار بودم همینکه دیدم که کشتی فلورکه آدمها و اسباب زندگی من درآن بودندفرارکرد وازخطر رست باآن نوکرم که نزد من بود بخشگی پیاده شدیم که ببینیم ازکدام راه باید برویم وبکشتی خود ملحق بشویم ، دراین اثنایك کشتی بموقع پیداشدکهشراب لانگدوك بارگرفته بساحل ایطالیا میبردبااو قرار دادیم که مرابلیگورن برساند . دوباره سوار کشتی شده براه افتادیم تا رسیدیم بویل فرانش (شهرآزاد) وصبح بسیارزود وارد مناکو شدیم .

دراول ورود بعمارت پرنس مناکو رفته ازخانم پرنسس زوجهٔ امیر مناکو دیدن کردیم . خود پرنس درآنجا نبود وبهژن رفته بود . پرنسس مرا باکمال مهربانی پذیرفت وحکمداد میدان شهر و اشیاء نفیسهٔ کابینهٔ پرنس را بمن نشان بدهند . پرده های نقاشی اعلی وساعتهای خوب وزرگریهای بسیار ظریف درآنجادیده شد ؛ ولی ازهمه غریب تر دوپارچهٔ بلورمعدنی بودببزرگی دومشت که میان یکی بقدر یك گیلاس آب متحرك ودرمیان دیگری مقداری علف (موس) بود این آب وآن علف طبیعی درمیان بلورمانده وبلورها منجمد شده اند واین دوپارچه چیزهای تماشائی هستند .

ازکابینه مرا بردند بمخزن مبل که در طبقهٔ پائین واقع شده است .

اطاق بزرگی بود مربع مستطیل و پراز دولابچه که در آنها ظرفهای طلاو نقره گذارده بودند وچندین تخت خواب مفتول دوزی بادانه های مروارید وزینتهای قیمتی متعدد در آنجا دیدم . از روی مهتابی این قصر که قطعه ایست تراشیده از کوه که درون دریا میشود ، دریا منظر خوشی دارد واین مهتابی سنگی بـا کوه های بلند آن ساحل اتصالی ندارد مگر بواسطه یك زبانه ازخاك . بطور کلی طبیعت وصنعت دست بهم داده این مکان راقشنگتر ومعتبرترین قلاع ایطالیا کرده اند . بعد بتماشای ضرابخانه رفتم ، این همان جائی است که قسمت بزرك پنجشاهیهائیرا که بمشرق زمین بردند آنجا سکه نمودند .

چون آن کشتی شراب که مرا بمناکو آورده بود خیلی سنگین بار گیری شده وبتانی وآهسته حرکت میکرد روز بعد ازورودمناکو قایقی کرایه کرده همه جاازکنار سواحل ونزدیك قراء وآبادی وخانه‌های قشنگ‌رانده تابساودا رسیدیم . درآنجا قایق دیگری گرفتیم که ۳۰ میل راهی راکه تاژن باقی‌مانده بود طی نمائیم . نصف آن راه راخیلی بافرح وصفا پیمودیم اما باد بی رحمی بر خراست که نزدیك بود مارا تلف نماید . مجبورشدیم که بساحل نزدیك پیاده شویم وآنوقت سه میل تاساحل مسافت داشتیم . بهر قسم بود خود را بساحل رسانیده درقریه بزرگی پیاده شدیم وچون هنوز از روز خیلی باقی مانده‌بود وتاژن بیش از نه میل راه نداشتیم فرستادم چند یابو واسب پیدا کرده سوار شده غروب آفتاب بژن رسیدیم .

دردنیا جائی مصفاتر وخوش منظره تر ازاین نه میل راه ساحل دریـا تاژن تصور نمیشود کرد بجهت اینکه دریك طرف رشته مسلسل از خانه های قشنگ وباغهای مصفا واقع شده وازطرف‌دیگر دریـا که امواج آن بمـلایمت سواحل را نوازش مینمایند .

همینکه بژن رسیدیم نوکرهای خود را درآنجا پیدا کردم که بواسطه باد مخالف هنوز نتوانسته بودند بلیگورن بروند .

امـا دوروز بعد باد مساعد شدومارا در ۲۴ ساعت بلیگورن رسانیدظهر ازژن حرکت کرده ظهرروز دیگر بآنجارسیدیم .

در ژن بدیدن حاکم رفتم که بمن گفت گراندوك ازآمدن شما مطلـع شدند وبمن امر کردند که ازطرف ایشان دوصندوق شراب فلرانس بشما بدهمو بگویم که حضرت والامیل دارند که شما بروید درپیز که ایشان باتمام خانواده

ودربار خود آنجاهستند ایشانرا ملاقات نمائید . بمحض شنیدن این حرف فوراً رفتم به پیز ودر آنجا حضرت والا گراندوك و گراند دوشس زوجه ایشان و گراندپرنسس عروس ایشان بقدری بمن مهربانی والتفات کردند که تاعمردارم فراموش نخواهم کرد .

بواسطه بی احترامی که اهالی کرس در رم نسبت بمسیو کرکی سفیر کبیر فرانسه بعمل آورده واصلاح این کار ازطرف پاپ وپادشاه فرانسه بحکمیت گراندوك دوژن واگذارشده بود گراندوك خیلی مشغول بود ونتوانست بطور دلخواه بامن صحبت بدارد اما میگفت امیدوارم این کار تاهشت یاده روزدیگر تمام بشودآنوقت بلیگورن خواهم آمد که یک قسمتی ازایام پرهیزرادرآنجا بگذرانم .

وقتی که گراندوك باتمام دربارخود بلیگورن آمد من بسلام اورفتم او باکمال رأفت گفت حالا ۱۵ روز وقت دارم که بصحبت شما گوش بدهم خصوصاً شرح مسافرتهای شمارا بشنوم ولذت ببرم . رسم این پرنس این بود که بعداز صرف شام بخلوتگاه خود رفته تا پنج ساعت بعدازظهر بکسی بارحضور نمیداد اما بمن این امتیاز راداده بود که مادامیکه در آنجا بودم هرروز صبح باطاق خواب اورفته پهلوی تخت خوابش بنشینم وصحبت بدارم وآنوقت در اطاق او کسی نبود مگر نوکر لالی که مدتهای مدید درخدمت او بود وباشاره طوری مطلب را بیکدیگرحالی میکردند که گویا بازبان فصیحی حرف میزدند .من مکرر امتحان کردم که گراندوك کلید کابینهٔ خودرا باومیداد که برود فلان کاغذ یافلان چیزرا بیاورد واومیرفت وبدون اشتباه آنچه راکه خواسته بود میآورد . درآن ساعتهائیکه من نزد او بودم وقت بقرائت یادداشتهای مسافرت من که پاکنویس کرده بودم میگذشت اما غالباً میل داشت که من مطلب رازبانی تقریر کنم نه اینکه ازروی یادداشت بخوانم ومخصوصاً حضرت والاازمشاهدهٔ خواص آن آئینهٔ فولادی که در اول این فصل شرح آن راذکر کردم بسیارتفریح کرده ولذت برد . ازاینکه میدید هر فلزی را باحرارت آفتاب ذوب میکند و چوب رامی سوزاند وازمسافت بعید شب کاغذ میخواند وخیلی میل داشت که بفهمد آیا روشنائی ماه هم درآن همان اثر روشنائی آفتاب رامیکند یانه اما بدبختانه آن مدتیکه من درلیگورن بودم ماه درنیامد .

بعدازآنکه ازگراندوك وگراندوشس وگراند پرنسس مرخصی رفتن

حاصل کردم گراندوك سه قسم شراب اعلی برای سفر من ومقداری سوسیسون وپنیر ومربا وصندوقچهٔ ازانواع دواها وتریاقهای ضد سم فرستاد ، این دواها خیلی چیزهای پرخاصیتی بودند . اهالی ایطالیا خیلی بآنها اهمیت میگذاردند اما هیچکدام از آنها بکارمن نخورد زیرا که در آن ممالك گرمسیر که من مسافرت میکردم روغنهای آنها آب میشد وبجوش میآمد وشیشه هارامیشکست چنانچه از ۲۴ قوطی تریاق که بسته بودند یکی سالم در نرفت .

بااینکه باگراندوك وداع کرده بودم امالازم شد برای تشکراین هدایا باز بملاقات او بروم . وقتی که مرا دید ازروی کمال مهربانی گفت ممکن بود بجای صندوقچه دوا چیز دیگری برای شما بفرستم اماچون میل داشتم دوباره بسلامتی شما را ملاقات کنم این دواها راکه وسیله حفظ صحت بود فرستادم . بعدازعرض تشکر ازخدمت گراندوك رفتم که باکاردینال دومدیسی برادرش رسم وداع را بجا بیاورم وفردای آن روز چهارشنبه ۲۶ مارس ۱۶۶۴ بعد از ظهر بانوکرهای خود سوار یك کشتی هلاندی‌شدم موسوم به ژوستیس(عدالت) که کاپیتن آن ژاکوب نام داشت و از لیگورن حرکت کردیم . در موقعیکه داخل کشتی شدیم گراندوك و گراندوشس وشاهزاده ها آمدند روی بالکون عمارت خود وسه مرتبه باعلامات واشاره بامن وداع نمودندوسفر بخیر گفتند .

روز ۲۷ تمام روز را در کنارساحل بالا وپائین رفتم وانتظار رسیدن چند کشتی که هنوز بارگیریشان تمام نشده بود داشتم . پنج ساعت بعدازظهر گراندوك و گراند دوشس وشاهزاده ها وشاهزاده خانمهای خانواده ایشان سواردو کشتی شده باجمعی از اجزای دربارشان که درسه قایق سوار بودند برای گردش باطراف این دسته سفاین آمدند . هرکشتی چند تیر توپ بآنها سلام داد . در ساعت ۷ آن کشتی که فرمانده کل سفاین بود توپ اعلان حرکت را انداخت ، آنگاه ۱۱ کشتی که این دسته سفاین را تشکیل داده بودند بادبان کشیده باباد شمال غربی براه افتادند . ازاین ۱۱ کشتی دو کشتی جنگی بود ونه کشتی تجارتی ، چهارتا برای ازمیر سه تا برای آنکون ودوتا برای ونیز. تمام شب باد مساعد بود اماخیلی شدت داشت بطوریکه دوتا از کشتیها ازدسته جداشده وازقراریکه حدس زدیم ازمیان جزیرهٔ الب وجزیرهٔ برس رفتند ، در صورتیکه ماازمیانهٔ الب وایطالیا میگذشتیم .

روز ۲۸ چهارساعت قبل ازظهر خودرا میانهٔ پرتوفرار وپیوم بینویافتیم

وچون هوا خیلی خوب بود ازروی لذت وتفریح بفراغت آن دومحل را تماشا کردیم . از آنجا ازمیان‌دوجزیرهٔ کوچك گذشتیم که یکی موسوم به پال‌ماژولا ودیگری اسم نداشت . دوساعت قبل ازظهر جزیرهٔ پرتولنگون وبعد از دور جزیرهٔ منت کریستو را دیدیم . یك ساعت بعدازظهر کاستی‌لیون‌فررا بنظر آورده باقی روز را ازکنار جزایر جیجیو وسانوتی عبور کردیم . برای این که آن‌دو کشتی‌دیگر بما برسند باآنکه بادمساعد بود تمام‌روزرا مابادبان بلند کرده‌بودیم تاشب شد . چون‌اثری ازآن دو کشتی بنظر نیامد تمام بادبان ها را کشیده شب مسافت بسیاری طی نمودیم .

روز ۲۹ باهمان بادشمال غربی اول صبح جزایر پونتسیا وپال ومال را دیده وطرف عصر جزایر دانتی تیون و ایشیا رابنظر درآوردیم . باز شب شد وخبری ازآن دو کشتی نرسید . مصمم شدیم که عوض اینکه از طرف بغاز مسین برویم راه دورسیسیل راپیش بگیریم که امید داشتیم آن دو کشتی را در آن راه پیدا کنیم . یك ساعت قبل ازنصف شب باد تغییر کرد وشمال‌وشمال غربی شد وضعف پیدا کرد ، بطوری که تمام شب را بیش‌ازسیزده چهارده لیو راه‌طی نکردیم .

روز سی‌ام تمام روز دریا آرام بود . طرف شب باد جنوب شرقی برخواست و رفته رفته طوری شدت کرد که شب را باکمال سختی گذرانیدیم .

روز سی ویکم همان باد میوزید ودریا طوری متلاطم بود که اغلب مسافرین ناخوش شدند . سه‌ساعت قبل از نصف شب بادبطرف مغرب منحرف شد وما باکمال مسرت دنبالهٔ راه خودرا پیش گرفتیم .

روز اول آوریل طرف صبح تمام کشتیها متفرق شده بودند ، چه به واسطهٔ باد سخت‌روز گذشته وچه بعلت تاریکی شب اما چهارساعت قبل از ظهر بعضی‌ازکشتیهای ما پیدا شدند ، همینطور سه جزیرهٔ که درمقابل تراپانو واقع هستند وموسوم اند به‌لوانزو مارتیما وفادا نیاتامقارن ظهر تمام کشتیها نزدیك آن جزایرجمع‌شدند . چهارساعت بعدازظهر باد آرام شد وتانصف شب دریا بیحرکت بود . آنوقت باد شمال غربی برخواست اما خیلی ضعیف که تا صبح راه کمی پیمودیم .

روز دویم آوریل همان باد شمال غربی میوزید . تا دوساعت قبل‌ازظهر چون هوا ابر بود وباد هم شرقی شد ماراازراه خودمان منحرف کرد . عصر

باز باد غربی برخواست اما بقدری ملایم بود که شب چندان راهی نرفتیم .

روز سیم اول صبح مه غلیظی دریارا فرا گرفت و متعاقب آن بساران شدیدی باریدوعدم ثبات باد که هر دقیقه تغییر خط میداد آن روزرا بما بسیار ناراحت کرد ؛ اجباراً خط کنار ساحل را گرفته بودیم تاشش ساعت بعدازظهر که باد شمال غربی شد ومارا بخط راه معمولی خودمان انداخت . دراین شب سیم آوریل یك زن یهودی که باشوهر واطفالش به‌ازمیرمیرفت در کشتی دختری زائید مادروبچه هردو بسلامت رستند .

روز چهارم اول طلوع جزیرهٔ پانتالاریارا بنظر در آوردیم . اگرچه به سیسیل نزدیکتر بودیم اما بواسطهٔ مه و بخاری که آنطرف را تاریك کرده بود آن جزیرهٔ بزرك رانمیدیدیم . تا دوساعت قبل ازظهر که مه برطرف و هوا روشن شد ، تمام آن روز وشب را ازساحل سیسیل کشتی رانی کردیم و همان باد سردرا داشتیم .

روز پنجم باد مساعد شد، تمام شب‌را رانده صبح روز دیگر بیك لیو و نیم فاصله‌خاك سیسیل‌محاذی دماغهٔ پاسارد رسیدیم‌وچون‌هواخیلی‌خوب بود کوه ژیبل را دیدیم که از برف مستور بود ، وبعدازظهر از نوك دماغه پیچیده ساحل سیراکوز را مشاهده نمودیم . اول غروب آفتاب باد قطع ودریا آرام شد وتمام شب را قرین خوف ووحشت بودیم . درصورتیکه برای منع آن حادثه وبدبختی که نزدیك بود برما وارد شود مساعد بود زیرا که دوساعت بعداز نصف شب کشتی آمیرال ازعقب بمارسید واگر باد تند میشد بواسطهٔ بی احتیاطی ناخدا حتماً هردو کشتی بیکدیگر برخورده غرق میشدند .

روز ششم طرف صبح بادبکلی ایستاد. تادوساعت قبل ازظهر درحالت توقف بودیم ، آنوقت باد ضعیفی ازسمت‌مشرق برخاست وچون تند حرکت نمی کردیم تمام روز کوه ژیبل رامیدیدیم ، اول غروب همان بادضعیف‌هم‌سردشد .

صبح روز هفتم‌چون هواخوب بود دماغهٔ اسپارتی وآنتو بنظردرآمد وتمام روز همان باد مشرق دروزیدن بود ، طرف عصر بعضی از قطعات خاك کالابر رادیدیم ، تمام شب بآرامی گذشت وماچندان راهی نپیمودیم .

روز هشتم نزدیک به دماغهٔ پرساتوشدیم وباقی روز را هم دماغه‌ های سیتلو ودلکلن‌را دیدیم .

روز نهم مقارن نصف شب بادجنوبی شرقی بسختی برخاسته دریارابه

تلاطم آورد. هواهم ابر بود، مابیست وچهارساعت هیچ راه نرفتیم.

روز دهم طرف صبح باد تغییر کرد وجنوبی شد و هوا روشن گردید، دیدیم درمدخل خلیج ونیز هستیم میانهٔ دماغهٔ سنت ماری و خلیج یونان که کوههای آن پراز برف بود، دوساعت قبل از ظهر راه خود را پیش گرفتیم و سه کشتی از آن پنج کشتی که بعضی برای آنکون و بعضی برای ونیز بار گرفته بودند چون خودرا دوراز خطر دیدند داخل خلیج شدند. اما آن دو کشتی که از روز اول جداشده بودند نفهمیدیم چه شدند؛ در نصف شب باد تغییر کرد و شمالی شد.

روز ۱۱ طرف صبح دوجزیرهٔ کوچك بنظر در آوردیم که یکی موسوم بود به فانو ودیگری به مرلرا وهمچنین جزیرهٔ کرفورا دیدیم. مقارن ظهر باد شرقی شد وما بوسط دریا راندیم. نزدیك غروب مقدار کثیری مرغهای کوچك آمده روی طنابهای کشتی ما نشستند وماشکار خوبی کردیم وخوراك لذیذی از آنها طبخ نمودیم، همچنین چهارقرقی وچند جغد ومقداری قمری گرفتیم.

روز ۱۲ و۱۳ چون باد شرقی ادامه داشت ما همچنان از نزدیك شدن بساحل خود داری میکردیم. راهی پیموده نمیشد تاغروب سیزدهم که باد شمالی شد، ما باز راه خودرا تعقیب نمودیم و نصف شب باز باد تغییر کرد وشمال غربی شد.

روز ۱۴ و۱۵ همان باد میوزید اما خیلی خفیف ودراین دوروز ماهیچ خاك وخشکی بچشم ندیدیم اما مرغهای بسیار گرفتیم.

روز ۱۶ همان باد را داشتیم طرف صبح خودرا نزدیك جزیرهٔ زانت یافتیم، ٤ ساعت قبل ازظهر دریا بکلی آرام شد وباد ازوزیدن افتاد تاسه ساعت بعدازظهر که باد غربی برخاست ومرغهای کوچك مارا فرار داد.

روز ۱۷ تمام روز هوا آرام بود. روز ۱۸ باز بآرامی گذشت، مگر صبح وعصر که بقدر دوساعت باد غربی خفیفی میوزید.

روز ۱۹ پنج ساعت قبل ازظهر باد شمال غربی برخاست ومادرمیا مدن وکرن دماغهٔ کالو را بنظردر آوردیم.

روز ۲۰ همان باد که از نصف شب خیلی سرد شده بودمیوزید، طرف صبح ما خودرا در دوتیررس گلوله نزدیك دماغهٔ ماتاپان یافتیم که جنوبی ترین نقاط اروپااست. ظهر باد بکلی بطرف مغرب بر گشت وطوری مساعدت با سیر

کشتی میکرد که درظرف سه ساعت ماازجزیرهٔ سریگو گذشتیم. از دور یک کشتی دیدیم که خیلی پیش بود ومیل نداشت منتظر ما بشود، اما شب از ما عقب افتاد.

روز ۲۱ دوساعت بعداز نصف شب باد باز ایستاد؛ صبح جزایر کاراوی وفالگون را از یکطرف ودماغهٔ شیلی را از طرف دیگرمشاهده کردیم. دو ساعت بعدازظهر باد جنوبی غربی شد ودرحرکت ما نهایت مساعدت را کرد و عصر جزیره سنت ژرژ بنظر درآمد.

روز بیست‌ودوم؛ اگرچه باد خفیف بوداما درپیشرفت ما تأخیری حاصل نشد، زیرا که صبح رسیده بودیم میانهٔ جزیره زآومره نزدیك بیك دماغهٔ که آن هم موسوم به‌دل کلن بهمان اسم دماغهٔ ساحل کالابر بود. بعداز آن جزیره نگرپن بنظر درآمد که سه ساعت بعدازظهر ازدماغه آن پیچیده رد شدیم وچون از دو ساعت قبل ازظهر باد جنوب‌غربی‌شدت کرده بود، ما امروز خیلی راه پیمودیم، جزیره‌آندرو راهم دیدیم. روز ۲۳ چون تمام شب باد شدت داشت صبح به جزیرهٔ ایپ سرا نزدیك شدیم، درآنجا باد جنوبی شد، مقارن ظهر بجزیره اشیو خیلی‌نزدیك بخشکی رسیدیم وشب رانزدیك‌قصر وقلعه‌شهر لنگرانداختیم بجهة اینکه هوابکلی آرام شده بود وباد نمیوزید.

روز ۲۴ دوساعت قبل ازظهر باد شمال غربی برخاسته ما را بطرف بندر ازمیر راند.

روز ۲۵ ازکشتی پائین آمده قدم بخشکی نهادیم واز دریا بهیچوجه خستگی نداشتیم ومدت ۲۰ روز بقدری راحت بودیم که من درکشتی مثل این که در اطاق تحریرم نشسته باشم چیز می نوشتم ومقدار کثیری از یادداشتهای مسافرت ۱۶۵۲ هندوستانم رادرآنجا مرتب وپاکنویس کردم. در ازمیر خانه یك فرانسوی که درکوچه فرنگیهامهمانخانه‌داشت‌منزل کردیم‌شرح محله‌فرنگیها وشهر ازمیر را سابقاً نوشته ام محتاج بتکرار نیست.

فصل دوم

دنبالهٔ سفر ششم مصنف از حرکت از ازمیر تا اصفهان

از ۲۵ آوریل تا ۹ ژوئن درازمیر توقف کردیم . در آن اثنا زلزله سختی ظاهر شد که برادرزادهٔ ده یازده ساله من که همراه بود از تخت خواب بزمین افتاد نزدیك بود خود منهم همان طور بشوم .

چون شرح ازمیر سابقاً گذشته دراینجا بیش ازاین نمیگوئیم . قافله برای حرکت به تبریز حاضر شده بود ، علاوه براشخاصیکه از فرانسه همراه خود آورده بودم در ازمیر سه نوکر ارمنی هم گرفتم که درچنین مسافرتی اوامرم بسرعت انجام پذیرد ، زیرا که در ورود بمنزل یك نوکر باید برود ازچمن که متعلق بمسافرین وعابرین است علف بچیند ، یکنفر دیگر باید برود دردهات حول وحوش بره ومرغ تهیه کند ، ودیگری برود هیزم وچوب برای سوختن اگر یافت شود ببرد وبیاورد . فرانسویهای نازك نارنجی تحمل این خدمات سخت را نمیتوانستند بکنند وبعلاوه زبان مملکت را نمیدانستند .

بالجمله روز دوشنبه ۹ژوئن سه ساعت بعدازظهر ازازمیر حرکت کرده بقافله که درسه لیودورازشهر نزدیك قریه پونتکارباشی بود رسیدیم که محل اجتماع کاروان ووعده گاه مسافرین است وآنجا اردوزده بودند . این قافله مرکب بود از ۶۰۰ شتر وهمین‌قدر هم‌اسب سوار داشتیم . روز دیگرهم براه نیفتادیم بجهت اینکه بازعقب مانده هائی بودند که نرسیده وبایستی منتظر آنها بشویم وکاروان حاضر برای حرکت نشد ، مگردوساعت بعدازنصف شب روزیازدهم وچون سابقاً شرح این راه و ترتیب زندگانی کاروانیرا مفصلا بیان کرده ام دیگر بی فایده خواهد بود که یادداشت سفر خودرا روز بروز بنویسم ، در صورتیکه اتفاق تازه‌ای هم برای ماروی نداد. فقط اکتفا خواهم کرد بذکر بعضی ملاقاتهائیکه برای ارتباط واتصال یادداشتهای من لازم خواهدبود .

روز شنبه ۱۴ سپتامبر رسیدیم بایروان ودرچمن زارقشنگی میانه قلعه وشهر کهنه اردو زدیم ، زیرا که شنیده بودم در کاروانسرا مریضهائی هستند، نخواستم آنجا منزل کنم .دوازده‌روزدر آنجا اقامت کردیم که در آن اثنا من به ملاقات خان‌ایروان رفتم‌وازمن بسیار خوب پذیرائی نمود . سابقاً گفتم که پل

قشنگ سه چشمه ای در ایروان هست که در زیر طاقهای آن چند اطاق ساخته که خان درشدت گرما روزهارا بآنجا رفته وقت میگذرانند.

دفعهٔ اول که من بملاقات او نائل شدم درهمین جا باچند نفر از صاحب منصبها وسرکرده های جنگی مشغول صحبت وتفنن بود؛ بطریهای شراب را دریخ گذارده مجموعه های بزرگ ازهمه قسم میوه و خربزه روی طشتهای یخ نهاده بودند. بعدازآنکه خان ازمن پرسید از کدام مملکت آمده وبکجا میروم امر کرد برای من شراب بریزند، من ازاین لطف مهربانی او تشکر کرده اظهار نمودم که رسم وعادات مااین است که شراب را باغذا میخوریم، فوراً حکم داد که نهار بیاورند. درآن بین من یکی از نوکرهای خودرا خواسته گفتم تحف وهدایائی راکه برای خان معین کرده بودم بیاورد وآن عبارت بوداز یك دوربین وشش عینك وباز دوعینك ازیك قسم دیگر ودوطپانچهٔ کوچك و یک چخماق بشکل طپانچه برای روشن کردن شمع وازهدایای من بسیار اظهار مسرت کرد، خصوصاً ازعینك ها زیراکه سن او از ۶۰ سال متجاوز بود. بعداز تقدیم هدایا فوراً حکم کرد که شراب وبره ومیوه وخربوزه بچادرمن بفرستند وهرچه لازم داشته باشم بمن بدهند. دربین صرف نهار من سه جام شراب نوشیدم، اما خان هیچ صرف نکرد زیراکه اوحاجی بود یعنی بزیارت مکه رفته بود و بعداز حاجی شدن بهیچوجه شراب ومسکرات نباید بخورند. اماخود خان و مصاحبینش اصرارمیکردند که پی درپی بمن شراب بپیمایند ومیل داشتند که من سرخوش بشوم، اما من که مادام العمرازشراب بیش از اندازهٔ لزوم نفرت داشتم بآنها گفتم که فرانسویهاشراب رابرای حفظ صحت وتقویت مزاج میخورند ومثل بعضی ازفرنگیهای دیگر نیستند که افراطدرشرب رامایه افتخاروشهرت بدانند. بعدازآنکه نهار تمام شد بتوسط برادرزادهٔ خان باو اظهار کردم که حاضرین رامرخص کند میخواهم درخلوت بعضی جواهرات را که برای شاه میبرم باو نشان بدهم ازدیدن اینهمه پارچه های نادرالوجود واشیاء نفیسه تعجب وحیرت کرد، خصوصاً یك مرواریدامرودی شکل ۵۶ قیراطی وده دانه مروارید دیگر که آنها هم همه امرودی ویك قد وآبدار بودند و هیچ کدام کمتراز ۱۳ قیراط وزن نداشت.

وهمچنین بعضی زرگریها وآئینه های سنگی که همهٔ آنها بسیار مطبوع طبع او واقع شدند وخیلی میل داشت بعضی از آن اشیاء را خریداری

نماید اما چون گفتم برای شاه باید ببرم جرئت نکرد و بهمان لذت بصری قناعت نمود . چون دیدم خان دماغی دارد خواستم شکایت گمرکچی ایروان را که روز ورود بامن نزاعی کرده بود باو بکنم و آن تفصیل از این قرار بود که عادت گمرکچی این بود که بارهای مال‌التجارهٔ تجار ترك وارامنه را بازمی کرد واگر چیز نادر و خوبی در آن میان بود بخان نشان میداد که گاهی بعضی از آنهارا خریده برای شاه پیشکش میفرستادند . گمرکچی تصور نکرده بود که من ازاین قانون معاف باشم ، در اول ورود بدواً آمد که بارهای مرا هم مثل بار سایر تجار باز کند بعدازآنکه بمن گفت بارهارا باز کنم خودش برای کاردیگر رفت ودوساعت بعد مراجعت کرد دید من ابداً باری‌را باز نکرده‌ام متغیر شد و گفت چرا اطاعت‌حکم رانکردی ؟ منهم باهمان خشونت جواب گفتم که بارهای من باز نخواهد شد مگر درحضور پادشاه ومن ترا بهیچوجه نمی‌شناسم . اولندلندکنان دورشد ومرا تهدید کرد که اگر فردا صبح بارهارا باز نکنم اوعنفاً بازخواهد کرد . من هم جواب گفتم ابداً بارهای من باز نخواهد شد . قصدم این بود که ازتهدیدمن بترسد واز پشیمانی بعدی بهراسد .

این بود موضوع شکایت من که میخواستم بخان اظهار نمایم اما برادرزادهٔ او ازمن خواهش کرد که برای خاطراودراین خصوص بخان حرفی نزنم واوخوداین کاررا اصلاح خواهد کرد . وقتی که من بچادر خود رفتم گمرکچی آنجا آمد ومعذرت بسیارخواست ورضایت خاطر مرا جلب کرد . اما برای اینکه بعدازاین درجاهای دیگر نظیر این واقعه برای من روی ندهد از خان درخواست یك سفارش نامه کردم که درقلمروخاك او کسی متعرض بارهای من نشود واوباکمال‌مهربانی قبول کرد و گفت پس فردا بیائید منزل تانهاررا باهم بخوریم وسفارشنامه را هم بدهم . اما درآنروز هیچ شراب برای ما نیاوردند زیرا که چند نفرملاومجتهد درسرسفره بودند که همه حاجی بودند یعنی بزیارت مکه رفته بودند .

روز جمعه ۲۶ سپتامبر از ایروان حرکت کرده ۹ نوامبر ۵ ساعت بعداز نصف شب از راه معمولی بتبریز رسیدیم . از ایروان که حرکت کردیم دو نفر ازاجزای من سخت ناخوش بودند ، یکی حرفه‌اش ساعت سازی بود که درراه صدمه فراوانی کشیده بود ودوساعت بعدازورود تبریز در کاروان‌سرا وفات کردودیگری زرگر بود که بدیر کاپوسانها فرستادم ودرآنجا آن‌طودی

که باید ازاو مراقبت و پرستاری بکنند نکردند و بایکی ازامراض بسوهی آنجا که تمام دهان و گلوی اورا خورده بود بعداز ۱۵ روز فوت شد وهردوی آنها را درقبرستان ارامنه دفن کردیم وقطعاً اگر میفهمیدند که ساعت ساز پرتستانی مذهب بود چنین اجازهٔ نمیدادند.

دراینجااست که باید ملاحظه کرد که ایرانیهادرحفظ مال غرباوخارجه‌ها چقدر صحت وامانت بخرج میدهند. قاضی نظمیه که ازفوت آن جوان ساعت ساز مطلع شد فرستاد اطاق اموال اورا قفل ومهر کردند تا موافق رسم معمول خودشان وراث اوبیایند ودریافت دارند. سال بعد که من بازازتبریزمیگذشتم درب آن اطاق همانطور بسته ومهر بود. پس معلوم شد که ضبط ومهر کردن اسباب برای این نبود که ببرند ومالك بشوند زیراکه ممکن بود در این مدت اسباب هاخراب وضایع شده باشد.

۱۲ روز درتبریز ماندیم اما درآن‌اثنابارها ومال‌التجارهٔ عمدهٔ‌خودرا پیش‌پیش باصفهان فرستادم، خودم بشماخی که یکی ازشهرهای سرحدی ایران ازطرف بحرخزر است و تاتبریز ده‌روزمسافت‌دارد رفتم. برای اینکه‌چیزهائی بخان شماخی بفروشم اما خان در شهر نبود. برسم معمول خود همه ساله بعداز برداشتن محصول بسواحل بحر خزر میرود که مالیات شاه و حقوق خود را جمع آوری نماید؛ اما گویا ازخوش بختی من بود که خان راملاقات نکردم والا شاید اگر چیزی باوفروخته بودم‌من هم مثل گلدوموسین نام که درقافلهٔ‌ما بود وبشماخی‌رفته وچیزهائی بخان فروخته بود موقعیکه باصفهان رفت طرف بی التفاتی‌شاه شد، پیش شاه خوب پذیرفته نمیشدم. آنشخص وقتیکه باصفهان رسید وخواست‌امتعهٔ خودرا ازنظر پادشاه ایران بگذراند شاه برآشفته و گفته بود عجب جسور است این شخص که میخواهد امتعهٔ راکه قبل ازمن بیکی از غلامهای من خان شماخی ارائه داده است حالا ازنظرمن بگذراند و او را با کمال خفت رانده بودند. حاکم شماخی اشیائیراکه از آن شخص خریده بود فوراً بتوسط چاپار مخصوص برای شاه پیشکش فرستاده بود.

من این رسم ایرانرا خوب میدانستم که نباید متاعی راکه قبل ازوقت بیکی ازرعایای شاه نشان داده‌اند بنظر شاه برسانند ولی چون خان شماخی شخصی بود که چهل پنجاه هزار اکو ازمن اسباب میخرید ومن خیسال داشتم مستقیماً بهندوستان بروم برایم فرقی نمیکرد اگربقیهٔ امتعهٔ خود رابشاه ارائه

نمی دادم ویکسر بهندوستان میبردم ، اماموسین که مقصدش فقط اصفهان بود بایستی که ملاحظه کار خودرا کرده باشد .

ازشماخی دوروز راه رفته از رود ارس میگذرند که در آنجا ماهی استورژون بحد وفور صید میشود واین دو روز راه تماماً درمیان درختهای توت سفید طی میشود چون حرفهٔ اهالی آنجا منحصر به تربیت کرم ابریشم است .

قبل از رسیدن بشهر شماخی باید از چندین تپه و ماهور عبور کرد . خود شهر را باید قریهٔ بزرگی نامید زیرا هیچ چیز تماشائی ندارد مگر قصری که خان در آنجا بنا کرده است . اما من شرح این شهررا بطوری ذکر میکنم که گویا هنوز باقی و برقرار باشد، درصورتیکه بعدازمراجعت از این سفرششم وآخری در تبریز شنیدم که زلزلهٔ سختی آن شهر رابطوری سرنگون وزیرو زبر کرده که فقط یك ساعت ساز فرنگی ازاهل ژنوویك شتربان جان بسلامت در برده وباقی سکنه آن تماماً هلاك شده اند .

من مکرر عزم کرده بودم که درمراجعت یکی از سفرهایم بپاریس از راه مسکو عبور نمایم ، اما جرئت نمیکردم خودرا دچار این مخاطره نمایم ، بجهة اینکه بطور یقین شنیده بودم که اجازه نمیدهند هیچکس از اروپا بایران یا ازایران باروپا ازمسکو عبور نماید تنها التفات فوق العادهٔ بود که بسفرای دوك هونشتین که بایران میرفتند این اجازه را داده بودند . در این سفر آخر مصمم شدم که امتحانی بعمل بیاورم شاید با دادن هدایا وتعارفات بتوانم از مسکو عبور کرده بفرانسه بروم وبرای این خیال ۱۲ شتر زریهای اعلی ازهمه قسم وتیماج وساغری ایران که درنزد اهالی مسکو خیلی مرغوب است بار کرده حاضر نموده بودم ، اماخبر خرابی شماخی عزیمت مراتغییر داده وراه ازمیر را پیش گرفتم .

حالا میروم بسر دنباله سفر ششم خودم . روز ۲۲ نوامبر از تبریز باقافله کوچکی حرکت کردیم وروز ۲۷ از آن قافله جداشده با ۱۲ نفر ارمنی بطرف اصفهان روان شدیم که زودتر خود را بدانجا برسانیم . شب تاریك وهمراهان ماهمه نا بلد بودند راه را گم کردیم ونمیدانستیم کجامیرویم . صبح ملتفت شدیم که یك لیو ازمنزل قبل بیشتر دور نشده ایم درصورتیکه اگر ازراه صحیح رفته بودیم بایستی اقلا چهار پنج لیو راه طی کرده باشیم . دو روز بعد باز بواسطه تاریکی شب بقدر دولیو ازراه خارج شده بودیم ، صبح شبانی مارا بجاده اصلی

هدایت کرد از آنجا تا بگاشان دیگر اتفاقی نیفتاد ، مگر ملاقات یکی از سفرای مسکو که نزد پادشاه ایران رفته ورفیقش دراصفهان مرده بود وحالا بمملکت خود مراجعت میکرد وقریب شصت نفر اجزاء وهمراه داشت .

بالاخره روز یکشنبه ۱۴ دسامبر بعداز آنکه ازسه ساعت بعداز نصف شب سوار اسب شده مدتی دریخها رانده اسبهارا خسته کردیم و بعداز آفتاب که یخها آب شدند در گل ولای خودرا بزحمت پیش بردیم مقارن ظهر باصفهان که شرحش در کتاب چهارم ذکرخواهم شد رسیدیم .

فصل سیم

راه حلب به تبریز ازدیار بکرو وان

شرح تمام طرقی را که درشش سفر ایران پیش گرفتم نوشته ام اما باز دوراه دیگر هست که میتوان بایران رفت : یکی ازشمال عثمانی و دیگری از جنوب است . اولی ازدیار بکروو‌ان به تبریز میرود ، دومی ازآنا و صحرای کوچك که منتهی ببغداد میشود . اگرچه این دو راه رافقط درمراجعت بعضی‌از سفرهایم دیده‌ام ، اما برای اینکه خوانندگان ازتمام راه‌هائیکه ازسه شهر عمدهٔ مرکز قافله ها یعنی اسلامبول وازمیر وحلب میتوان باصفهان رفت مطلع شوند، مناسب دیدم شرح این دوراه راهم در اینجا ضمیمه نمایم :

در این فصل راه اولی راشرح میدهم که ازدیاربکر ووان میگذردو به بیر یابری درساحل چپ شط فرات میرسد که درسفر بغدادازهمین راه رفته بودم وبدرستی منازل ومکانهائیرا که باید ازآنها عبور کرد بیان ومعین می نمایم . اما مقدار مسافت را ازروی صحت نمی توان تعیین نمود ، بجهت اینکه یک منزل تندتر منزلی کندتر راه طی میشود . وابن بسته بمال سواری مسافر است که ازچه جنس باشد ، شتریا اسب وبعلاوه اندازه های این ممالك باممملکت ما فرق بسیار دارد .

ازبیر یا بری درطول ساحل فرات بسه شمید از سه شمید بمیل سارا که درآنجا باید حقوق گمرکی پرداخت میرود . برای هر باریابو ٤ پیاستر دریافت می نمایند . ازمیلسارا به اصلان چای یعنی رودخانه شیر که بواسطهٔ سرعت جریان آب باین اسم خوانده میشود وبفرات میریزد میآیند . ازاصلان چای به سیوراك میروند که شهریست بارود خانهٔ کوچکی که ازمیانش گذشته و داخل فرات میشود . این شهر ازسه طرف باصحرای وسیعی محاط است اما از جانب مشرق یك لیو دوراز شهر کوه سختی است ازسنگ خارا که راه اسب وقاطر وشتر رادرمیان سنك چون نهری به عمق وعرض دوپا کنده اند ودرآن محل از هر باری نیم پیاستر راه داری اخذ می نمایند .

ازسیوراك ببغازی نزدیك‌دوچاه آب منزل میکنند . درآنجا خانه‌یافت نمیشود ، باید مثل اغلب نقاط ومنازل این راه چادرزد . ازبغازی به دکرمان

بغازی واز آنجا بمیرزا تپه که فقط کاروانسرائی‌است وازمیرزا تپه بدیار بکر که ترکها کارعمو مینامند میرود .

دیار بکر شهر بزرگی‌است که‌روی بلندی واقع شده ودرطرف راست دجله که درآن محل یك هلالی تشکیل داده است ، ازحصار شهر بسرودخانه پرتگاهی موجود است . شهر ازدودیوار محصور است و در دیوار خارجی آن ۷۲ برج بناشده است ومیگویند بافتخار۷۲حواریون‌حضرت عیسی بنا کرده‌اند. شهر سه دروازه بیشتر ندارد ، دریکی ازآنها هنوز کتیبهٔ بخط لاتین دیده‌می شود که شرح حال شخصی ازقسطنطنیه رانوشته است . چند میدان ویك مسجد عالی دارد که سابقاً کلیسای عیسوی بوده است وحیاطهای قشنك دارد که در حجرات اطراف آن ملاها ودراویش‌وکتابفروشها واز این قبیل اشخاص‌منزل دارند . دریك لیو دورازشهر ازسمت شمال نهری ازدجله سوا کرده به شهر آورده اند وتمام تیماجهای قرمزی که در دیاربکر میسازند در این نهر شسته میشود ، زیراکه خاصیت مخصوصی در این‌آب هست که تیماج راقشنك می کند واین تیماجها ازحیث رنك ودانه برهمهٔ تیماجهای مشرق زمین ترجیح دارد و مقدار کثیری تیماج درآنجا تهیه میکنند و این صنعت یك ربع ازاهالی شهر را مشغول میکنند .

اراضی دیاربکر خیلی حاصلخیز است و عایدات بسیار میدهد . نان‌خوب وشراب اعلی دارد . درهیچ جا گوشت بخوبی گوشت دیار بکر دیده نمی شود خصوصاً کبوترهای بسیارخوب که‌ازهمه کبوترهای ما درشت تر ولذیذترهستند. شهر خیلی پرجمعیت است فقط عیسویهای آنجارا ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند که دو ثلث آن ارمنی‌هستند ویك ثلث نصرانی وعده ای ژاکوبن ومدت کمی است که کشیشان کاپوسان بآنجاآمده اند ولی هنوز خانه ندارند و در یک کاروانسرامنزل کرده‌اند .

پاشای دیار بکریکی از وزرای مملکت عثمانی است ، قشون پیاده نظام کم دارند بجهت اینکه کمترمحتاج بپیاده‌میشوند.اکرادواعراب که درآنجا متصل دزد وخوردهستند سوار اسب میباشند .اماقشون سواره زیاد داردوبیش از ۲۰۰۰۰ سوارمیتواند حاضر کند . دریك‌ربع لیو دورازشهر یك کاروانسرا وقلعهٔ بزرگی واقع است که معمولا قوافلی که بایران میروند یاازآنجامیآیند درآن کاروانسرامنزل میکنند . در کاروانسراهای‌شهر هرحجره ماهی‌سه چهار

پیاستر کرایه باید بدهند امادر کاروانسرای بیابان کرایه نمیدهند.

در دیار بکر برای عبور ازدجله بآب میزنند مگر وقتیکه برف ها آب شده رودخانه بالا آمده باشد، آنوقت باید یك لیو پائین شهر از روی یک پل سنگی عبور نمایند.

در نیم لیو دورازدجله یك قریه و کاروانسرائی است که وعده گاه تمام کاروان است وهر کس زودتر بدانجا برسد تدارك ده روز آذوقهٔ خودرا میبیند که تابطلیس برسند، زیرا باوجود دهات و کاروانسراهای متعدد که در آن راه هست نان خوب پیدا نمیشود.

از آن قریهٔ نزدیك دجله که حرکت میکنند بعداز ۱۴ ساعت راه با اسب به چای باتمان میرسند در آنجا برای هر باری یك پیاستر راه داری دریافت می نمایند. ازچای باتمان بشکاران وازشکاران به آزن که شهر کوچکی است که یك لیو دوراز جاده بزرك واقع شده میرسند ودر آنجا گمر کچیها حقوق خودرا اخذ میکنند که عبارت ازهر باری ٤ پیاستر است. از آزون بزیارت واز زیات به زرکو که در آنجا هم باری دوپیاستر باید راه داری داد میروند از زرکو باید به کشاخان وازآنجا به قره خان که کاروانسرای بسیار بدی است رفت ودر آنجا بسلسله جبالی که تابطلیس درمیان مسیل امتدادمی یابد حرکت می کنند. از قره‌خان به بطلیس که شهری‌است متعلق بیکی از بیك هایا پرنسهای مملکت که ازهمه امرامعتبر تر ومقتدرتر است، بجهت اینکه نه‌ازخداوندگارروم نه ازشاه ایران اطاعت میکنند، درصورتیکه سایر امرا وبیك ها یا تابع آن یارعیت این هستند وآن هردو پادشاه مقتدر بااو بخصوصیت ومدارا رفتارمی نمایند، برای‌اینکه اگر تصمیم بگیرد راه آمدوشدرا‌ازحلب بتبریز وازتبریز بحلب مسدود میکنند؛ زیرا که دردنیا هیچ تنگهٔ کوهی بآن سختی واستحکام دیده نمیشود، باده نفر مستحفظ از هزار نفر جلو گیری مینمایند. ازحلب به بطلیس یك روز تمام ازمیان رشتهٔ کوه‌بلند که پرتگاهی سخت دارد باید‌عبور کنند تابشهر بطلیس برسند، وهمان کوه تا دولیو آنطرف شهر امتدادمییابد ودرتمام طول آن جبال ازدوطرف رودخانه واقع است. راه را درمیان سنك خارا تراشیده‌اند، بطوریکه شتر یاقاطر باید خیلی با احتیاط راه بروند که برودخانه پرت نشوند. شهر درمیان دو کوه بلند واقع شده که یك تیر رس توپ ازیکدیگر فاصله دارندوقلعهٔ روی قلهٔ کوه‌خیلی بلندی که بارتفاع‌منت‌مارتر

است واقع شده و بآن دو کوه بهمان اندازه فاصله دارد. این کوه بشکل کله قند مخروطی است واطرافش سراسر پرتگاه است و باید از راه باریکی که در دور کوه می‌پیچد و ببالا رفت. در آن قله فضای مسطحی دارد که قلعه در آن فضا بنا شده است وقبل از آنکه داخل قلعه بشوند سه پل متحرك دارد. داخل قلعه مرکب ازسه حیاط است، دوحیاط بزرك ویکی کوچکتر که عمارت منزل بیك در آنجا واقع است. راه این کوه خیلی سخت است و برای بالا رفتن از آن اسبهای خیلی خوب لازم است. غیرازخود بیك ومیر آخورش کسی اجازه ندارد که بااسب ببالای کوه وقلعه برود. شهر ازدوطرف این کوه وقلعه امتدادیافته تاپپای آن دو کوه دیگر میرسد ودو کاروانسرا دارد: یکی درشهر پای آن قلعه ودیگری درخارج شهر که اغلب کاروانیان درآنجامنزل میکنند، بجهت اینکه کاروانسرای داخلی شهر بی اعتبار است و بمحض اینکه چهارپنج نهرآبی که ازکوه داخل شهر میشوند آبشان زیاد بشود دریك لحظه کاروانسرا پراز آب میگردد. آن بیك یاامیری که حکمران این محل است علاوه براستحکامات طبیعی ۲۰ الی ۲۵ هزار سوار ومقدار کثیری پیاده برای جنك میتواند حاضر نماید که باولین فرمان آمادهٔ حرکت بشوند.

در مراجعت یکی ازسفرها، وقتیکه باقافله به بطلیس رسیدیم به بیك خبردادند که یك فرنگی در کاروان است فورا پیغام فرستاد واظهار میل به ملاقات من کرد. رفتن بملاقات یك بیك یا حاکم ایالت درایران وعثمانی اهمیت دارد، من فوراً بدیدن بیك بطلیس رفتم ودوتوپ اطلس راه راه که یکی راه طلا ودیگری راه نقره داشت باچند دستمال ابریشمی زرتار ودوشب کلاه سفید مفتول دوزی که ترکها بسر میگذارند برای او بسوغات بردم. ازهدیهٔ من بسیار خوشوقت شد، اوهم برای من دو گوسفند ونانهای خوب وشراب اعلی و دو مجموعهٔ انگور تازه که درآن فصل نادر وتازگی داشت فرستاد. چند نفر از صاحب منصبهای معتبر او ازمن خواهش کردند که ازهمان اطلسها بایشان هم بفروشم، اما وقتیکه پارچه هائی بآنها ارائه دادم ٤ طاقه شال درآن میان دیدند که من مخصوصاً داده بودم برنك آتشی صباغی کرده بودند، واز آنها برای دستارزیاده از اندازه خوششان آمد واصرار کردند که خریداری نمایند؛ اگرچه میل بفروش نداشتم ولی ازشدت اصرار مجبورشدم و بقدری خوب وگران خریدند که جبران خسارت هدایای رئیس خود را نمودند.

این فقره را فراموش کردم بگویم ، وقتیکه نزد بیك بودم و برسم خودشان برای من قهوه دستور داد ، چاپاری ازطرف پاشای حلب رسید که پاشا خواهش کرده بود که یك جراح فرانسوی که در جنك کاندی اسیر شده وحالا غلام وبردهٔ پاشااست وفرار کرده ونزد بیک آمده نزد پاشا عودت بدهد.

بیك که‌از رسوم‌مقدسهٔ پناهندگی‌والتجا خوب آگاه بود بطوری‌خشمگین شد که چاپار را تهدید نمود که اگر فوراًاز پیش چشم او غایب نشود کشته خواهد شد، وبه پاشا پیغام کرد که ازجسارت تو به خداوندگارشکایت خواهم کرد که پناهندهٔ مرا خواسته است ببرد ، واگر خداوندگار تورا بطناب نبندد انتقام خودرا از اوخواهم گرفت وحقیقتاً راست میگفت زیراکه خداوندگار ترك بیشتراز پادشاه ایران بهمراهی او محتاج است ، چه اگر میل‌شاه ایران اقتضا نماید که شهروان را محاصره نماید از تبریز تابوان راه مستقیم و بلا مانع است وخداوندگار نمیتواند کمکی بوان برساند ، مگر ازخاك قلمرو این بیك واگربیك باخداوندگار خصوصیتی نداشته باشد استعداد وقوت آن رادارد که عبورکمك اورا ازخاك خود برای وان مانع شود .

حقیقتاً مسافرت‌در مملکت اکراد لذت بزرگی دارد ، اگرچه راه ها سخت‌وصعب‌العبوراست، اماهمه جا ازدرختهای‌بزرك بلوط و گردو وسایر اقسام اشجار که بهریك ساقه تاك وحشتی از پائین تابالا پیچید شده سایه انداخته و کوه ها که‌زمین مسطح شده بصورت جلگه‌در آمده که بهترین‌اقسام گندم وجو درآنجا زراعت میشود .

از بطلیس که برای هر بار مال التجاره پنج پیاستر حق گمرك اخذ می شود به تادوان میرود که درآنجاهم باری دو پیاستر دریافت میدارند . تادوان قریه ایست که بیك تیررس توپ از دریاچهٔ وان دور افتادهٔ ودرمحلی واقع شده که طبیعت لنگرگاه محفوظی تشکیل داده که ازهمه طرف بواسطه کوه های سخت احاطه شده ومدخل آن اگرچه بسیار تنك است ولی خیلی سهل‌العبور میباشد . قریب ۲۰ یا ۳۰ قایق بزرك درآنجا میتواندلنگر بیندازد . وقتی که هواخوب‌وبادمساعد باشد درهمانجا مال‌التجاره‌را برای وان بارگیری و سوار کشتی‌مینمایند ودر ۲۴ ساعت یابیش و کم میتوانند به وان‌برسند . دریانوردی درآنجا خیلی بی خطر است ، درصورتیکه از تادوان به وان از خشکی ۸ روز

با اسب راه است ؛ وقتی هم که ازایران میآیند همین طور در وان می توان بعزم تا دوان سوار کشتی گردید . ازتادوان بکرموشه از آنجا به کلات از کلات با الجیاوخ که شهر کوچکی است و برای هر باری یك پیاستر باید داد ، ازالجیاوخ به سپانگیتر ازسپانگیتر بهصور ازصور به آرجیش وازآرجیش بهقراکیورپی وازقراکیورپی بهپرکری وازپرکری بهسوارجازن وازاسوارجازن به سوصراط وازسوصراط به دوان که در آنجا برای هر بار دوپیاستر باید داد . واگر هم میل تجار باشد این حق را در وان میتوانند بدهند . از دوان بوان میروند و در آنجا برای هرباری دوتومان وچهارعباسی باید حق گمرك تادیه نمود وآنجا جزو ممالك خداوندگاراست ، اما پول ایران در آنجا بهتر از پول ترکها رواج دارد .

وان شهر بزرگی است که در کنار دریاچهٔ بزرگی بهمین اسم واقع شده است ویك قلعهٔ خوبی دارد که در قلهٔ کوه بلند منفردی بنا شده که هیچیك از جبال اطراف بر آن مشرف نیست . شهر درزیر این قلعه بسمت جنوب واقع است وجمعیت این شهر زیاد است وغالباً سکنهٔ آن ارمنی هستند .

دریاچهٔ وان بزرگترین مردابهای آسیااست وقریب ۵۰ لیو دورآن است ، فقط یکنوع ماهی درآن یافت میشود شبیه بماهی ساردین که هرسال درماه آوریل مقدار کثیری ازآن صید می نمایند وترتیب صید آن از این قرار است :

دریك لیو دور ازشهر وان رودخانهٔ بزرگی که موسوم است به بند ماهی واز جبال ارمنستان میآید داخل دریاچه میشود . هرسال درماه مارس وقتی که آب رودخانه بواسطهٔ آب شدن برفها زیاد میشود این ماهی ها از دریاچه داخل رودخانه میشوند و همینکه ماهی گیرها دیدند بقدر کافی ماهی داخل رودخانه شده است فوراً در دهانهٔ رود خانه بدریاچه سدی می بندند که دیگرماهی ها نتوانند بدریاچه مراجعت نمایند واگر این سد رانکشند در مدت ٤٠ روز دوباره ماهی ها بدریاچه برمیگردند . آنوقت درپهلوی آن سد باسبدهای تنك بلند شروع بگرفتن ماهی مینمایند وهمه کس اجازه صیدآنرا داردوتجارت بزرگی ازاین ماهی میشود که بایران وارمنستان زیادحمل میکنند، بجهت اینکه ایرانیها وارامنه وقتیکه درآخر مجالس مهمانی وجشن شراب می نوشند از این ماهیها بمدعوین عرضه میدارند تا آنهارا بیشتر به نوشیدن

تحریک کنند. (۱) اهالی وان حکایتی را ازصید این ماهی نقل میکنند که تاجر متمولی یک سال صید این ماهی را از پاشا اجاره کرد و پاشا مبلغ گزافی ازاو گرفته قدغن کرد بی اجازهٔ مستاجر احدی حق صید ماهی ندارد، چه قبل از آن همه کس مجاناً مجاز بصید آن ماهی بود، درموقع صید، آن تاجر صیادانی گماشت ولی بجای ماهی هرچه گرفتند مار بود. از آن سال ببعد دیگر این ماهی را باجاره ندادند، و باید این حکایت راست باشد بجهت اینکه پاشا وحکام ایالات درعثمانی اشخاصی نیستند که نکتهٔ ازدقایق دخل ومنفعت رابیهوده بگذارند واگریک جهت قوی نبود ازفواید صید ماهی دریاچه وان صرف نظر نمیکردند وباجاره میدادند.

درمیان دریاچهٔ وان دوجزیره عمده سمت جنوب واقع شده که یکی موسوم به آداکتونس است که دودیر ازارامنه درآنجا بناشده که یکی را سورفاك ودیگری را سورپ کارا مینامند وجزیرهٔ دیگر موسوم به لیماداسی که درآن ارامنه دیری دارندمعروف به لن کلیسیاس واین را هبین ارمنی‌وضع زندگانی شان با سایرین خیلی‌اختلاف دارد.

ازوان به دارشك واز دارشك به نوشار که قریهٔ بدو کوچکی است میروند که چهارپنج خانه دارد ودر اراضی یکی ازبیك‌های ترك واقع است، یعنی مملکتی که حالا کردستان‌مینامند وقسمتی از آشورقدیم است. این بیکها متعدد هستند ودر این مملکت کوهستانی سمت امارت دارند ودرسرحد ممالك خداوندگار ترك وپادشاه‌ایران‌واقع‌شده ولی‌اعتنائی به‌هیچیك‌از آن‌دوامپراطور بزرك ندارند وخودشان را مثل پادشاهان کوچکی میدانند که سختی معابر متصرفات آنجا راممتنع الوصول کرده وبیم ووحشتی ندارند از اینکه کسی غفلتاً بر آنها بتواند بتازد و کلیتاً اکراد مردمان وحشی هستند، اگرچه خود را محمدی (ص) میخوانند؛ اما درمیانشان ملا خیلی کم یافت میشود تا آنها را بقوانین شریعت تعلیم بدهند. احترام مخصوصی نسبت بتازی سیاه دارند و اگر کسی درحضور آنها یکی‌از آن تازیهارا بکشد اورا بقتل‌میرسانند وهمچنین درحضور آنها نمیشود جرئت کرد پیاز را باکارد باچاقو برید اگر بخواهند پیاز را استعمال کنند باید میان دوسنك آنرا خورد نمایند، عقاید موهومهٔ آنها

---

(۱) این رسم دیگر درمیان ایرانیها معمول نیست وازآن ماهی‌دیگر به ایران نمیآورند. مترجم

تا این درجه بزرك ومضحك است .

بیك صاحب نوشار دراین قریه گمر کچیهائی گماشته که برای هر بار مال التجاره ۱۶۰ عباسی دریافت میدارند، بعلاوه تعارفاتی نیز باید داد که گاهی ازهفت هشت تومان هم تجاوز میکند . برحسب بزرگی قافله ، کاروان باشی مجبور است که این تعارفات را گرفته وبیك را هرجاهست پیدا کرده وباو به رساند واگر غفلت نماید بیك درتنگهٔ به کمین نشسته ودروقت عبور کاروان ، قافله رالخت میکند؛ چنانچه اغلب این کارا کرده است ونظیر این اتفاق درسنه ۱۶۷۶ برای کاروانی که برادر زادهٔ من درآن میان بود روی داد و یك شتر بابارماهوت انگلیسی ودوشتر دیگر که آذوقه بارداشتند از برادرزاده من به سرقت بردند که باز چندان خسارت بزرگی نبود وکلیتاً ازیك هزار اکو تجاوز نمیکرد. درآن موقع پاشای وان وخان تبریز هردو بیرون آمده بااردوئی آراسته ازدوطرف زورآورشدند که چارهٔ ناامنی آن راه رابکنند ، خصوصاً پاشای وان که دید کاروان ازآن راه متنفر ومنزجر شده وممکن است آمد وشد از آن راه رابکلی متروك بدارند، سعی وکوشش نمود که بیك رامجبور باسترداد قسمتی از اموال مسروقه نموده وبعداز آن دونفر از گماشتگان خودرا در وان ودونفر را در تبریز بگذارد که مسئول خسارت واردهٔ قوافل باشند ، زیرادر صورت امنیت کاروانیان این راهرا برای رفتن ازحلب به تبریز ترجیح میدهند ، برای این که هم نزدیکتراست وهم ازبابت اشکالات گمرکی آسوده ترهستند .

ازناشار به کوتیکلار یك روز طولانی راه است وعبور ازمیان کوه باید انجام گیرد که اغلب هم درطول رودخانه ها و مسیلها باید از آب گذشت ، این مسیلها پر از سنگهای کوچك و بزرك هستند که از کوه غلطیده پائین آمده برای چارپایان باردار عبور ازآنها خطرناك است وممکن است بآب بیفتند. این راه ناهموار وسخت برای بیك ۵۰ در ۱۰۰ فایده دارد، زیراا گرراه صاف وجلگه باشد مکاریها باتجارساخته بارسه قاطر رابدوقاطر حمل میکنند وبرای دوبار گمرك میدهند اما دراین راه مجبوراند بارهـا را سبك ترکنند تاحیوان بتواند بی خطر عبورنماید .

از کوتیکلار به خلوت وازخلوت به کوجیا ، ازکوجیا به دار کاون ،از دار کاون به سلیمان سرا میرود. این چهار مکان آخری عبارت است ازچهار کاروانسرا که نسبتا راحت اند. از سلیمان سرا میروند به کورس که شهریست

وبیك آن خراج گذار پادشاه ایران است ودرقلعهٔ کهنه‌ای نیم‌لیو دور ازشهر اقامت دارد . درآنجا باید برای هربار مال التجاره نه عباسی حق گمرك را اداکرد ، بعلاوه سوغات برای بیك ؛ اما سوغات بیك عبارت است از چندکله قند وجعبه های شیرینی وکوزه های مربا زیرا که سوغات نقدی خلاف احترام است وبشرافت بیك برمیخورد .

درکورس شراب خوب یافت میشود . ازکورس به دوه‌اقلی وازدوه‌اقلی به چشمه میرود . در فاصله میان این دومحل آخری ازجلگه ای عبور می شود که ازطرف جنوب یك لیو تاپای کوه مسافت دارد وازطرف شمال تاچشم کار میکنند امتداد یافته است . دربین راه طرف دست راست یك تپه سنگی دیده میشود که قریب ۳۰۰ قدم محیط آن است وهفتاد یاهشتاد پا ارتفاع دارد ودر اطراف آن چندین مغاره حفرشده که گویا منزل شبانان بوده ودرآنجا رمه وحشم نگاه میداشته اند . درزیرآن تپه که گود شده حوض بزرگی پرازآب صاف وسردی‌هست که مقدار کثیری‌ماهی دارد . وقتی که خورده نان برای آنها بریزند هزارهزار روی آب میآیند . این ماهی ها سربزرك ویك قسم سبیل دارند من یك تیر تفنك ساچمه‌ای‌میان آنها خالی کردم : همه‌رفتند زیرآب ولی پنج‌شش‌عدد بودند که‌روی آب افتادندوما باکمال سهولت آنهارا بیرون آوردیم . ارامنه مرا مسخره میکردند از اینکه میخواستم بدین شیوه ازآن ماهیهاشکار کنم ، اما وقتی دیدند که ممکن است وماهیهاروی آب افتادند تعجب نمودند. ترکها وبعضی از ارامنه آن کاروان نخواستند از ماهیها بخورند ، بجهت‌این که بتوسط یك عیسوی کشته وپخته شده بود . اما ارمنیهائیکه باروپا رفته بودند باین تعجب موهوم خندیدند وشب بمنزل من آمده باکمال‌لذت ازآنها خوردند .

از چشمه بدوچیلر ، از دوچیلر بمرند میرود ودرآنجا برای بار شتر ۱۶ عباسی وبار قاطر ۸ عباسی دریافت میدارند .

ازمرند بصوفیان وازصوفیان بتبریز میرود این دومنزل آخری طولانی تر از تمام منازل این خط راه است . درمراجعت ازایران ازاین راه درهیچ جا برای ما ممکن نشد که نان را باپول خریداری کنیم . در مقابل باید اسبابهای خرد وریز بآنها داد که بیشتردوست میداشتند : اگرچه سکنهٔ این خط راه‌همه محمدی‌هستند ، اما دراغلب جاها شرابهای خوب یافت میشود .

فصل چهارم

راههای دیگر حلب به تبریز از جزیره وجا های دیگر

این است راه دیگری که من در مراجعت از یکی از سفرهای ایران از تبریز به حلب رفتم ؛ اما در اینجا بعکس مینویسم واز حلب شروع مینمایم تا به تبریز برسد . از حلب تا بیر یا بری (که باید از فرات گذشت) چهار روز ، از بیر به اورفا دو روز، از اورفا به دیاربکر شش روز ، از دیار بکر بجزیرهٔ چهار روز است .

جزیره شهر کوچکی است در بین النهرین که میان جزیره ای در دجله بنا شده و باید از روی یك پل قشنك قایقی عبور کرده بآنجا رفت . تجاری که برای خرید توتون ومازو بکردستان میروند یا از آنجا بحلب مراجعت می کنند در آنجا جمع میشوند . این شهر در تحت حکومت بیکی است . وقتیکه از آنجا میگذشتم آخرین بیك مرده بود ودو پسر جوان از او باقی مانده که بزرگترش هنوز بیست سال نداشت .

وقتیکه از دجله میگذرند تمام اراضی وصحراها تا به تبریز متناوباً به کوهستان وجلگه تقسیم میشود . کوهستانها پر از درخت بلوط هستند که مازو از آنها گرفته میشود و بعضی هم بلوط بار میدهد . (۱)

در جلگه ها توتون زراعت و به عثمانی حمل میشود و آن منبع تجارت بزرگی است . اگر کسی فقط بتوتون ومازو نظر داشته باشد این مملکت را چندان متمول و باثروت تصور نمیکند وحال آنکه اشتباه بزرگی است . هیچ مملکتی در دنیا نیست که آنقدر طلا و نقره بدست آورد ، زیرا مازو برای صباغی

---

(۱) مازو میوهٔ درخت بلوط نیست غده ایست که بواسطهٔ نیشی که بعضی حیوانات بشاخه یا بیخ برگها فروکرده در آن تخم میگذارند حاصل میشود و بعداز مدتی آن تخمها جانورشده بیرون میآیند ، چنانکه نظیر آن در درخت نارون و سفیدار هم دیده میشود . قبل از آنکه آن تخمها جانورشوند باید مازو را چید که سنگین تر و بهتر است والا بعداز سوراخ شدن وبیرون آمدن جانورها مازو پوك می شود وازقدر وقیمت میافتد . چون در آن عصر هنوز این مسئله علمی کشف نشده بود مصنف آنرا میوه درخت بلوط فرض کرده است .

دراعلی درجهٔ لزوم است ومازوی هیچ جا بخوبی وپرمغزی وسنگینی مازوی کردستان نیست یك لیور آن بیش ازسه لیور مازوهای جای دیگر کارمیکند. درتمام این نواحی یك قریه دیده نمیشود . خانه ها درمیان صحرا جدا ومنفرد بناشده وفاصلهٔ آنها ازیکدیگر بقدر یك تیررس تفنك است . هیچ خانه‌ای نیست که تاکستان مخصوص نداشته باشد . سکنهٔ آنجا انگورها را کشمش میکنند بجهت اینکه ابداً شراب نمیخورند و نمیاندازند .

از جزیره به عمادیه دو روز راه است . عمادیه شهرخوبی‌است که‌اغلب دهقانان قسمت عمدهٔ آشور توتون ومازوی خودرا بآنجامیاورند . عمادیه در روی کوه بلندی بناشده که در کمتر ازیك ساعت نمیتوان تا بالای آن رفت . دروسط راه ، قدری بالاتراز سنك کوه ، سه چهار چشمه‌آب بیرون میآید و چون درشهر بهیچوجه آب یافت نمیشود هرصبح وشام اهالی مشگهارا بسار حیوانات کرده میآورند ودرآنجا ازآب پر میکنند . بزرگی شهر باندازهٔ متوسط‌است‌ودروسط میدانی‌دارد که تجار مختلف درآنجا حجره ومنزل‌دارند. حکومت آن بابیکی است که هشت الی ده هزار سوار وخیلی زیادتر از سایر بیکها پیاده‌می‌تواندحاضر کند ، زیرا املاك ومتصرفات او پرجمعیت تر ازتمام قطعات کردستان است .

از عمادیه به جیوسمارك سه رزز ، ازجیوسمارك بآلباك سه روز ، از آلباك به سالماستر (سلماس) سه روز راه است .

سلماستر (سلماس) شهر قشنگی است که درسرحدآشور ومد واقع‌شده و ازآنطرف اول خاك دولت پادشاه ایران است . کاروان داخل شهر نمیشود زیرایك لیو ازراه دور میافتد . اما بمحض اینکه قافله اردو میزند کاروانباشی بادوسه نفر ازتجار معتبر نزد خان حکمران میروند و سلام میکنند و تحف و هدایائیکه برای او آورده اند ازنظرش میگذرانند . خان بقدری ازاین‌اظهار ادب خوشوقت میشود که‌بکاروان باشی وتجاریکه بدیدن اومیروند خلعت قبا وکمر بندمیدهد واین بزرگترین افتخاری‌است که ازطرف‌پادشاه وحکام‌ایالات ایران درباره غرباو بیگانگان مبذول میشود .

از سلماس تاتبریز چهار روز راه است . ومجموعاًاز اینراه بااسب از حلب تا تبریز ۳۲ روز راه است وباوجود اینکه این راه‌هم نزدیکتراست و هم زحمت وخسارت گمرکی کمتردارد اما تجار ندرتاً جرئت میکنند که آن‌راه

را پیش بگیرند زیرا که از بدرفتاری بیك های آن نواحی میترسندواگر سرقتی بر آنها وارد شود نمیدانند از کدام یك احقاق‌حق نمایند چه آنها دزدهاوا بیشتر مشوق ومحرك هستند تادافع ومانع و به قوافلی که بایران وارد میشوند بیشتر حمله میکنند تابآنهائیکه از آنجا خارج میشوند، زیرا که در وقت دخول پول همراه دارند واین مردم ازپول نقد بیشتر خوششان میآید . قبل ازآنکه گفتگوی راههای ایالات شمالی عثمانی بایران راختم نمایم باید مذاکرهٔ خاصی ازایالت طهران وشهر کرسی نشین آن که ایرانیها شهریار مینامند بنمایم .

این ایالت درمیانه مازندران وناحیه قدیم ایران که‌امروز بعراق‌معروف است درشمال غربی اصفهان واقع شده است وآب وهوای بسیار معتدلی داردو بهیچوجه مسمومیت هوای موذی گیلان‌درآنجا نیست چنانچه سابقاً اشاره کردم مقبره ومدفن چندین هزارارمنی شده است که شاه عباس کبیرآنهارا‌بآنجا کوچ داده بود ودرایام تابستان اغلب شاه برای استنشاق هوای خنك وتفریح وشکار بآنجامیرود ودر غلب نقاط آنجا میوه های خوب بعمل میآید وشهر کرسی نشین آن که بعضیها باسم ایالت هم میخوانند دربزرگی متوسط است و هیچ چیز ندارد که قابل ملاحظه باشد . اما بفاصله یك لیو دوراز آن خرابه وآثار شهر بزرگی دیده میشود که دلالت میکنند براینکه محیط آن شهردولیو بوده است وهنوز برجهای متعدد ازآجر پخته درآن باقی است ودرچندموضع آثار باروی عظیم شهر هنوز برپاایستاده است ودرسنگهائیکه بآن برجها نصب‌شده کتیبه وخطوطی منقوش‌است که نه ایرانیها ونه ترکها ونه اعراب‌هیچیك نمی‌توانند بخوانند(۱). شهردردورتپه بلندی بناشد که دربالای آن علامات وآثار خرابه قصری‌دیده میشود که اهالی‌میگویند محل‌اقامت پادشاهان ایران بوده است .

---

(۱) مقصود مصنف خرابه وآثار قدیمه شهرری است که‌دراین اواخر غیراز یك برج معروف به برج طغرل که مرحوم ناصرالدین شاه به تعمیرآن اقدام کردهیچ برجی درآنجا باقی نمانده اماشنیده نشدکه کتیبه‌وخطی درآن حول وحوش دیده‌شده که ناخوانده مانده باشد مترجم

فصل پنجم

راه حلب باصفهان از صحرای صغیر و کنکاور

فقط یك راه دیگر از حلب باصفهان باقی مانده که شرح آنرا باید بنویسم ، وازهمه راه ها نزدیکتراست ؛ چون من درمراجعت سفر اول ایران از این راه عبور کردم وآن مسافرت با بعضی حوادث قابل ذکر توام شد من بطوری مینویسم که گویااز اصفهان بحلب مراجعت میکنم وبرای قارئین همان قدر مایهٔ بصیرت خواهد بود که گویا ازحلب باصفهان رفته باشم ، این راه کنکاور وبغداد وآناااست ، که‌ازآنجا داخل صحرا میشود ومن آنرا باین جهت صحرای صغیر میخوانم که خیلی زودترازصحرای کبیر که درجنوب تا عربستان امتداد یافته میتوان ازآن عبور کرد ودراغلب نقاط آن آب یافت میشود ؛ بعلاوه خطراه درهیچ‌جا ازساحل فرات دور نمیشود ، اگر شخص مرکب خوب داشته باشد ازاین راه میتواند سی وسه روزه ازحلب باصفهان برود ، چنانچه من رفتم ؛ اگر کسی تعجیل داشته باشد زودترازهم ممکن است رفت ، اگرآن عربیکه از بغداد برای راهنمائی همراه برمیدارد بلد باشد واز بعضی نقاط راه را میان بر نماید خیلی نزدیکتر خواهد شد .

کاروان اسب دار معمولا ازاصفهان تا کنکاور را چهارده پانزده روز میرود ، اما اگر زبده سوار باشند پنج شش روزه میتوان این راه راطی کرد؛ چنانچه من کردم . اراضی بین راه همه جا حاصلخیز است ، گندم و برنج بحد وفور بعمل میآید ومیوه‌های اعلی‌وشرابهای خوب دارد ، خصوصاً حوالی کنگاور که قصبه بزرك پرجمعیتی‌است .

ازکنگاور تا بغداد ده روز پشت اسب بودم . اراضی بین راه بخوبی اراضی ازاصفهان تاکنگاور نیست ، اغلب جاها سنگلاخ است وهمه‌جا یا جلگه است یا تپه های کوچك ودرآنجاکوه بزرك‌دیده نمیشود مگریکی که خیلی مهم است وجای دیگر شرح آنرا خواهم نگاشت .

اسامی منازل عمده از اصفهان تابغداد برحسب راه طبیعی سواریکه باروبنه زیاد نداشته باشد ازقرار ذیل‌است :

از اصفهان بخونسار وازخوسار به خامبا وازخامبا به اورنکیه واز

اورنکیه به نهاوند واز نهاوند به کنگاور واز کنگاور به صحنه واز صحنه به پل شاه که پل سنگی بزرگی در آنجا بناشده است میرود واز پل شاه بماهی دشت وازماهی دشت به هرون آباد وازهرون آباد بخانقین وازخانقین به قصرشیرین می رسد (۱) ازقصرشیرین به ینکی خانقین از ینکی خانقین به کسرو (۲) از کسرو بشهروان ازشهروان به بوروص از بوروص ببغداد میروند (۳) بعضی‌ها هم عوض عبور از کنگاور راه همدان راپیش میگیرند که یکی ازمعتبر ترین شهرهای ایران است، اما راه دورترمیشود ولی‌ازآن راهیکه شرح دادم همدان طرف شمال شرقی واقع میشود . میان صحنه وپل شاه تنها کوه مرتفعیکه‌در این راه وجود دارد سمت شمال میافتدکه باید طول آن را عبور کرد؛ این کوه مثل دیوار راست و پرتگاه خطرناکی است وتااندازهٔ که چشم کارمیکند در بالای آن صورتهای متعددو بزرك از اشخاصیکه بلباس کشیش ملبس ومجمره های بخوردان دردست دارند ، بدون اینکه شخص بتواند در باره آن فکر کند یااهالی آنجا بتوانند بگویند چطور وچراآن صورتها در آنجا حجاری‌شده‌اند دیده‌میشود. اززیر آن کوه رودخانه‌ای عبورمیکند که یك پل سنگی بزرگی روی آن بسته شده است .

دریك روز فاصله ازآن کوه ، شهر کوچك ۰۰۰ واقع شده (٤) که از حیث‌موقعیت ومکان وآبهای گواراومیوه های اعلی خصوصاً شرابهای خوب برای توقف خیلی مطبوع ودلپذیر است وعقیده ایرانیها این است که اسکندر بعداز مراجعت ازهندوستان در این شهرمرده است ، اگرچه برخی‌هم‌میل دارند که اودربابل مرده باشد .

بقیهٔ راه‌ازاین شهر تا بغداد ، سرزمین خرما ونخل است وگاهی در فاصله های دور ازیکدیگر کلبه های محقری دیده میشود که باشاخ و برگ

(۱ گویا مقصود ازاین خانقین کرند یا ذهاب است زیراکه ازهرون‌آباد میروند به کرند که بیش از پنج فرسخ است وازآنجا به ذهاب‌که شش فرسخ واز آنجا به قصر شیرین‌که پنج فرسخ وازآنجامیروند به خانقین‌که‌آن هم قریب‌شش فرسخ مسافت دارد گویا مصنف منازل را اشتباه‌کرده است معذالك هرطور او نوشته می نویسم . (۲)مقصود غزل رباط است (۳) گویامقصود از بورروص‌یعقوبیه باشد (٤) دراصل کتاب اسم آن شهر را بجایش چند نقطه‌گذارده ولی بقاعده باید شهر کرمانشاهان باشد .)

نخل پوشیده شده اند .

از بغداد چهارده روز به آنا میرود اماسراسر در میان صحرای خشک ولم یزرع میباشد وحال آن که درمیان دو رود عظیم دجله وفرات واقع است .

آنا شهر متوسطی است که بیکی از امرای عرب تعلق دارد . بمساحت نیم لیو اطراف شهر مزروع و باغهائی برای تفریح وتفرج دیده میشود . این شهر از حیث موقعیت بپاریس شبیه است ، زیرا دردوطرف فرات واقع شده و رودخانهٔ ازوسط شهرمیگذرد ودرمیان رودخانه جزیره ای دیده میشود که یك مسجد زیبای عالی درآن بنا کرده اند و مثل پاریس در اطراف شهرچندین کورهٔ گچ پزی دیده میشود . عموماً وقتیکه شخص دراین شهر است تصورنمی کند که ازاطراف صحراهای موحش بی‌پایانی آنراا حاط کرده باشد .

ازآنا تامشهد رایا پنج روز و ازمشهد رایا تا طایب هم پنج روز راه است ؛ مشهد رایاقلعه‌ایست که درقلهٔ کوهی بناشده و در پائین آن چشمه ایستکه گویا ازمیان حوض میجوشدونظیرآن درصحاری بسیار نادر است .قلعه عبارت ازچهار دیوار بلند وچندین برج مربع است که درمیان آن،بناهای محقر کثیفی موجوداست که اهالی باحیوانات خود درآنجا منزل‌دارند . چارپایان بسیاری آنجا دیدم اما اسب ومادیان بیش ازگاو ومیش داشتند ، چون درآن حول وحوش زراعت نیست وعلیق و علوفه برای حیوانات یافت نمیشود ، البته مایحتاج خود را ازاین سواحل فرات میاورند ، زیرا رودخانه به‌آنهاچندان دور نیست .

طایب قلعهٔ دیگریست که درصحرای صاف بادیوارهای بلند از خاک وخشت خام ساخته شده مثل مشهد رایا . درجلو دروازه آن قلعه هم چشمه آب اززمین میجوشدودریاچهٔ کوچکی تشکیل میدهد واین معبر بواسطهٔ همین‌چشمه ازتمام خطوط صحرا بیشتر محل تردد وعبور ومرور است ، چه برای اشخاصی که ازحلب بدمشق وبابل میروند وچه آنهائیکه ازدمشق بدیار بکر مسافرت مینمایند ومیخواهند راه نزدیکتریرا پیش بگیرند .

ازطایب بحلب بیش ازسه روز راه نیست ، اما این سه روز ازتمام راه بواسطهٔ وجود دزدان خطرناك تر است ، زیرا تمام این ناحیه مملو ازقبایل و ایلات عرب که غیراز غارتگری حرفهٔ ندارند میباشد چنانچه شرح آن را در راه نینوا بیان کردم . شرح راه ازحلب باصفهان ذکرشد اکنون فاصلهٔ بین منازل

را مینویسم که ازقرار ذیل است .

از حلب تاطایب سه روز وازطایب تامشهد رایا سه روز ازمشهد رایا تا آنا سه روز ازآنا تابغداد چهاروز ازبغداد تا بوروص یك روز از بوروص تا شهروان یك روز ازشهروان تا کسرو یك روز از کسرو تا خانقین یك روز از خانقین تاقصرشیرین یکروز واز قصرشیرین تا ینکی خانقین یکروز ازینکی خانقین تاهرون آباد یکروز ازهرون آباد تاماهیَ دشت یکروز ازماهی دشت تاصحنه یکروز ازصحنه تا کنگاور یکروز از کنگاور تانهاوند یکروز ازنهاوند تااورنکیه یکروز ازاورنکیه تاخامبا (۱) یکروز ازخامباتا خونسار یك روز ازخونسار تااصفهان یکروز است که جمعاً ازحلب تا اصفهان بااسب سی دوروزه براحتی می توان رفت . (۲)

حالا باید علت اینکه چرااین راه رابجای راه تبریز برای مراجعت به اروپا پیش گرفتم وحال آنکه اول مصمم برفتن ازراه تبریز بودم ذکر نمایم . درفرانسه یك شرکت تجارتی منعقد شده که دوك دومنت مرانسی رئیس آن بود. از نانت سوار کشتی شدند که سه کشتی بزرك ویك کشتی کوچك ازآنجا حرکت کرده چهارماهه باکمال خوشی وسعادت به بانتام رسیدند که شهریست در جزیره جاوه نزدیك بغازسوند ، چون درمحاذی بتاوی این کشتیها بعلت تقلب وبدمنشی هلاندیها آتش گرفتند ، چنانچه شرحش را در یاداشتهای هندوستانم بیان خواهم کرد ؛ هریك ازملاحان ومسافرین برحسب میل وهوس خود ازراهی رفتند ، ازجمله یك فرانسوی ازاهل ارلئان ویك زلاندی ویك پرتغالی باهم متفق شدند که ازخشگی ازهندوستان باصفهان رفته راه بغداد را از صحرا و حلب پیش گرفته باسکندریه برونددر کشتی بنشینند. امافرانسوی‌ما در کنگاور شش منزلی اصفهان سخت ناخوش شد ، دوستانش ناخوشی‌اوراطولانی‌دانسته برای اینکه ازمسافرت باز نمانند اورا همانجا گذارده رفتند . کشیشان کاپوسان که ازحال اومطلع شدند نزد من آمده خواهش کردند که درچنین موقع اندوهناك کمکی درحق او بکنم . اقرارمیکنم که برای من مصمم شدن باین کار خیلی زحمت‌داشت وچون نقشهٔ من‌این بود که از راه تبریز بروم و اینکه حالا

(۱) خامباکویا خمین فعلی باشد (۲) این حسابیکه مصنف کرده ۲۸ روز میشود تا ۳۲ روز ٤روز اختلاف آن گویادر کتابت اصل کتاب سهو و ترك شده‌باشد چنانچه ازماهی دشت به صحنه وازخونسار تااصفهان خیلی بیش از یکروزمسافت دارد مترجم

مجبور میشدم که برای خاطر شخص دیگری نقشهٔ خودرا تغییر بدهم خیلی مایهٔ تکدر خاطرم شده بود ، اما باصرار کشیشان متدین ناچار تسلیم شدم ، فقط به ملاحظهٔ اینکه از مریض بیچارهٔ متروکی پرستاری نموده ودرصورت فوت او باحکومت محلی در خصوص حفظ اموالش برای وراث اوطبق عادات نیکو و معمول درایران قراری بدهم ؛ بنا براین کارهای خودرا مرتب کرده آمادهٔ مسافرت شدم و بعجله از اصفهان خود را بکنگاور نزد مریض رسانیدم .وقتی که رئیس تجارتخانه انگلستان دراصفهان مطلع شدکه بکنگاورمیروم و از آنجا از راه صحرا بحلب خواهم رفت بمن گفت که مایك چاپار مخصوص باید نزد کنسول حلب بفرسیم ، اگر تو باتفاق آن چاپار بروی خرج راهنمائی که باید بگیری منفعت خواهی کرد ، اما گمان میکنم مقصود آنها رعایت بکیسهٔ من نبود بلکه ملاحظه تأمین مراسلات خودرا که با آن چاپارمیفرستادند بیشتر بیشتر منظور داشتند ، زیرا دونفر بیشتر درمسافرت این هستند تایکنفر و چون اختلاف درمسئله گمرك هرمز هنوز میان انگلیسها و پادشاه ایران درمیان بود و گویا هنوز این اختلاف باقی باشد ، بلکه هیچوقت هم رفع نشود ، ونمی خواستند مراسلات خودرا از طرف خلیج فارس بانگلستان بفرستند ، این چاپار مخصوص را برای این میفرستادند که مکاتیب آنهارا ازدریای مدیترانه زودتر بانگلستان برساند . امامن چون برای پرستاری از مریض خیال داشتم درکنگاورمدتی توقف نمایم ، نمیتوانستم این تکلیف رئیس تجارتخانه انگلیسها قبول کنم وشاید هم همراهی باچاپار او بصلاح من نبود زیرا آن چاپار در بین را بواسطهٔ یك حادثه که درآخر این فصل ذکر خواهم کرد کشته شد ، بنا براین ازهمراهی باچاپارعذر خواستم واو تنها رفت ومن بعدازآنکه بارو بنه‌ام راروانه کردم سواراسب شده شش روزه خودرا بکنگاور رسانیدم که با کمال بی‌صبری انتظار مرامیکشیدند ویکسر درمنزل آن مریض بیچاره پیاده شده واورا درحال خیلی بد ورقت انگیزی یافتم ؛ طرف چپ اوتازیر پستان متورم شده وچرك کرده بود واصل ومنشأ مرض او همان بود . فوراً بدون تضییع وقت طبیب وجراح محلی راحاضر کرده‌دستور دادم دمل راسوراخ کردند مقدار زیادی چرك خارج شد وفوراً دردش تسکین وحالش بهبودی یافت ، و بعد هم بدقت مرهم کاری کردیم . درظرف ده روز طوری شد که‌توانست براه افتاده خود را ببغداد برساند . باکمال خوشوقتی ببغداد رسیدیم و در منزل

کشیشان کاپوسان پیاده شدیم ، آنها نیز فوراً مریض را تسلیم بیک جراح فرانسوی نمودند که تازه ببغداد آمده بود واوهم معالجات صحیح نموده مزاجش را بکلی سالم کرد . همان روز ورود به بغداد شنیدم که چاپار مخصوص انگلیسها بایك بستهٔ مراسلات چند روز قبل باتفاق دو نفر کشیش ، راهنمای عربی گرفته ازراه صحرا بطرف حلب حرکت نموده بودند؛ یکی از آنها پربلنز کشیش کاپوسان بود که میخواست درمراجعت بفرانسه زیارتی هم ازبیت المقدس بکند ودیگر یك کشیش اکوستان بود که از گوای هندوستان میآمد ومراسلاتی از طرف نایب السلطنه بچاپاری برای پادشاه اسپانیا میبرد که آنوقت هنوز پادشاه پرتغال هم بود .

بیش ازپنجروز دربغداد توقف نکردم . در آن ایام بعضی ازملزومات سفر را تهیه نموده خصوصاً عرب مطمئنی برای راهنمائی درصحرا پیدا کرده قراردادم شصت اکو باو اجرت بدهم ، اما یکنفر اسپانیولی که ازفیلی بین ازواه گوا وهرمز میآمد بموقع رسید ونصف آن مبلغرا از گردن من برداشت زیرا که اونیز ازهمان راه صحرا میخواست بیاید ، ولی چون آن عرب دومعاملهٔما داخل نشد وسخت گیری نکرد من درحلب یك تیروکمان که شش هفت پیاستر ارزش داشت باو تعارف دادم . خلاصه آن هموطن مریض رادر بغداد ترك کرده دیگر اورا ندیدم مگر چند سال بعد درارلئان که ازپلوا برگشته بسرخدمت وکار خود رفته بودم . چون من دردستگاه خداوندگاری دوك دورلئان سمت تفتیش کل داشتم وحضرت والا برای مسافرتهای آسیا مرامرخص میکردند آن جوان نجیب که خدمات مرا نسبت بخود بخاطر آورد از دیدار من فوق العاده اظهار مسرت نمود وخواهش کرد که در عروسی اوحضور بهم رسانم ، واوبر خلاف میل اقوام خود زنی را تزویج میکرد که چهل پنجاه هزار اکو تمول داشت ، اما تاآنوقت هفت یاهشت شوهر را خاك کرده بود ؛ این سرمشق ها موجب تعجب ووحشت اونشد وباوجود منع شدید اقوامش اورا تزویج کردولی بعدازمدت کمی بواسطه مرك خود برعدد شوهران متوفای آن زن افزود .

بالجمله من واسپانیولی باعرب راهنماازبغداد حرکت کردیم. آن عرب پیاده بود وپاهای محکم پرقوتی داشت ، همیشه بیك تیررس طپانچه ازجلو اسب مامیرفت . تاآنا اتفاق تازهٔ روی نداد ، مگر اینکه یك روز درپانصد قدم فاصله شیر نری دیدیم که باشیر ماده جفت شده بود ؛ عرب راهنمای ماتصور

کرد که ما میترسیم آنها بما حمله بیاورند، گفت نترسید من اغلب اوقات این گونه باشیر مصادف میشوم اما هرگز بانسان اذیت نمیرسانند.

آن رفیق اسپانیولی که بعادت ملت خود بسیار ممسك بود ودرخوراك بیك پیاز قناعت مینمود بهیچوجه طرف محبت عرب راهنما نبود، بر عکس من که از مراحم او بهرهٔ کافی ووافری داشتم زیرا که هرروز با تنقلات دهانش را شیرین میکردم. دریك تیررس تفنك بآنا مانده به پیرمرد خوش سیمائی که جلو آمده عنان اسب مرا گرفت بر خوردیم و گفت دوست من بیا پای خود را بشوو درخانه من لقمهٔ نانی بخور تو غریب هستی وچون من درسر راه خود بسعادت ملاقات تو نائل شدم این مرحمت را که ازتو درخواست کردم ازمن دریغ مسدار، خواهش این پیر مرد مبنی بر عادات قدیمه اهالی مشرق زمین بود که در تاریخ مقدس مکرر ذکر آن دیده شده است؛ بنابراین برما لازم بود که بدنبال آن پیر مرد بخانه‌اش برویم واو به بهترین صورتی که مقدورش بود خوراك فراهم کرد وبعلاوه به اسب های ما جو داد. عرب راهنمای ماهم ازاهل آنا بود، از خانه پیر مرد بخانه اورفتیم؛ فوراً یك بره وچند مرغ برای‌ما کشت که غذای لذیذی صرف کنیم. خانه او نزدیك رودخانه بود وما بآن طرف رودخانه رفتیم که بمنزل حاکم برویم وتذکرهٔ عبور دریافت داریم. شش پیاستر برای سه تذکره ازما گرفت. درب خانه ای نزدیك دروازهٔ شهر ایستادیم که نان وبیسکوئیت و خرما و کشمش وبادام برای آذوقه خریداری کنیم. زنیکه این اشیاء راازاو میخریدیم دختر کوچك نه یا ده ساله داشت که بسیار خوشگل وباهوش بودمن بقدری ازاو خوشم آمد که‌دوعدد دستمال منقش باو هدیه دادم واو باکمال شادی ومسرت گرفت وبمادرش نشان داد. آن زن بقدری ازما ممنون شد که هسر قدراصرار کردیم قیمت اشیائیرا که بمافروخته بود بگیرد ازمانگرفت وهرچه بسر اصرار وابرام افزودیم فایده نبخشید.

ازشهر که خارج شدیم درپانصد قدمی‌دروازه جوان نجیب زاده ای را ملاقات کردیم که دونوکر همراه داشت وخود برسم مملکت سوار الاغی بود که کفلش راقرمز رنك کرده بودند، نزدیك من آمدو بعدازسلام وتعارف ازطرفین بمن گفت: آیا ممکن است که غریبه‌ای راملاقات کنم وچیزی نداشته باشم باو تقدیم نمایم. خیلی اصرار والتماس کرد که بااو بخانه ییلاقی که خود بآنجا می رفت برویم؛ وبااوصرف غذا بنمائیم؛ امامامجوربودیم دنباله راه خـود را

بگیریم. چون دید چیزی ندارد که بما بدهد، چپق خود را بمن تعارف کرد. هرچه گفتم از توتون نفرت دارم و تاحال استعمال نکرده ام نپذیرفت، ناچار پیاده شده چپق را از او گرفتم بعرب راهنمای خود دادم و برای او این هدیه مطبوع و باارزشی بود.

هنوز بیش از دو لیو از آنادور نشده نزدیك خرابه نشسته صرف غذا می کردیم و خیال داشتیم که تا نصف شب آنجا استراحت کرده بعد براه بیفتیم که یکمرتبه دو نفر عرب رسیده و اظهار داشتند که امیر ما را فرستاده که شما را نزد او ببریم و میخواهد مکتوبی را که بپاشای حلب نوشته است بدست شما بسپارد که به پاشا برسانید. جای تمرد نبود، صبح دوباره بشهر مراجعت کردیم؛ امیر سوار اسب بمسجد میرفت و جمعی نوکر پیاده در رکابش بودند که هریك خنجر بزرگی بر کمر زده بودند که دسته آن بروی پستان راست و نوکش به ران چپ میرسید.

همینکه اورا از دور دیدیم از اسب پیاده شده در جلوخانه‌ای که سرراه او بود بصف ایستادیم تا نزدیك شد، باو سلام کردیم. فوراً بعرب راهنمای ما خطاب کرد که ای سك دستور میدهم شکمت را پاره کنند و بسزای خود برسانند تا دیگر خارجی ها را بدون ملاقات من از اینجا نگذرانی. حالا اینها را ببرید بخانهٔ حاکم تا من از مسجد مراجعت کنم. ما را بخانهٔ حاکم بردند تا امیر آمد و رفت در تالار بزرگی جلوس کرد و ما را بحضور طلبید. از نو نسبت براهنما تغیر و اورا تهدید بقتل کرد که چرا خارجی ها را از آنجا عبور داد بدون اینکه اورا مطلع کرده باشد. حاکم زبان شفاعت گشوده گفت: چون شما دو سه روز بود به شکار رفته بودید و تصور نمیکردیم باین زودی مراجعت کنید من بآنها تذکره دادم که از مسافرت خود باز نمانند. این بیانات غضب اورا تسکین داد و قهوه خواست. درضمن گفت بند بارهای ما را باز کنند و ببینند چیزیکه موافق میل او باشد در آنها هست. در ترك بند من یك توپ پارچه منقش باندازهٔ رو پوش یك تخت خواب و دو دستمال خیلی ظریف و دو قلمدان ایرانی که بسبك ژاپون رنك و روغن خورده بود و دو کارد فولاد دمشق که یکی باطلا و دیگری بانقره زینت یافته بود پیدا کردند که همه مطبوع و پسند خاطر امیر افتاد و تقدیم شد، اما در ترك بند اسپانیولی غیر از یك لباس کهنه مندرس چیزی نیافتند؛ اما او چند دانه نگین الماس داشت که درون لباس خود دوخته بود که من هم آنرا

نمیدانستم ودرحلب مطلع شدم که کنسول فرانسه و بعضی ازتجار اورا محکوم کردند که نصف قیمت اشیائیرا که امیر ازمن گرفته بود باید بپردازد و او هم اطاعت کرد. خلاصه پس از آنکه امیر آنا ازهدایای ما خوشوقت ومسرور شد حکم کرد اگر ما آذوقه وعلوفه نداریم هرچه لازم داشته باشیم بما بدهند، اگر چه ما آذوقه خودرا تدارك کرده بودیم اما برای اینکه احسان اورا تحقیر و رد نکرده باشیم چند مشت خرمای خوب ازاحسان او بر گرفتیم.

مخصوصاً میانهٔ آنا ومشهد رایا است که راهنمایان باید مراقب باشند ومیزان راطوری بگیرند که دراول طلوع فجر بچاههای آب بسرسند که از ملاقات اعراب وخطر بدرفتاری آنها اجتناب نمایند، زیرا آفتاب که طلوع می کند اعراب برای برداشتن آب بسر چاهها جمع میشوند وتصادف آنها غالباً برای مسافر ناگوار است. یك لیو مانده بسر چاه راهنما روی شکم افتاده گوشش را بزمین میچسباند که بفهمد درآن سمت صدائی هست یانه؟ بعضی ازاین چاهها بقدری عمیق است که باید شخص پنجاه بغل طناب (۱) با یك دلو کوچك چرمی که قریب شش پینت آب درآن میگنجد همراه داشته وآن دلو جای زیادی را اشغال نمیکند زیرا اووی هم تامیکنندووقت آب کشی آنرا بازمینمایند.

میتوانم بگویم که هرگز دختری بجمال وقشنگی دختری که درمشهد رایا ملاقات کردم ندیده ام، یك پیاستر بعربی دادم که برای من نان بپزد، دوساعت بعد رفتم ببینم پخته است یانه، این دختر جوان را دیدم که نان بتنور می بست وچون تنها بود فوراً بمن اشاره کرد که برگردم ونزدیك نروم. در همانجا نیز یك کره اسب مثل پردهٔ نقاشی دراعلی درجهٔ قشنگی دیدم ومیگفتند پاشای دمشق تاسه هزار اکو برای آن کره داد وصاحبش راضی نشد. درمشهد رایا عرب راهنما بمن گفت باید دو نفر راهنمای دیگر بگیریم زیرا راههای میان بری را میشناسند که زودتر بمنزل میرسیم. دو نفر را بمن معرفی کرد، اما آنها فقط همان شب باما آمده صبح راه را باانگشت نشان داده پی کار خود رفتند. تصور میکنم راهنمای ما از آنها نابلدتر نبود، اما این تدبیر را کرد که از آن سه پیاستری که بآن دو نفردادیم سهمی بر گیرد.

درمیانهٔ مشهد رایا وطیبه اسپانیولی قدری عقب مانده بود، قمهٔ خودرا

---

(۱) مقصود یك بغل طول دودست وعرض سینه است که تقریباً یکزرع و نیم میشود. مترجم

که پانزده الی بیست اکو ارزش داشت گم کرد ، وقتی بما رسید من ملتفت شدم که در کمرش نیست ومتوجهش کردم . اواز عرب راهنما خواهش کرد که بر گردد وقمه راپیدا کرده بیاورد ، اماچون از آنجا تاآن نقطه که تصور میکرد قمه از کمرش افتاده است بیش از یك لیو مسافت بودهرچه من واواصرار کردیم عرب راضی نشد ومتعذر شد باینکه باید در پیش رفتن عجله کنیم که بموقع بسر چاه آب برسیم ؛ اماچون بامن خیلی خصوصیت پیدا کرده بود بعدازچندی محرمانه گفت قمه گم نشده است ، من میدانم در کدام نقطه افتاده در مراجعت میروم بر میدارم. سابق گفته بودم که این عرب رهنما بواسطهٔ امساك زیاد اسپانیولی که هرگز شیرینی باو نمیخورانید ازاونفرت داشت ، خلاصه این اظهار امیدواری عرب درپیدا کردن قمه ثابت میکند که این اشخاص چطور بآن صحرا آشنائی دارند وتمام کوره راه وسوراخهای آنجارامیشناسند ومیتوان بآنها کاملا اعتماد کرد که راه زیادی پیموده نشود . وقتی که بهطیبه رسیدیم هیچ داخل نشدیم و پشت دیوار ایستادیم ، عرب رهنما تنها داخل شد وقدری کاه آورد که برای شترهای مالازم بود. حاکم محل باعرب بیرون آمد وازهریك ازما بیست پیاستر حق حلال خودرا مطالبه نموددرصورتیکه من ازسابق میدانستم که برای هردو بیش ازچهار پیاستر نباید بخواهد. عرب رهنما باچشم بمن اشاره کرد که تو ساکت باش وهیچ حرف نزن ، مقصود اوانتقام کشیدن از اسپانیولی بود که یکدفعه چیز محقری را ازاومضایقه کرده بود . حاکم طیبه متغیرانه ازاینکه چرا هرچه خواست ندادیم بقلعه رفت وبعدازلحظهٔ بایك زنجیر سنگین آهنین مراجعت کرد ورفت بطرف اسپانیولی که اورا زنجیر کرده بقلعه ببرد ؛ آن بیچاره هم ازترس فوراً مبلغ بیست پیاستر تسلیم نمود وازشر زنجیر نجات یافت ، امامن که فقط بایستی دو پیاستر بدهم چون تنخواه طلارادر لباسم دوخته بودم نخواستم خودرا زحمت بدهم بعرب دلیل گفتم حق مرا تو بحاکم بپرداز درحلب آن را بتو خواهم داد ، چهار پیاستر عوض من داد وخلاص شدیم.

میان طیبه وحلب عرب رهنما که بهتر ازمن اسب مرامیشناخت خواهش کرد که اسب را باو بفروشم من هم نمیتوانستم باآن همه خدمات وزحمات که برای من درعرض راه متحمل شده بود ازاومضایقت نمایم ، اسب را بهفتاد پیاستر باو فروختم . هنگام ورود بحلب از طرف صحرا اول خانه هائی که دیده میشوند متعلق باعراب وبدویان است . عرب راهنما داخل خانه دومی شد

که دوستان او در آنجا بودند. من باو گفتم چون تو اسب مرا خریدهٔ بیا از همینجا آنرا بتو تسلیم کنم و خود پیاده بکنسولخانه خواهم رفت، این کار را برای این کردم که مقداری فیروزه های اعلی را که باخود داشتم از گمرک بدر برم، زیرا آنهارا در ترک بند خود باسایر خورده ریزهای ناقابل گذاشته و ترک بند را درصندوقی گذارده بدون اینکه اهمیتی بدان بدهم بعرب سپردم و گفتم این صندوق را یکی دوروز نگاهدار تامن بیایم ببرم، اوهم گفت اگر صندوق شما پر از طلا باشد درخانهٔ دوست من عیب نخواهد کرد؛ همانگونه هم بود، زیرا بعدازدوروز که بایکی از نوکرهای خود رفته صندوق را گرفتم بهیچوجه دست نخورده بود.

خلاصه من وارد حلب شدم بدون اینکه کسی چیزی ازمن مطالبه نماید، اما اسپانیولی خلاف شان وشرافت خود دید که پیاده وارد حلب بشود؛ سوار اسب رفت ودر گمرکخانه اسبابش را تفتیش کردند ولکن چیزی نیافتند، زیرا الماسهای خودرا در لباس خود بخوبی پنهان کرده بود وبامختصرانعامیکه بنوکرهای گمرکخانه‌داد خلاص شد. فردای ورود بحلب بدیدن کنسول انگلیس رفتم، از اخبار اصفهان از من سئوال کرد، گفتم شما خود باید اخبار تازه ازآنجا داشته باشید بجهت اینکه چند روز قبل چاپاری مخصوص از رئیس انگلیس با یك بسته مراسلات برای شمارسیده است.

کونسول انگلیس ازاظهار من بسیار متعجب شد، خاصه اینکه گفتم در بابل شنیدم بادونفر کشیش ویك رهنما که ازاقوام عرب رهنمای ماست از آنجا حرکت کرده باین سمت آمدند. چون چاپار نرسیده بود کنسول خیال کرد که باید حادثه یراوواو شده باشد وبرای مراسلاتیکه همراه او بود بسیار مضطرب ومشوش شد زیرا یك کشتی درلنگرگاه اسکندریه حاضر داشت که بایستی بطرف انگلستان حرکت نماید. دوسه روزی صبر کرد وچاپار نرسید دونفر ازتجاررا نزد من فرستاد که آنچه را باو گفته بودم ازمن بشنوند و علامات ونشانی های صحیح ازچاپارذکر نمایم، من هم آنهارا بصدق اظهارات خود مطمئن کردم و گفتم می توانند کاملا بقول و گفته من اعتماد نمایند. پس از مراجعت آن دوتاجر کنسول وقت را تلف نکرد وفوراً ازپاشا سوار و پیاده خواست که بتفحص چاپار بفرستد. پاشاهم هرقدر آدم که او میخواست فرستاد درهرحال هشت نفراعراب بدوی باتفاق همان عربی که دلیل راه ما بود ازطرق

مختلفه بصحرا فرستاد که ازچاپار سراغی بدست بیاورند ؛ بعداز هفت روز دو نفر از آنها مراجعت کرده دو کیسه باخود آوردند که دریکی از آنها بسته مراسلاتی بود که رئیس انگلیسی از اصفهان بعنوان کنسول حلب فرستاده بود ودر کیسهٔ دیگر لباسهای مستعمل وازاین قرار راپورت دادند که میان طیبه و مشهد رایا قدری دور ازجاده سمت جنوب چهار نعش درصحرا افتاده دیدند که یکی از آنها ملبس بلباس سیاه بود واورا قطعه قطعه کرده بودند ، اما سه نفر دیگر بدنشان تمام وبی عیب بود جز اینکه هر کدام چند زخم داشتند وهر کدام بفاصله‌دویست‌قدم‌دور ازیکدیگر افتاده بودند. از آن‌دو کشیش یکی کاپوسان ودیگری اکوستان و گویا این آخری بود که سیاه پوشیده وبدنش را پاره‌پاره کرده بودند . مدتی بعداز وقوع حادثه این حکایت دردمشق‌ودیار بکر شهرت یافت اشخاصی که آنهارا کشته بودند واقعه رامنتشر کرده بودند و تفصیل از این قرار بوده‌است که جمعی از تجار دمشق برای تجارت بدیار بکر میرفتند یکروز صبح این چهار نفر را دیدند که ازطرف بابل میآیند وبسمت آن چاه آبی که هردودسته بایستی آنجا بروند حرکت میکردند. آن دو دسته دو نفراز میان‌خود جلو میفرستند که تحقیق نمایندابن چهار نفر کیستند ، کشیش اکوستان که‌گویا قدری الماس باخود داشت تصور کرد آنها دزد هستندکه بطرف او میآیند بدون تأمل ومشورت تفنگ را خالی کرده یکی ازاین دونفر را بقتل‌می رساند ، همینکه تجار دیدند رفیقشان کشته شد ، چون جمعیتشان زیاد بوداز روی غیظ و کینه بسر کشیش اگوستان ریخته واورا قطعه قطعه کردند وآن‌سه نفر دیگر را هم کشته بهمین اندازه انتقام اکتفا نمودند ، بدون اینکه آنهارا ابداً کاوش کرده ازاموال آنها چیزی بردارند . اما اسبهای سواری آنها معلوم نشدچه شدند ، بصحرا زدند یاتجار آنها را بردند؟

شق اخیر بنظر نزدیکتر میآید ، لباسهای آنهارا بحلب آوردندو لباس کشیش اکوستان راکه ریزریز شده بود آتش زدند . چند دانه الماس در میان‌آن یافتند زیرا حدس میزدند که چون او ازگوآ آمده بایستی الماس باخودآورده باشد .این کشیشان عادت کرده اندکه سنگهای قیمتی درلباسهای خود میدوزند .

گمرکچی ها این مسئله را فهمیده‌اند ، اینست که بدن آنهارا بیش از تجار کاوش میکنند ، اما درلباس کشیش کاپوسان چیزی نیافتند مگر قدری

پول که برای مخارج سفر برداشته بود. این طایفه مردمان آرامی هستند و به عمل تجارت بهیچ ترتیب داخل نمیشوند.

من خیال داشتم باهمان کشتی که دراسکندریه بود و همان چند روزه بایستی بطرف انگلیس برود باروپا مراجعت نمایم. اما درحلب بقولنج سختی مبتلا شدم که ناچار شش هفته درآنجا اقامت کردم، پس‌از آن مرض شدیددر اسکندریه سوار یك کشتی مارسیلی موسوم بهانری کبیر شده راه اروپا راپیش گرفتم. تانزدیك جزیرهٔ کاندی (کریت) باد مساعدی داشتیم ولی بغتتاً باد غربی برخاسته مارا مجبور کرد خط حرکت را تغییر داده از سواحل دورشده عرض دریارا پیش بگیریم وتا دوروز نتوانستیم بساحل نزدیك شویم، یک روز طلوع آفتاب یك کشتی کورسر (دزدان بحری) را بنظر درآوردیم که بسرعت بطرف ما میراند، ماهم خودرا آمادهٔ دفاع نمودیم؛ هرمسافری‌تشك خود راآورده در کنار کشتی سنگر قرار داد وجمعیت ما کلیتاً بیش از ٤٠ نفر نبود، اما کورسر آنطوری که امید داشت نتوانست بما نزدیك شود زیراکه باد قطع شد و کشتی ما بیش ازتیررس توپ ازیکدیگر دورافتادند، آن وقت کشتی دزدان دوقایق کوچك خود را بآب انداخته آنها راپراز جمعیت کرد که بزور پارو خود را بما برسانند؛ ماهم قایق خودرا بآب افکندیم. اما کشتی‌ما این برتری راداشت که باپاروهم کارمیکرد. دراثنائیکه‌ما جد وجهد میکردیم که خود را ازآن دور کنیم، کورسر بمانزدیك شدودوسه گلوله توپ برای‌ما روانه کرد؛ فقط یکی‌ازآنها بگوشه دکل کشتی ماخورد. ازآنجا ملتفت‌شدیم که قایق مارا نشان کرده اند. توپچی ما که درفن خود ماهرترین همکاران خود وبرادرزادهٔ کاپیتن کشتی مابود ازعم خود خواهش کردکه کشتی رابه نزدیك کورسر براند که گلوله توپ رابخاطر جمعی بتواند بآنها برساند. اگر چه کاپیتن بااین حرکت موافق نبوداما باصرار مسافرین وملاحان تسلیم‌شده کشتی رابکورسر نزدیك ساخت. گلوله اول ماراست بدکل کورسر خورده طناب بادبانش راگسیخت و گلوله دویم بسکان‌آن گرفت ووحشت وهمهمه‌و بی نظمی درآن کشتی انداخت ومابادوربین حرکات آنهارا میدیدیم. توپچی ماگلوله سیم را رهاکرد اماگویا بخطارفت. ماملتفت بودیم که آنهاپیوسته پاروزنهارا عوض میکنند بجهت اینکه ازشدت کارزود خسته میشدند، همینکه کاپیتن کشتی کورسر ملتفت شدکه مابسرعت بطرف او میرانیم ودو گلوله‌هم

بکشتی او خورده بود بنا کرد قایق های کوچك را بعقب کشیدن که توپچی ما مصمم شده بود آنهارا غرق بکند واگر نزدیکتر شده بودیم قطعاً موفق میشد. ماهم قایق خود را عقب کشیدیم ، دراین اثنا دریا آرام گرفت واین دو کشتی قریب دوساعت روبروی یکدیگر ایستاده همدیگر راتماشامیکردند ، بدون اینکه ازهیچ طرفی شلیکی بشود.

ماهمیشه در بالای دکل کشتی یکنفر دیدبان داشتیم که مواظب وقایع سطح دریا باشد. یك ساعت قبل ازظهر نسیم خنکی برخاست مقارن همان‌وقت دیده بان مافریاد کرد کشتی ۰۰۰۰ ناخدا فوراً بالارفت وگشف کرد که یك کشتی ازجانب جنوب میآید. همینقدر که پائین آمد گویا گورسرهم آن کشتی تازه را دید ، بسرعت بادبان بطرف اوراست کرد ما.دمان نیامداز اینکه به این سهولت ازهمچو ملاقات خطرناکی اجتناب کردیم ، که برای تجار که همیشه طالب صلح اند اغلب ناگوار است. بزودی باد شدت کرد وبکلی مساعد شدودو روزه مارا بچشم انداز جزیرهٔ مالت رسانید. من خیلی شایق ومایل بودم که این جزیرهٔ معروف نامی را ببینم وچند نفر ازمسافرین‌هم با من در این میل شرکت داشتند ، اما کاپیتن و سایر جاشوان کشتی نمیخواستند مساعدت این باد خوب را ازدست بدهند وامیدوار بودند که دوروزه بمارسیل برسند ومصمم شدند که درآنجا مکث ننمایند ومنفعت خودرا بر ترضیهٔ خاطر مسافرین ترجیح دادند. اما همینکه ۱۵ لیو ازمالت دورشدیم غفلتاً باد تغییر کرد وبطوری مخالف وتند شد که مجبورشدیم بطرف مالت معاودت نمائیم و در مدت قلیلی بآنجا رسیدیم. تدریجاً باد بقدری شدت کرد که اگر قدری از ساحل دورتر بودیم غرق میشدیم ؛ خوشبختی ما این بود که به بندرخیلی نزدیك شدیم ، اگرچه گواهی نامه کشتی ما صحیح وبی عیب بود وازمحل مشکوکی که متهم بامراض مسریه باشدعبور ننموده بودیم اماسه روز وسه شب‌مجبورمان کردند که درخارج شهرقدیم در گوشهٔ توقف نمائیم. صبح روزچهارم بدخول درشهراجازه یافتیم. هشت نه نفر ازمسافرین متفق شده کاپیتن راکه اهل مارسیل بود به نهار مهمان کرده بعد حقوق وحساب اورا پرداختیم وباکشتی او وداع کردیم ، چون خیال ما این بود که از جزیرهٔ سیسیل عبور کرده بسیاحت ایتالیا برویم.

دراثنائیکه کشتی‌های رلیژیون (مذهب) که ما بایستی سوار آنها بشویم

برسم معمول خودرا مهیای رفتن بسیسیل میکردند ؛ برای حمل آذوقه و لوازم زندگی وقت ومجال یافته بدقت بسیاحت تمام امکنه وغرائب جزیره مالت پرداختیم ، امادراینجا شرح آنرا نمی نویسم بجهت اینکه دیگران مکرر نوشته اند وهمه کس از جزئیات آن مطلع است . چون معمول تجار نیست که از مشرق زمین پول نقد بر گردانند هرچه دارند باید بمصرف خرید مال التجاره برسانند که منفعت وفایدهٔ از آن بردارند ، من با کیسهٔ خود مشورت کردم که ببینم آنقدرها پول درآن باقی مانده که کفایت مسافرت ایطالیا رابکند ؛ اگرچه بعقیدهٔ خود بقدر کفایت یافتم اما محض احتیاط وازترس اینکه مبادا کم بیاورم ومعطل بمانم مصلحت درآن دیدم که قدری از فیروزه ها یایاقوتهای خود را بفروشم. هنوز خوب در این خیال مصمم نشده بودم که درآن اثنا از کوچهٔ زرگرها عبورم افتاد وبادقت تماشای دکاکین آنجارامیکردم که ناگاه تاجری که حدسی زده بود که باید جواهری برای فروش داشته باشم نزدیك من آمده باکمال ادب وانسانیت خواهش کرد که بمنزل اوبروم ، من هم رفتم قدری ازفیروزه‌ها را باو نشان داده ششصد اکو برای آن قیمت معین کردم . او اول به چهارصد وبعد به پانصد اکو راضی شد ، اما ازوضع قبول او فهمیدم که اصلا کم قیمت گذارده‌ام وارزان گفتم وازاین مسئله پشیمان شدم و گفتم من ازمملکتی میآیم که درآنجا قولشان یکی است وآنگهی حالا وقت نهار است فرصت گفتگو ندارم فیروزه‌هارا بعجله گرفته برخاستم ووعده دادم طرف عصر باز مراجعت میکنم وبعضی نفایس دیگر هم خواهم آورد ؛ این را بگفتم وازخانه او بیرون آمدم . همان دکان خانه آنها است .

همینکه ازخانه ودکان آن زرگر خارج شدم یکنفر دیگر که‌روبروی آنجا منزل داشت وخانه‌اش بیك کوچه دیگر منتهی میشد مرادیدکه ازخانه ودکان آن زرگر بیرون آمدم ، نزدیك من آمد و گفت ازقراریکه می بینم شما مرد نجیبی هستید ، من هم مثل شماهستم ، اگر جواهری برای فروش داشته باشید بامن بهتر ازهمه کس میتوانید کنار بیائید . من ازسیمای اوآثار صداقت وراستی را درك کردم ویقین حاصل نمودم بااو معامله ام بهتر از آن زرگر دیگر میشود وکمال مسرت را داشتم که از دست اوخودرا خلاص کردم. بنابراین داخل خانهٔ اوشدم که برخلاف عادت این مملکت زنش و برادرش که کشیشی ازعیسویهای سنت ژان بود بامن کمال مهربانی راکردند . ومن هم

فیروزه هارا باو ارائه دادم ، قیمت آنها را پرسید ، گفتم هزار اکو . گفت خیلی زیاد است اما هشتصد پیاستر قشنك بشما تقدیم میکنم . برادرش میانه را گرفت در نهصد اکو معامله راختم کرد . من هم چون دیدم این هردو از روی کمال سادگی حرف میزنند فیروزه هارا داده نهصد اکو قیمتش را گرفتم . خواستم بروم نگذارد واصرار کرد شام با آنها بخورم تا دوساعت به نصف شب مانده مرانگاه داشت وغذای خوبی بمن داد . (۱)

در آن اثنا زرگر اولی دومرتبه بمنزل من رفته سراغ مرا گرفته و یقین حاصل کرده بود که بادیگری معامله را بهم بسته ام . آشفته خاطر ومصمم شد ازمن انتقام بکشد ورفته بجاهای لازم خبر داده بود که جواهراتی آورده میخواهم بفروش برسانم بدون اینکه حقوق معموله آنرا ادا کرده باشم . شب که بمنزل برگشتم زن صاحب خانه که از واقعه مطلع شده بود تفصیلرا بمن اطلاع داد و سفارش کرد که اگر کسی شب بیاید درب اطاق شما را بزند تا صدای مرانشنوید دررا باز نکنید. بعداز زمانی آمد وچون صدای اوراشنیدم در راگشودم دیدم یك نفر همراه اواست واو کسی بود که خانم نتوانسته بود از همراهی او امتناع نماید . آن شخص یك عصای نقره دردست داشت که علامت شغل ومنصب رسمی اوبود . بمن اشاره کرد که دنبال اوبروم ، مرا بخانه یکی ازصاحب منصبان بزرك صلیب کبیر که اصلا فرانسوی بود برد اول قدری از عادات ورسوم مملکتی که از آنجا آمده بودم سئوال کرد ، بعدازربع ساعت برادر زاده اوداخل شد واوهم ازهمان قبیل صحبت کرد . یکمرتبه آن صاحب منصب صلیب کبیر صحبت اورا قطع نمود وبمن گفت میدانم که شمامقداری جواهرات دارید که حقوق سنت ژان را ادانکرده اید . من اول باکمال ادب و ملایمت جواب گفتم که تصور نمیکنم کاری برخلاف نظم وقانون کرده باشم . امادیدم او صدارا بلند کرده باخشونت حرف میزند من هم صدا رابلند نموده بانهایت استحکام گفتم من بهیچوجه چیزی بسنت ژان مقروض نیستم بجهت اینکه مبلغ معاملهٔ ما از یکهزاراکو تجاوز نمیکند وتاازرسوم وآداب مملکتی که میخواهم بآنجا بروم خوب اطلاع حاصل نکنم قدم براه نمیگذارم . برادر زادهٔ اوچنین وانمود کرد که میخواهد عم خود را متقاعدکند که مسئله قابل مذاکره نیست

(۱) گویا ۸۰۰ پیاستر هم سهوکتابت شده باشد آنهم اکوبوده است و الا ۸۰۰ پیاستر زیادتراز یکهزاراکومیشود . مترجم

ومن مرد نجیب درستی هستم ، اما عم او غفلتاً از طاق بیرون رفت و برادرزاده‌اش که جوان نجیب عاقلی بود و بدون شك از نیت عم خود خبر نداشت مرا اطمینان داد و گفت خاطر رامشوش نـداریـد و قبل از آنـکه بمنزل مـراجعت کنیـد شرابی بنوشیم وقدری ازسیاحت خودتان برای من صحبت بدارید فوراً شراب وشب چره حاضر کردند . متجاوز از یکساعت از نصف شب گذشت کـه مـا مشغول صحبت بودیم واز بعضی ممالك مشرق زمـین و عـادات و رسوم آنهـا حکایت میکردم . بعد دیدم دیر وقت شده خواستم بمنزل بـروم وراحت کنم ، آن جوان بهمان صاحب منصبی که آمد ومرا آورد گفت مراهمراهی کرده بمنزل برساند . پس از آنکه مرا ازچندین اطاق تودرتـو عبور داد ازیك راه پـله طولانی پائین برد ، یکمرتبه دیدم در زندان هستم . اما ظاهراً چنین بنظر می مد که مرا مدت طولانی در آنجا نگاه نخواهد داشت ، باقی شب را با چند نفر صاحب منصب که در آنجا بودند وقت را گـذرانیدیم ، صبح بـراهنمائی زندانیان کاغذی بشوالیه دوبلیور نوشتم که بفاصله دوساعت خـودش بشخصـه آمد ومرا اززندان بیرون برد ، بدون اینکه دیناری از بابت حقوق جواهریا خرج زندان ازمن دریافت نمایند وشوالیه بهمین اندازه نیکی هم اکتفانکرد ،و علاوه برهمه قسم نوازش مرا به‌نهار هم نگاهداشت .

به اتفاق‌هشت‌نفر رفیق در کشتی‌رلژیـون‌نشسته ازمـالت‌حرکت کرده دوسه روز درسیراگوز وقدری بیشتر درمسین توقف نمودیم ؛ ودرآنجا چنـد نفرهم برعده رفقایمان‌افزوده شد . از آنجا قایقی گرفته بعزم ناپل روان شدیم، همه جا ازنزدیك ساحل میراندیم که ناگاه دریکربع ساعت دوراز پاول بـاد مخالفی بشدت وزیدن گرفت ومارا مجبور کرد که شب عید پاك در پاول پیاده شده تاچهار شنبه دیگر درآنجا توقف نمائیم . مسیو مار کی دوپاول در کنار ساحل‌مشغول صید ماهی ساردین‌بود ، همینکه مـارا دید از احـوالمان تفحص کرد که ازکجا می آئیم ؟ یکی از رفقای ما باو گفت اگر طالب شنیدن احوال مشرق زمین هستید فلانی اول کسی است که میتواند اطلاعات تازهٔ صحیح از آن سرزمین خصوصاً ازایران وعثمانی بشما بدهد .

مارکی نزدیك من آمده باکمال مهربانی دست مرا گرفت وخـواهش کرد مادامی که بواسطهٔ انقلاب دریا مجبورید درپاول اقامت نمائید شام و نهار را بامن صرف کنید وبمن اظهار نمود کـه صحبت شما برای من بسیـار

دلپذیرخواهد بود وخیلی نسبت بمن اظهار محبت ومهربانی کرد ، چه در ایام توقف وچه درموقع حرکت . فردا که روزعیدپاك بودبه تماشای دیرسنت فرانسوا دوپاول که خارج ازشهر وقدری دور بود رفتیم و بایستی ازمیان یك کوه طولانی عبور نمائیم که یك طرف از سمت راست کوه بلند وطرف چپ پرتگاه عمیقی بود واین کوه بطوری متمایل است که گویا میخواهد بیفتد . دربالای آن جای دستی درسنك خارا دیده میشود که میگویند اثر دست سن فرانسوا دو پاول است که یک روز به این کوه تکیه داده واو را از برگشتن و سر ازیر شدن مانع شد .

همهٔ رفقا باتفاق از پاول حرکت کرده بطرف ناپل روان شدیم و مقارن ورودما به بندرگاه برای عید قیام تمام توپهای شهر شلیك کردند و از یکدیگر جدا نشدیم مگر در رم که هریك به طرفی رفتیم که شغل وکارمان اقتضا میکرد .

فصل ششم

راه دیگر اسلامبول باصفهان از دریای سیاه و شرح بعضی ازشهرهای اطراف آن

من نمیخواهم هیچیك از راه هائیرا که از اروپا بایران و هندوستان میرود فراموش کرده ناگفته گذارم . سه راه دیگر باقی مانده است ، راه اسلامبول ازسواحل دریای سیاه ؛ راه‌ورشو ازدریای سیاه ، ازخافابطرابوزون ودیگر راه مسکو از کنار رود ولگاکه شرح آن را الاریوس نایب سفارت کبرای دوك دوهلشتین مفصل نوشته‌است . در این‌فصل‌وفصل بعدازاین ،شرح دو راهی‌راکه از دریای سیاه واسلامبول واز ورشو بایران میرود خواهم‌نگاشت، چون نمیدانم کسی آنرا نوشته باشد ومقدمتاً بیان مختصری از بلاد سواحل دریای سیاه و فاصله های صحیح ما بین آنها را مینمایم ، هم سواحل طرف اروپاوهم سمت آسیا .

شهرهای عمدهٔ ساحل اروپائی دریای‌سیاه وفواصل آنها از این قرار است‌که بمیل‌حساب میکنم‌وهرچهار میل یك لیوی آلمانی است . از اسلامبول به وارنا دویست ، از وارنا به بالشبکه سی وشش ، از بالشبکه به بنکالی هفتاد ، از بنکالی به قسطنطنیه شصت از قسطنطنیه به کلی بیست و پنج ،

درشهر کلی است که شعبهٔ بزرك‌رودخانه‌دانوب بدریای‌سیاه میریزد، ودرآنجا استکه هرسال مقدار کثیری ماهی استوژون صید میکنند و از تخم همین ماهی است که خاویاروبوتارك درست میکنند ؛ چنانچه شرح آنرا در جای دیگر ذکر کرده‌ام . از کلی تاآکرمان پنجاه میل است .

شهرآکرمان متعلق به خان تاتارستان صغیر است ، اما محل اقامت‌او آنجا نیست وشهرخان نشین آن پاشا سرای است‌که تا آکرمان از خشکی ۱۲۰ میل مسافت دارد .

ازآکرمان بکف‌یاکافا ۳۵۰ میل میباشد . اینجا شهر بزرگیست و تجارت معتبری دارد . قریب یکهزار خانوار ارمنی وچهارصد پانصد خانوار یونانی دارد وهریك از این مذاهب اسقف مخصوص و کلیسای متعدد دارند . کلیسای عمدهٔ آن سنت پیر است که خیلی قشنك وعالی اما خراب شده است و

مسکون و قابل استفاده نیست . مسیحیها هم قدرت تعمیرش را ندارند هر عیسوی از سن پانزده سالگی باید سالی یك پیاستر و نیم بخداوندگار ترك که صاحب این شهر است خراج وجزیه بدهد . یك نفر پاشا از طرف خداوندگار در این شهر حاکم است ودرشهر کهنه که موسوم به فرنك حصار است اقامت دارد . اما باید دانست که خان تاتارستان صغیر قدرت وحکمش تا دروازهٔ کافا ایط امتداد دارد . از کافا تا آساك هفتاد میل است . آساك آخرین شهر از طرف اروپااست و آنهم تعلق بخداوندگار دارد . نزدیك شهر رودخانهٔ بزرگی می گذرد که باسم همان شهر نامیده میشود واز آنطرف رودخانه جزوخاك گراندوك مسکو است واز این رودخانه است که قزاقها سرازیر شده پیوسته اسباب زحمت وخسارت ترکها میشوند . بعضی سالها باشصت الی هشتاد ژلیا که یك قسم قایقی است و یکصدالی یکصد و پنجاه نفرمرد درهریك از آنها میگنجد میآیند واغلب بدو قسمت میشوند : یك قست بطرف اسلامبول وقسمت دیگر به جانب آسیا رفته تمام سواحل را تاطرابوزان میچاپند وغارت میکنند . طول ساحل دریای سیاه از سمت اروپا ۸۶۱ میل است .

شهرهای ساحل آسیائی دریای سیاه که ۱۱۷۰ میل فواصل آنهااست از این قراراست : ـ

ازاسلامبول تاناپولی ۲۵۰ میل و دراین شهراست که بیشتر کشتیهای خداوندگار ساخته میشود .

از ناپولی تاسیناب ۲۵۰ میل ، ازسیناب تا اوما ۲۴۰ میل ، از اوما تا کراسو ۱۵۰ میل ، از کراسو تاطرابوزان ۸۰ میل ، از طرابوزان تا ریز ۱۰۰ میل ، از ریز تا کیونی ۱۰۰ میل است . شهر کیونی نصفش متعلق به خداوندگار ونصف دیگر به پادشاه مینگرلی تعلق دارد ومیان آنها همیشه خصوصیت قائم وبر قرار است . بیشتر فولاد وآهنی که درعثمانی مصرف میشود ازروی دریای سیاه از مینگرلی میرود ، وبندرهای خوب معتبر دریای سیاه از طرف آسیا که از اسلامبول شروع و به مینگرلی ختم میشود ازاین قراراست : ـ

کتروس سیناب که آنراسینوپ نیز میگویند ، آنیه ، سامسون ، طرابوزان ، قمه ، بندر کیروس که عمیق است و کشتی ها درآنجا ازهر باد شدیدی محفوظ ودرامان هستند ، اما مدخل آن خیلی صعب العبور است وفقط ملاحان بومی یا آنهائیکه مکرر در این دریا مسافرت کرده‌اند میتوانند راه آنرا پیدا

کنند . گویا سابقاً بناهای خیلی عالی در اطراف آن بندر بوده وهنوز هم ستونهای متعدد قشنک درطول ساحل تا دریای سیاه دیده میشود بجز آنچه به اسلامبول حمل کرده اند . درنزدیک شهر ازطرف جنوب کوه بلندی واقع شده که اززیرآن مقدار کثیری آبهای خوب بیرون آمده ودر پای آن حوض بزرگی تشکیل میدهد .

برای رفتن از اسلامبول بایران ، از دریای سیاه ، از اسلامبول بعزم طرابوزان سوار کشتی شده غالباً به ریز یا بندر کیونی که بیشتر بسمت شمال متمایل هستند میروند . آنهائیکه درطرابوزان پیاده میشوند ، بارض روم که در پنج روز فاصله آن واقع است وازارض روم بایروان وتبریز وآن جاده می میروند . اما کمتر مسافرین خود را بخطر دریانوردی روی این دریامیاندازند ، بجهت اینکه دراغلب نقاط عمق آن نامعلوم وسبب مخاطره است ؛ بعلاوه بندر خوبی که شخص بتواند خود را خلاص کند کمتر یافت میشود وبهمین جهت آنرا قره‌دنگیز یعنی دریای سیاه مینامند ، زیرا اهالی مشرق زمین هرچیز بد وخطرناك را سیاه میخوانند . آنهائیکه بطرف ریز یا کیونی میروند بتفلیس پای تخت گرجستان وازآنجا معمولا بایروان میآیند ، زیرا این راه اگرچه مشگل است اماخیلی بهتر وراحت تر ازآن راهی استکه مستقیماً به تبریزمیرود . اسامی منازل وشهرهای عمده که درخط راه تفلیس بایروان دیده میشود بافاصلهٔ میان آنها از این قرار است .

از تفلیس به سوقانلوك سه‌لیو ، ازسوقانلوك به سنوك کبری هفت لیو ازسنوك کبری تا گیل کك هفت لیو ، از گیل کك تا داغ سو شش لیو ، از داغ سو تاآشی کند شش لیو ، از آشی کند تادیلو شش‌لیو. از دیلو تا یاقچی هشت لیو ، از یاقچی تا بیشانی چهارلیو ، از بیشانی تاایروان چهارلیو که کلیتاً پنجاه دولیو است . از ایروان تاتبریز هم‌راهی است که سابقاً شرح داده‌ام.

فصل هفتم

راه ورشو باصفهان ازدریای سیاه وراه اصفهان به مسکو بااسامی شهرهای عمده وجزایرعثمانی مطابق لهجه وتلفظ عوام وترکها

در این فصل شرح راههای مختلفیکه از قطعات شمالی اروپا به ایروان و عثمانی میرود تمام کرده وبذکر راه ورشو باصفهان پرداخته اسامی و فاصله بین شهرهای عمده را بیان خواهم کرد ، وهم بحقوق گمرکی که در نقاط مختلف باید پرداخت اشاره خواهم نمود . از ورشو پایتخت معمولی پادشاه لهستان که درساحل دست چپ رود ویستول واقع است تا لوبلن ٦ روز از لوبلن تا ایلیو ٥ روز در ایلیو بارهای مال التجاره را باز کرده ٥درصد حق گمرك دریافت میدارند . ازایلیو تا ژاسلوبر ۱۲روز واین آخرین شهرلهستان است ، ازطرف ملداوی واگر درآنجا چیزی بفروشند باید صدی پنج آنرا بدهند . از ژاسلویر تا یاشه هشت روز . یاشه پایتخت ملداوی ومحل اقامت حاکمی است که ازطرف خداوند ترك بآنجا فرستاده میشود ودرآنجا همهٔ بارها را باز کرده معاینه مینمایند وصدی پنج میگیرند . ازیاشه تا اورشای سه روز واین آخرین‌شهرملداویست و گمرك‌هم‌ندارد . از اورشای تا آگرمان ٤ روز ، آنجا بارها را باز نمیکنند اما صدی چهار گمرك میگیرند .

ازآگرمان تا ارو سه روز ، آنجاهم بارها را باز نمیکنند و فقط صدی دو اخذ مینمایند . از ارو تا پرسپ پنج روز ، آنجاهم متعرض بارها نمی شوند وبقول تجار اعتماد نموده دوونیم درصد حق گمرك دریافت میدارند . از از پرسپ تاخافا ٥ روز، آنجا هم بارها را باز نکرده قیمت میکنند وسه در صد حق میگیرند .

بنابراین از ورشوتاخافا یاکاری ٥١ روزه میروند وتمام مال‌التجاره باعراده حمل میشود وکلیتاً حقوق گمرکی این خط راه به هیجده ونیم درصد بالغ میشود . کرایه عراده وعبور ازدریای سیاه را تا طرابوزان باید براین مبلغ افزود . بعلاوه حقی که درطرابوزان دریافت میدارند وآن عبارت استاز هربار قاطر سه پیاستر وبار شتر چهار پیاستر . باید دانست که ارامنه غالباًدر طرابوزان سوار کشتی نمیشوند ، پائین ترسمت مغرب درهمان ساحل در یک

بندر دیگر که موسوم است به اینو میروند بجهت اینکه آنجا از هر بار شتر یك پیاستر و نیم بیشتر اخذ نمیکنند. بندر اینوهم بندر قشنگی است، و باز پائین تر از آن یك بندر دیگر هست که بسامسون موسوم است و بد جائی نیست، اما هوایش بسیار بد و خطرناك است.

یك راه دیگرهم ازورشو بـه طرابوزان هست کـه سه روز از آن راه دیگر نزدیکتر است. از ورشو تا یاشه موافق شرح فوق ۳۱ روز، از یاشه تا کالاس ۸ روز، کالاس از شهرهای ملداوی است ودر آنجا مال التجاره را قیمت کرده ثبت آنرا بدست تجار میدهند که به یاشه ببرند ودر آنجا حق گمرك را ادا نمایند.

از کالاس تا مژن یك روز ودرمژن بارهارا باز نمیکنند، اما چهار و نیم درصد گمرك دریافت میدارند. ازمژن تا مانکالیا ۸ روز واین یکی از چهار بندر غربی دریای سیاه است وازهمه بهتر؛ وآن سه بندر دیگر که از سمت جنوب همین ساحل امتداد یافته اند موسوم اند به «کاوارنا» و «بالجیك» و «وارنا». درمانکالیا ازهر بار مال التجاره نیم پیاستر راهداری میگیرند. چنانکه در فصل سابق ذکر شد وقتی که از طرابوزان رد میشوند تا ارض روم پنج روز بیشتر راه نیست. این بود ملاحظات من درخصوص راهی که اهالی لهستان برای رفتن بایران پیش میگیرند.

حالا میرویم بشرح راه مسکو که نایب سفارت کبرای دوك هلشتین مفصل و بدقت نوشته است. اگر چه من خود از این راه عبور نکرده ام اماچون درهرسفر خود به آسیا قصدم این بوده که از راه مسکو بپاریس مراجعت نمایم مکرر درخصوص این راه ازاشخاصیکه رفته بودند تحقیقات دقیق بعمل آورده واز جزئیات آن بخوبی اطلاع حاصل کرده ام، واگر بسبب نیکو کاری دچار پرستاری آن مریض در کنگاور نشده بودم قطعاً خود نیز این راه را میپمودم. این است که شرح آن را از روی بصیرت کامل مینویسم.

سابقاً خوانندگان را تا شماخی برده بودیم، پس حالا ازشماخی ببعد را بافاصله بین منازل وترتیبات گمرکی هریك از آنها شرح میدهیم.

از شماخی بدربند هفت روز است. دربند که ترکها آنرا «دمیرقابی» مینامند آخرین شهر پادشاه ایران است ویك رودخانه از آن میگذرد که موسوم است به «شامورکا». از دربند تا تتارك ۸ روز راه است. یك رودخانه از

تتارک میگذرد موسوم به بوکان . از تتارک تاحاجی طرخان قایقهای کوچک میگیرند که دوازده پارو دارد وتمام طول ساحل نیزاراست . درموقع باد تند وانقلاب دریا قایقها میتوانند به امنیت بآنجا پناه ببرند واگر باد مساعد باشد یك بادبان کوچك بکار میبرند وچهار پنجروزه میتوانند خود را بحاجی طرخان برسانند . اما اگر بنا باشد تمام طول راهرا پارو بزنند کمتر از نه روز نمی توانند بآنجا برسند . وقتیکه دربحر خزر سوار کشتی میشوند همه جا از نزدیك خشکی طی طریق مینمایند . باید آب برای دوسه روز ذخیره برداشت زیرادرسه روز اول درطول ساحل آب تلخ وخیلی بد مزه است ،اما درباقی خط راه آبهای خوب وخوش طعم میشوند . برای هر قایق باید ۷۰ عباسی کرایه داد که معادل است با ۶۱لیوروه‌سوپول فرانسه . و اگر بخواهند مال التجاره زیاد حمل نمایند میتوان کشتی های بزرگ گرفت که مخارج و کرایه اش کمتر است

در ورود بحاجی طرخان بارهای مال التجاره را از کشتی پیاده می کنند . گمرکچی ها آمده بارها را مهر کرده بهرجا که تاجر میل داشته باشد حمل مینمایند وبعداز سه روز آمده بارهارا باز وپنج درصد حقوق گمرکی را اخذ میکنند . اگر برحسب اتفاق تجار پول نداشته باشند وبخواهند درحاجی طرخان مبلغی گرفته درمسکو رد نمایند گاهی مطابق اختلاف نرخ وجریان دوکای طلا تا ۲۹ درصد تفاوت میدهند . اگر تاجری الماس یا جواهردیگر داشته باشد درصورت اظهار پنج درصد گمرکش را باید بدهد، اما اگراظهار نکنند وگمرکچیها کشف نمایند هرقدر زورشان بدسد میگیرند و تاجرهرقدر بتواند مدافعه میکنند ،وهرگاه جواهر خیلی نفیس یا متاع نادر الوجودی داشته باشد وبحاکم شهر بگوید که میخواهد برای اعلیحضرت مسکوی ببرداو وایا ازدریا یا ازخشکی مجانا بافرستادهٔ مخصوص روانه میکنند وقبل از وقت بتوسط چاپار مخصوص بدربار اطلاع میدهند ؛ واگر تاجر یك هدیهٔ کوچک دوستانه بحاکم بدهد ضرر نمی بیند ودرآتیه بحالش مفید واقع میشود . در حاجی طرخان شراب خوب یافت میشود ویك نفر فرانسوی آنجاهست که مخصوصاً برای وجود شاه شراب میاندازد ، اماچون شرابهای شماخی خیلی بهتر است بدنیست که مسافران درآنجا شراب خودرا تدارك نمایند .

از حاجی طرخان بمسکو از روی رود ولگا باکشتیهای بزرك که هم

بادبان دارند وهم پارو مسافرت مینمایند وتمام بار و بنه واحمال واثقال حتی یك قالیچه را وزن میکنند واز روی وزن کرایه میگیرند . یك لیور مسکوی سه من شاه ایران است و یك من شاه ۱۲ لیور فرانسوی میشود که هر لیور ۱۶ انس باشد ومعمولا برای هر لیور ۱۴ کاپا کرایه دریافت میدارند که معادل است باسه عباسی ونیم وهریك عباسی ۱۸ شش دیناری فرانسوی میشود (دینه).

باید دانست که در مملکت مسکوی مسافت را از روی میل ولیو حساب نمیکنند ، مقیاس مسافت آنها شاژرون است که هر پنج شاژرون یک میل ایطالیائی میشود .

صورت منازل وشهرهای عمدهٔ راه مسکو از روی آب وفواصل آنها از روی مقیاس شاژرون از قرار ذیل است :

ازحاجی طرخان تا کورشیرا ۳۰۰

از کورشیرا تاسارتیزا ۲۰۰

از سارتیزا تاساراتف ۳۵۰

ازساراتف تا سامارات ۲۰۰

ازسامارات تا سمیریسکات ۳۰۰

ازسمیریسکات تا کولمب ۱۵۰

از کولمب تا قازان ۲۰۰ (قازان شهر بزرگی است با یك قلعهٔ معتبر نظامی .)

از قازان تاسابوك چای ۲۰۰

از سابوك چای تا قاوامیان ۱۲۰

از قاوامیان تا ینکی تا ۲۸۰ (ینکی تا قلعهٔ معتبریست)

از ینکی تا تا موروں ۳۰۰

از موروں تا کاسین ۱۰۰

از کاسین تامسکو ۲۵۰ که کلیتاً ازحاجی طرخان تامسکو ۲۹۵۰ شاژرون مسافت دارد که معادل است با ۵۹۰ میل ایطالیائی .

وقتی که به ساراتف میرسند ممکن است از کشتی بیرون آمده ازخشگی تا بمسکو بروند . اگر برف نباشد با گاری واگر برف باشد با سورو تمه مسافرت مینمایند . اگر مسافر یك نفر تنها باشد و بنه اش از ۲۰۰ لیور فرانسوی تجاوز نکند اسبابش را دو لنگه بسته باریك یابو میکنند وخودش

هم روی باروسط دولنگه سوارمیشود . وجه کرایه چه برای مرد وچه برای بار واسباب بهمان پولی است که از حاجی طرخان داده میشود . ترتیب راه خشگی از ساراتف تامسکو از این قرار است

از ساراتف تا آنسکرات ۱۰ روز ، از آنسکرات تا تیم نك ٦ روز ، از تیم نك تا کانکرما ۸ روز ، از کانکرما تا ولادمیر ٦ روز ، از ولادمیر تا مسکو ٥ روز ، که کلیتاً ۳۵ روز میشود .

ولادمیر شهریست بزرگتر از اسلامبول . کوهی در وسط شهر و یک کلیسای بسیار عالی روی آن کوه بناشده است وسابقاً این شهر پای تخت امپراطورهای مسکوی بوده است .

باید دانست که در ساراتف کسی از کشتی پیاده نمیشود مگر برحسب ضرورت وناچاری ، زیراکه درزمستان کشتی رانی دوولگا بواسطه یخ ممکن نمیشود بجهت اینکه از راه خشگی از ساراتف تا آنسکرات ده روز راه است وهیچ خوردنی برای اسب وآدم یافت نمیشود مگر چیز خیلی قلیلی . پس اگر رودخانه منجمد نشده باشد خیلی راحت تر است که با کشتی تا مسیریکا بروند . از آنجا تامسکو در تمام راه دهات بیکدیگر اتصال دارند .

درمسکو مثل حاجی طرخان پنج درصد از جواهر وسایر امتعه گمرك میگیرند . تمام اهالی آسیا از ترك وایرانی وارمنی وغیره درمسکو دریکنوع کاروانسرائی منزل میکنند ، امافرنگیها مثل فرانسوی وانگلیسی وهلندی وغیره جای مخصوصی دارند وهمه بایکدیگر منزل مینمایند .

صورت اسامی بعضی از شهرهای عمدهٔ عثمانی که به تلفظ ترکی وفرانسه هردو نوشته میشود

کنستانتی نوپل (قسطنطنیه) بعداز آنکه در ۲۷ ماه مه ۱٤٥۳ میلادی بتوسط محمد ثانی یازدهمین امپراطور خاندان عثمانی ، فتح شد . ترکها اسم آنرا تغییر داده استانبول گذاردند که مرکب است از دو کلمه : یکی : «استام» یعنی سلامتی وامنیت ودیگر «بول» یا «بل» یعنی وسیع و بزرك که روی هم رفته بزبان آنها معنی آن امنیت کامل وسلامتی بزرك میشود .

آندری نپل	بترکی	ادرنه
بورس	بترکی	بروسا
بلگرات	بترکی	بلیگراد

بور	بتر کی	جودیم
گراند کر	بتر کی	مصر وقاهره
آلکساندی	بتر کی	اسکندریه
لامك	بتر کی	مکه
بالصارا	بتر کی	بصره
بابل	بتر کی	بغداد
نینوا (نینو)	بتر کی	موصل
نی سیب	بتر کی	نصیبین
ادس	بتر کی	اورفا
تتگر آنژر	بتر کی	دیار بکر
اتوژیا	بتر کی	توکات
توی توپلی	بتر کی	ارض روم
شامی داماژر	بتر کی	وان
ژروزالم	بتر کی	قدس شریف (بیت المقدس)
داماس	بتر کی	دمشق (شام)
طریپلی دوسیری	بتر کی	شام طرابلس
آلپ	بتر کی	حلب
طریپلی دوباربارای	بتر کی	طرابلس
تونی	بتر کی	تونس
آلژر	بتر کی	الجزایر
کاندی	بتر کی	کریت
رد	بتر کی	ردس
شیپر	بتر کی	قبرس
شیو	بتر کی	ساکس (سقز)
مطلین	بتر کی	مدیلی
سمیرن	بتر کی	ازمیر
تروا	بتر کی	اسکی اسلامبول
لمنوس	بتر کی	لیمیو
توی ادو	بتر کی	باغچه آداس

نگرپن	بترکی	اقت بس
داردانل	بترکی	بغازکی
آتن	بترکی	آطینا
باروت	بترکی	بیروت
سی ئید	بترکی	سعیدا
تیر	بترکی	سور
سن ژان داگر	بترکی	عکا
آنطیوش	بترکی	انطاکیه
تربیزوند	بترکی	طرابوزان
سیناب	بترکی	سیناپ

در قلعه سیناب زیر دیوار یك تخته سنگی هست که روی آن بعضی خطوط مختصر لاتینی نوشته شده واسم شهر رم در آنجا دیده میشود که دلالت میکند بر اینکه رومیان بانی آن بوده اند.

ترکها دریای مدیترانه را آق دنگیز و دریای سیاه را قره دنگیز و اقیانوس اطلس را دریای محیط مینامند.

چون نخواستم رشته بیانات مربوط بطرق مختلف را بواسطهٔ شرح تجارت جزیرهٔ کرت یاکاندی وسایر جزایر عمدهٔ آنجا قطع نمایم مناسب چنان دانستم که جمله را درفصلی جداگانه بنگارم و بعضی غرائب شهرهای یونان راکه مجاور مجمع الجزایراست ضمیمه کرده وبوضع کشتی هائیکه خداوندگار ترك دراسلامبول وسایرجزایر دارد نیز اشاره بنمایم.

فصل هشتم

شرح تجارت جزیرهٔ کرت وسایر جزایر عمدهٔ اژه و شهرهای یونان و کشتی های خداوندگار ترک

-«جزیرهٔ کرت»-

خارجیان وغربا به جزیرهٔ کرت آمده مقدار کثیری گندم روغن زیتون واقسام سبزیها وپنیر وموم‌زرد ، پنبه ، ابریشم، چرم وخصوصاً شراب مالووازی که تجارت عمده آن‌است ، خریداری مینمایند. درموقع چیدن انگور وانداختن شراب دهاقینی که باید انگور بچینند ، پاهای خود را درپوست کراز پیچیده درزیر زانو با ریسمان محکمی می بندند واین پوست بجای کفش آنهااست؛ زیرا که درشدت حرارت هوا سنگهائیکه تاکستانها درمیان آنها واقع شده بقدری گرم میشود که پارا متألم می نماید. این پوستهارا از روسیه‌می آورند زیرا درجنگلهای آنجا کراز بسیار است . روسها این پوستهارا با بوتارک وخاویار از اسلامبول بـه کریت میآورند شرح بوتارك و خاویار را سابقاً نوشته ام وهم محلهائیرا که صید عمدهٔ‌ماهی‌استورژن درآنجامیشود ذکر کردم، وبخوانندگان نمودم که درعثمانی وایران وارمنستان چه تجارت عمدهٔ از آن میکنند ، زیرا تمام پیروان مذهب یونانی وارمنی درایام‌پرهیز غیرازآن چیزی نمیخورند . اما یك فقره را نگفتم که ترکهاازماهی استورژن یك قسم‌سریشم میگیرند که برای ساختن کمان درآسیا خیلی بمصرف میرسد وآن بهترین سریشمهای دنیا است ؛ وقتی چیزی راباآن بچسبانند ، ممکن استازجای‌دیگر گسیخته وشکسته بشود اما محل چسب عیب نمیکند . وترتیب گرفتن آن سریشم از این قرار است که وقتی ماهی استورژن راگرفته شکمش را خالی میکنند‌پردهٔ درداخل روی گوشت را پوشانده است ، آنرا میگیرند وآن‌پرده چسبنده است وبقطر دو ورق کاغذ آنهارا روی هم پیچیده بکلفتی یك بازو در آفتاب می‌خشگانند وهر وقت بخواهند آنرا استعمال نمایند اول با چکش میکوبند بعد خورد کرده درآب ریخته روی آتش‌میگذارند ودایم برهم میزنند که تا ته نگیرد وخوب آب بشود ، اما باید دقت کرد که نجوشد و الا بکلی فاسد میگردد.

وقتیکه ونیزیها مالك کریت بودند ، اگر کسی در آن جزیره قتل نفس میکرد یا خطائی مرتکب میشد که مستوجب قتل بود ، اگر میتوانست ازجزیره فرار کند وبچنگ عدالت گرفتار نشود فوراً باسلامبول میرفت وعفو خود را تحصیل مینمود ؛ زیرا باید دانست که فقط سفیر کبیر جمهوری و نیزمقیم اسلامبول که او را بل مینامیدند ازطرف جمهوی دارای این امتیاز بود که جنحه و جنایت اهالی کریت را هر قدرهم که آن گناه بزرك میبود عفو نماید . دراین خصوص یك شاهد ذکرمیکنم : وقتی سفیر کبیر ونیز در اسلامبول بل بود یکی از اهالی کریت بعداز ارتکاب قتل موحشی ازجزیره فرار کرد وباسلامبول رفته عفو خطا وجنایت خود را از بل دریافت نمود ، اما باوجود این ، گناه او بی مجازات نماند ؛ چنانچه شرحش را ذکر خواهم کرد . آن شخص خواسته بود بعنف بازنی هم بستر شود وآن زن راضی نشد وباو گفت من خوردن جگر طفل خود را بر این بی ناموسی ترجیح میدهم . آن بیرحم نابکار که ازمضایقت آن زن فوق العاده بر آشفته وپردهٔ شهوت و وحشیگری چشمانش را گرفته بود پنهان از مادرطفلش را بدست آورده واو را کشته وجگرش را بیرون آورده بخورد آن بیچاره داد ، و بعد برای اطفاء نایرهٔ غضب خود زن را هم کشته بود . پس ازآن فرار کرده باسلامبول آمده بعجز والتماس عفو بل را تحصیل کرده بود . اما بل بحکومت کریت نوشت که اورا بعد از مراجعت بآنجا گرفته فوراً بقتل رسانیدند . در این مورد بل هم حق امتیاز خودرا بعمل آورد و همچنین گناه عظیمی را بی مجازات نگذارد . میتوان گفت اهالی کریت خونخوار-ترین تمام سکنهٔ کرهٔ ارض هستند وبسیارسهل است که هزاران واقعهٔ حزن انگیز تر از این روایت کرد .

(جزیرهٔ شیو)

شهر شیو که جزیرهٔ هم بهمان اسم نامیده میشود قریب سی هزار نفر جمعیت دارد . پانزده هزارآن یونانی ، هشت هزار لاتینی شش هزار ترك و عده‌ای هم یهودی هستند .

درمیان کلیساهای یونانی ولاتینی که ازعهد استیلای اهالی ژن باقی مانده ، بعضی کلیساهای عالی دیده میشود . پنج کلیسای عمده لاتینی ها یکی کاتدرال ویکی کلیسای کاپوسان ویکی متعلق بهسو کولانتن ویکی ازدمی نیکن

ودیگری مخصوص ژزوئیت ها است . ترکها هم مساجد ویهودی ها هم معبدی دارند .

درچهار میل دور از شهر نزدیك ساحل دریا قطعه سنك بزرگی مثل یك پارچه کوه دیده میشود که بادست تراشیده شده و اطرافش گرد و محدب ولی بالایش صاف ومقعر است ، ودرمیان آن سطحی مقعر دورتا دور آن جای نشیمن از سنك درآورده شده ویکی از آنها بلندتراز سایرین واقع گردیده است ، مثل صندلی معلمی که برای تدریس روی آن جلوس مینماید. درمحل ازقدیم شهرت دارد که روی این سنك محل درس هومر شاعر و حکیم معروف یونانی بوده که بشاگردان خود درس میداده است .

در این شهر بقدری کبك زیاد وفراوان است که درهیچ جای دنیا نظیرش دیده نشده‌است وموضوع مایهٔ حیرت وتعجب این است که دهاتیها آنها را همانطور آب ودانه میدهند که ما در فرانسه مرغهای خانگی‌را پرستاری میکنیم ، بلکه بهتر ، زیرا صبح آنها را بصحرا برای چریدن میفرستند و شب باعلامت صدای مخصوص برمیگردند و هر دستهٔ بخانهٔ همان دهاتی میرود که تعلق باو دارد ، مثل گله غاز و بوقلمون .

در جزیرهٔ شیو مقدار زیادی پارچهٔ ابریشمی وپنبه که مثل مخمل کرك دارد بافته و بمصر وتمام سواحل بربری (منظور افریقاست) و آناطولی و اسلامبول حمل مینمایند .

در سه لیو دور از شهر شیو میان کوهسنا نیله سمت جنوب‌واقع‌است ، یك نوع نهال مخصوصی میروید که خالی‌از غرابت نیست ، برگشان شبیه برك مورد است وشاخه های آنها بقدری بلند میشود که روی زمین مار پیچ‌میشود ، موضوع مایهٔ تعجب این استکه بعداز پهن شدن روی زمین تدریجاً راست می شوند . ازاول‌ماه مه تا آخرژوئن بدقت‌زیراین درختهای کوچك راتمیز نگاه میدارند ، برای اینکه در این دوماه از آن مواضعی که شاخه هارا شکاف می دهد یك نوع صمغی‌چکیده در زمین جاری و جمع میشود ، واین همان چیزی است که مصطکی (ماستیك) میگوئیم‌وترکها سقز مینامند وجزیره‌را هم بهمین مناسبت سقز نام گذارده اند . مقدار کثیری ماستیك در آنجا بعمل‌میآید ودر حرم سراهای اسلامبول هم از آن زیاد بمصرف میرسد . زیرا زنها دائماً از آن دردهان دارند ومیجوند و میگویند خاصیت آن ازالهٔ کثافت دندان است

ومداومت به جویدن آن دندان را پاك وسفید نگاه میدارد . درموقع گرفتن ماستیك خداوندگار چندمأمور بآن محل میفرستند که هرچه هست برای حرمسرا ببرند وسالهائیکه زیاده از حد استعمال حرم سرا بعمل میآید مأموران زیادی آنرا مخفیانه بمیل خود میفروشند . اماچون ، تا کیسه های ماستیك بمهر مأمورین ممهور نشده باشد ، مستحفظین جزیره نمیگذارند از آنجا خارج نمایند ، آنچه راهم که بفروش میرسانند در کیسه ریخته مهر میکنند که مستحفظین بنادر ممانعت ننمایند . دراین جزیره تربانتین خوب هم بعمل میآید .

سابق براین جزیره شیو را ترك ها پیش حکومت ژنوا (دوك نشین ژن) گروگذارده بودند ، اما بعد به زور پس گرفته و دوباره مالك آن شدند .

جزیره ناکزیس

این جزیره بهیچوجه بندرگاه ندارد ؛ کشتی هائیکه برای تجارت بآنجا میآیند در بندر جزیره پارس که مرسوم بدریون است لنگر میاندازند وآن بندر تا ناکزیس ٦ میل مسافت دارد وبهترین لنگرگاه و بنادر بحر آرشیپل است وگنجایش یکصد کشتی را دارا است . اما در جزیره ناکزیس آثار خرابهٔ لنگرگاهی دیده میشود که گنجایش چهار پنج کشتی را داشته‌است وهم‌درآنجاهنوز خرابه های عمارات دوکهای قدیم جزیره نمایان است ، خاصه اصطبلهای آنها بکلی بی عیب وطاقهای آنها سالم باقی مانده وتماماً ازسنك مرمر است .این دوکها مالك‌واربابِ دوازده جزیرهٔ دیگر هم بودند . جزیرهٔ ناکزیس پر ازدهات خوب وآباد است وسه شهر خوب هم دارد که موسوم به ارکو ، کوسا وفالیت هستند .

نزدیك این جزیره بفاصله یك سنك آب ، تخته سنك عظیم پهنی دیده میشود که دورآن باندازه محوطهٔ قدیم لوور پاریس است ومعبد باکوس رب النوع مستی وشراب وخوشی در وسط آن بناشده که تمام از سنك مرمر بوده است ؛ وحالا غیراز پی وشالوده آن چیزی باقی نمانده است . درب‌مدخل آن هنوز برپا وعبارت ازسه تخته سنك مرمر که دوتخته درطرفین ویك تکه بالای آن واقع شده است ودهنه آن درگاه ١٢٥لی ٣٠ پا ارتفاع وپانزده پا عرض دارد . ازجزیره تاآن تخته سنك یك پل سنگی بناشده که دونهرروی آن از دوطرف ساخته اند، که شراب از آن نهرها برده حوضهای معبد را پر

میکردند که در روز عید باکوست (شراب خوری ومستی) باید بمصرف برسد. ودرجزیره ناکزیس است که سنك خوب امری یافت میشود. (۱) من باید مخصوصاً شرح میوه های این جزیره را از زن ومرد وعاداتیکه بدان مقیدند بنویسم: وقتی که زن باشوهر می‌میرد طرف مقابل تاشش ماه نباید از منزل بیرون بیاید و رای هیچ کار حتی به‌نماز جماعت واستماع قداس شریف هم نباید برود؛ وباید دانست سکنهٔ این جزیره منحصر به یونانی ولاتینی است ویونانیها عددشان خیلی زیادتر است. لاتینیها یك آرشوك وچند نفر کشیش دارند که منزلشان‌در آرشوك نشین است،ودوخانه متعلق به کاپوسانهاوژزوئیتهامیباشد، یونانیهاهم آرشوك مخصوص دارند.

محیط جزیره ناکزیس صد و بیست میل مساحت دارد واین یکی از مصفا ترین وقشنك ترین جزایر اژه است. دو کهای قدیم، آئجارا برای‌اقامت خود انتخاب کرده بودند واز آنجا بسایر جزایر سیکلاد حکمرانی‌میکردند. در ناکزیس نمك سفید بمقدار زیاد یافت میشود، وشرابهای اعلای سفید و قرمز بحد وفور بعمل میآید وهمین فراوانی‌شراب، اهالی قدیم آنجا رامحرك شد که معبدی باسم باکوس رب النوع لذایذ ومسکرات بسازند واز نظرمردم آنجا باکوس این جزیره را ازفرط‌صفا وشراب‌برای اقامت خود انتخاب کرده بود. بعلاوه انواع میوه های خوب در این جزیره بعمل میآید ومراتع بسیار دارد که احشام واغنام زیاد از آن تغذیه مینمایند وهمینطور چیزهای‌دیگر که برای زندگی لازم است بحد وفور درآنجا بعمل میآید. جنگلهای بزرك دارد که‌آهوهای کوچك درآنجا پرورش مییابند. عقاب و کرکس بسیار دارد، عقیده اهالی این است که معادن طلاهم‌درآنجایافت میشود، امامکانشان‌مجهول است ودر کشف آنها غفلت و کاهلی می نمایند.

صورت اسامی جزایر سیکلاد مطابق تلفظ‌اهالی محل از این‌قراراست

۱- دلوا ۲- آندرس ۳- ژیاروا ۴- پارس ۵- نیکاریا ۶- ساموا ۷- پاتموا ۸- اله آروا ۹- سی تی نو ۱۰- رهنا ۱۱- می کنوا ۱۲- تنوا ۱۳- سیرویاسیرا

---

(۱) در اصل کتاب سنك امری نوشته شده ولی چنین لفظی درلغات فرانسه ندیدم تصور میکنم مقصود مصنف امرد بوده که زمرد باشد و غلط کتابتی شده باشد. مترجم

۱۴- سو بیوما ۱۵- سیفنوس یا سیفانت ۱۶- نیکیا ۱۷- سیو یا شیو ۱۸- آستی پالیا ۱۹- آمر کوس یا آمر ، که جزایر زیا، میلو ، پارس جزو آنست .

«سایر جزایر اژه»

زیا جزیره ایست که هیچ چیز قابل ملاحظه ندارد . وغیراز مازومتاعی ازآنجا بخارج حمل نمیشود، وشرح آنرا جای دیگر گفته ام که برای صباغی چرم بکار میبرند . ومتاعی هم ازخارج بآنجا وارد نمیشود ، مگر آنچه دزدان بحری بطور قاچاق میآورند وآنهم چیز ناقابلی است . اهالی جزیره هرچه لازم داشته باشند بازحمت وکوشش بسیار از جای دیگر تحصیل مینمایند .

جزیره میلو غیر از سنك آسیا برای آرد کردن گندم که به اسلامبول حمل میکنند چیز دیگری ندارد ، و بهیچوجه تجارتی در این جزیره نمیشود . در جزیرهٔ پارس هم تجارتی نمیشودوچیزی قابل دیدن ندارد ، مگر یك کلیسای یونانی موسوم به نوتردام که از سنك مرمر بناشده وخیلی عالی وقشنك است. جزیره سیفانت ومیکونه وسایر جزایر اژه هم بهیچوجه محل ورود وخروج مال التجاره نیستند مگر آنچه دزدان بحری بطور قاچاق بآنحدود ببرند ، آنهم بندرت ، واگر عبورشان بر حسب اتفاق بآنجا بیفتد فقط بقدر مایحتاج اولیه سکنهٔ آنها تجارت میشود . در بعضی از آن جزایر که کنسولهای خارجه اقامت دارند بهیچوجه کار واشتغالی ندارند ، مگر اینکه اسبابهای دزدی را خریداری نمایند . کنسول‌خانه‌های جزایری که در اژه فرانسویها اقامت دارند، از طرف پادشاه ما بسفیر کبیر فرانسه مقیم اسلامبول واگذارشده است ، واو بهر کس میل دارد میدهد ، وچون این شغل و فایدهٔ عمدهٔ ندارد اغلب به یونانیها واگذار میکنند که درعمل تجارت مملکتی بیشتر بصیرت دارند .

اکنون کلامی چند در بیان شهرهای: آتنه و کرینت و پاطراس و کرن ومدن

شهر آتن قریب چهار میل از دریا دورافتاده ونزدیك بیست ودوهزار نفر جمعیت دارد ، پانزده هزاریونانی پنج شش هزار لاتینی ویکهزار ترك(۱) درمیان آثار عتیقهٔ زیادی که در آنجادیده میشود ، آنچه درداخلهٔ قصر وقلعه

---

(۱) شهر آتن اکنون خیلی پرجمعیت واز شهرهای بزرك یونان است .

واقع شده بهتر محفوظ مانده اند . قلعه در روی تپهٔ واقع شده که یك قسمت از شهر دامنه شمالی آنرا اشغال کرده است ومعبد عالی قشنگی را شامل است که بسیار وسیع واز بالا تاپائین از سنك مرمر ساخته شده و ستونهای مرمر سیاه وسنك سماخ خیلی اعلا درآن بکار رفته ودر سطح ظاهر آن صورتهای بزرك از سوارهای مسلح دیده میشود که از سنك برجسته بحالت جنك تراشیده شده است . در اطراف معبد وسقف آن که مسطح وتماماً از سنك مرمر وسالم وبی عیب مانده حجاری های برجسته از صورت جنگجویان قدیم یونان دیده میشود که هرصورتی دوپاونیم ارتفاع دارد. اطراف معبد به ایوانی مشحون است که چهار نفر میتوانند بیك صف در آن گردش نمایند ودرهر ضلعی شانزده ستون مرمر سفید بکار رفته ودرهرزوایه شش ستون وتمام فرش زمین وپوشش سقف ازهمان جنس سنك است که بخوبی بهم متصل شده اند .

در جوار این معبد قصری هم ازسنك مرمر سفید بناشده که فعلا خراب وروی هم ریخته است . درزیر قصر ازطرف مشرق که بسمت شهر نگاه میکنند باز هفده ستون مرمر سفید دیده میشود که میگویند ازسیصد ستون قصر تز پادشاه اول آتن باقی مانده است واین ستونهافوق العاده عظیم الجثه هستند، هریك اقلا هیجده پا قطر دارند وارتفاع آنهاهم بهمین تناسب است اما همهٔ آنهایك پارچه نیستند وتخته سنگهای بزرگ مرمر سفید بطول هیجده پا و عرض شانزده پا از روی این ستون بستون دیگری مانند پل کشیده‌شده که پایه اصل بناروی آنها بوده است ودربالای درب مدخل که هنوز سالم بپاایستاده روی سنك بخط یونانی این عبارت حجاری شده است «این شهر آتن یقیناً شهر تز است» وبالای همان در ازطرف داخل بخط یونانی این عبارت نوشته‌شده (این شهر آتن‌شهر ادریان است نه شهر تز) وباز در آتن آثار عتیقه بسیاراست.

اما شهر کرینت که درسوابق ایام دارای آنهمه شهرت بوده حالا چیزی مگر یکصدو بیست خانه ندارد . اما ترکهای متمولی درآنجا ساکن هستند . شهر در پای قلعه‌ای واقع شده است که در روی قلهٔ ممتنع الوصولی بناشده است ، مستحفظین قلعه‌یونانی هستند ولی فرمانده آنها یك آقایاکاپیتن ترك است . از کرینت انگور زیاد بخارج حمل میکنند که باسم همان شهر خوانده میشود . درپاتراس هم‌انگور حمل‌مینمایند وتجارت این دوشهرمنحصر بانگور و کشمش است .

اما درشهر کرن ومدن روغن زیتون خوب بعمل میآید وخیلی هم زیاد است وتجارت بزرگی از آن میشود . کشتی های متعدد از انگلیس و هلاند وسایر ملل آمده مقدار کثیری حمل مینمایند

در آتن وپاتراس وکرن ومدن وناپولی متعلق به رومانی کنسول های ملل مختلفه اقامت دارند .

مال التجارهٔ که ازخارجه بتوسط تجار آتن وارد و به تمام مملکت تقسیم میشود ، عبارت است اززری ، مخمل ، اطلس ، ماهوت وبعضی چیزهای دیگر. وامتعه که از آنجا بخارج حمل میشود عبارت است ازابریشم پشم اسپنج (ابر) موم تیماج وپنیر . این بود شرح مختصری ازتجارت شهرهای یونان.

شرح سفاین خداوندگار ترك دراسلامبول وجزایرو

سایر نقاط مملکت عثمانی

سابقاً دیده شده بود که تا پانصد کشتی هم از اسلامبول حرکت کرده خارج میشد ، اما صدراعظم ملتفت شد که اینهمه کشتی دریك نقطه موجب بی ترتیبی وازدحام میشود و کاپیتن پاشا ازعهدهٔ تدارکات آنها بر نمی آید لذاقدغن کرد که بعدازاین بیست وچهار کشتی در اسلامبول بیشتر نمانند وبقیه را در جزایر وشهرهای بنادر تقسیم نمایند که به اول حکم وامر خداوندگار حاضر شوند. قبل ازجنك کاندی (کریت) عدد کشتی های عثمانی خیلی کمتر از پانصد شده بود ، اما جنك که شروع شد برعدد آنها خیلی افزودند وعدد سفاین هر بیکی را دو مقابل کردند وهمین سبب فتح کریت وشکست ونیزیها شد . اما امروز عدد کل سفاین خداوندگار به هشتاد باقی مانده است(۱) صورت تقسیم کشتیهای خداوندگار وبیك های فرمانده آنها ازقرارذیل است :

بیست وچهار کشتی در اسلامبول در تحت فرمان کاپتن پاشا است که امیرالبحر کل است وهر وقت برای جنگی حرکت میکند ، حکم میفرستدتاسایر کشتی ها هم از مراکز خود آمده باو ملحق میشوند . این پاشا هر وقت در دریا حرکت میکند به جاشوان و کارگران کشتی سواری خود علاوه برلباس

---

(۱) ونیز که امروز یکی ازشهرهای ایطالیا است در آن عصریك دولت جمهوری بزرك مقتدری بوده که اغلب شهرهای ساحل مدیترانه بعلاوه بسیاری از جزایر آنرادرتصرف داشته است. مترجم

معمولی یك بالاپوش ماهوت قرمز و یك کلاه بهمان رنك میپوشانند واین علامت احترام امیرالبحر کل است وعده غلامان وعمله این کشتی معمولا سیصد شصت و شش نفر است ودرهر نشیمن که چند غلام هستند یکنفر داوطلب هست که بن‌ول مینامند و به میل خود برای خدمت کشتی میآید ومواجب زیاد باو میدهند که عبارت است ازهرسفری سه هزار و پانصد اسپر پل ترکی وهرسفری معمولا هفت یاهشت ماه طول میکشد و غذای آنها مثل سایر غلامان است، اما اگر خوب پارو نزنند آنها را ازغلامها بیشتر کتک میزنند زیرا شغل آنها منحصر است به پاروزدن ، اما غلامها علاوه بر پارو زدن بکارهای دیگر هم مجبور هستند . باید دانست بن‌ول‌هائیکه در کشتی امیرالبحر خدمت میکنند مواجبشان بیشتر از بن ولهای سایر کشتی ها است ، باینها چهارهزار آسپر میدهند که معادل چهل اکو میشود .

کشتی نایب امیرالبحردویست و پنجاه نفر اجزا دارد که نصف غلام هستند و نصف بن‌ول ؛ این کشتی و کشتی دفتر دار یاخزانه دار از تمام کشتیها بهتر وپر تدارك تر است بجهت اینکه نایب امیر البحر مختار است بر این که از هر کشتی چهار نفر بهترین اجزایش را از برای کشتی خود بیاورد و یااینکه برای هر نفری سه هزار وپانصد اسپر از کاپیتن آن کشتی وجه نقد دریافت دارد وخود تهیهٔ عملجات بنماید . بهمین جهت نایب امیرالبحر از تمام بیکهای فرمانده کشتی ها متمول تر است . کشتی دفترداریکی از بیست و چهار کشتی اسلامبول است و او یکنفر خزانه دار مخصوص برای فرماندهی آن مأمور میکنند واین شغل خیلی اهمیت دارد وآرزومندان آن بسیارند ، بجهت اینکه از همهٔ کشتی‌ها پر تدارك‌تر وخوش‌آذوقه تر است وصاحبمنصبان آن موقع دارند که همه قسم تملق دفتردار اعظم را بگویند ودرمراجعت از سفر باندازهٔ لیاقت خود مورد انعام واحسان او واقع بشوند .

کشتی جان نثار آقاسی هم جزو همان بیست وچهار کشتی است اما خود او هرگز سوار کشتی نمیشود وهر کس را میل داشته باشد به نیابت خود برای فرماندهی کشتی میفرستد .

بیك رو که باوپاشاخطاب میکنندهشت کشتی‌دارد بیك ستانشو که‌سمت نیابت بیك رو را دارد یك کشتی بیشتر ندارد . ستانشو جزیرهٔ کوچکی است در هشتاد یاصد میل فاصله جزیرهٔ رو .

بیك جزیره سوسام که جزیرهٔ کوچکی است نزدیك شیو یك کشتی و نایب او هم یك کشتی دارد واین‌دو کشتی مأمور جلو گیری کشتی های مالت ولیگورن هستند .

بیک شیو سابقاً سه کشتی داشت اما بعداز جنگ کریت سه کشتی هم باو افزودند .

نایب بیک شیو هم دو کشتی دارد وسه بیک دیگر درشیو هستند که هر کدام یک کشتی دارند وتابع پاشای شیو نیستند وهر کجا میل داشته باشند توقف میکنند وازهر کجا ارزانتر باشد تحصیل آذوقه ومایحتاج مینمایند .

بیک ازمیر ونایبش هم دو کشتی دارند ولی محکوم اوامر پاشای شیو هستند .

بیک متلن دو کشتی دارد . بیک کاوال که خلیج کوچکی واقع در دوازده میلی داردانل بطرف اروپا است یك کشتی دارد . بیک نکرپون هفت کشتی دارد . بیک ناپولی دورومانی پنج کشتی دارد . بیک کرن یک کشتی دارد . بیک مدن یک کشتی و بیك فاماکوست واقع در جزیرهٔ قبرس شش کشتی ، بیک اسکندریه مصر پنج کشتی ، بیک کانه دو کشتی ، بیك کاندی (کریت) یک کشتی ، بیک کاستل تورنز یا ناوارن دو کشتی وجمع تمام اینها چنانکه گفتم هشتاد کشتی میشود .

در کشتیهای سبک باید دویست نفر داشته باشند ، اماچهار نفر کمتر نگاه میدارند وآن دخل بیک است وازآن یکصد ونود شش نفرهم که حاضر خدمت دارند بیست الی بیست وپنج نفرش بن‌ول (داوطلب) است .

بهر کاپیتن کشتی سیزده هزار پیاستر برای مخارج کشتی داده میشود. نزدیک عید بهر غلامی یک نیم تنه ویک بالاپوش ماهوت کلفت و یک کلاه وپارچه بقدر کفایت پیراهن وزیرشلواری میدهند . بهرغلامی روزی دویست و بیست وپنج دراکم یعنی یك لیورو نیم نان خوب داده میشود (۱). اماشب‌های جمعه که برای ترکها بمنزله شبهای یکشنبه عیسویان است چیز گرمی بآنهامیدهند، از قبیل نخود یاعدس یاباقلا که در روغن پخته شده باشد وگاهی هم که در بعضی بنادر لنگر میاندازند یونانیها بآنها خیرات واحسانی میکنند . اما با

---

(۱) دراکم همان درهمست که هنوز هم در اوزان و مقادیر میان اهالی آذربایجان معمول است که نصف دوسیرونیم را هفت درم‌میگویند . مترجم

غلامان کشتیهای اسلامبول بهتر ازعملجات سایر کشتیها رفتار میشود ، بجهت اینکه وقتیکه در دریا نیستند در یک قسم سربازخانه بآنها منزل میدهند و هفتهٔ دوسه مرتبه ازطرف ترکها ویونانیها وسایر عیسویها دیگهای برنج پخته وگوشت بطور خیرات فرستاده میشود وآنطوریکه بعضیها تصور میکنند از حیث خوراك بآنها بد وسخت نمیگذرد .

وقتی که میخواهند این غلامهارا مأموریتدهند اغلب آنها خود را به ناخوشی وچلاقی میزنند ، اما این تقلب برای آنها فایده ندارد جز اینکه سیاستهای سخت را بطرف آنها جلب میکند، زیرا بدقت ازحال آنها تحقیق و تفتیش میکنند وراست را ازدوروغ تمیز میدهند .

فصل نهم

در بیان اوضاع حالیه گرجستان

چون مصمم شده ام که اوضاع مملکت ایران وایالات تابعهٔ آن را از روی صحت بنگارم وخوانندگان راازسواحل دریای سیاه ویك قسمتی ازدریای خزر عبور دادم ؛ حالا میخواهم شمهٔ از وضع گرجستان و منگرلی که درمیانهٔ این دو دریا واقع شده اند وبعضی ایالاتیکه درطول دریای خزر وازسمت شمال و مشرق درمجاورت مملکت مسکو وتاتارستان امتداد یافته اند بیان نمایم .

گرجستان از سمت مشرق تا دریای خزر امتداد یافته و ازجانب مغرب بجبالی منتهی میشود که آنرا ازمنگرلی جدا می نمایند .

سابقاً این دومملکت یکی وتماماً ازعیسوی مسکون بود امامدت کمی است که مسلمانان درآنجا زیاد مخلوط شده اند وپادشاه ایران آن رابه دو مملکت تقسیم کرده وایالت می نامندواز مدت بیست وپنج یاسی سال به این طرف برای هر کدام حاکمی معین میکند وحکام ازشاهزاده های خود مملکت هستند ، اما برای اینکه بشرافت حکومت نایل شوند باید اسلام اختیار نموده محمدی بشوند وهمینکه بحکومت برقرار شدند لقب پادشاهی دریافت میدارند ومادامیکه سلسله و نسل او باقی است پادشاه ایران نمیتوانند اولاد او را خلع نماید .

از این دوپادشاه آنکه در تفلیس اقامت دارد مقدم ومقتدر تر است ؟ وبزبان اهل آنجا اورا پادشاه کارتله (کارتیل)میخوانند،وآنکه امروزدرآنجا سلطنت میکندآخرین پادشاهی است که خود با چهار پسرش بدین عیسوی باقی مانده بودند ، اما از مدتی باین طرف پادشاه ایران با وعده و نوید و تعارف وهدایا پسر ارشد او را بطرف خود جذب نموده بقبول دین اسلام راضی کرد وفوراً بعداز محمدی شدن اورا بحکومت آن ایالت دیگر برقرار نمود وبولسطه قانونیکه پادشاه ایران باین سلاطین تحمیل کرده بودند هیچ پسری جانشین پدرش نمیتوانست بشود ، مگر اینکه دین محمدی (ص)اختیار کرده باشد . هریك این دوپادشاه سیصد نفر سوار مسلمان موظف دارند که حارس ونگهبان آنها هستند و در این دو ایالت فعلاده دوازده هزارخانوار

مسلمان مسکن دارند .

پادشاه تفلیس باسم پادشاه ایران پول سکه میزند ، ونقره آن از ریال اسپانیولی واکوی فرانسه وپولهای دیگر است که ارامنه درعوض مال‌التجاره که باروپا حمل میکنند ازآنحدود میآورند .

عدالت بتوسط قضات عیسوی مجری میشود . یک نفر محمدی داخل امور دادگستری نیست ، حتی خود پادشاه هم مداخله ندارد وترتیب دادگستری وقضات مختصراً ازاین قراراست :

درخصوص دزدی : شخص دزد با دادن هفت برابر آنچه دزدیده است آزاد میشود ؛ دوبرابر را بصاحب مال میدهند ، یك سهم حق دادگستری چهار سهم دیگر متعلق به پادشاه است .

اگر دزد بضاعتی نداشته باشد که ازعهده این وجه برآید ، او را میفروشند واگر باز وجه کفایت نکند در صورت داشتن زن وبچه اول زنش‌را میفروشند واگر باز وجه کفایت نکند بعد بچه اش را بفروش میرسانند ، حسن کار این است که اگر صاحب مال بواسطهٔ ترحم بخواهد دزد را عفو کندواز مال خود بگذرد دیگر دادگستری وپادشاه هم حقی ندارند ونمی توانند سهم خودرا مطالبه نمایند .

اگر کسی قتل نفسی مرتکب شود اورا بوراث مقتول میسپارند که هر طور میل داشته باشد اورا بقصاص برسانند ، وآنها میتوانند اورا عفو کنند ، درصورتیکه بتواند شصت ماده گاو به نزدیکترین وراث بدهد .

درخصوص قرض ، طلبکار حق دارد شخصاً اموال بدهکارخود رابه معرض فروش درآورده باندازهٔ طلب خود برداشت کند ، واگر اموالش کفایت قرضش رانکند ، درصورت داشتن زن وبچه آنهارا هم می تواند به فروش برساند .

اغلب اهالی یعنی عیسویهای گرجستان بسیار عوام ونادان هستند ، خصوصاً درمسائل عقیده‌ای ومذهبی خودشان وآن مقدار کمی راهم که میدانند در دیرها آموخته اند ؛ چنانچه خواندن ونوشتن را غالباً زنها ودخترها بیش ازمردها تعلیم یافته وچیز میدانند وعلت این است که اولا دیر زنانه بیش از دیرمردانه هست ، وثانیاً مردها بکسب وزراعت وجنگ مشغول میشوند . همینکه دختر قدری بزرك وآثار جمال وخوشگلی در اوظاهر شد ، در صدد استفاده بردن او

برمیآیند وغالباً اقوام نزدیکش اورا دزدیده به ممالك خارجه مثل عثمانی و ایران وحتی هندوستان برده بفروش میرسانند . باین جهت پدرها ومادرها برای حفظ دختران خود از سن طفولیت آنها در این دیرها میگذارند و در آنجا اغلب آنهااز روی شوق به تحصیل می پردازند وآنهائیکه ترقی حاصل میکنند تمام عمر را درهمان دیر اقامت می نمایند وخود را بریاضت و سختی وا داشته نذرها میکنند که پس از وصول بسن معینی اجازهٔ غسل تعمید وانجام سایر اعمال مذهبی بآنها داده شود این هنگام درحقیقت کار یك اوك یا آرشوك را میتوانند بکنند .

چون در گرجستان شرابهای خوب بعمل میآید ، مردمانش اغلب دائم الخمر هستند واز زن ومرد مسکرات تند وقوی دوست میدارند و در اعیاد وضیافتها وجشن ها عرق بیش از شراب صرف مینمایند . زنها علناً ودر پیش دیگران باشوهرهای خود صرف غذا نمیکنند ؛ وقتی شوهری دوستان خود را بشام ونهار دعوت میکند روز بعد زنش هم از دوستان خود دعوت می نماید . وقتیکه زنها دورهم جمع میشوند بیشتر از مردها شراب و عرق صرف میکنند . بمحض اینکه مهمان وارد میشود فوراً جام بزرك عرق و چند دانه نقل وآجیل برای او میآورند که اشتهایش را تحریك بنماید . پیازخیلی زیاد وهمچنین انواع سبزیهای ناپخته رامیخورند ، همانطور که ازباغ میآورند خام خام تنقل میکنند . گرجیها مسافرت را خیلی دوست میدارند وتجار بزرك ماهری هستند . درفن تیر و کمان مهارتشان حیرت انگیزاست ومعروفند باینکه بهترین سرباز وجنگجوی تمام آسیا هستند . پادشاه ایران قسمت عمده سواران خود را از آنها تشکیل داده ویك عدهٔ از آنها درعمارت سلطنتی هستند که شاه بوفاداری ورشادت آنها کاملا استظهار دارد وبسیاری از آنهاهم در خدمت مغول کبیر پادشاه هندوستان هستند ؛ وکلیتاً اینها مردمانی هستند که مقام قراولی خود را درکمال لجاجت ورشادت حفظ کرده ازمقابل هیچگونه خطر خود را عقب نمیکشند . عموماً خوش آب ورنك هستند ، مردها در نهایت زیبائی اندام وزنهاشان خوشگل تر وجمیله تر ازتمام زنهای آسیا بشمار می روند . پادشاه ایران اغلب زنهای خودرا از گرجستان انتخاب میکند و اکیداً ممنوع است که آنهارا ازمملکت ایران بخارج ببرند .علاوه برحسن وجمال کامل ، زنهای گرجستان فضیلت دیگری نیز دارند وآن آزادی آنها خاصه

در تفلیس که از زنهای تمام آسیا زیادتر است.

برای اینکه نظریات خود را در خصوص گرجستان پایان دهم میگوییم تفلیس که پایتخت آن است درمحلی قشنك واقع شده وشهر بزرگیست .ازحیث ابنیه نسبتاً عالی است وتجارت ابریشم درآنجا میشود . چنانچه گفتم گرجیها تماماً عیسوی میباشند ومرکب از ارمنی ویونانی هستند ولی خصوصیات واخلاق وعقاید ارمنی ایشان غلبه دارد وعموماً از سایر عیسویهای مشرق زمین بااینها بهتر میتوان کنار آمد.

فصل دهم

در بیان اوضاع حالیه منگرلی

منگرلی از سلسلهٔ جبالی که گرجستان رااز او جدا میکنند تا دریای سیاه امتدادیافته وامروزاز سه ایالت تشکیل یافته که هر کدام پادشاه جداگانهٔ دارند . ایالت اول موسوم است به ایمرت یاباش آچوق که پادشاه آن بر دو پادشاه دیگر تا اندازهٔ تفوق وتسلط دارد ؛ وبه همین علت اغلب بایکدیگر درجنگ هستند، جنگهائی که بیرحمانهانجام میگیرد زیرااسرای یکدیگررا برده به ترکها میفروشند . در این ممالك بقدری بفروختن‌همدیگر عادت کرده‌اند که اغلب زن یا شوهر که محتاج به پول میشوند فوراً یکی از اطفال خود را میفروشند و بسیار اتفاق میافتد که اطفال خودرا باپارچه و نوار و نظایر آن پیش سمسار و کسبهٔ دوره گرد عوض می کنند.

ایالت ثانی موسوم است به منگرلی و به اسم تمام مملکت خوانده‌میشود واسم حکمرانش شاه دادیان است .

ایالت سیم موسوم است به گوریل وحاکمش را شاه گوریل میخوانند.

ایالت‌منگرلی سابقاً تابع پادشاه باش آچوق (باش آچیخ یعنی سر برهنه) بود واو از طرف خود ناظری بآنجامیفرستاد که بزبان مملکتی اورا دادیان میخواندند . یکی از این ناظر ها که مرد عاقل زیرکی بود ، بطوری توجه مردم راجلب وقبول عامه پیدا کرد که او را بپادشاهی خود اختیار کردند و از آن به بعد این ایالت از ایمرت مجزا شد .

معتبرین ایالت گوریل هم وقتیکه دیدند دادیان شاه شد ، آنها نیز به منگرلی تاسی جسته ازمیان خود پادشاهی انتخاب نموده خود رامجزا کردند واین هردو پادشاه امروز به کمك خداوندگار ترك استقلال دارند وبپادشاه باش آچیخ اطاعتی ندارند . خداوندگار از تجزیهٔ این سه ایالت بسیارخوش وقت است ، زیرا وقتی آن سه تشکیل مملکتی واحد را میدادند قوتی داشتند و پادشاه باش آچیخ می توانست درمقابل او مقاومت نموده در زمان قلیل پنجاه هزار نفر قشون حاضر کند ؛ پس از آنکه دادیان سر به طغیان برآورد ومنگرلی را مجزا نمود ، باخداوندگارمعاهده کرد وتقبل نمود که هرسال مقداری آهن و

فولاد باو بدهد، مشروط باینکه اوهم بپاشای طرابوزان وارض روم وقارص دستور دهد هر وقت پادشاه باش آچیخ بخواهد باداديان جنك در اندازد آنها تا بیست هزار سوار به کمك او بفرستند. در جای دیگر هم اشاره کردم که بیشتر آهن وفولادی که درعثمانی بمصرف میرسد ازمنگرلی میآید.

پولهائیکه پادشاه باش آچیخ سکه میکنند ببزرگی و وزن‌مسکوکات شاه ایران وپادشاه تفلیس است؛ اما بخوبی رایج نیست دو درصد صرف بر میدارد و کسر نرخ پیدا میکند؛ وچون تجارت درممالك پادشاه ایران وباش‌ـ آچیخ خیلی سخت ومشگل است برای آنها ضرر بسیار حاصل میشود بنابراین برای علاج این کار حیلهٔ بکار برده، اسم پادشاه ایران را در روی سکه بااسم خود توأم ساخته است. باینجهت مسکوکات باش آچیخ در ایران هم رواج پیدا کرده است واگر اسم خداوندگار را داخل سکه خود می نمود بیشترفایده میبرد، اما چون درممالك عثمانی فقط یکقسم پول کوچکی سکه میکنند که آسپر میگویند (باستثنای دوکائی که درقاهره ضرب میکنند که شرح آنرا در راپورت سرایه مفصلا ذکر کرده ام) و آنها شباهتی به پول باش آچیخ ندارند پادشاه باش آچیخ هم مثل پادشاه تفلیس پولهای مختلفه ممالك خارجه راشکسته باسم مملکت خود سکه مینماید.

این سه پادشاه باش آچیخ و گوریل ومنگرلی هرسه عیسوی هستند وقتی که بجنك میروند تمام اعضاء وعمله جات کلیسائی هم از اوك، آرشوك کشیش، اسقف و راهب همگی بااردوحرکت میکنند واین کار نه برای اینست که آنها هم درجنك شریك بشوند، بلکه برای تشویق وتهییج سربازان بجنك وبجهت دعا وطلب فتح وفیروزی ازخداوند همراه اردومیشوند.

درخاطر دارم که سفراول در اسلامبول سفیر کبیر پادشاه منگرلی را دیدم که بواسطهٔ طرز زندگی عجیب خود غالباً اسباب خنده فرنگیها میشد. تحفه وهدایائیکه ازطرف پادشاه خود به خداوندگار تقدیم نمود عبارت از مقداری آهن وفولاد وعدهٔ کثیری غلام وبرده بود ودفعه اول که بسلام سلطان رفت زیادتراز دویست نفر نوکر وخدم همراه داشت، اما هرروزچند نفر ازآنها را برای مخارج سفارت کبری میفروخت، تا وقت‌مراجعت غیراز یك منشی ودوخدمتکار چیزی برای او باقی نمانده بود. خود سفیر کبیر مرد خوش قیافه خوش سیمائی بود، اما بهیچوجه عقل نداشت واز جمله سفاهتهای

بسیاری که کرده بود ، من فقط بدوسه فقره آنها اکتفا مینمایم : هر وقت به ملاقات صدر اعظم میرفت عرقچین وشب کلاه سفید بسر میگذاشت وهمهٔ عیسویها تعجب وحیرت میکردند که چطور صدراعظم متحمل اینحرکت اومیشود وهیچ نمیگوید ، زیرا اگر یك عیسوی چنین حرکتی میکرد یا کشته میشد یا برای حفظ جان خود بایستی محمدی بشود ، وهمین تحمل وسکوت صدر اعظم دلالت می کند ، براینکه خداوندگار تاچه اندازه بدوستی پادشاه منگرلی مقید است و چقدر رعایت حال فرستادگان اورامیکنند ؛ چون میدانداین مردم تحمل هیچگونه ناملایمی را نمی کنند وبرای هرچیز جزئی دست بشمشیر میکنند ، وبه غیظ و هیجان آوردن ایشان صرفهٔ ندارد. این سفیر کبیر یکروز میل کرد به بازدید یك کلنل فرانسوی برود که فرمانده رژیمان ساخلو دسپرنیك بود و درجنك مجارستان تسلیم واسیر ترکها شده بود ، واو را باسلامبول آورده بودند . این کلنل ترکی را خوب حرف میزد ودرشورای جنگی خداوندگار هم‌عضویت پیدا کرده بود . وقتیکه سفیر کبیر ازمنزل کلنل مراجعت میکرد باران میبارید، برای اینکه کفشهایش گل آلود وخراب نشوند پابرهنه شد وکفشهارا زیر دامنش پنهان نمود وهمانطور پا برهنه تا منزل خود رفت . ودیگر اینکه در روز عید سنت فرانسوا برای استماع قداس شریف به کلیسای کشیشان کردلیه که در کالاتا واقع است رفته بود ، تمام سفرای کبار کاتولیك از لاتین و رومی‌هم که آن وقت در اسلامبول اقامت داشتند حاضر بودند، کشیشان برای تشریفات عید اجازه داده بودند که چند نفر خرازی فروش وسمسار آمده در طاقنماهای محوطه کلیسا امتعه خود راگسترده واسباب بفروشند . سفیر کبیر منگرلی وقتیکه از کلیسا خارج شدازآن دکانها بعضی خرده اسباب خریداری کرد که ازجمله یك نی لبك بود . آن نی را مانند اطفال زیرلب گرفت ، از کوچه ومعبرها تا بمنزلش رسید متصل نی مینواخت . میزان عقل و شعور این سفیر کبیر از همین سه فقره خوب بدست میاید .

خلاصه برگردیم بشرح ایالتیکه شروع کرده بودیم . باید دانستکه معادن آنجا منحصر به آهن نیست ، معدن طلا و نقره هم‌در دومحل یافت‌میشود: یکی در پنج شش منزلی تفلیس که موسوم به سوانت است ودیگری در اهتت اما بدبختی درآنجاست که اهالی را بزحمت واشکال میتوان راضی کرد که بروند درآن معادن کار بکنند ، بجهت سنگ وخاکی که بسر عملجات ریخته

وآنهارا هلاك میکنند ؛ چنانکه مکرر اتفاق افتاده است . معدن طلائی هم در کوهی که نزدیك هاردا نوشه است ومعدن نقره‌ای در کموشخانه وجود دارد که پنج منزل تا ارضروم وهمانقدر تا طرابوزان فاصله دارند .

حالا قدری ازعادات ورسوم و بعضی ازاصول مذهبی ممالك گرجستان ومنگرلی صحبت بداریم :

اولا اهالی این مملکت مقید نیستند باینکه کشیشهای آنها عالم و با اخلاق باشند و بتوانند آنها را براه راست دلالت نمایند . غنی‌ترین کشیشان از حیث سرمایه علمی آنهائی هستند که اعتباری حاصل کرده وعنفاً برای فقراوعوام قانون ایجاد کرده و آنرا تحمیل مینمایند . همینطور رؤسای مذهبی استیلا و قدرتی نسبت باهالی پیدا کرده اند که میتوانند هرقدر که میل داشته باشند از آنها بترکها وایرانیها بفروشند ؛ چنانچه غالباً بهمین کار اشتغال دارند و مخصوصاً پسرهای امرد خیلی خوشگل و دختران جمیله را انتخاب میکنند که گرانتر بفروشند . بزرگان مملکت هم‌از زنهای‌شوهردار ودختران جوان تمتع حاصل میکنند. اطفال خرد را در گهواره برای شغل کشیشی انتخاب میکنند و اگر پادشاه از انتخاب آنها اظهار عدم رضایت بکند تمام کشیشان و اهالی کلیسا بحمایت آن کشیش گهواره برخواسته جنك خونینی برپامیکنند ومیروند سکنه چندین دهات را اسیر کرده و به ترکها و ایرانیها می فروشند . رسم و عادت زن و مرد فروشی بطوری در این ممالك شیوع و عمومیت دارد که میتوان گفت بزرگترین تجارت آنها است ، و اینکار در هر ساعت و برای هر موقع کوچکی متداول است . من حکایتهای بسیار در این موضوع دارم ، اما بهتر اینست که بشرح کارهای دیگر بپردازم و آنچه از عادات این مردم توانسته‌ام بدست بیاورم بپایان برسانم :

کشیشها هر وقت بخواهند عقد و نکاح را ابطال کرده فوراً زن را با مرد دیگر یا مرد را با زن دیگر تزویج میکنند و هر یك از طرفین را که مقصر بدانند بفروش میرسانند و اگر کسی از زن‌خود خوشش نیاید میرود زن دیگری برای مدتیکه میل‌دارد در ازای مبلغ معینی تزویج میکنند همانطور که ترکها عادت دارند ، عده زیادی از این مردم نمیدانند تعمید اطفال چیست و چه معنی دارد . دو سه روز بعد از تولد طفل ، کشیش زیت مقدس آورده و پس از خواندن دعاهائی مادر و بچه را تدهین مینماید و همین را عوض

غسل تعمید کافی میداند. عموماً دراین مردم نه دراعمال مذهبی، نه در تشریفات، نه در وقت خواندن، حالت خلوص عقیده واحترام قلبی دیده نمیشود. چنانچه ذکر کردم عدهٔ زیادی دیرهای زنانه برای تربیت جوانان دارند، اما عدهٔ دختران خیلی زیادتر از پسران است. دخترها از کشیشها هم بیشتر در تحصیل مراقبت دارند ووقتیکه از تحصیل فراغت حاصل میکنند یا درهمان دیرمیمانند یا برای خدمت داخل خانهٔ بزرگان میشوند، ودر آنجا اطفال را غسل تعمید می دهند، اعتراف گناه میگیرند، عقد ونکاح میکنند وبتمام اعمالیکه مخصوص کشیشان است مداخله مینمایند واین رسم و عادت جز در این مملکت در هیچ جای دنیا نشنیده‌ام که معمول باشد.

فصل یازدهم

شرح کمانی وچرکس وقلماق

کمانی از طرف مشرق محدود به بحر خزر واز مغرب بجبالیکه آنرا از چرکس جدا مینماید واز شمال به مملکت مسکو وازسمت جنوب بگرجستان است . از ابتدای جبال جنوب غربی تا رودخانه ترکی که کمانی را ازمملکت مسکو جدا میکند ، تمام اراضی صاف وحاصلخیز وپر آب و علف وآباداست، اگرچه چندان جمعیتی ندارد . بهمین علت دوسال متوالی دریك محل کشت وزرع نمیشود . آب وهوای آنجا شبیه بمیانهٔ پاریس ولیون است واغلب باران میبارد باوجوداین رعایاودهاقین نهرهائی از رودخانه منشعب کرده وآب برای زراعت میبرند . این سبك آبیاری را چندیست که ازایرانیها آموخته اند.این رودخانه‌ها ازکوهستان جنوب سرازیرمیشوند ودرنقشهٔ جغرافیائی اسمشان رسم نشده و یکی ازآنها خیلی بزرك است ودرهیچ فصلی درآن نمیتوان بآب زد وموسوم به قویاسو یعنی آب غلیظ است ، زیرا همیشه گل آلوداست وبقدری آرام و کند است که چشم سمت جریانش را بزحمت حس مینماید وهمین طور بتانی میرود . ازجنوب دهنه ولگا داخل بحر خزر میشود ودرنزدیك همین رودخانه است که درماه اکتبر ونوامبر ازطول سواحل بحرخزر مقدار کثیری ماهی بیرون‌میرزد که چهار پاطول وازجلو مثل سك دوپاولی‌ازعقب بجای پاچهار چنگال‌دارند . این ماهیها گوشت ندارندوتمام بدنشان پیه است ، فقط یك تیغه استخوان‌دارند وچون نمیتوانند تند راه بروند وقتیکه بخشگی میآیند دهاقین آنها را میکشند وروغنشان رامیگیرند که یکی ازبهترین سرچشمه‌های استفاده این مملکت است .

اهالی کمانی که کموش نامیده میشوند ، اغلب درپای کوهها منزل میکنند بواسطه چشمه های بسیای که ازآنها بیرون میاید ؛ عدد این چشمه‌ها بقدری زیاد است که‌درهرقریهٔ سی الی چهل چشمه جاری‌است که‌اختصاص بهمان قریه دارد ، هرسه یا چهار چشمه را یکی کرده.یك آسیا برایِ آرد کردن گندم از آن میگردانند۰ اما فقط بواسطه این چشمه ها نیست که اهالی پای کوهها منزل کرده اند ، زیرا درجلگه‌هم آب زیاد دارند . چون غالباً حرفه و شغل

آنها دزدی چه درمیان خودشان وچه از دشمنانشان میباشد برای اینکه اگر سوءظنی درباره آنها بشود وغفلتاً برای جستجو بسر آنها بتازند فوراً بتوانند با گله ورمه خود بکوه زده فرار نمایند ، زیرا که تمام همسایه های آنهاهم از گرجی ومنگرلی وچرکس وتاتار ومسکوی مثل آنها از دزدی زندگی میکنند ومتصل باراضی وممالك یکدیگر می تازند .

جماعت دیگری هستند که قلماق نامیده میشوند و درساحل بحرخزرمیانهٔ مسکوی وتارستان بزرك سکنی دارند ؛ خیلی رشیدوقوی بنیه امابقدری زشت وکریه المنظراند که نظیرشان در زیر آسمان یافت نمیشود . صورتشان پهن و بقدری وسیع است که فاصله میان دو چشمشان پنج شش انگشت میشود . چشمهایشان فوق العاده کوچك ، گویا بینی ندارند وآن بینی کوچکی هم که دارند طوری صاف وباگونه مساوی است که فقط دوسوراخ کوچك بجای منخرین دیده میشود .زانوهایشان بطرف خارج وپاهاشان بطرف داخل پیچده است . مختصراً زشت تر از صورت آنها تصور نمیشود کرد . اماسربازان خوبی هستند وبر همهٔ ملل آن نواحی برتری دارند ؛ بجنك که میروند زنها و دخترهائیرا که ازدوازده سالگی تجاوز کرده باشند نیز با خودمیبرند . زنها بهمان جرئت ورشادت مردهاشان جنك میکنند . اسلحه آنها عبارت از تیر و کمان و شمشیر و گرزی از چوب که بزین اسب میآویزند میباشد . اسبهای آنها بهترین اسبهای آسیا هستند . رؤسای آنها ازخانواده های قدیم ورشید ترین آنها را بریاست انتخاب میکنند . گراندوك مسکوی هرسال برای آنها هدایائی می فرستد که اغلب عبارت از ماهوت است برای اینکه دوستی آنها را جلب کرده باشند وهروقت بخواهند بخاك منگرلی وگرجستان وچرکس تاخت بیاورند آنها را درمملکت خود راه میدهد . این قلماقها در فن تاخت وتاز و دزدی وغارت به‌تمام طوایف تاتار کوچك تفوق دارند . گاهی تاخاك وایالت ازبك که جزو تاتارستان بزرك است تاخت برده تا کابل وقندهارهم میروند و بالاخره درهمهٔ اطراف پراکنده میشوند وتا به لهستان هم تجاوزمیکنند . مذهبشان مذهب خاصی است وبا محمدیها کمال عداوت را دارند .

برگردیم به کموشها که سکنه کمانی هستند : دینشان محمدی و خیلی متعصب ودرتحت حمایت پادشاه ایران میباشند ، که بآنها خیلی اهمیت میدهد وبسیار دوستشان میدارد ، بجهت اینکه آنها برسر راه هستند واز قلماقها و

سایر دشمنان ایرانیها جلوگیری مینمایند. لباس آنها از زن ومرد مثل تاتارهای کوچك است وپارچه وابریشم لازمهٔ خود را از ایران میبرند. اما برای ماهوت بیك پارچه ضخیمی که خودشان عمل میآورند اکتفا مینمایند.

چرکس مملکت بسیار قشنك مختلف الوضعی است. جلگه، جنگل، دامنه وجبال دارد که از آنها چشمه های بسیار جاری میشود، بعضی چشمه‌ها بقدری بزرك است که کفایت هفت یا هشت دهکده را میکنند، امادر تمام نهر های بزرك که از این جشمه‌ها تشکیل میشود، ماهی یافت نمیشود. انواع و اقسام گلهای قشنك خصوصاً لاله‌های اعلی دارد. یك قسم جیالك (توت فرنگی) در آنجا میروید که دم کوتاهی دارد وپنج شش عدد در یك خوشه بیرون میآید، کوچکهای آن باندازه یك گردوی کوچك میشود، رنك آنها زرد کمرنگی است وزمین بی اندازه حاصلخیز است ومیوه های زیادو بسیارخوب بعمل میآید. باغهاشان عبارت از صحرای وسیع پراز درخت گیلاس وسیب و گلابی و گردو وسایر میوه جات است. از همین قبیل، ثروت عمدهٔ آنها از رمه وحشم است، خصوصاً اسبهای قشنك که شبیه است باسبهای اسپانیولی وخیلی زیاد بعمل می آورند. گوسفند وبزهم بسیار دارند که پشمشان بخوبی پشم اسپانیا میشود و اهالی مسکو میبرند نمد میمالند اماگاو وماده گاوشان متوسط است ولی از حیوانات عمدهٔ آنها که سبب ثروتشان باشد محسوب نمیشود. تنها رمه و حشم سرچشمه ثروت چرکسها نیست، آنها گندم نمیکارند وزراعت عمده و کلی ایشان جو برای اسبها است وارزن برای نان وهرگز دوسال متوالی یك زمین را نمیکارند. هرسال زمین زراعت را تغییر میدهند، نه این استکه اراضی استعداد زراعت گندم رانداشته باشد ولی اهالی مقید به گندم نیستند ونان ارزن را بیشتر دوست میدارند. گوشتهای خوب ومرغهای زیاد واقسام شکار بیش از آنچه بتوانند بخورند فراوان دارند. توله ومرغان شکاری برای شکار استعمال نمیکنند، وقتیکه بشکار میروند هفت هشت نفر از معتبرین قریه متفق میشوندواسبهاشان بقدری خوب ودونده هستند که بادو شکار راخسته ودستگیر می نمایند. هریك طنابی بترك اسب بسته دارند که سرش گره متحرکی دارد (کمند) وطوری درانداختن طناب مهارت دارند که بسهولت گره را بگردن شکار خسته انداخته نگاهش میدارند. بمحض اینکه آهو را میکشند دست و پایش را بریده استخوانش راشکسته مغز قلمهایش را میخورندو اعتقادشان این

است که برای تقویت بدن هیچ چیز بهتر از آن نمیشود . وقتی برای دزدیدن و پیش کردن یك گله میروند ، برای اینکه سگهای گله عوعو نکنند وشبانها بیدار نشوند ، شاخهای گاو را از رودهٔ پخته قیمه کرده پر می نمایند وهمراه میبرند؛ زیراهر گلهٔ بزرگی هفت هشت سك پاسبان ودوسه نفر شبان دارند ، منتظر میشوند که شبانها بخوابند آنوقت شروع بکار مینمایند ، همینکه سگها بنای صدا کردن رامیگذارند برای کدام یك شاخ گاو میاندازند ، آنهاهم شاخ را بدندان گرفته از گله بکنار میروند . ازیك طرف زحمت و تقلای بیرون کشیدن روده های قیمه شده که بزور درمیان شاخ طپانده‌اند وازطرف دیگراز ترس اینکه مبادا سك دیگر بیاید شاخ را از چنگ او برباید ،هریك از سگها به گوشهٔ رفته مشغول بشاخ گاو میشوند بدون اینکه صدایشان بیرون بیاید . شبانهاهم بواسطه خستگی روز در خواب عمیقی خفته اند وآنها با کمال فراغت گله را پیش کرده ومیبرند .

مشروب چرکسها آب وبزا است . بزامشروبیست که از ارزن میکشند ومثل شراب مستی دارد ، زیرادرتمام مملکت آنها یك بوته مو پیدا نمیشود که از انگورش شراب بیندازند .

میان لباس زنها ومردها هیچ فرقی نیست ؛ زن مثل مرد ودختران مثل پسران رخت میپوشند . واین لباس عبارت‌است ازیك‌قبای الوان ازپارچه‌های پنبه ویك زیرشلواری گشاد که درموقع قضاء حاجت پاچهٔ آنرا از پائین ببالا کشیده رفع احتیاج مینمایند ؛ ودرزیر قبا پیراهنی دارند که تانصف ران‌میرسد وروی همهٔ آنها بالاپوشی از پارچهٔ ضخیم پوشیده که تا بزانو میآید . روی کمر را طنابی می بندند ، وآستین بالا پوش ازپائین تا بالا شکاف خورده است وگاهی آستینهارا ازپشت گره میکنند . تا بسن شصت سال نرسند ریش نمیگذارند وموی سرشان از زن ومرد وپسر ودختر از زیر گوش پائین تر نمی آید . مردها از پیر وجوان وسط سررا از پیشانی تا پشت گردن بعرض دو انگشت میتراشند ، وزن ومرد کلاه کوچکی ازهمان پارچه بالاپوش بسرمیگذارند اما دخترها وقتی که شوهر میکنند گلوله‌ای‌ازنمد به پشت سر بسته روی آنرا از پارچهٔ سفیدی که چین های زیاد داده اند میپوشانند . جوراب آنها اززیر زانو تاقوزك پا رافرامیگیرد ، باقی پا ازکفش نازکی که زیر ورویش از تیماج است پوشیده میشود . برای رختخواب چند پوست گوسفند را مثل توشك

بهم دوخته میانش را از پوشال ارزن پرمیکنند واین تشك مثل فنر وقتی کـه از رویش برمیخیزند بالا میآید. متکا وبالش راهم مثل تشك و گاهی هم میانش را ازپشم پرمیسازند. حالا ازمذهب ورسم عباداتشان میگویم:

چرکسها نه عیسوی نه محمدی هستند مذهب آنها فقط ازتشریفاتیکه گاه گاهی باکمال رسمیت بعمل میآورند تشکیل میشود، برای آنکه در آن موقع باید تمام اهالی قربه از زن ومرد و کوچك وبزرك حاضر بشوند. اینکه ازقریه صحبت میدارم برای اینستکه درسراسر آن مملکت شهر یا قلعه‌ای وجود ندارد واین دهات خصوصاً درچرکس همه بیك‌شکل‌ساخته شده اند، همه تقریباً مدور و درمیانشان میدانی دارد، چنانچه از نقشه صفحهٔ مقابل خـوانندگان متوجه ساختمان آنها میشوند.

فصل دوازدهم

در بیان تشریفات وعادات اهالی کمانی وچرکس

بزرگترین اعیاد وتشریفات کموشها وچرکسها عیدیست که سالی یکمرتبه در آخر پائیز میگیرند، وترتیب آن از این قرار است که سه نفر از کهنسالان قریه متصدی ومباشر کار میشوند وباحضوراهل آبادی رسومی بعمل میآورند گوسفند یا بزی را بعدازخواندن دعائی چند ذبح میکنند، پس از آنکه بخوبی پاك وتمیز کردند، تمام آن ذبیحه را باستثنای دل وجگر وقلوه اش که کباب میکنند در آب میجوشانند، گوشت که پخته شد آنرا در مکان خیلی بزرگی که گنجایش همهٔ اهل آبادی را داشته باشد میبرند وجمیعاً در آنجا حاضر میشوند. آن سه ریش سفید جلوی میزی ایستاده وتمام مردم هم از مرد وزن وبچه در عقب آنها می‌ایستند، همینکه میز گوسفند پخته را آوردند، آن سه نفر دستها و رانهای گوسفند پخته را بریده بادل وجگر کباب کرده و ظرف پایه دار بزرگی پراز مشروب بزا (عرق ارزن) وآنها را بلند کرده تابالای سر خود میبرند که همه مردم ازعقب می بینند وبعد بسجده میافتند وهمانطور دوحال سجود میمانند تادوباره ریش سفیدها، گوشتها را روی میز بگذارند. آنگاه دعائی تلاوت میکنند؛ پس، مردم برخواسته بپا میایستند، دو نفر از ریش سفیدها که گوشت در دستشان است هر کدام لقمهٔ از گوشت بریش سفیدی که در وسط آنها ایستاده وظرف مشروب را در دست دارد میدهند وهریك لقمهٔای نیز برای خود بر گرفته ومیخورند. بعدازآنکه هرسه گوشت راخوردند، ریش سفید وسطی ابتدا جرعهٔ ازمشروب خود نوشیده بعد بطرف راست خود بر گشته ظرف مشروب رابدهان آن ریش سفید میگذارد که جرعه مینوشد؛ وبعد به ریش سفید سمت چپ نیز بهمان منوال مینوشانند. این تشریفات اولیه که بعمل آمد آن سه ریش سفید بر گشته چهره بطرف مردم میکنند. اول نزد رئیس وارباب ده رفته لقمه‌ای گوشت وجرعه‌ای مشروب باو داده وپس از آن باتمام حاضرین از زن ومرد وبچه همین معامله را کرده وبهمه گوشت ومشروب میخورانند و مجدداً بطرف میز بر گشته آنچه از آن دستها در آنها باقی مانده باشد دوباره خودشان میخورند. آنگاه نزدیك میزی که گوسفند روی آن است رفته،

مسن ترین آن سه نفر کلهٔ گوسفند را برداشته قدری از آن را خود می خورد و بعد بریش سفید دویمی میدهد که اوهم لقمهٔ بر گرفته بسومی که او هم سهم خود را برمیدارد میدهد. باز کله را نزد ریش سفید اولی میبرد واو بخود آن پیرحکم میکند که آنرا نزد رئیس وارباب ده ببرد. ارباب باکمال احترام کله رااز ریش سفید گرفته قدری خورده بعد به یکی از نزدیك ترین اقوام یا محترم ترین دوستان خود میدهد، همینطور کله دست بدست میگردد تا تمام اهالی قریه دهانی بدان بیالایند. کار کله که بپایان رسید ریش سفیدها بسر بدن گوسفند رفته وهر کدام یك یا دوپارچه بریده ؛ میخورند پس از آن ارباب ده را نزدیك میز میطلبند که باکمال خضوع و خشوع کلاه درزیر بغل لرزان لرزان بکنار میز میآید، یکی از ریش سفیدها کاردی باومیدهد و او تکه‌ای از گوسفند بریده‌همچنان ایستاده میخورد وجرعه ای هم از آن مشروب که‌ریش سفید دیگر باوعرضه میدارد نوشیده تعظیمی نموده وبجای خود مراجعت می نماید. وبعد ازاو تمام اهل‌قریه یك بیك آمده وهمین کاررامیکنند، امابه‌ترتیب سن جلومیآیند. گوشتها که تمام شد بچه ها میریزند بروی استخوانها و ازیك دیگر می قاپند وهر کس هرچه توانست میربابد.

عید دیگری هم دارند که قبل ازشروع به درو بپا میدارند، وترتیبش این است که هر کس از اهالی قریه که بضاعت داشته باشد بزی می آورد (چون برای اینگونه اعیاد وتشریفات مذهبی، بز را بر گوسفندترجیح میدهند) وفقرای ده نیز هشت یا ده نفر شریك شده بزی میگیرند. اگرچه بز ترجیح دارد ولی بعضیهاهم گوسفند و بره وبزغاله میآورند. این حیوانهارامیکشند و پوستشان را میکنند، اما کله وپاچه هارابپوست باقی میگذارند وبعدحیوانات ذبح شده در وسط میدان قریه چوبهای دار برپا مینمایند وپوستها را باکله صلیب وار در بالای چوبها نصب می نمایند (چنانچه در نقاشی دوصفحه قبل که باصل کتاب ملحق کرده ایم این‌حال‌رانشان میدهد) وهمه اهل قریه آمده از جلو چوبهای دار گذشته، تعظیم وتکریمی بجا میآورند.

هر کس ذبیحه خود را پخته ودرهمان میدان وسط قریهٔ میآورد، و تمام این گوشتهای پخته را روی میز بزرگی میگذارند. اربابقریه و کسانش همه حاضر هستند. گاهی بعضی از اربابان قراء مجاورهم میآیند. اهالی خود قریه نیزعموماًحاضرمیشوند. سه نفرازمسن‌ترین مردان ده جلو میز آمده هریك

لقمهٔ میخورند. بعد ارباب ده وسایر اربابان همسایه ومعتبرین اهل قریه را نزدیك میز می طلبند. آن ریش سفید گوسفندی جداگانه برای آنها کنار می گذارد که مشغول خوردن آن میشوند وبقیه گوشتها را میان اهالی قریه که در صحن میدان روی زمین نشسته‌اند تقسیم مینمایند وهمه مردم از آن گوشت می خورند. بعضی دهات هستند که پنجاه بز و گوسفند هم در آنجا ذبح میشود وهمینطورهر کس بقدر بضاعت وقوهٔ خود عرق ارزن هم میآورد وتمام روزرا بخوردن ونوشیدن ورقصیدن و عیش مشغول میشوند. ساز آنها منحصر به نی است وبا آهنك آن تفریح می نمایند ونمیتوان گفت که این ساز وموزیک بد آهنك است. معمولا دوازده نفر نی زن متفق شده بصف مینشینند. نی اول به طول یك یازو است ولی تدریجاً نی‌ها کوتاه میشوند تا آخری بقدر یك نی لبك میشود. وقتی که پیر مردها گوشتشان را خوردند بمنازل خود میروند وجوانهارا بحال خود میگذارند که از زن ومرد واطفال تمام روز را باآهنك نی عیش وتفریح نمایندو بمیل خود برقصند وجست وخیز کنند. تامشروب دارندمی نوشند وعیش میکنند وفردای آنروزشروع بدرومینمایند. غیرازاین دوعیدعمومی بازهم اعیادی دارند اما هر کس جداگانه درخانواده خودرسوم آنرا بعمل میآورد، مثلا سالی یکمرتبه درموقعی مخصوص درهر خانهٔ صلیبی از چوب بکلفتی یك بازو وبشکل چکش بطول پنج پا درست میکنند وپدر خانواده آن صلیب را شب دراطاق، نزدیك درب نصب میکنند وتمام اهل خانه از زن ومرد وآقاونوکر، غلام وطفل یك شمع مومی روشن کرده، اول پدر، بعد مادر وبعد سایرین یك به یک آمده شمع ها را بآن صلیب نصب می کنند. بجای اطفال کوچك که خودشان نمیتوانند شمع را بیاویزند پدر ومادر آنرا انجام میدهند، اگر شمعی قبل از آنکه تمام بسوزد خاموش شود، فال بآن میزنند که صاحب آن شمع تا آخر سال زنده نمی ماند واگر بزمین بیفتد وخاموش نشود علامت اینست که صاحبش را درهمان سال میدزدند واگر غلام باشد یا میدزدند یا فرار میکند، زیراکه سابقاً بدان اشاره کرده‌ام که تمام این مردم دزد وغارتگر هستند، اهل این قریه از آن قریه هرچه بتوانند از انسان وجوان میدزدند، فقط باطفال ارباب ها و نجیب زادگان جرئت تعرض ندارند. وقتی که رعد وصاعقه میآید تمام مردم از ده بیرون آمده، جوانها از زن ومرد درحضور پیرها که بزمین نشسته اند شروع برقصیدن میکنند واگر اتفاقاً صاعقه یکنفر را هلاك نماید، نعش او را

با کمال احترام دفن کرده واورا جزو شهداء ومقدسین محسوب میدارند، زیرا هلاکت او را اسباب رحمت خداوند میدانند، واگر صاعقه بخانهٔ بزند واهالی آنرا از حیوان وانسان آسیبی نرساند، تمام سکنهٔ آن خانه باید یکسال تمام هیچ کار نکنند مگرخواندن ورقصیدن؛ وفوراً میفرستند ازهرجای آن نواحی بتوانند بز نر سفید یکدستی راپیدا کرده ودر آن قریهٔ که صاعقه فرود آمده است نگهداری می نمایند؛ وتمام اهل قریه باید در تغذیه آن بز شرکت کنند، تا وقتیکه صاعقه در قریهٔ دیگری فرود آید آن بز را بدرجهٔ پرستش احترام می کنند. پس اهل آن خانه که سابقاً محل نزول صاعقه شده بود بیرون آمده از این ده بآن ده میروند، بدون اینکه داخل بشوند در بیرون قریه مشغول خواندن ورقصیدن میشوند. اهالی آن ده دیگر بیرون آمده برای آنها خوردنی میآورند و روزی از فصل بهار هست که تمام اشخاصی که رعد وصاعقه را دیده بودند در آن قریه که بز سفید در آنجا است جمع میشوند، وآن بز را که گلوله از پنیر به گردنش آویخته اند بیرون میآورند وباجماع آنرا بقریه اولی ارباب آن ناحیه میبرند اما داخل قریه نمی شوند. ارباب باتمام اهالی قریه بیرون آمده درمقابل بز بسجده می افتند ودعائی تلاوت میکنند پس از آن گلوله پنیر را از گردن بز باز کرده وگلوله تازهٔ از پنیر بجای آن می بندند وپنیر سابق را ریز ریز کرده میان تمام اهالی قریه تقسیم می نمایند؛ بعد همه راغذای خوب خورانیده مبلغی بآنها احسان میکنند و همینطور بز را در تمام دهات گردانیده، همان رسوم رادرهر قریه تجدید نموده ومبالغی نذر واحسان جمع میکنند.

درمیان آنها بیش از یك کتاب یافت نمیشود وتولیت آن به پیر مردی اختصاص داردوغیر ازاو کسی حق ندارد که بدان کتاب دست بزند واگر آن پیر مرد وفات کند دیگری را بطور انتخاب بجای او برقرار می نمایند وشغل او اینست که پیوسته بدهاتیکه درآنجا مریض سراغ میکنند رفته آن کتاب را همراه ببرد وشمعی از موم در بالین مریض روشن کرده مردم را از حجره مریض بیرون نموده، کتاب را روی سینه مریض نگاه میدارد وآنرا باز کرده دعائی از روی آن خوانده ومکرر بصورت مریض میدمد، بطوریکه نفس او داخل دهان مریض میشود. پس از آن کتاب را نزدیك لبان مریض میبرد تا ببوسد ومکرر آن را برویسر ناخوش گذارده بلند میکنند واین تشریفات مدت نیمساعت طول میکشد ووقت رفتن پیرمرد بعضیها گوسفندیا بز و بعضی گاویاماده

گاو ، برحسب استطاعت بیمار باو نیاز میکنند . بعضی پیر زنها هم درمیان آنها یافت میشود که بمعالجه بیماران میپردازند . اول دست ببدن بیمار خاصه آن موضعی که درد داشته باشد میمالد واین مالش را تکرار میکنند ، ودر آن بین خود پیر زن مکرر آروق میزند وهرقدر درد بیمار شدت داشته باشد پیر زن بلندتر آروق میزند واشخاصیکه حضور دارند واین آوازهای کریه ومنفور را ازمعدهٔ آن زن میشنوند تصور میکنند که درد مریض ازاین حرکت تسکین مییابد، ولی گویا این تنها تصور محض وخیالی موهوم باشد معذلك پیر زن اجرت و حق القدم کافی خوبی دریافت میکنند . وقتی که یکی از آنها مبتلا بدردسری بشود بهیچ معالجهٔ متوسل نمیشود جز اینکه میفرستند فوراً سلمانی که سر او را می تراشد حاضر میکنند وباتیغ دوخط صلیب دار بموضع درد میکشد که تا روی استخوان را میشکافد ، بعد قدری پیاز بروی زخم می بندند تا جوش بخورد وعقیدهٔ ایشان اینست که درد سر پیدا نمیشود مگر بواسطه بادی که میان گوشت واستخوان داخل شده است وبااین عمل باد مخرج پیدا کرده بیرون میرود وآن درد سرهرگز عود نمیکند .

در تشییع جنازه وعزاداری آنها بسیاری از عادت بربرها دیده میشود زیرا درموقع تشییع جنازه اقوام ودوستان مرده صداهای مهیب وزوزه‌های موحش می کشند ، بعضی صورت وبدن خودرا باسنك وریگهای سر تیز مجروح مینمایند وبرخی خود را بزمین زده گیسوان خودرا میکنند . وقتیکه از تدفین و سر خاك مراجعت میکنند تمام خون آلوده وزخم دار هستند ، با اینکه اینقدر برای اموات خود غصه وغم میخورند اما بهیچوجه نماز ودعائی برای آسایش روح آنها بجا نمی آورند. تمام تشریفات آنها دراین خصوص منحصر است بهمان که ذکر شد .

اما درآداب عروسی ونکاح وتزویج ، آن کسی که میخواهد زن بگیرد دختری را که دید وخوشش آمد یکی از اقوام نزدیکتر خودرا نزد پدر یامادر واگر نداشته باشد نزد قیم وبزرگتر آن دختر میفرستد که قرار مهر وصداق او را بدهند ومعمولا بجای وجه نقد اسب یا گاو یاحیوان دیگر مهر قرارمیدهند. اگرطرفین اهل همان قریه باشند بعدازآنکه درخصوص کابین موافقت حاصل کردند داماد با اقوامش باتفاق ارباب ومالك قریه بخانه عروس رفته ، دختر را برداشته وبخانه داماد میآورند ودرآنجا اسباب سور وضیافت قبل از وقت

مهیا شده است ؛ بعد از آنکه غذای خوبی صرف کردند و بقدر کفایت خواندند ورقصیدند وشادی کردند عروس وداماد بدون هیچ گونه تشریفات دیگر یا عقد ونکاح رفته ودر آغوش یکدیگر میخوابند واگر دختر از اهل قریه دیگر باشد ارباب قریه داماد باخود پسر واقوامش بقریه عروس رفته واو را بخانه داماد میآورند و بهمان ترتیب که ذکر شد کار ختم میشود .

اگر چند سالی بگذرد و از آنها اولادی بعمل نیاید شوهر مجاز است که چند زن دیگر متوالیاً تزویج کند ، تا وقتیکه صاحب نسل بشود . اگر زن شوهرداری عاشقی داشته باشد ، شوهرش داخل خانه بشود و ببیند که آنها در آغوش هم خفته‌اند فوراً مراجعت میکند بدون اینکه کلمهٔ بگوید وهرگز با زن خود از این مطلب مذاکره نمی نماید زن هم اگر شوهر خود را با زن دیگر به بیند همینطور رفتار میکند .زنها هر قدر بیشتر عاشق داشته باشند سرافراز تر هستند ، چنانچه وقتیکه با یکدیگر نزاع میکنند بآنکسیکه عاشق کمتر دارد سرزنش و شماتت مینمایند ومیگویند اگر تو بدگل نبودی یا عیبی نمیداشتی بیش از آنچه داری عاشق داشتی . اهالی این ممالک مثل گرجستان بسیار خوش آب ورنك هستند ، خاصه زنها که فوق العاده جمیله وخوشگل و خوش اندام میشوند تاسن چهل وپنج وپنجاه بنظر شاداب وتازه میآیند . همهٔ زنها کارکن هستند ، در معادن آهن کار میکنند ، بعداز بیرون آوردن از معدن آهن را آب میکنند وبعداز آن آهنگری نموده اسباب میسازند . از مفتول طلائی و نقره ، قلاب دوزیهای زیاد ویراقهای مختلف میدوزند که زین اسب وروی تیرو کمان وپشت کفشهای زنانه و روی دستمالهای خوب بکار میبرند .

اگر میان زن وشوهری موافقت حاصل نشود وبیشتر باهم منازعه داشته باشند وشوهر بارباب ده شکایت نماید ارباب زن او را میفروشد وزن دیگری باو میدهد واگر پیشدستی درشکایت از طرف زن بشود بامرد همان معامله را مینمایند . واگر مرد یا زنی برحسب اتفاق باهمسایه خود ناسازگاری و همیشه جنك وجدال نماید وبارباب ده شکایت کنند ارباب آن کس را بتجار خارجه که مخصوصاً برای برده خری بآن نواحی می آیند میفروشد که او را بکلی از آن مملکت خارج نمایند زیرا که اینها مردمانی هستند که میخواهند در آسایش زندگی کنند . اشخاصیکه رتبهٔ نجابت واصلزادگی دارند هیچ کار نمی کنند ودائماً بحالت سکوت می نشینند و خیلی کم حرف میزنند ؛ عصرها در

محلی چهل پنجاه نفر همرتبه و همسال جمع شده باسب سواری وتاخت و تاز اشتغال میجویند. گاهی‌هم از املاك وحدود خود تجاوز کرده بخاك‌همسایه‌ها تاخت میآورند و درمراجعت مبلغی اسب و گاو و گوسفندوغلام‌و کنیزمی آورند (زیراکه هر قدر بتوانند از یکدیگر دزدی و غارت بکنند غفلت نمی‌ورزند).

زنهای نجیب ودخترانشان وقت را بقلابدوزی‌وسایر اقسام سوزنکاری میگذرانند. در این مملکت ابداً شراب صرف نمیشود. توتون وقهوه هیچ استعمال نمیکنند. تمام دهاتیان بنده وبرده ومملوك ارباب ده هستند وبزراعت زمین وبریدن چوب وخدمات دیگر میپردازند. مقدار کثیری از آن چوبها به مصرف سوختن میرسد، زیراچون‌لباس کافی نمی پوشند شب تاصبح دراطاقی که میخوابند آتش افروخته دارند. این بود تمام ملاحظاتیکه در این ممالك میتوان بعمل‌آورد، اما نظریات دیگری‌درخصوص قسمتی از تاتارستان کوچك مجاور کمانی‌دارم که بعادات آنها نزدیك‌است.

فصل سیزدهم

شرح تاتارهای کوچك موسوم به توکائی مجاور کمانی

تاتارهای کوچك ازقدیم الایام یك جنس اسب دارند که تاحد پرستش آنها را دوست میدارند . درمیان خودشان گناه کبیره محسوب میشود اگر کسی یکی از آن اسبها را باجانب بفروشد ، بدرجهٔ که درفروش بخودشان هم اشکال فراوان مینمایند واین همان اسبهائی است که چهل یا پنجاه و گاهی تا یکصد نفرسوار شده بر دشمنان خود تاخت میبرند و اگر درمیان آنها یکجوان رشید دلاوری باشد که از آن اسبها نداشته باشد از آن پیرمردهائیکه دیگر قوهٔ سواری و تاخت وتاز ندارند ، اسب خود را باو امانت میدهند بشرط اینکه در مراجعت نصف غنیمت خودرا بصاحب اسب بدهد و گاهی تاخت وتاز آنها به قدری طولانی میشود که تا مجارستان و کمرن وژاوران هم میتازند . اگر خوانندگان درخاطر داشته باشند در اوایل این سفرنامه ذکر کردم که دروقت رفتن ازپاریس باسلامبول درمیانهٔ بودا وبلگراد دودسته ازهمین تاتارها را ملاقات کردم که یکی شصت سوار ودیگری هشتاد سوار داشتند .

این اسبها برحسب جنس وطبیعت و بواسطه عادتیکه از کره گی به آنها میدهند خیلی بادوام ودرسختی پرطاقت میشوند ودر وقت احتیاج میتوانند پنج شش روز بر وزی یك مشت علف که هشت ساعت به هشت ساعت بلکه ده ساعت بده ساعت پیششان بریزند وهر بیست وچهار ساعت قدری آب دوام وطاقت بیاورند . وقتیکه کرهٔ این اسبها شش هفت ماهه میشود روزی چند مرتبه طفلی سوارش شده هر دفعه نیمساعت میدوانند، اما تا بسن شش هفت سال نرسند آنها را برای تاخت وتاز سوار نمیشوند وقبل از آنکه آنها را بکار سواریهای بزرك بیندازند شش هفت ماه آنهارا بتعلیمات سخت ورزش میدهند، مثلا دهنهٔ آنها عبارت از یك پارچه آهن که در دوطرف حلقه دارد میباشد برای بستن دسته جلو و کله گی مدت هشت روز ، روزی یك کیسه پر از شن یاخاك به پشت اسب میگذارند ، بطوریکه روز اول وزن آن کیسه بمقدار وزن یکمرد است وهر روز قدری بر وزن آن میافزایند تا روز هشتم بمیزان وزن دو نفر مردمیرسد ؛ ودرآن ضمن هرروزمقداری ازخوراك وآب اومیکاهند وهر روز

یك انگشت تنك او را کوتاه تر میکنند ودرظرف این هشت روز همه روزاسب را سوار شده روزی سه‌لیو میگردانند . بعد از آن هشت روز دیگر هر روز مقداری از بار کیسه را کم میکنند تا روز هشتم که در کیسه هیچ باقی نمی ماند ، اما بهمان تناسب باز از آب وخورا کش میکاهند وتنگش را کوتاه تر میکنند وسه چهار روز آخر این ۱٦ روز امتحان سخت ، دیگر بهیچوجه آب وخوراك بآن حیوان نمی دهند ودرجه طاقت آنرا خوب میسنجند . روز آخر حیوان را بقدری میدوانند که غرق عرق میشود ، آنوقت دفعتاً زین وبرك و دهنهٔ ولجامش را گرفته مقدار زیادی آب خیلی سرد به تمام بدنش می ریزند، آنوقت حیوان را برده در چمنی یك پایش را بطنابی می بندند و باندازهٔ که باید ازعلف اطراف خود به خورد طنابش را کوتاه میگیرند و هر روز قدری طناب را بلندتر کرده بردایره چرای آن وسعت میدهند تاوقتیکه بازش کرده با سایر رمه بچرا آزادش مینمایند و بعداز این ایام ریاضت وسختی همیشه آنقدار قلیل آب وخوراکی که باو میدهند باید بادهنه بخورد . این اسبها بقدری لاغر وضعیف هستند که استخوانها پوستشان را سوراخ میکند واگر کسی از ترتیب آنها بی‌خبر باشد ازدیدن این حیوانها تصور نمی کند که هیچ فایده بروجودشان مترتب شد. این جنس اسب سمشان بقدری سخت است که هرگز نعلشان نمی کنند وعلامت واثر پایشان در روی خاك ویخ چنان می نماید که گویا نعل داشته باشند .

این تاتارهای کوچك بقدری طالب اسبهای پرطاقت هستند که بمحض اینکه کرهٔ قشنگی در ایلخی‌های خود می بینند فوراً میآورند که به ترتیبی که ذکر شد تربیتش نمایند . اما از پنجاه کره هشت یا ده تا درست از کار درمی آید. وقتیکه برای تاخت وتاز میروند هر سواری دو یا سه اسب یدك همراه میبرد و آن اسب مخصوص پرطاقت خودرا سوار نمیشود مگر وقتیکه غنیمتی ربوده و دشمن اورا تعاقب کرده باشد .

اما ترتیب زندگی آنها ، عموماً رسمشان این است که برای صرفه جوئی مادیان سوار میشوند ، برای اینکه شیرش را میخورند و آنهائیکه اسب سوارند کیسهٔ کوچك چرمی ازقلعه‌های خود پنیر خشگیده ویك مشگ از پوست بز همراه برمیدارند که هرجا بآب میرسند مشگ را پر میسازند وچند پارچه

ازآن پنیر خشگیده در آن میاندازند که بواسطه حرکت اسب نرم وآب میشود ونوعی مشروب ترشی بعمل میآورد وهمان مشروب معمولی آنها است . (۱) تمام آلات مطبخ آنها منحصر بیك دیك چوبی است که هر سوار به ترك اسب آویخته است که هم رفع حاجت خود را میکند وهم اسبش را با آن آب میدهد. اشخاصیکه با آنهامیجنگند همشان مصروف است باینکه اسبهای آنها را بغنیمت بربایند؛ اما این کار آسانی نیست ، زیرا که اسب همینکه حس میکند که صاحبش کشته شده از آنهائیکه بطرف او میدوند بشدت فرارمیکند و بسهولت نمیتوانند بدان دست بیابند . وباید دانست اگر این اسبها بدست اجانب بیفتد و بممالك خارجه ببرند ، بعداز پنج شش ماه خراب میشوند ودیگر نمیتوانند مثل خود تاتارهای کوچك ازآنها استفاده نمایند .

حالا وضع لباس آنهارا بگوئیم که عبارت از یك بالاپوش پوست گوسفند است که درتابستان پشمش‌را ازطرف خارج ودرزمستان بطرف داخل برمیگردانند ونجبای مملکت بجای پوست گوسفند پوست گرگ استعمال می کنند ویك پیراهن وزیرشلواری هم از پارچه کلفت پنبه بالوان مختلف یکی قرمز یکی آبی میپوشند که درخیاطی آن چندان استادی بکار نمی برند .

زنهای آنها بسیار سفید رنك وخوش‌اندام وبلند قامت هستند ، اما صورتشان قدری پهن است وچشمهایشان کوچك وازسن ۳۰ سالگی که تجاوز میکنند خیلی زشت میشوند .

هیچ مردی نیست که دوسه زن نداشته باشد وجز ازطایفه وقبیلهٔ خود زن نمیگیرند . هرطایفه وقبیله رئیسی دارد که یکی از نجبای مملکت است و پرچم هرقبیله عبارت است‌از دم اسبی که به نوك نیزه بسته‌اند وبرنك‌مخصوص آن قبیله رنك کرده اند . در وقت‌حرکت هرقبیله جای خود را میشناسد و از محل خود تجاوز نمیکنند ،همینطور اراضی مرتع هرقبیله مشخص‌است وبمرتع دیگران تخطی نمی نمایند . این قبیله با آن قبیله ابداً مراوده و آمیزش نمیکنند .

لباس زنها ودختران عبارت از یك پیراهن بلند است تا پشت پا و سرشان ازیک پارچه سفید بزرگی پوشیده شده ودستمال بزرك سیاهی پنج

---

(۱) مقصود ازپنیرخشگیده کشك وازمشروب ترش دوغ است . مترجم

شش دور روی پیشانی می پیچند. زنهای نجبا ودخترانشان بعلاوه گاهی ازمخمل یا اطلس یازری که از عقب شکافی دارد برسر میگذارندوروی آنرا باپارچه‌های طلا و نقره ومروارید بدل زینت میدهند، وازهمان مروارید دست بندهم میسازند وزیرشلواری ازپارچه معمولی الوان می پوشند وپا پوششان عبارت است از نیم چکمه های تیماجی بهررنگی که هرکس میل داشته باشد وخیلی قشنگ دوخته شده است.

وقتی که جوانی زن میگیرد باید بپدر ومادر دختر وبآن خانهٔ که‌دختر متعلق بدان است عدهٔ اسب یا گاو یاماده گاو یا حیوانات دیگر بدهد، و این کار باید باحضور تمام اقوام وسالخوردگان وملای قبیله انجام بشود، همینکه موافقت حاصل کردند و باصطلاح ماشیرینی خوران ونامزدکنان بعمل آمد، نامزد حق دارد که با نامزد خود بگردش وتفریح برود؛ زیرا قبل از آن یک دیگر را هیچ ملاقات نکرده‌اند وپسر فقط به قول وسلیقهٔ مادر وخواهر یا سایر زنهائیکه رفته واو را دیده‌اند اعتماد کرده است. علاوه برسه زنیکه حلال است تزویج کنند. میتوانند بادختران‌جوان‌و رده‌وَمملوك نیزدرآمیزند، اما اولادیکه از آنها بوجود می آید بنده ومملوک هستند واز اموال پدر ارث نمیبرند.

این تاتارها خوش بنیه ومحروری‌مزاجند، خاصه زنها وعموما زن‌ومرد زلف‌وگیسوهای بسیار قشنگ دارند، اما باقی بدنشان خیلی کم مومیشود. مردها هیچ ریش‌ندارند واگر کسی میانشان یافت بشود که قدری بیش از معمول‌ریش داشته باشد ونوشتن وخواندن بداند او را ملا میکنند.

این مردم بهیچوجه خانهٔ ندارند، تماماً چادر نشین هستند، ونوعی عراده هم دارند که بمنزلهٔ اطاق وخانه است‌وباخود همه جاحمل ونقل مینمایند. چادر مخصوص پیران و اطفال و بندگانی‌است که بانها خدمت‌میکنند. زنهای جوان هریك عراده ای دارند که اطرافش باتخته محفوظ است واز هرطرفی که بخواهند هوای تازه اشتنشاق کنند پنجرهٔ کوچکی بشکل کرکری را باز میثمایند. شبها اجازه دارند که برای مدت قلیلی بچادر بروند، اما دختر ها همینکه بسن یازده یا وازده سال رسند دیگراجازه‌ندارند ازاطاق عراده حتی برای قضای حاجت خارج بشوند تا وقتیکه شوهر بکنند. در کف اطاق عراده تختهٔ ساخته‌اند که بلند میشود ودر موقع ضرورت از آن سوراخ رفع احتیاج

میکنند وهر وقت درمحلی اطراق کنند ازغلامان مملوك، زیر عراده را همیشه تمیز ونظیف می نمایند، عراده‌دختران بواسطه گل وبوته که ظاهرش رانقش کرده‌اند شناخته میشود ومعمولا شتری هم نزدیك آن بسته شده که بدنش را بالوان مختلفه رنگ نموده وروی سرش چند دسته پر نصب کرده‌اند.

مردهای جوان هم عراده مخصوصی دارند که بالای آن راویه‌ای از پوست اسب، پرازشیر مادیان که خیلی ترش شده است میگذارند وهر کدام عراده‌ای یدکی نزدیك‌عراده سواری خود دارند که در آن چندین مشگ‌پراز شیر گاو که ترش کرده‌اند میگذارند. وقت صرف غذا ازآن شیرهای ترشیده عوض مشروبات مینوشند. اما قبل ازآنکه صرف نمایند باچوب بلندی‌آنرادر میان مشگ خوب‌برهم میزنند که آنچه بسته شده باآب شیر مخلوط و ممزوج شود.

اما شیرترش مادیان مخصوص‌آقا وخانم است وقبل از خوردن با آب آنرا مخلوط میسازند. وقتیکه دوستی بدیدن آنها بیاید از این پنیر خشگ که شرحش را ذکر کردم وبزبان خود قروط مینامند خورد کرده برای مهمان آورده باکرهٔ تازه صرف مینمایند. درضیافت وجشنها گوسفند پیر یا بز پیری را ذبح میکنند، اما اسب رامگر درعزای بزرك یا عروسی بزرك یامولودی جدید وعزیز یامراجعت دلاوران ازتاخت وتازآنهم‌درصورت آوردن غنیمتی بزرك یعنی اسیر وبنده بسیار ذبح نمیکنند.

برای مشروب غیراز شیر ترش گاو و مادیان چیزی صرف نمیکنند. اگر اتفاقاً از هیچیك از این دوقسم شیر حاضر نباشد، چهار پنج‌روزصبر و تأمل میکنند وآب نمیخورند، مگر اینکه خیلی مضطر بشوند؛ زیرا بمحض نوشیدن‌آب خالص مبتلا بقولنج سختی میشوند.هرگز نمك نمیخورند ومیگویند قوه باصره راخراب میکند. این تاتارها کثیر العمر میشوند وبسیار قوی‌بنیه هستند وکم اتفاق میافتد که بیمار بشوند.

مملکت آنهاجلگه وزمین مسطحی‌است؛ دربعضی جاها تپه های کوچك دیده‌میشود.مراتع خوبی دارند.هرطایفه‌وقبیله چاهها‌وآب انبارهای مخصوص برای رمه وحشم خود دارند. زمستانها درکنار رودخانهای بزرك، نزدیك بیشه وجنگلها اردو میزنند ورمه وحشم خود را درآنجا چرا میدهند. وچون هرسال در این نواحی برف زیاد میبارد حیوانات باید باپا زمین را بتراشندتا

علفی برای چریدن پیدا کنند، ولی غالباً غیراز تیغ و گون چیزی نمی یابند. در آن اثنا چوب زیاد بریده آتش بسیار افروخته باصید ماهی تفریح می نمایند. در بعضی از نقاط این رودخانه ها کوچکترین ماهی که میگیرند پنج پا طول دارد، ولکن ماهیهائی هم که تا دوازده پا طول داشته باشند صید میکنند. و ماهیهای بزرك در باد خشکانیده و برای تابستان نگاه میدارند، بعضی را هم در سوراخهای زمین دود میدهند وماهیهای متوسط را در آب جوشائیده بدون نمك یا ادویه یا سس دیگری میخورند. اسم نان درمیان این طوایف وقبایل شنیده نمیشود؛ بعد ازخوردن ماهی آبی را که آن ماهی در آن جوشیده و خیلی چرب است سرمیکشند.

وقتی در جنگ نباشند یا از تاخت وتاز مراجعت کرده باشند مشغولیتی غیر از شکار ندارند؛ هیچ قسم سك دیگر غیراز تازی نگاه نمیدارند، یك تاتار باید خیلی فقیر و بی بضاعت باشد که یك تازی و یك مرغ شکاری نداشته باشد. همه گونه گوشتی بجز خوك را میخورند، اما بایددانست که این تاتارهای کوچك که من تابحال شرح احوالشان را مینوشتم در همسایگی کمانی جمعی هستند که ترکها وایرانیها ومنگرلیها و گرجیها آنها را نوکائی مینامند ومی توان جزو تاتارهای کوچك محسوبشان داشت، بجهت اینکه آنها هم در تحت حکومت همان امیر یا پادشاهی هستند که از طرف خداوندگار ترك برای تاتارستان کوچك معین میشود، چنانچه شرح آمدن اورا باسلامبول و تشریفات خلعت پوشانش را درراپورت سرایه ذکر کرده ام.

این تاتارها پیروآئین ومذهب محمدی (ص) هستند ودرمیان خودشان طبیب ندارند، هر کس رسید بمعالجهٔ بیمار میپردازد؛ وقتیکه مریض خیلی بد حال وسنگین میشود ملا را خبرمیکنند، واو با قرآن ببالین بیمارحاضرمیشود، سه مرتبه قرآن را بار کرده برهم میگذارد وهردفعه نزدیك صورت مریض برده دعائی تلاوت میکند. اگراتفاقاً مریض شفا یافت نسبت آنرا باثر قرآن ودعا داده گوسفند یا بزی بملا نیاز میکنند، واگر وفات کرد اقوام او جمع شده نعشش را در میان گذارده بنای گریه واظهار اندوه را میگذارند و متصل فریاد الله الله میکشند؛ بعد اورا دفن میکنند. ملادعائی برسر قبرش می خواند وباز اجرت خود را باندازهٔ بضاعت وراث دریافت میدارد. برای فقرا سه روز وسه شب برسر قبرمانده بخواندن دعا مداومت می نمایند، اما برای

اغنیا یک ماه و گاهی اتفاق می افتد که تا هفت هشت ماه بر سر قبر باید بماند .

اگر کسی مجروح بشود ضماد دیگری مگر گوشت جوشیده که گرم گرم بروی جراحت میگذارند استعمال نمیکنند ، و اگر زخم عمیقی داشته باشد تکه دنبهٔ داغی که مجروح بتواند طاقت بیاورد در میان زخمش فرومیکنند ، و اگر کسی باشد که بتواند یك اسب بکشد ، البته زودتر شفا حاصل می نماید بجهت اینکه گوشت و چربی اسب بیش از گوشت حیوانات دیگر خواص طبی دارد .

اگر درمیان این تاتارها رسم نمی بود که زن را برای تزویج خریداری نمایند ، زنهای فاحشه خیلی کمتر میشدند ؛ اما چون عدهٔ کثیری جوانان بی بضاعت هستند که قوه خریداری زن را ندارند هیچوقت زن نمیگیرند و اگر حتماً میلشان بزن گرفتن بکشد باید بروند همسایه ها را بدزدند و بچاپند شاید چیزی بدست بیاورند و بتوانند زنی خریداری نمایند . همین موضوع بیشتر آنهارا جسور کرده و به جنگجوئی محرك و بدزدی مشوق میشود .

درمیان دخترها تاشوهر نکوده اند فاحشه دیده نمیشود زیرا سابقاً نوشتم که از یازده دوازده سالگی آنها را نمیگذارند از اطاق عراده بیرون بیایند، تاشوهر نکنند . اما درمیان زنهای شوهردار فواحش بسیارند که جوانها با آنها وعده گاهی قرار داده ووقتی که برای آب آوردن میروند همدیگر را ملاقات میکنند . برای زنها چندان زحمت ندارد که خودرا از نظر شوهرشان مخفی بدارند بجهت اینکه عموماً آنها مردمان جسور وغیوری نیستند ؛ از اول صبح ، مردها از منازل بیرون رفته یا بسر پرستی گله ورمه مشغول می شوند یا بشکار میپردازند ، زنها هم از این طرف بسر چاهها و آب انبارها میروند که بحیوانات آب داده و برای خانه نیز آب بیاورند .

باید دانست اگرچه این نوکائیها تقریباً مثل تاتارها زندگی میکنند ودر تحت حکم امیر وپادشاه واحدی هستند ، اما تاتارهارا ملامت و تحقیر میکنند ومیگویند آنها دلاور وجنگجو نیستند ؛ زیرا آنها اغلب در خانه و آبادی منزل دارند وحال آنکه مردمان دلیر باید زیر چادر بخوابند که برای تاخت و تاز بردشمن حاضرتر باشند .

اشخاصیکه درصحرا و بیابانهای ممالکی که شرح داده شد وهمچنین در

ایران پیاده میدوند ، وقتی خسته میشوند درجلوی آتش پای خود را با مغز گردو مالیده چرب میکنند وتااندازهٔ که بتوانند طاقت بیاورند حرارت میدهند فوراً خستگی ایشان رفع می شود .

چون ازشرح طرق مختلفه که درممالك عمدهٔ اروپا به عثمانی وایران میروند فراغت حاصل کردم ، لازم دانستم که مختصری هم ازحالات عده ای از ممالکی که میانهٔ دو دریا ودرسواحل بحر خزر ودریای سیاه ، که راه‌مملکت مسکو بایران است ، واقع شده اند بنگارم ، که اغلب تابع خداوندگار ترك و پادشاه ایران هستند . اینك این‌تصمیم را نیز انجام دادم . (۱)

---

(۱) در اینجا تاورنیه اسامی ومشخصاتی ازشهرهای آنوقت ایران نوشته است که چون خیلی ناقص واسامی بکلی تحریف شده بود وباوجود تکمیل امروزی علم‌جغرافیا بهیچوجه قابل نشروطبع نبوده لهذاازطبع آن صرف نظرشد .(مترجم)

کتاب چهارم
شرح مملکت ایران

فصل اول

در بیان وسعت ایران و تقسیم ایالات آن

ایران در حالت حالیه محدود است از طرف شمال بدریای خزر ، از جنوب بدریای محیط ، ازمشرق به ممالك مغول کبیر (هندوستان) و از مغرب به ممالك خداوندگار ترک که دجله و فرات آنهارا ازیکدیگر جدامیکنند .

برای اینکه وسعت مملکت پادشاه ایران بهتر معلوم بشود ، میگوئیم: علاوه بر آن مملکتی که بطور اخص ایران نامیده میشود ، این پادشاه قسمت بزرگی از آشورقدیم- ارمنستان کبیر وممالك قدیم پارت ومد ومملکت پادشاه نشین لار وهرمز را باتمام قطعاتیکه درمشرق ایران تا آنطرف قندهار امتداد یافته ، الی مملکت سند که سرحد ممالك اوست در تصرف دارد .

امچون اروپائیهائیکه قبل از من بایران مسافرت کرده اند ، حالت کنجکاوی یاشاید وسایل لازمه را برای تحقیق وتدقیق نداشته اند ، که از روی صحت عدد ایالات و تقسیمات داخلی آنرا معین نمابند ؛ حتی ایرانیهای خیلی عالم هم که باآنها آشناشده ام بطور بی پرده وبایگانگی باهم معاشرت و صحبت می نمودیم ، نتوانستند در این خصوص از روی بصیرت ویقین اطلاع صحیحی بمن بدهند ؛ ناچار برای اینکه معرفی مفیدی از داخلهٔ آن مملکت بنمایم ؛ باید رجوع به جغرافیای قدیم کنم که از روی اسامی قدیم که موجب بصیرت واطلاع ما میشوند ، اسامی جدید راکه بر ما مجهول اند و اغلب تصوری وحدسی یا اشتباه ومنحرف شدهٔ نویسندهای جدید ما هستند تصحیح کنیم . بنابراین اساس شرح تجزیهٔ ایالات عمدهٔ ایران ووضع آنها وروابطی که بایکدیگردارند واسامی شهرهای معتبری که درهر ایالت واقع شده از قرار ذیل خواهد بود :

اول ارمنستان کبیر است که در مملکت مابدون هیچ تناسب ودلیلی ترکمانی مینامند وحال آنکه مناسب تر بود اگر ارمنیك میخواندند ، زیرا

تمام سکنهٔ آن ارمنی هستند و آن قسمتی که میانهٔ رود ارکس و سیروس که حالا به ارس و کر معروف است واقع شده ، و در خود مملکت ایران چنین می نامندو گاهی هم قراباغ میگویند ، یکی از بهترین و متمولترین قطعات ایران است وشهرهای عمده آن ، ایروان ، قارص ، نخچوان ، جلفا و وان هستند ؛ و آن در کنار دریاچه بهمین اسم واقع شده که بزرگترین دریاچه‌های آسیا است .

دویم دیار بکر است که سابقاً مزوپوتامی میخواندند و در میان رود فرات ودجله واقع شده وشهرهای معتبرش بیر در کنار فرات و کارامیت یا دیار بکر در کنار دجله واورفا و موصل و جزیره و ماردین و غیره می باشد .

سوم کردستان یا آشور قدیم میباشد که درساحل دجله از دریاچه وان تا سرحد بغداد امتداد یافته وشهرهای عمده آن از این قرار است : نینوا ، شریزدل ، عمادیه ، سنیرن ، (سنه) بطلیس وسلماستر (سلماس) .

چهارم عراق عرب که بابل قدیم و کلده باشد وشهرهای عمده آن از این قرار است : فلاحیه در ساحل فرات ، بغداد درساحل دجله ، مشهد علی و گورنو وبصره درساحل هردو رود که یکی شده اند (شط العرب) بوروص و شهروان وهرون آباد درداخله ایالت .

پنجم عراق عجم که پارت قدیم باشد وشهرهای عمده آن از این قرار است : اصفهان ، تویسرکان ، همدان ، کاشان ، قم ، قزوین وشاید یزد ، اگر جزو کرمان وسجستان محسوب نشود . اصفهان پایتخت کل مملکت و محل اقامت پادشاه ایران است که شرح آنرا بزودی ذکرخواهم کرد .

ششم عبارت است از دوقسمت که یکی شیروان است در طول بحرخزر وشهرهای عمدهٔ آن دربند است یا دمیرقاپی ، بادکوبه وشماخی ودیگر ایالت آذربایجان که شهر تبریز- اردبیل وسلطانیه در آن واقع شده و این دو قسمت تقریبا مملکت قدیم مدی را تشکیل میدادند که تا ساحل بحر خزر امتداد یافته بودند .

هفتم گیلان ومازندران است که درطول بحر خزر واقع شده ومملکت هیرکانی قدیم عبارت از آن است وشهرهای معتبر وقصبات عمدهٔ آن ازاین قرار است : فیروزکوه ، شکارآباد ، میان کاله ، درمدخل جبال وجیرو تالار ، آپه‌ست

وساری درجلگه وفرج آباد ، سیارمان واشرف در نزدیك دریا .

هشتم استراباد است که مارژیان قدیم بوده که تا رود گرگان امتداد یافته و قدما اکروس مینامیدند و شهرهای عمده آن استراباد و آمل ودامغان است .

نهم مملکت تاتار ازبك است که باختر وصغدیان قدیم باشد وشهرهای عمده آن سمرقند و بلخ و بخارااست .

دهم خراسان است که مملکت آری قدیم وقسمتی ازباختر باشد و شهرهای عمدهٔ آن هری یاهرات ومشهد ونیشابور وتون وغیره است . درمشهد قبر ومرقد امام رضا (ع) در زیر گنبدطلائی واقع‌شده وایرانیها خیلی محترمش میدارند .

یازدهم زابلستان است که قدیم پاروپامیفوس مینامیدند ، و شهرهای معتبرش بخش آباد واسب وبست وسارانت بودند ؛ اما شهر قندهار و توابعش نیز جزو این ایالت محسوب میشوند . همچنین دوکی وآلونکان که درسرحد هندوستان وممالك مغول کبیر واقعند .

دوازدهم سجستان است که در قدیم درانجیان میگفتند وشهرهای عمدهٔ آن سیستان وشالاك و کتس است .

سیزدهم مملکتی است که سابقاً آراشوسیه نامیده میشد ودرسرحد سند واقع و متعلق به پادشاه ایران و از اسامی شهرهای آن اطلاعی حاصل نکردم .

چهاردهم ایالت مکران است که سابقاً ژدرسیه میگفتند و در طول دریای مغستان واقع شده وشهرهای عمده‌اش مکران وقیرك وشالاك وبندر گودال که بسمت گجرات کشیده شده میباشد .(۱)

پانزدهم کرمان است که سابقاً کارامانی بوده که تاخلیج هرمز امتداد می یافت وشهرهای عمده اش کرمان ونرماشیر وبندر کوهشتك ودماغه یاسگ (جاسك) است .

شانزدهم فارستان یافارس است که پرس یا ایران خلص باشد وشهرهای آن شیراز درکنار رود کور و کازرون وبناروُن وفیروز آباد ، داراب کرد و

---

(۱) در اصل نسخه دریای مغستان نوشته‌شده اماگویاغلط کتابت‌شده واصلا دریای مغلستان بوده‌که محیط هند باشد . مترجم

غیرهٔ است و ایالت کوچك لارستان را هم ضمیمهٔ آن میکنند که شهرهای عمده اش لار است و بندر کمرون که دو بروی هرمز واقع شده و بمنزلهٔ لنگرگاه آن است. این ایالت از طرف جنوب غربی تا دشت مرکزی ایران امتداد یافته و از چهار منزلی اصفهان بدرهٔ وسیعی که فقط یکهزار قدم عرض ولی پانزده الی بیست لیو طول دارد و یك رودخانه کوچکی از وسطش میگذرد و در دامنهٔ آن دره شهر ایزد خاص واقع است شروع میشود، که بواسطهٔ نان خوبش معروف است، چنانچه درجای دیگر ذکر کرده ام. اما سابقاً این ایالت اینقدر ممتد نبود و در بنادر گه دومنزلی لار است ختم میشد؛ یعنی قبل از آنکه مملکت پادشاهی لار و مملکت پادشاهی هرمز متوالیاً بدست شاه عباس فتح بشوند. اما بعد از تسخیر این دو مملکت آنهارا جزو مملکت ایران کرده بجای پادشاهان سابق برای هر کدام امیر یا حاکم معین نمود.

بندرهای این ایالت درطول خلیج فارس عبارت هستند از بندر عباس و بندر لنگه. بندر عباس سابقاً موسوم به بندر گمرن بوده که معمولا بندر هرمز میخواندند وحال آنکه تا هرمز سه لیو فاصله دارد وعباسی در خشگی و شهر هرمز وسط جزیره واقع شده واز وقتی که ایران آنرا متصرف شده دیگر کشتی‌ها در آنجا نمی ایستند. بندر لنگه در دو روز فاصله از آن، سمت مغرب واقع است وچون هوای آن خیلی سالم از بندرعباس وراهش هم بشیراز نزدیکتر است، برای تجار مسافرت ازاین راه بسیار راحت تر بود اگر عبور از کوههای بلند با پرتگاه برای شتر وسایر چاپاریان خطرناك نمیشد.

باید در اینجا این موضوع را هم متذکر شد، وقتیکه از بصره بطرف ایران میروند از دهنهٔ فرات که بیرون میآیند، در بیست یا سی ساعت دریانوردی درخلیج فارس دو بندر و لنگرگاه دیگر هم دیده میشود که موسوم است به بندر ریك و دیگری به بندر راکل؛ اما فقط قایقهای کوچك باندازه قایقهای مارسیل میتوانند به پذیرند وچون سکنه آن ساحل بکلی طرز استعمال آهن را نمیدانند ونادان هستند خیلی محل حیرت است که درزهای قایقهای خود را عوض آهن از الیاف روی پوست نارگیل جفت گیری میکنند وقایق هاشان در کمال استحکام با امواج دریا مقاومت می نمایند؛ الیاف روی پوست نارگیل بالیاف کتان شباهت دارد ودرهندوستان بسی عزیز وبا قدر است.

بالاخره ایالت هفدهم وآخری خوزستان است که در قدیم سوزیان

میتنامیدند وشط العرب میان آن و کلده حدفاصل است، شهرهای معتبر آن شوشتر است که شوش قدیم باشد و پای تخت مملکت آشور بوده و اهواز و رام هرمز وغیره.

هوای ایران برحسب اختلاف ایالات خیلی مختلف است. هوای ایالت آذربایجان خیلی سرد وحال اینکه بسیار سالم است، اما هوای مازندران خیلی بد است، بجهت اینکه اراضی آن غالباً لجن زار ومرطوب است و انواع واقسام حشرات وحیوانات در آن هست در تابستان باتلاقها ومردابها خشک می شوند وآن حیوانات میمیرند و هوای اطراف را فاسدومتعفن میکنند وبعلاوه آبهای خیلی بد در مازندران وفور دارد که اغلب قطعات بزرک مملکت را فرا میگیرد؛ بهمین جهت رنك روی اهالی برنك خاك میشود. سابقاً ذکر کردم که شاه عباس کبیر شخصاً بیست هزار خانوار از ارامنه ایروان ونخچوان و جلفا وحول وحوش قارص تا برسد بارض روم را کوچانیده در مازندران منزل داد که هم شهرهای سرحد عثمانی که خالی از سکنه وخراب کرده برای قشون خداوندگار ترك در موقع جنك با ایران استراحتگاه باقی نگذارد و هم اسباب آبادی و کشت وزرع مازندران را فراهم نموده باشد. از آن بیست هزار خانوار حالا فقط سه هزار در آنجا باقی مانده وبقیه از بدی آب و هوا تلف شده اند. اما ایالت مازندران طبعاً بسیار حاصلخیز است واز انواع واقسام مرغهای آبی فراوان دارد. ایالت گیلان هم در کنار مازندران واقع شده وهوای آن در بدی ضرب المثل ایرانیان است، که هر کس را بخواهند برای حکومت به گیلان بفرستند مردم میگویند مگر این شخص دزدی کرده یا قتل نفس یا گناه بزرگی مرتکب شده است که او را بگیلان میفرستند.(۱)

ناحیهٔ اصفهان که تقریباً درمرکز مملکت واقع شده شش ماه گرم است وشش ماه سرد، اگرچه در تمام مساحت خود بیش از ۳۲ الی ۳٤ درجه ارتفاع ندارد، سالی پنج شش مرتبه درفصل زمستان برف میبارد و گاهی بقدری زیاد است، که در بیابانها خطوط جاده ومعابر عمومی بکلی مفقود میشود. دریك لیو دوراز شهراصفهان بسمت کوهستان سنگی بارتفاع دو یاسه پاهست وهروقت آنقدر برف ببارد که روی آن سنگ پوشیده شود، علامت فراوانی نعمت ووفور آب است. دهقانی که اول مژده بدربار بیاورد که برف روی آن سنگ را پوشانیده است،

(۱) مثل معروف «مرك میخواهی بروگیلان» ازهمین جاست (مصحح)

شاه یکصد تومان باو مژدگانی میدهد ، اما باران دراصفهان خیلی نادر است وفقط درماه آوریل گاهی بحد وفور میبارد .

در ایالات جنوبی خاصه بنادر مثل عباسی و لنگه گرما بیشتر از حد تحمل میشود وبرای فرنگیها خیلی خطرناک است وزیاد درآنجامیمیرند خاصه آنهائیکه شکم پرست واکول هستند .

درکلیهٔ ایران رودخانه کم است ودرتمام مملکت رودی که کشتی بسهولت بتواند رفت وآمد نماید یافت نمیشود . بزرگترین رودخانه هائیکه درآن قایقها میتوانند سیروگشت نمایند ارس است که همان ارکس قدیم باشد که از ارمنستان میگذرد ومن در کتاب اول این سفرنامه مکرر ذکر آنرا کرده ام . مجاری سایر رودهای کوچك طول وامتدادی ندارند وعوض اینکه دربین جریان آب آنها مثل رودخانهای ما زیاد بشود به کاریزهای زیاد و قنوات بسیار تقسیم میشوند که برای آبیاوی املاك واراضی میبرند، بدون آنها بقدر کفایت علف هم نمیتوانند بعمل بیاورند . باستثنای مازندران که از سپتامبر واکتبر تا مارس مثل بهشت میشود ، چه ازحیث صفا وانواع گل و ریاحین رنگارنك وچه از بابت میوه های گوناگون ، اما خارج از آن فصل چنانچه گفتم بدترین نقاط دنیا استوبرای فرنگیها بسیار ناسازگار وخطرناك است . بالجمله آبهای رودخانه های ایران باین قسم مقطوع وتقسیم میشود و در حقیقت آنهارا نایب مناب باران قرار میدهند ، ولی چون اراضی طبعاً حاصلخیزند ، هرقدرهم کم آبیاری بشوند از همه چیز بحد افراط بعمل می آورند .

امابايد دانست گندمی که دراراضی دیمزار میرویدو باآب قنوات مشروب نمیشود ، مثل گندمهای ما پردوام هستند وبیشتر میتوان آنرا نگاه داشت ؛ بر خلاف گندمیکه ازقنوات مشروب میشود که بیش از هشت ماه محفوظ نمیماند ویك قسم کرم کوچکی درآن تولید میشود و گندم را میخورد وبرای این که قدری بیشتر بتوانند نگهدارند آردش میکنند ،ولکن میتوان گفت این‌عیب یکی از محسنات آن شده زیرا اگر میتوانستند این گندمهارا زیادتر نگاه دارند حتماً احتکارمیکردند ودرموقع کمبود بفقرا گرانترمیفروختند .

ایران سابقاً یکی از حاصل خیز ترین ممالك مشرق محسوب می‌شد ؛ بواسطهٔ کثرت قنوات که آنرا آبیاری میکردند ؛ اما امروز از عدهٔ آنها